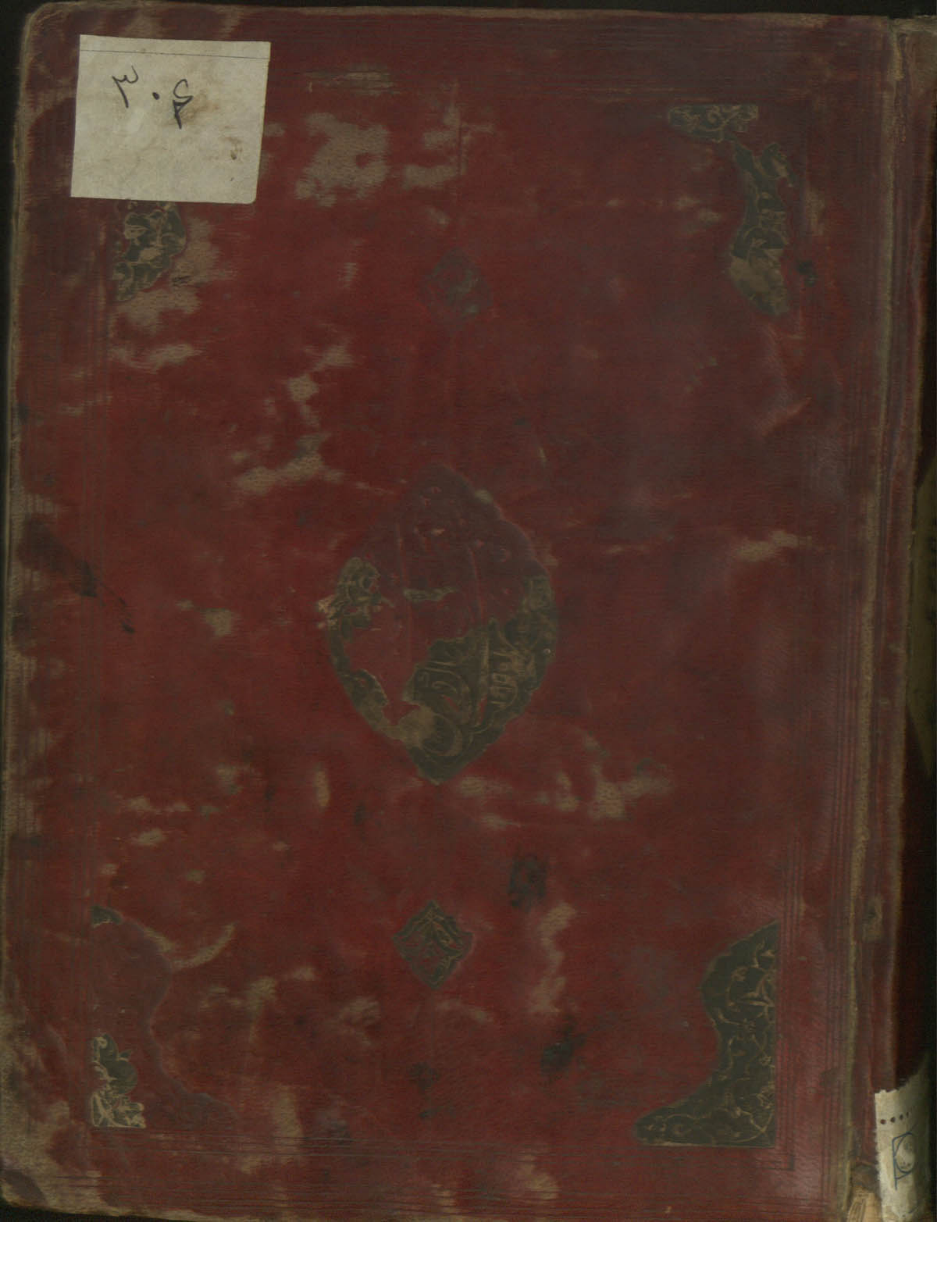
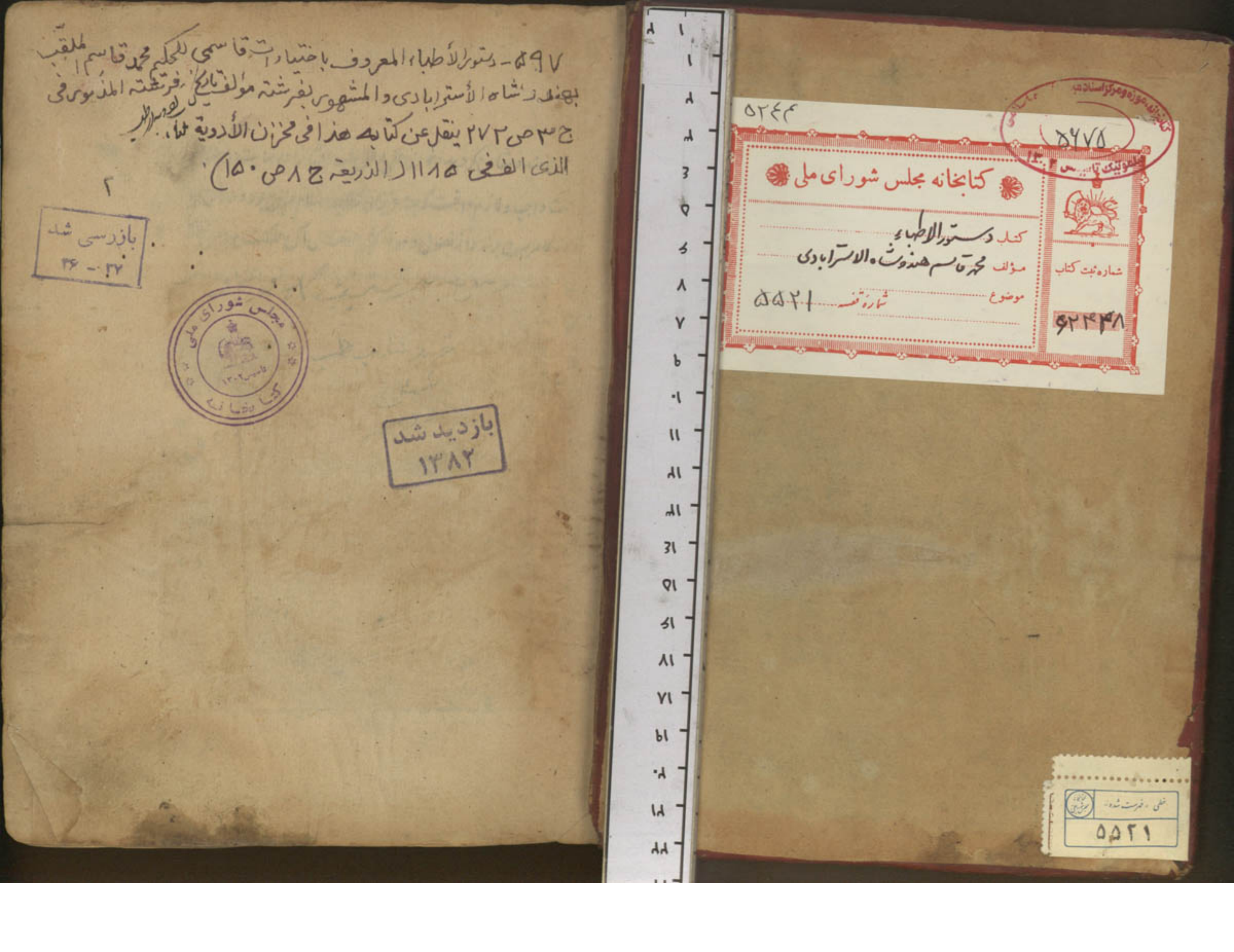



۵۹۷ - دستور الأطباء المعروف باختیارات قاسمی للحکیم محمد قاسم الملقب
بهندوشاه الأسترابادی والمشهور بفرشته مؤلف تاریخ فرشته المذکور فی
ج ۳ ص ۲۷۲ ینقل عن کتابه هذا فی مخزن الأدویة
الذی الفه فی ۱۱۸۵ الذریعة ج ۸ ص ۱۵۰
بازرسی شد
۳۷-۴۶
مجلس شورای ملی
کتابخانه
بازدید شد
۱۳۸۲
۵۲۴۴
۵۶۷۵
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب دستور الاطباء
مؤلف محمد قاسم هندوشاه الاسترابادی
موضوع
شماره قفسه ۵۵۲۱
شماره ثبت کتاب
۶۲۴۳۸
فهرست شده
۵۵۲۱


٥٩٧ - دستور الأطباء، المعروف باختيارات قاسمی للحکیم محمد قاسم الملقب بهندوشاه الأسترابادی والمشهور بفرشته مؤلف تاریخ فرشته المذکور فی ج ۳ ص ۲۷۲ ینقل عن کتابه هذا فی مخزن الأدویة لمحمد حسین الذی ألف فی ۱۱۸۵ الذریعة ج ۸ ص ۱۵۰
بازرسی شد
۳۴ - ۳۲
مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب دستور الاطباء
مؤلف محمد قاسم هندوشاه الاسترابادی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۵۵۲۱
شماره ثبت کتاب
۶۲۴۳۸
۵۲۴۴
۵۶۷۵
۵۵۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مر خدایرا که بر حکم وما ارسلناک الا رحمة للعالمین رایات شوکت
محمدی صلی الله علیه واله وسلم مرتفع ساخته زمام امور مخلوقات در قبضه
قدرتش گذاشت و ابواب رحمت بر روی خلایق کشاده حل و عقد
مهام ایشان برای عالم آرای او مفوض گردانید و چون مدار نظام جهان
و معرفت خداوندان موقوف بر صحت ابدان بنی نوع انسانست هر آینه از
آن شهرستان علم زبان فصیح بیانان باین کلام وحی نشان گویا ساخت
العلم علمان علم الادیان و علم الابدان ازینجهت مسوّد اوراق محمد
قاسم الملقب بهندو شاه المشهور بفرشته در ان علم شریف معالجات غور
نموده برخی از عمر گرانمایه صرف کرد و بعد از مطالعه کتب این فن که در
ایران و توران و عربستان متداول است طبیعت راغب مطالعه کتب

[...] هندوستان گردید و چون علمی و عملی طب ایشانرا در نهایت استحکام
[...]ت واجب و لازم دانست که جهة عزیزانی که بحلیه اسلام مزین بوده در ان دیار
[...]روزگار بسر می برند و از فصول و هوا، کثیر الاختلال آن مملکت بواجبی اطلاع
[...]ندارند و طرز معالجات اطبای آن ولایت چنانکه باید نمیدانند عجالة الوقت
کتابی مشحون از فواید قواعد و ضوابط طبی ایشان و تدبیر ازاله امراض که بحسب
ظاهر خالی از غرابتی نیست تذکر خواص و مزاج ادویه و اغذیه و اسامی آنها که
به تلفظ در آوردن آن بی ادا اشکالی نبود تعلم در آورده از خود بر صفحه روزگار
یادگاری گذارد

غرض نقشیست کز ما باز ماند
که هستی را نمی بینم بقائی

امید از ناظران بعین عنایت نظر کردنست و این نسخه گرامی که موسوم است
دستور الاطبا مشتمل بر مقدمه و سه مقاله خاتمه است مقدمه در ذکر ارکان
بدن و اخلاط و غیره مقاله اول در خواص ادویه و اغذیه مفرده مقاله دوم
در هر کتاب مشهوره مقاله سیم در معالجات علل بطریق اجمال خاتمه در شرح
انواع مزه و قسمت ممالک ربع مسکون مقدمه در اصول بدن و اجزای آن
و این مقدمه مبنی بر نه فایده است فایده اول در کیفیت ارکان بدن
که دهات نامند و هفت دانند فایده دوم در کیفیت اخلاط که دوشک خوانند

وسه انکارند فایده سیم در شرح عناصر که تتّ کویند وپنج شمارند فا
در اظهار علل که سه قسم مفرد وچهار نوع مرکب دانند فایده پنجم در
امراض که بدوع نمایند فایده ششم در شرایط عشره که بر طبیب واجب دا
فایده هفتم در تفصیل فصول که رُت خوانند وشش پندارند فایده
هشتم در ترتیب طعام خوردن وغسل کردن که واجب دانند فایده نهم
در ضوابط اصلاح ثقل وبدهضمی اغذیه واشربه که اجیرن نامند فایده
اول در کیفیت اصول وارکان بدن وان نزد ایشان هفت است ا
کیلوس خون کوشت پیه استخوان مغز منی کیلوس را رس نامند
وخون را رکت وکوشت رامنس وپیه را مید واستخوانرا هار ومغز را
مَجْ ومنی را سکرا ما رطوبت کیلوس که رَسْ نامند کویند هر غذائی که
دارد معده کردد بعد از کذشتن سه هزار وپانزده کل که سی وچهار
پاس ودوکری باشد رس شود وبعد از کذشتن همانقدر مدت که
کفته شد از رَسْ خون شود وبجمله اندام در آید وخون حیض را از خون
رَسْ دانند از خونی که در جکر متکون کردد ومصنف کتاب شَشْتَرْتْ
که از حکمای معتبر هند است کوید اکر کسی سوال نماید که هرکاه از رس بود

می باید از روزی که مولود شروع در اکل غذا کند خون حیض جاری کردد جواب
آنست که روز بروز قدر از رس خون حیض میشود اما تا بمرتبهٔ کمال نرسد ظاهر
نمیکردد مثال بو که از بدو نشو با غنچه می باشد اما تا بحد کمال نرسد وشکفته نکردد
ظاهر نمیشود وهمچنین بعد از مدت مذکوره از خون کوشت شود واز کوشت
پیه متکون کردد واز پیه استخوان نهد واز استخوان مغز بهم رسد واز
مغز منی وباین حساب از روزی که غذا خورده شود تا زمانی که منی کردد
روز می باید وقصهٔ منی وحیض بیک نهج است در اطفال نیز موجود است
اما در سن بلوغت ظاهر میشود وکویند خاصیت رس بخاصیت ماهتاب
ماند رقیق لطیف سرد مایل باعتدال باشد ومنور وتازه کنندهٔ بدن بود
ورس اول پیش دل رود ودل آنقدر که ضرور دارد کرفته نزد جکر وسپرز فرستد
وبعد از انکه آنها نیز حصهٔ خود برکیرند بعروقی که از دل رسته اند در آمده
بجمیع بدن ساری کردد مثل سریان آب در اوراق کل واین خلاف
حکمای ماست چه ما میکوئیم که کیلوس نخست بجکر رود وطبخ یافته الکاه بدل
رسد پس از ان به بیست وچهار رک که بدل متصل است در آمده در تمام
بدن منتشر کردد ورس را دو قسم دانند پخته وخام وخام را دو معنی کفته اند

یکی انکه از کمی آتش معده ماکول ناپخته ماند و آنرا اَمْ رَس خوانند چه که اَم بمعنی
خام است دوم انکه طبخ یافته باشد اما در فسم معده کردد و بعضی کویند کیلوس
خواه در قعر معده پخته شده باشد و خواه نشده خون در فسم معده فساد پیدا
کند و اخلاط ثلث که در کیلوس است فساد بهم ساند اَمْ رَس است بهر تقدیر
اَمْ رَس عبارت از کیلوس فاسد است و از ان امراض غیر مکرر ناشی شود
و در اسرار الاطبا از سرور کا نیات نقل میکنند که اهل حشر چون تفحص حال موت
یکدیکر کنند چنان معلوم شود که بیشتر از ناکواریدن طعام و شراب مرده باشند
و هرکاه اَمْ رَس با باد و بلغم و صفرا که جابجا در اندام می باشد آمیخته مزاج آنها
را نیز فاسد کردانند و هرچه در مجاری حواس خمسه و رکها، تشرائین است مکدر
بلک مسدود کشته جمیع قوا از حالت خود بیفتد آنرا سام دُوک خوانند و همچنین
با هریک از شش دهات دیکر که آمیزد بنام آن خوانند مانند سام رکت
و سام منس وغیره و سام اهل هند خلط خام را کویند و خلط نضج یافته را نرام
خوانند و افراط و تفریط هریک ازین هفت دهات را اسباب و علامات نوشته
از جملهٔ امراض شمرده اند و علاج قرار داده علامات کمی و زیادتی کیلوس هرکاه
کیلوس نقصان پذیرد زبان و حلق و دهان خشک کردد و سخن کمی خوش

نیاید و کاهی بدرجه اعلی رسد علاج کمی در تقویت معده کوشیدن است و
غدای لطیف که از وی کیلوس زیاد کردد بدن سرد و سفید شود و مفاصل
سست کردد و دمه و سرفه و کرفتکی سینه و کم اشتهائی و قی پدید آید علاج
زیادتی فاقه و بیداری و غرغره شیره زنجبیل ترمع ترشی ترنج و هنک و با
جوشانیدن زنجبیل خشک و قرنفل خوردن علامات کمی و زیادتی خون
هرکاه خون کم شود رکها و پوست بدن خنک کردد و بر چیزهای سرد و ترش
رغبت افتد و از غسل کردن باب سرد کف دست و یا سفید شود علاج کمی
از خزانه ادویه دافع بلغم انتخاب کرده بدهند و کندک آملسار با ادویهٔ
کرم و تر کذلک بولاد مقتول با ادویهٔ کرم و تر که خون لطیف بیفزاید و هرکاه
خون زیاد کردد علاج زیادتی از چیزهائی که خون افزاست اجتناب کردن
و فصد و حجامت و تقلیل غدا علامات کمی و زیادتی کوشت هرکاه کوشت
کم شود کوشت بن دندان و ساق و پای خنک کردد و بنا کوش فرو نشیند
علاج کمی هرچه بلغم افزاست خوردن و کوشت جانورانی که بیشتر کوشت
میخورده باشند بکار بردن و هرکاه کوشت زیاد شود علامات معلوم
است علاج زیادتی هرچه صفرا افزاست خوردن علامات کمی و زیادتی پیه

هرگاه پیه کم گردد وگداختن گیرد محلهای گوشت بخشکی گراید وشخص روز بروز
ضعیف شود علاج کمی شیر وشیرینی وگوشت وماش وهرچه بلغم افزاست خوردن
وبعد از طعام در لحظه آب نوشیدن وغم واندیشه بخود راه ندادن وخواب
واستراحت کردن وهرگاه پیه فزون گردد ضیق النفس پدید آید وضعف
بمثابهٔ غلبه کند که اگر ایستاده باشد در نشستن ایستادگی نماید علاج زیادتی
ادویه دافع بلغم کار فرمودن وهر صبح عسل وآب آمیخته آشامیدن علامات
کمی وزیادتی استخوان هرگاه استخوان بکاهد جمیع استخوانها درد کند وموی
وناخن ودندان بریزد علاج کمی شیر وروغن خوردن وبهمین حقنه کردن
وهرگاه استخوان فزون گردد آن مکان بلند نماید وناخن بر ناخن براند
از قسم زیادتی استخوان است علاج زیادتی دفع غلبه بلغم نمودن است
علامات کمی وزیادتی مغز هرگاه مغز استخوان کم گردد چنان معلوم شود
که استخوان خالیست ودوار سر پدید آید وچشم تیرگی نماید ودر استخوان
رفته رفته رخنه افتد علاج کمی شیر وشیرینی وگوشت وهرچه از آن بلغم
فزاید کار بندد وهرگاه مغز استخوان زیاد شود چشمها گران گردد و
مفاصل پر شود وگرههای انگشتان بزرگ گردد واندام قوی چرب نماید علاج

زیادتی هرچه برای دفع بلغم بکار آید کار بندد وجماع بسیار کند وطعام کم خورد علامات
کمی وزیادتی منی هرگاه منی کم گردد وقت مجامعت انزال دیر شود ومنی
کم برآید وگاه باشد خون بجای منی برآید ودر خصیه وقضیب سوزش پدید
آید علاج کمی چیزهای بلغم افزا کار فرمودن وهرگاه منی بسیار شود رغبت
بر جماع بسیار افتد باید که جماع کند وگرنه منی منجمد گشته سنگ مثانه حادث
گردد علاج زیادتی جماع بافراط وچیزهای چرب وشیرین خوردن وریاضت
کشیدن فایده دوم در ذکر اخلاط واین فایده مبنی بر سه فصل است
فصل اول در خلط باد فصل دوم در خلط بلغم فصل سیم در خلط صفرا بدانکه
حکمای هند خلط را دوک نامند ومعنی خلط چنین گفته اند که صلاح وفساد
هفت دهات از ان باشد وآن پیش ایشان سه است باد وبلغم و
صفرا وسودا را از جملهٔ اخلاط نمی شمارند ومیگویند اگرچه در بدن موجود
است اما آن مرض است نه خلط چون جزء بدن است مانند گوشت
وسودا خود خون سوخته است که از آمیزش باد سرد وخشک شده زنگ
تیره بهم رسانیده است چه هرگاه باد با خون آمیزد آنرا سرد وخشک گردانیده
سیاه گردانند واز سبب خشکی مانند دُرد خون نماید واگر باد بلغم آمیزد وازا

از حالت طبیعی کرداینده سرد وخشک ساز و سودای غیرطبیعی بلغم بهم سده
کذلک جون با صفرا آمیزد سودای غیرطبیعی صفرا بدید آید و فاعل اینها همه بادست
پس ما می باید بادرا که موجب صلاح و فساد خون و صفرا و بلغم است سر
کرده اخلاط شماریم و دفع غلبهٔ آن نمائیم تا مرض سودا زایل کردد و درین
مبحث سخن بسیار است از تطویل اندیشیده سکوت اختیار نمود **فصل اول**
در خواص خلط باد بدانکه باد را سرد وخشک و سبک و درشت و لطیف
وکثیر الحرکة و سریع السیر و محرک دیگر اخلاط دانند و کویند مرکب بلغم و صفرا
باد است و آنها را برداشته حرکت فرماید و در صحت و مرض عملش قوی
تر از دیگر اخلاط بود می تواند بیک طرفة العین در تمام بدن سیر کند و بهرچه
مخلوط کردد مزاج آن بهم ساند اگر با گرمی آمیزد کرم کردد و اگر با سردی سرد
اگر با خشکی خشک و اگر با تری تر و اخلاط ثلث اگرچه در جمیع اندام ساری
باشند لیک کویند معدن باد فرود ناف است تا سر انکشتان پای و معدن
صفرا معده و امعای عالی و معدن بلغم سینه و دست و کردن هر کاه باد
بسیار کردد یا از سبب امتلا و بد هضمی و غیره شوریده شود از جای خود حرکت
کرده زور بر صفرا آورد و آنرا برداشته رو ببلغم نهد و آنرا نیز برداشته اول

باعضای

باعضای عالیه مثل سر و کردن رساند و اگر فساد قوی بود از انجا بجمیع بدن سرایت
کند و تا بجلد نرسد در هیچ جا آرام نکیرد و حکمای هند باد را پنج قسم دانند
و کذلک بلغم و صفرا را نیز پنج نوع شمارند **یکی** از ان پنج قسم باد را پران
نامند و کویند مقام آن سر بود و جولان کاهش کلو باشد و عقل و فهم
و بینائی ازوست **دوم** را اُدان خوانند مقام آن دماغ باشد و تردد
در سینه نماید جمله ارادها که چنین و چنان کنم و سخن کفتن و حافظ تعلق
بوی دارد **سیم** را سمان کویند مقام آن ناف بود و در احشای بالا تردد
باشد خلط ماکول و مشروب و نضج مواد و جدا کردن فضلهٔ از کیلوس بوی
منسوب است **چهارم** را اُبان نامند مقام ان مقعد باشد و در کمر
و خصتین و قضیب و شانه تردد نماید و بیرون آورندهٔ منی و خون حیض
و بول و غایط باشد **پنجم** را دیان خوانند مقام آن جمله اندام بود و شمشیر
زدن و تیر انداختن و هرچه حرکت دران باشد ازوست و امکنه و احکام
که برای باد نوشته شده در حالت صحت است اما اگر بسببی از اسباب فساد
پیدا کند در تمام اندام پهن کشته از هریک قسم با شانزده نوع علت حادث
کردد که مجموع هشتاد علت بادی باشد حکیم کامل و طبیب حاذق باید که آنرا

دانائی تدبیر آن بجویدو قدم بر شاه راه صواب گذاشته طریق خطا ننمود حکمای
هند جهت دفع جمله علل بادی این ادویه مفرده و مرتبه انتخاب کرده بر صفحهٔ
روزگار و اوراق لیل و نهار ثبت نموده اند تا سرگشتگان وادی رنجوری
را دلیل و هادی گشته بمنزلگه مقصود صحت رساند **خزانه ادویه مفرده دافع علل باد**
اجمود یعنی کرفس هنگ یعنی انکزه اجوان یعنی نانخواه برمی یعنی زرنباد
پاکهان بید یعنی روسخت ابرند یعنی بید انجیر پهینا کوکل یعنی مقل ازرق
پتترج یعنی سادج تج یعنی قرفه بای برنگ یعنی برنگ کابلی بال بیل یعنی
رمان الهندی چترک یعنی شیطرج جوک یعنی حماص جو کهار یعنی بورق
ارمنی کهوکرو یعنی خارخسک کیهنوکه یعنی گندم خوشبو مشک زعفران
عود اگر بادیان کشنیز زنجبیل قند هندی بلیله بلیله آمله ترنج نمک
طبرزد زیره سفید نمکسک نمک هندی ستاوری یعنی بوزیدان
فلفل گرد فلفل دراز فلفلمور قرنفل جوب ناز تیل سرشف تیل زقوم
قاقله اسگند ارنی بیخ ارنی بیخ کوبجه بیخ و برگ گلگوری تلخ بل بیخ
بیشونی املتس تالیتر گرو بادل بهارنگی کای بهل کج پیپل گاگرا سنگی
منڈی منهدی اکول هنگوتری هوتس از این ادویه چند دارو که

باطبیعت موافق باشد اختیار کنند و ازان سفوف سازند و یا حب و قرص
ساخته بخورند و یا جوشانیده بنوشند و اگر بعضی این ادویه با روغن سرشف
و یا کنجد بپزند و بدان حقنه کنند یا شافه بردارند یا در گوش چکانند نیز
نافع آید **ادویه مرکبه دافع باد** فلفلین فلفلمور کرفس بادیان خرد
و بزرگ جوب ناز شیطرج نمکسنگ برنگ کابلی از هر یک یکدرم بدناره
ده درم زنجبیل ده درم پوست هلیله زرد پنجدرم قند کهنهٔ هندی
که سه ساله باشد سی و چهار درم ادویه را کوفته و بیخته با قند مقدار
یکدرم و نیم حب بندند و صبح و شام یک حب با آب گرم بخورند باد هفت
اندام و درد پشت و مقعد دفع گردد و علتهای بلغمی نیز برطرف شود **نوع**
دیگر انکزه فلفلین برنگ زیرهٔ سپید ورزک باده بهارنگی تبنس
رنیک گجپیپل چوک چترک زنجبیل سرشف گرو جمله برابر کوفته بیخته
دو وزن ادویه سفوف هلیله بلیله آمله و سه وزن ادویه غیر از هلیلا
که عبارت از هلیلجات باشد مقل ازرق داخل نموده و قدری روغن
گاو کرده بوزن یکدرم حب بندند و هر روز یک حب باشهد بخورند
انواع علل بادی و یرقان و کم اشتهای و درد سینه و سیلان منی و بواسیر

وخلفه و ذرب که بهندی بِستنکبهرنی کویند جمله دفع کرد دوا کرامراض بادی بر
جلد ریخته باشد این سفوف بر بدن مالیدن نفع عظیم بخشد اجزای آن
عود اکر، سنبل الطیب، اسکند، زرنباد، تهکر، مشک کوته، زردچوبه
دارچوبه، آرد عدس، ادویه را سوده مع ارد عدس نکاهدارند و بمالند
دیکر انواع روغن جوب بر بدن مالیدن ببی نافعست خاصه روغن سرشف
و بلادر و آسکند روستا وَزوگ بساران دیکر بهترین دوای دافع
امراض بادی اینست اجزای آن نمکسنک، نانخواه، انکره، جوگ، برنک
کابلی، برابر سوده هفت نوبت در آب ترنج خیسانیده خشک کنند
و هفت کرت در شیرهٔ سیر خشک و هفت نوبت در شیرهٔ زنجبیل ترو یک
مرتبه بشور نخود انکاه بوزن یکدرم حب ساخته نکاهدارد و عند الاحتیاج
باآب جغرات یا دوغ یا ترشی ترنج یکحب بخورند دیکر اکر خواهند که باد را
دفعةً بدر کنند بهترین علاج حقنه است واکر خواهند که تبدریج و ملایمت
دفع نمایند خوشترین دوا مالیدن روغنها و سفوف مذکور دیکر باید که
خود را کرم نکاهدارند و غذای مناسب بخورند و آن اینست غذای موافق
مزاج بادی کوشت کوه نان کندم کهنه روغن ستور خاصه روغن کاو و شرط

انکه خام نباشد باکوشت بز با چیز دیکر پخته شده باشد کوشت بز جوان، آب نخود
نیم کوب، حب القلت که بهندی کلتهی کویند، ماش، کوشت دراج، ترشه
ترنج، سبزی وشکوفه ستاور، کگوره، کریله، شبت، جغرات، و دوغ کاو
مغز بادام، مغز پسته، مغز کردکان، مغز چلغوزه، موبز، بادنجان، ترب نازک
کجری منک مقشر، و برنج خشکه و بهت، آب چاه چیزهای ناموافق خواب
روز، بیداری شب، آب سرد، شیرینی، روغن خام، لوبیا، عدس، منک
غیر مقشر، نخود درست شراب و جماع بافراط، ازین چیزها که ذکر کرده شد
اجتناب لازم دانند و باید دانست که حکمای هند بادی مزاج را دو نوع قرار
داده اند یکی انکه خلقتش بادی باشد دوم انکه باد عارضی غلبه کرده باشد
علامات خداوند خلقت بادی صورت و فعالش پسند خلق نباشد و
چشم خرد و موی اندام خشک بود و در عقل و هوشش فتوری باشد
و در محبت و دوستیش قصوری و آوازش باواز روئین شکسته
ماند و سخن بسیار کوید و شتاب کوید ولکنت هم داشته باشد و قلیل
العمر و کثیر الغصه و بی مهر و متکبر و فراغت طلب بود و بر سرود و خنده
و انبساط رغبت نماید و شوری و شیرینی و ترشی نخواهد و زود زود کرسنه

پس تسمیهٔ عام باسم خاص بود فصل دوم در خلط بلغم و آن باعتقاد اهل
هند فضلهٔ کیلوس است و طبیعت آن سرد و تر و شور و بدبو بود قلیل الحرکت
و ملایم و لزج باشد صفت تحمل و بردباری و خاموشی از وست اخلاق و
علامات بلغمی مزاج خداوند بلغم در کارها آهسته بود و بر مصایب صابر
و در محبت و دوستی ثابت و در محنت و مشقت بردبار و بر خویشان
و متعلقان مهربان و بر زیردستان و دوستان مشفق و باپدر و مادر
و صاحب و استاد باادب و بر جوانمردی راغب لیک زود بظهور نرساند
و بعد از انکه بظهور آرد خواب آرد و از غایت حیا زود رنج نبود لیکن
بعد رنجیدن زود صلح هم نکند و کینه در دل نکاهداشته در بند انتقام
باشد و قدر مشقت بداند و سرکشی آشکار نکند و در نظر عزیز بود و
سخنش معتبر و غذا کم خورد و لیکن از قوت نیفتد و ضعیف نکردد
و کم کریه بود چنانچه در طفلی نیز کریه کمتر کند و چیزهای تلخ و تیز و کرم و خشک
بیشتر خورد و محتشم و قوی دل باشد و باسباب خانه نیکو وا رسد و بر جماع
قادر بود لیک بافراط نکوشد و سینه اش پهن باشد و ذراع دراز و پیشانی
کشاده و موی سر و ریش و پلک و ابرو سیاه و انبوه بود و چشمش بزرک باشد و اواز زبرش

صاف و بم و چنانچه در بیداری لطافت و نظافت جوید در خواب نیز سبزه و آب جاری
و انهار بیند و افعالش را بافعال بعض طایران نیکو مانند طاؤس و تذرو
و کبک تشبیه کرده اند و بلغم را بر پنج قسم دانند یکی اَدَلیک و آن در سینه
بود قوت دهندهٔ بلغم دل و تهی کاه باشد دوم کَلیدک و آن بالای زبان
باشد و مدرک مزها اوست و بعضی کویند باداکت ادراک مزهاست
سیم بُودَهک و آن در آماس یعنی فم معده بود خالی از عفونتی نبود بوی
دهان از بخار آنست هرچه خورده شود آنرا مضمحل ساخته بقعر معده
سپارد چهارم ترِپک و آن در سر بود رطوبت چشم از وست پنجم شِلیک
و آن در مفاصل بود بندها را ملایم نکاهدارد و این در زمان صحت
بلغم است در وقت فساد از انکه خود نقل کند و در جمیع بدن پهن
شده علل متضاده پدید آرد و چنانکه کذشت معدن اصل بلغم سینه
و دست و کردن است و ادویه مفرده و مرکبه انتخابی دافع بلغم انست
خزانه ادویهٔ مفرده دافع بلغم اشخار، انکزه، بالهٔ سفید یعنی خس،
شاهترج زردچوبه، چوب نار، نمکسنک، هلیله، بلیله، آمله، نسوت بان
یعنی تربد، اِندَرَاین یعنی حنظل، الاچی یعنی قاقله، زنجبیل، نانخواه، باد

کردد و وزد طبیعت باشد و حواس خمسهٔ او در ضبط وی نبود چنانکه ناشنیدنی
و نادیدنی و ناکرفتنی و نابوییدنی و ناخوردنی بی اختیار بشنود و ببیند و بگیرد
و ببوید و بخورد و اکثر خود را در خواب فراز کوه و درخت بیند و زنان را
دوست ندارد و افعالش بافعال بعض حیوانات که خالی از حیله و خدعه
نباشند مانند چون شغال و کرک و روباه و زاغ و موش **اسباب غلبه باد**
عارضی حبس نمودن بول و غایط و عطسه و نفخ و خواب وقی و هکهک
و فازه و افراط در خوردن شراب و زمخت و تلخ و ترش و آب نهار و طعام
بی وقت و کفتن سخن بلند و خفتن زمین و کردن جماع و شتاب و کشیدن
فاقه و برداشتن بار کران و علامت این **علامات باد عارضی** سستی
اعصاب وجع مفاصل بفراغت بر نیامدن بول و غایت متوحش و اندوهکین
بودند و سخن بلند خوش نیامدن خله کوش آواز نفخ امعا سوختن فم
معده کندی دندان بدکمانی لرزه اندام سیاه فامی بی اشتهایی خشکی
دیدن خوابهای مهیب و باید دانست که اکر باد در پوست غلبه نماید بر
دکرمی چندانی معلوم نکردد و اکر در خون غلبه کند درد کند و دران موضع
دکرمی ظاهر شود و آبلهای خشک در بدن پدید آید و رغبت بر طعام نشود

واکر در کوشت غلبه نماید کرهها نمایان کردد و درد کند و اکر در استخوان غلبه
کند دران خله شود و اکر در مغز استخوان غلبه نماید خله بمثابه پدید آید که خواب
نیاید و اکر در منی غلبه کند انزال بزودی شود یا قبض شده برنیاید و یا
بجای منی خون برآید و اکر در کیلوس غلبه نماید زحمت های شکم پدید آید
و از ناف بالاتر هر مرضی که حادث کردد کویند از غلبه باد باشد اکرچه بطرز
که کفته شد مکان باد از ناف فروتر است ولیکن هرکاه پاسبانی که
کذشت شوریده شود میل ببالا کند و یک نشان باد آنست که درد از
جای بجای نقل کند و اکر باد با رطوبت یعنی با بلغم باشد مفاصل آماس کند
و اندام بلرزد و تب پدید آید و اکر با صفرا بود رنک بشره و بدن مایل بزرد
بود و اکر با خون باشد چهره و اندام سرخ مایل بسیاهی نماید و دکها برخاسته
شود و در **علاج** باد با بلغم و با صفرا و باد با خون فرقی نبود مکر آنکه در باد با خون
اول از هر دو دست رک باسلیق باید کشود آنکاه بنوعی که بیاید بعلاج
قیام نمود و هرکاه باد در بدن غلبه کند و سراپا را فرو کیرد بهندی اقسام
انراقات و باه کویند که بفارسی باد هفت اندام و بعربی وجع المفاصل خوانند
همانان چون باد غلبه کند نخست مفاصل که محل صفرا و بلغم است درد کند

خرد و بزرک برنک کابلی بج یعنی وج چترک یعنی شیطرج فلفلمور کرفس
پتنک یعنی بقم زعفران ترنفل اکر مشک جوتری یعنی بسباسه جای پهل
یعنی جوز بویه کبابه چینی شیرهٔ زنجبیل تر شیرهٔ ترنج اهلیم فلفلین
صندل سفید کلنجن یعنی خولنجان کوشت یعنی قط شهد مصطکی
اسکند ازلو اکول جوکهار هنکو تری کلوی بتیس روهن
جراتیه نیب دهایه کنیر کرو پتول باده کاپهل پیتونی زنکی
سینوتی پادل بیخ کوبخه مندی تخم کسوندی بین پهل یعنی جوز
بانجی تو بنده تلخ ککوره ناک دونه منهدی اکول دانتی تراهمان
داشنا ادهجاره برلون مال ککنی برم کهولی سازوان
هونس پوست کرا ناک کیسر کشنیز تمایتر تالیس پتر زیره
سفید سیرجوک یعنی حماص ججبیل املتس سلارس سپاری
یعنی فوفل کاکراسنکی بکهر مول نحاس مقتول بطریقی که در مبحث
باد کفته شد چند ادویه اختیار کرده کار بندند **ادویه مرکبه دافع بلغم**
سونت یعنی زنجبیل فلفلین جراتیه زردچوبه برابر سوده هفت
روز در تلخه کوسفند نکاهدارد بعده خشک کرده نرم سازد و بر انکشت

کرفته بر کام و زبان مالد بلغم بسیار دفع شود و اکر هر روز یا هر چند روز چنین
کند بی نهایت بلغم برآمده مرض دفع کردد و زردی بشره برطرف شود و دیکر
که جهت دفع بلغم بمنزلهٔ شمشیر قاطع است کاپهل بکهرمول کاکراسنکی
بهارنکی فلفلدراز برابر سوده هر روز یک درم با عسل بخورد **سعوط**
دافع بلغم تخم کنتاری بزرک فلفلدراز زنجبیل خشک برابر سوده در بینی
بدمند **ایضا سعوط** فلفلدراز ورزک نمکسنک پوست دیکه برابر
با آب کرم سائیده دو سه قطره در بینی چکانند **غرغره دافع بلغم** نمکسنک یک
نیم درد فلفلین زنجبیل هر یک نیم درم با دوازده درم شیرهٔ زنجبیل تر
بیامیزد و یا آلوده مضمضه کند و اکر قدری بیاشامد و قطره در بینی چکانند
بهتر **ایضا غرغره** سرکهٔ انکوری ربع سیر شیرهٔ ادرک نه درم سفوف خردل
یک درم یکجا کرده کرم کند و برسر پای نشسته غرغره کند و ساعتی دهان کشاده
دارد پارهای بلغم بیرون افتد و سینه و حلق و دماغ پاک کردد و چشم
روشن شود و طعام نیکو کوارد **غذای موافق بلغم مزاج** آب کلتی آب
نمک نان چپاتی کندم جو ترشی ترنج ادرک سیر شهد ترئی تیز
بادیان میتهی بادنجان کوشت جانوران جانکل دیس که تفصیل

در خاتمه گفته آید غذای مخالف بلغم مزاج جغرات، شیر، آب سرد، ترب طعام
سرد شده، خواب روز، هر شیرینی که بالخاصیة سرد باشد فصل سیم در خلط
صفرا بدانکه نزد حکمای هند صفرا گرم و تر و رقیق و حاد و سریع الحرکة و سبک
بود و بعضی گویند هر عضوی حرارتی و آتشی ازو دارد و آتش معده صفراست
و بعضی گویند که صفرا از آتش معده است و هندوی محقق باک بهبت
گوید که صفرا فضلهٔ خون است و خشم کردن و عطر بوییدن و مواصلت و
مباشرت نمودن بصفرا بیش باو تعلق دارد و جای صفرا معده و امعاء
عالی است و خداوند صفرا بدین صفات موصوف بود اخلاق و علامات
صفرائی مزاج تیز فهم و چابک و عجول و کثیر الغضب و متوسط العمر و قلیل الجماع
و زود خشم و صاحب نفس قوی و در خرج کردن مال دلیر بود و مرتکب
امور صعب گردد لیک بر مصایب و محن صابر نبود و بگفتهٔ کسی عمل ننماید
و کسانی را که ترسیده باو پناه آرند پناه دهد و حمایت کند و با وجود انکه از
فلک هیچ وقت خشنود نبود غمگین و متالم نباشد و بر خوردن و آشامیدن
زود زود رغبت نماید و چیزهای ترش و شیرین و تلخ و زمخت خواهد و عرق
بسیار کند و عرقش فی الجمله بد بوی بود و موی سر و ریشش زرد مایل بسرخی باشد

دکوشت

و گوشت اندامش کم بود و مفاصل سست و پیری برو زود غلبه زیرا که صفرا
رطوبت غریزی کم سازد و در خواب آتش و چیزهای سرخ بیشتر بیند و افعالش
با فعال بعض حیوانات درنده مانده مانند ببر و پلنگ و بوزینه و صفرا را
نیز پنج قسم دانند یکی اُلوچک مقام آن میان حدقهٔ چشم بود دوم بَراجک
و مقام آن پوست جمله اندام بود سیم سادَک مقام آن دل بود چهارم
رنجک مقام آن فم معده بود کیلوس را او رنگ دهد و حافظ فهم بود خاصه
فهمی که بخیر دلالت کند و غیرت نیز ازو باشد و بظهور آورنده ارادهاست پنجم
پاچک و مقام آن قعر معده بود هر چهار قسم صفرا را قوت دهد و نضج دهنده
ماکول و مشروب است لهذا بپاچک موسوم است چه که پاچک نضج دهنده
را گویند و این مانند بادسمان جدا کننده کیلوس از فضله بود خزانه ادویه
مفرده دافع صفرا نیب، پرانیه، گرو، بیت پاپره، باله، سیاه و سفید، بتو بیلی
زردچوبه، پادل، پاده، گموبی، بابچی، تورئی شیرین، کندوری، هلیله
بلیله، آمله، ترابهان، تینو، رازیانه، قاقله، بیخ بل، بیخ، بیخ کینکر، بیخ
کنکنی، صندل، گل نیلوفر، کافور، انکور، دودهی، بیخ دوب، بانسه
ناردان، اصل السوس، کبیر سار، پتانسه، مشکک، گلر، مروارید

/

خرمای سنگ شکن ادویه مرکبه دافع صفرا مویز، تربد، نابزه، هلیله، بلیله
آمله برابر سوده مقدار یکدرم و نیم با آب حب سازد و هر روز یک حب
بخورد نوعدیگر که در دفع صفرا بمنزلهٔ تیغ قاطع است کشمش، الاچی، گل
نیلوفر، دودهی شیرین، کاکراسنگی، کیهر سار، مروارید کشته برابر سوده
باب صندل سحق نمایند و مقدار یکدرم حب ساخته نگاهدارد و
عند الحاجت باب سرد بخورند جراحات صفرائی خاصه سرخباده را
نیز دفع کند غذای موافق صفرائی مزاج روغن ستور، برنج، مُنگ
جو، گندم، مسکه، شیر، تورئی، ساک چولائی، و امثال اینها غذای
مخالف صفرائی روغن کنجد، جغرات، بادنجان، سرکه، زنجبیل تر
سیر، دوغ خاصه دوغ ترش، و هرچه تیز و حار و ترش و شور باشد
و روغنهائی که بعمل خاص حار کرده باشند و جماع و در آفتاب گشتن
و جامه سرخ و سیاه پوشیدن نیز مضر است کلیه اگر خواهند که صفرا
را دفعة بدر کنند هیچ چیز بهتر از مسهل نیست و اگر خواهند بتدریج
و مرور دفع نمایند و صفرای طبیعی نقصان نپذیرد به از خوردن
روغن ستور هر صبح ناشتائی فایده سیم در ذکر عناصر که تت خوانند

وآن

و آن نزد ایشان پنج است چهار مشهور آب و خاک و آتش و باد
و پنجم اکاس و معنی اکاس عوام گویند آسمانست و خواص گویند که حیز
مجوف است اکاس است و اکاس بی هوا نمیشود و اسامی عناصر
بزبان هندی اینست پرت، ابنو، اگن، واو، اکاس، و هر یک از اینها
را مکانی معین کنند و پنج چیز متعلق دانند پرت یعنی زمین مکان
شامه بود استخوان، گوشت، رگ، پوست، چربی بوی متعلق باشد
ابنو یعنی آب مکان آن زبان است عرق، بول، خون، منی، لعاب
بوی منسوب است اگن یعنی آتش مکان آن چشم بود گرسنگی
تشنگی، قهر، جمال، حرص، ازوست واو یعنی باد مکان آن پوست
باشد قبض، بسط، سخن گفتن، حرکت، قوت، بوی متعلق است
اکاس یعنی مجوف مکان آن گوش است بیهوشی، خواب، خاموشی
نسیان، غلبه غم ازوست فایده چهارم در تفصیل علل مفرد و مرکب
بدانکه نزد حکمای هند علت مفرد و مرکب هفت است مفرد آنکه علت
از غلبه یک خلط باشد و آن سه است بادی و بلغمی و صفرائی و
مرکب آنکه از دو خلط یا سه خلط پدید آید و این چهار است یکی بادی مع صفرا

/

وآنرا بدوگهن خوانند دوم باد مع بلغم وآنرا ولوج نامند سیم صفرای مع بلغم وآنرا
وَشَنتزک گویند چهارم انکه هر سه خلط دران باشد وانرا تر دوک خوانند وانرا
آن صعبست وهرگاه خلطی از اخلاط ثلث باد وخلط یا سه خلط غالب گشته
شوریده شود ومسکن خویش گذاشته بیکی از هفت دهات که در فایدهٔ
اول ذکر کرده شد درآید وهنوز اثر آن در پوست وغیره ظاهر نشده باشد
اهل هند نخست منضج دهند ومنضج را پاچک گویند ومنضج نه نوع است
گرمی آفتاب، گرمی آتش، گرمی بخار، گرمی آب گرم، گرمی پوشش، گرمی
حرکت، گرمی ضماد، گرمی اطلیه، گرمی استعمال ادویهٔ حاره داخلاً وخارجاً
وادویه خزانه منضج انیست زنجبیل، فلفلمود جوگ، یعنی بیخ فلفل کرد،
شیطرج، فلفلدراز، هلیله کرو، تخم کرفس، بابرنک، رازیانه، بهادر
موته یعنی سعد هندی، تربد، تراهمان، پوست نیب، اندرجو یعنی لسان
العصافیر، رَنَنجَن، بهاد، صندل، ساتوری، دیودار، کوبنها، از ینها
موافق حال دیده کاره ویا سفوف ویاحب ساخته بعضی را سه روز
وبعضی را هفت روز دهند انگاه یکی از دو کار کنند تا تدبیر تحلیل آن خلط
نضج یافته شده بتقدیم رسد اگر از مجاری طوالی که راه دهستن تجاوز نکرده

باشد در دفع آن هنوعی کوشند که بزودی دفع گردد یا باستعمال ادویهٔ جاذبه
باحشادرا اورد ندواگر از مجاری طولانی گذشته بعرض درآید وآنرا بهندی
ترجگ گویند در تحلیل آن تعجیل ننمایند وتبدریج ومرور علاج کنند کلیة آنست
که خلط نضج یافته را بخاطر آرند که کجاست موافق آن عمل نمایند مثلاً اگر بقعر
معده نزدیک بود بقی دفع نمایند واگر در قعر معده باشد بمسهل واگر در امعاء
اسافل بود بحقنه واگر در سر وحلق باشد بغرغره وچون علامات خلط
غالب بر جلد ظاهر شود مثل دَئل وجذام وبرص وسلعه وسعفه وورم
وتب محللات وقالعات داخلاً وخارجاً کار بندند واستعمال کردن
عمل اول یعنی محلل بیشتر متعارف اهل هند است وبی ضرورت بمسهل وقی
وحقنه قیام ننمایند تا حرارت غریزی نقصان نه پذیرد وعمل دوم یعنی
قلع اخلاط نضج یافته بیشتر متعارف مردم ولایت است وچون از
روی فهمید کی میکنند فی الجمله دقت مسهل دادن وقی وحقنه فرمودن
در حفظ حرارت غریزی بیکوشند وعلی ای حال چنین خلط را که گفته شد
بغیر منضج در مقام دفع شدن مخاطره عظیم است فاما اگر خلط فاسد گردد
وبیکی از هفت دهات در نیامده باشد مثل فساد کیلوس که بخون ودیگر

مائین کرمانوی

تج قوفر

دهاتها آمیزش نکرده باشد نخست فاقه یعنی امساک فرمایند وچون اندک
تخفیف یابد بمنضج پردازند بعده محلل بخورانند واگر احتیاج شود مسهل کار
بندند این است آنچه در کتب معتبرهٔ ایشان است اما رسم اهالی هند که
معاصر این مولف اند آنست که چنین خلط را بمنضج قوی وفاقه علاج کنند
وبمسهل وقی وحقنه التفات ننمایند چنانکه بسیار دیده شده که بیست روز
بلکه یکماه مریض را امساک فرموده اند ودر قلع خلط بمسهل وغیره رجوع
نکرده فاما از ینمعنی اکثر بیماران لاغر گشته قوی بتحلیل رفته است وبیچارگان
هلاک گردیده اندیس بهتر آنکه بدستوری که محقق بهاک بهت گفته ودر
دیگر کتب ایشان مثل ششرت وست سر لوکی ونکنت وغیره مسطور است
عمل نمایند وامساک بقدر طاقت فرمایند بعده منضج دهند اگر بهاین دفع مرض
شد فبها وگرنه جوشیدهٔ ملایم دهند که دو دست اطلاق شده فساد کیلوس
خواه تب باشد وخواه نه برطرف شود فایده پنجم در تدبیر ازالهٔ امراض باید
دانست که امراض جسمانی را علاج بر دو قسم است یکی سُنودهن وآن
این است که اخلاط را قلع نموده عین جنس بیرون آرد واین بر چهار
نوع است یکی ریچک یعنی مسهل اکلاً طلاً نشیاً فا دوم سنت کرم یعنی حقنه

سیم وَمن یعنی قی چهارم ناس دکل کَل یعنی سعوط وغرغره دوم سَمَن نضج
سین ومیم ووی آنست که اخلاط را در جای خود بتحلیل برد اکلاً طلاً ضماداً
سَمَن بلغم که در تحلیل بلغم رتبهٔ سروری دارد شهد کهنه است که بچندین
صفات موصوفست وسمن صفرا که رتبهٔ مهتری دارد روغن کاو است
خاصه که بناشتا خورند وسمن باد که رتبه برتری دارد تیلهاست یعنی
روغن جنوب وغیره چون نفط اکلاً طلاً سعوطاً وبهترین سُنودهن
بلغم قی است وبهترین سُنودهن صفرا مسهل وبهترین سودهن باد
حقنه خاصه که تیل داشته باشد فایده ششم در شرایط عشره طبیب بدانکه
خرم ده چیز بر طبیب لازم است تا در معالجه کمتر خطا افتد یکی به بیند که
خلط در کدام اصلی از اصول ست یعنی در کیلوس است یا در خون
یا در گوشت یا در استخوان دوم ولایت وزمین را بخاطر آورد سیم
فصل وهوا به بیند چهارم قوت مریض پنجم اشتها ومقدار غذای مریض
ششم عادت مریض هفتم عمر مریض هشتم طبیعت مریض که بادی
است یا بلغمی یا صفرائی دو خلط است یا سه خلط نهم اِدِنتا یعنی حالتهای
مریض معلوم کند مثل آنکه بلغم اول روز غلبه میکند وباد آخر روز وصفرا

بیان روز دهم سُتوکن یعنی استقلال وغرور مبادا بیمار مرض قوی را
از روی غرور سهل انگاشته باستقلال باشد وطبیب غافل نمانده دوای
سهل دهد وهمچنین برعکس مرض سهل باشد ومریض بیدلی نموده اضطراب
کند وطبیب عظمی بران علت گذاشته دارو دهد ضابط طبیب می باید
که هر روز بلکه هر ساعت بسه طریق احوال مریض معلوم کند اول بَدَرسَن
یعنی بدیدن دوم بسَپَرسَن یعنی بدست مالیدن سیم بپرسن یعنی
پرسیدن چه مثلا از دیدن انکه مکس بسیار بر اندام او نشسته قیاس
کند که خلط چرب غالب گشته واز تنفر مور ومکس بداند که تری در جسم او
نمانده وکذلک از نبض مالیدن معلوم نماید که کدام خلط غالبست وهمچنین
از استفسار حال صبح وپیشین وشام مفهوم خود سازد فایده هفتم
در ذکر فصول سته واین فایده مشتمل بر شش فصل است فصل اول
در همینت رت فصل دوم در ششر رت فصل سیم در بسنت رت
فصل چهارم در گرشم رت فصل پنجم در برکها رت فصل ششم در
شرد رت بدانکه حکمای هند هر دو ماه را فصلی قرار داده سالی شش
فصل کرده اند وفصل را رُت نامیده ودستور العمل نبشته که در هر فصلی

کدام خلط غالب گردد وچه چیز باید خورد وعمر گرامی را چه نوع بسر باید برد اسامی
ماهها بدین موجب است ماگ پوس ماه پهاگ چیت بیساک
جیته اسار ساون بهادون آسن کاتک دو ماه سابق را که ماگ
وپوس باشد ومطابق بود بعقرب قوس وهیمنت رت خوانند
وگویند درین فصل باد راجه است یعنی حاکم وفرمان روا وبلغم برده یان
یعنی وزیر وپیش دست چیزهای شیرین بیشتر باید خورد ودو ماه ماه
وپهاگ را که مطابق جدی ودلو باشد ششر رُت نامند ودرین
فصل نیز غلبه از باد بود وتفاوت نباشد جز این که چیزهای تلخ درین
فصل بیشتر باید خورد وماه چیت وبیساک را که مطابق حوت وحمل بود
بسنت رُت گویند درین فصل حاکم بلغم باشد وباد پیش دست چیزهای
زمخت بیشتر باید خورد وماه جیته واسار را گرشم رُت نامند ودرین
فصل که مطابق ثور وجوزا بود حاکم صفرا باشد وپیش دست باد
چیزهای تیز بیشتر باید خورد وماه ساون وبهادون را که مطابق
سرطان واسد باشد برکها رُت خوانند حاکم باد بود وصفرا پیش
دست چیزهای ترش بیشتر باید خورد وماه آسن وکاتک را که مطابق

سنبله ومیزان بود شرد رُت گویند صفرا حاکم باشد وپیش دست
باد چیزهای شور بیشتر باید خورد واز این فصول سه فصل سابق را ادان
کال خوانند یعنی ایام گیرنده چه آدان در لغت هندی بمعنی گرفتن
است چون این سه فصل که هیمنت وششر وبسنت باشد قوت
از حیوانات ونباتات میگیرد بدین اسم خوانند وسه فصل دیگر را
که گرشم وبرکها وشرد بود سرگ کال نامند یعنی بخشنده چون قوتی
که در فصول سابق رفته است باز می آید بدین اسم نامیدند دستور
العمل فصل هیمنت چنانکه گذشت هرگاه آفتاب در عقرب وقوس
باشد آن فصل را هیمنت نامند بلغم ورطوبات میل انجماد کنند
وچون خلا محالست باد بانجا در آمده قوی گردد چیزهای شیرین
وگرم وبادشکن باید خورد وبدن را با روغن کنجد وغیره چرب کرد
ودر مقامی که باد را دخل نبود سکونت باید نمود ووقت غلبه
سرما نزدیک آتش نشست وبزور کردن وچیزهای گران برداشتن
وادویه حارّه مانند زنجبیل وفلفلین وغیره خوردن خود را گرم
باید نگاهداشت وروز سیم مجامعت باید کرد وطعام چرب شکم سیر باید

خورد چه از سبب بستگی مسامات حرارت متوجه درون شده اشتها وقوت
هاضمه را زیاده بیسازد ودوغ وماست باادویه حارّه نیکوست ودرین هوا
آب حوض باید خورد واگر هلیله خواهد بخورد با زنجبیل خورد واگر ترنج خورد با انگزه
وفلفلین واگر خواهد که طبیعت نرم گردد معجون برنگ بکار برد اجزای آن
برنگ آمله شیطرج هر یک یکدرم تربد سفید سه درم قند کهنه دوازده درم
دو درم وزن غلوله سازد وبآب گرم خورد دستور العمل فصل ششر چون
آفتاب بجدی ودلو آید آن دو ماه را ماه وپهاگ وآن فصل را ششر خوانند
بدستور فصل هیمنت عمل نمایند وچون درین فصل سرما زیاده است
خود را از سرما بیشتر محفوظ دارند وطعام خشک خورند وشهد ومنگ برنج
وادویه تلخ بکار برند وهلیله اگر خورند با فلفلدراز خورند ودرین فصل
نیز آب حوض مطلوبست ویا آب نهری که بسوی مغرب جریان داشته باشد
دستور العمل فصل بسنت چون آفتاب بحوت وحمل آید آن دو ماه را
چیت وبیساک وآن فصل را بسنت خوانند بلغم حاکم بود وباد پیش دست
در مقامی که سایه خوب داشته باشد وباد جنوبی رسد مسکن باید نمود
وغذای لطیف سبک خشک باید خورد واز غذای غلیظ تر وچرب وترش

وشیرین وخواب روز اجتناب باید کرد وجو وگندم کهنه وگوشت جانوران
جانگل دیس وشربت شیرین بکار باید داشت در ریاضت ومشقت کمتر
باید کرد وبا اطفال وزنان خوش شکل باید نشست وآب چاه باید خورد
هم باب شیر گرم چاه غسل باید کرد وسرود ونغمه وآواز مرغان خوش الحان
مطلوبست وصندل واگر وزعفران بر بدن باید مالید واز مباشرت احتراز
نمود ودر شهد اسکرده ونیم گرم ساخته باید خورد وهلیله نیز با شهد باید خورد
وکباب گوشت بکر کاو وگوزن وکوره خر وآهو ودراج ولوه وتیهو بسیار
خوبست دستور العمل فصل گرشم چون آفتاب به ثور وجوزا آید آن دو ماه
را جیته واساره وآن فصل را گرشم خوانند حاکم صفرا بود وپیش دست باد
گلهای صحرای بشکفد وبلغم رو بکمی نهد وصفرا زیاده شود از چیزهای شور
وترش وتیز خوردن وریاضت ومشقت نمودن ومجامعت کردن
ودر آفتاب گشتن اجتناب باید نمود چیزهای شیرین وسبک وسرد مثل
شیر وروغن ستور وشوربا رغلها وآب گوشت وشربت نبات وشربت
مویز نیکوست ودر شبها گلهای خوشبو افکنده ودر ماهتاب نگاه داشته
باید خورد وآب چاه مطلوبست ومسکن جائی باید اختیار باید نمود که درختان

سایه دار سر بهم آورده باشند ودر پای آنها برگ کیله ونیلوفر گسترد واقسام
گل بر آنها باید افکند وشنیدن حکایات مرغوب خویش را خرسند داشت
ودرین هوا هلیله وترنج با قند هندی خورند دستور العمل فصل برکها چون
آفتاب بسرطان واسد آید اهل هند آن دو ماه را ساون وبهادون
وآن فصل را برکها خوانند درین فصل حاکم باد باشد وصفرا بیش دست
قوت هاضمه ضعیف میگردد باید که طعام اندک خورند وطعامی بکار برند
که باد وبلغم وصفرا را کم کند وادویه نیز چنین باید وغله که یکسال بران
گذشته باشد باید خورد ودر شوربا ها روغن بسیار انداخته ومنگ وکلتهی
وتوری ونار دان مسحوق دروی کرده باید آشامید وکباب گوشت
دراج ولوه وتیهو وشهد وچیچنده وگندوری مناسب بود ودر همه
فصول علی الخصوص درین فصل غلها را یکبار پخته خوردن ممنوع است
بسیار ثقیل میشود وآب باران که یکسال بران گذشته باشد بخورند
واگر نباشد آب چاه وبا آب گرم کرده سرد شده وسکونت درین
فصل بر پشت بام باید چه که از سبب بارندگی بخار از زمین متصاعد
میشود وکافور وصندل بر اندام مالیدن صواب است ودر آفتاب

گشتن وروز خواب کردن ومشقت نمودن خطا جماع بعد از دو هفته جایز است
وهلیله درین هوا با نمکسنگ خورند دستور العمل فصل سرد وچون آفتاب بسنبله
ومیزان آید اهل هند آن دو ماه را آسون وکاتک وآن فصل را شرد
خوانند درین هوا غلبه صفرا باشد وعلل مختلفه پدید آید خون باید گرفت
ومسهل باید خورد وروغن آمله خوردن نیکوست وغذا تلخ وشیرین [illegible]
وگوشت وکباب وشهد خوبست وآب حوضی که بر تمام آن آب نور مهر
وماه تافته باشد ودرختان سایه بران نیفکنده باشند وبسبب طلوع
سهیل زهر آن رفته باشد وصاف شده درین هوا بمثابه آب حیوة
است ومسکن رو بشمال باید وپاس اول شب بر بام آرام گیرد ودر روز
خواب نکنند وشب چهار پاس نخوابد وماست وروغن کنجد وچربی وشور
منع است وشکم سیر طعام خوردن منع است وتحت السما خفتن منع
وجماع زود تر از دو هفته منع درین هوا شیر باده کاو مع نبات ویا
شکر تری نیک است واگر آب حوض را آنقدر بجوشانند که هشت یک کم
شود وآنرا سرد ساخته بخورند نیز خوبست ودر جمله این فصول سته باید
که چون یکهفته باند بدستور فصل آینده عمل نمایند ودر هیچ فصلی نشاید که شکم

باردبنه پر کنند وچیزهای رقیق نیز بافراط خوردن منع است فایده هشتم در
ترتیب طعام خوردن بدانکه اهل هند خصوص برا همه وکهتری قبل از طعام
خوردن باب گرم غسل کنند وانرا واجب دانند واگر میسر نشود گویند باب
سرد نیز درستست اما از کتب طبی ایشان چنین مستفاد میگردد که بدن
شستن برای منفعت است که حرارت بدن بیفزاید وهضم طعام کند واین
بدون آب گرم نمیشود وکتابهای شرعی ایشان بآن ناطق است که غسل
تعبدیست وثواب بسیار دارد بهمه حال بعد غسل کاری کنند که ثواب آخر
وی در آن باشد مانند معالجه بیماران وزر دادن بمستحقان وکار
سازی عاجزان وخواندن ادعیه آنگاه بر سر مایده نشینند واول چیزی
خورند که شیرین واندک چرب باشد پس از آن اچار ترش وشور ونیز
اندکی میل نمایند بعده بغیر از نان هر طعامی که سبک بود بخورند باید که
چربی کم داشته باشد وچون نیم سیر شوند اگر طعام چرب ثقیل قدری بخورند
قصوری ندارد اما شکم را با نان وآرد بنه وگوشت ودیگر چیزهای ثقیل
پر کردن منع است کذلک بطعام رقیق شود با دار آری اگر آخر آن
طعام چیزی چند میل کنند صواب باشد وغذا نه بسیار گرم باید خورد ونه سرد

و در خاصیت نیز معتدل باید و نه بسیار باید خورد و نه کم و آنچه باهم نباید خورد اینست **نقل از کتاب باک بهت** کوشت ماهی و ترب ماش سیاه شهد شیر ساق نیلوفر که اهل هند بسیار میخورند ساک پخته کلتی و باقلا و انواع خضریات مثل ترب و کذر و اقسام ترشی با انواع شیر کوشت مرغ خانکی با ماست روغنی که ماهی بریان کرده باشند با فلفل و از شهد و روغن که هر دو در وزن برابر باشند و باید دانست که اگر خداوند معده قوی کاهی ازین ممنوعات بخورد چندان قصوری ندارد اما ضعیف المعده البته آزار کشد دیگر مراد از باهم خوردن آنست که در معده بیکبار طبخ یابد پس اگر ترب خورند و هنوز کیلوس نا شده ماهی بخورند هما ناکه باهم خورده باشند **فایده نهم در اصلاح ثقل و بد هضمی اغذیه و اشربه** بدانکه حکمای هند ثقل و بد هضمی را اجرن خوانند و جهت ثقل و بد هضمی جداکانه مصلح بقلم در آورده اند مولف برخی از ان بهت مینماید ثقل اقسام کوشت را مصلح کانجی که اکثر هندی باشد و یا کجری که مانند خیار خربود و یا جو کهار ثقل انواع آرد بینه را مصلح آب کرم و نانخواه نمکسنگ ثقل غذای کندم را مصلح خیار باد رنگ ثقل روغن و پیه را مصلح ترشی نارنج و لیمو و سرکه و دوغ ترش و از همه تیز

دمریع

وسریع التاثیر منک یعنی ماش سبز است باید که نرم کرده قدری بخورند ثقل برنج و کنجد و جو را مصلح جغرات چکه ثقل دیکر حبوبات را مثل ماش سبز و سیاه و نوره و عدس مصلح سرکه هندی که کذشت و با بنج ارنی ثقل اقسام ساکها و دیکر خضریات مانند کدو و بادنجان و زردک و ترب و شلغم وغیره را مصلح روغن سرشف و یا فلفل کرد و من العجایب ثقل شیر و هرچه در شیر پخته باشند دوغ شیرین و یا منک آب و من الغرایب ثقل کتهل را مصلح کیله بود و مغز تخم کتهل نیز نیکوست قدری بر آتش بریان کرده بخورند ثقل شراب را مصلح شهد مع آب ثقل انبلی را که عبارت از تمر باشد مصلح روغن کنجد ثقل کرونده را مصلح قند سیاه ثقل مغز نارکیل را مصلح برنج بود و برنج خام نیز خاینده فرو بردن نفع بخشد ثقل انبه اکر کم بود شیر نوشیدن و اکر بسیار باشد زنجبیل و نمک خوردن ثقل کیله را مصلح آب کرم ثقل کوبت را مصلح تخم بارنب ثقل اقسام خرما را مصلح فلفل کرد ثقل جامون و پیل یعنی رمان الهندی را مصلح زنجبیل و ثقل الخربزه و شنی که ککری خوانند مصلح آب شبنه ثقل انکور و آمله و نیلوفر و سنکهاره را مصلح سعد کوتهیه نامند ثقل کونله و نارنکی را مصلح شکر سرخ ثقل نیشکر را مصلح شیره زنجبیل

ثقل آب سرد را مصلح آب کرم و کذا بر عکس ثقل انواع تبزی را مصلح روغن ستور ثقل اقسام شوری را مصلح آب شستهٔ برنج والسلام **دیکر** حبس چیزی نزد حکمای هند مذموم است علل مختلفه پدید آورد **یکی** باد شکم **دوم** بول **سیم** غایط **چهارم** عطسه **پنجم** فازه **ششم** سرفه **هفتم** نفس **هشتم** کرسنکی **نهم** تشنکی **دهم** خواب **یازدهم** کریه **دوازدهم** قی **سیزدهم** منی **تفصیل کیفیت خوردن دوا و اوقات استعمال آن** حکمای هند اوقات استعمال ادویه و ترتیب خوردن آن ده قسم مقرر کرده اند **یکی** آنکه دارو صبح زود خورد و بعد از هضم دوا غذا میل کند و این برای آنکس است که خلط بلغم بر او غالب بود یا بنیه اش قوی باشد **دوم** آنکه بجز خوردن دوا غذا نیز میل نماید و این آنرا سزد که باد اسافل احشا که بهندی باد اپان کویند داشته باشد **سیم** آنکه دارو در وسط طعام خورد و این مناسب بحال کسی است که باد ناف و معده که اهل هند باد سمان کویند داشته باشد **چهارم** آنکه دوا بعد اکل غذای فاصله بخورد و این سزاوار است بآنکس که باد جمیع بدن که بادویان خوانند داشته باشد **پنجم** آنکه دارو را چند قسمت کند و بعد از خوردن دو سه لقمه قسمی میخورده باشد تا بالطعام جمله خورده شود

واین

و این آنرا باید که باد سینه که باد اودان خوانند داشته باشد **ششم** آنکه در هر لقمه دارو داخل کرده بخورد و این آنرا خوبست که باد سر و کردن که باد بران نامند داشته باشد **هفتم** آنکه مریض دارو پیش کذارده و زمان زمان اندک اندک بخورد تا زحمت زایل کردد و این مناسب بحال زهر خورده و فواق و قی و غثیان غلبه کرده باشد **هشتم** آنکه دارو را با غذا آمیخته بخورد و این لایق بحال آنکس است که ضعف معده داشته باشد **نهم** آنکه دارو در اول و آخر طعام بخورد و این کسی را لایق است که رعشه داشته باشد **دهم** آنکه هنکام خواب دارو خورد و این آنرا خوبست که ضعیف باشد **مقالهٔ اول در ذکر ادویهٔ مفرده مشتمل بر چند باب** بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که مولف قلم بر قلم کذاشته نقل از کتب معتبرهٔ حکمای هند مثل باک بهت و ست سرتوکی و نکنت وغیره بر داشته اکر در ضوابط علاج بعضی علل تفاوتی و در خواص و مزاج ادویه خلافی ظاهر کردد از سبب اختلاف قواعد حکمای هند خواهد بود و مولف از اندیشهٔ تطویل همه جا طریق اختصار نموده مجملی که بنا بر قواعد طبی خواص اشیا فی الجمله بر خواننده ظاهر کردد درج مینماید **باب الاول فی حروف الالف آنب** و فارسی زبان انبه کویند و آن میوه ایست مستغنی از تعریف و توصیف دو قسم بود راعی

وباغی باغی را بازاحوال مختلفه است چون کوچک بود واستخوان که بالای مغز باشد وآنرا اجاپی کویند سخت نشده باشد ترش وزمخت وکرم وتیز وخوشبو بود علتهای حلق دور کند وامراض بلغم وصفرا وخون زیاده سازد وضیق النفس آورد وباد بدن ومعده دفع کند وشکم را اندکی نرم سازد وچون با فلفل ونمک بار کرده بخورند مزهٔ دهن خوش کند وچون استخوان روی مغز سخت شود نیز همین خاصیت دارد وانبهٔ می خوش نشاید خورد صفرا وحرارت افزاید وجوشش لب ودهن حادث سازد وتپ ودرد سینه وسرفه پدید آورد باید انبهٔ که مطلقا در رو ترشی نباشد بکار برند وبهترین انبهٔ شیرین آنست که در ماه جیتهٔ پخته کردد وبیشتر ازان اگرچه انبه پخته کردد وشیرین شود در مرتبه کمال نخواهد بود پس اول آنست که دران وقت از خوردن انبه خود را نکاهدارند وچون انبه پخته وشیرین کردد باد وصفرا وبلغم وتشنگی وماندگی دور نماید وفربه سازد وحرارت وبی مزکی دهان دفع نماید ومنی افزاید وبخوردن قوت بخشد وفرح آورد ونور افزاید وجمیع امراض بلغمی وصفرائی وبادی واقسام فساد خون مانند جذام وبرص وغیره را مفید است وانواع اسهال حتی خونی وسنکهرنی را

نافع باشد وقبض کند لیک باید اصلا ترشی در وی نبود واگر با روغن خورند قوت بدن بیشتر دهد وهاضم وملین بود وطریق خوردن وی آنست که اگر نرم نباشد بدست مالیده نرم کنند وسر او را که بشاخ چسپیده می باشد سوراخ کرده باهستگی بیفشرند تا چیز لزج صمغ مانند که آنرا اهل هند چیپ نامند برون آید بعده بیان بستان یا در مهربان در دهان کرفته بنرمی شیره اش همکنند تا رشیه او خورده نشود چه همان مضرت که از خوردن مو بهم رسد از خوردن رشیه انبه نیز متصور است وبعضی از حکمای هند از همین ملاحظه شیرهٔ انبه را از جامه نازک پالوده خورند وبه کارو بریده خوردن نیز ازین جهت بسی ممنوع است وبعد از خوردن انبه سفوف زنجبیل ودوغ شیرین تازه اندکی بخورند که مصلح نفخ وی است ودر تقلیل وتلطیف طعام وشراب کوشند وانبه بر سه قسم است یکی را رای آنب کویند وآن راست مزه وشیرین ومتوسط القوام بود واکثر انبهای خرد تنک پوست بدین صفات باشند وانبهٔ راست مزه آنست که هرچند بخورند طبیعت از و نفرت نکند اگرچه ممتلی کردد دوم مهاراج آنب ووی آنست که با صفات مذکوره شیره اش غلیظ وخوش قوام بود سیوم از صفات مذکوره خالی باشد قسم اول

بهتر است از دویم ودویم از سیوم وپوست ساق انبه وپوست بیخ وی ومغز تخم او سرد وزمخت وخوشبو وقابض بود ومزهٔ دهن دهد وکل وبرک او قابض وهاضم وانبه صحرائی علل مختلفه پدید آورد واچار خام آن نیک خوب شود واشتها آورنده ومزهٔ دهان بخشنده بود وانبه را نشاید بناشتا خوردن چه که نزد اهل هند یازده میوه است که خوردن آنها بر نهار منع است وانبه نیز از انجمله است واین چند میوه است که خوردنش بر نهار بدتر بود زهر چه در آری تو در شمار جامون ومغز نارکیل وکنجد وبهنسی چارولی است وانبلی وتاربهل کنار کنگیری است وکیله مع بار انگوله سیب است وانبه وگلر وآخرش خیار انار وآن دو قسم بود ترش وشیرین ترش وی دافع باد وبلغم باشد وشیرین دافع بلغم وباد وصفرا هردو زود هضم بود ومطلق انار شیرین وترش سرد وقابض وسبک وزمخت بود واشتها پدید آورد ولطیف کننده معده وجگر کرم باشد وثقل وکوفت بدن زایل سازد واز بماجی کوزبینت وجتور بهوج طبیب شنیده شد که انار ترش وآمله صحرائی وکویت پخته بخلاف جمیع ترشیها دافع صفرا اند الاجی وآن قاقله است دو قسم بود خرد وبزرک در خواص هردو

نزدیک بهم اند معتدل بود وتلخ وخوشبو باشد صفرا وعلتهای بادی وبلغم را دور کند ومضر بود بسینه وشهوت جماع والاجی بزرک اقوی بود از کوچک ارَند یعنی بید انجیر دو قسم بود سرخ وسفید تلخ وتیز وکرم بود بلغم وتپ وضیق النفس وسرفه وآماس وعلتهای خونی ودوران سر وبی مزکی دهان دفع کند وروغن تخم وی ملین باشد اندراین وآن حنظل است دو قسم بود خرد وبزرک در خواص نزدیک بهم اند تلخ وتیز وتند ومسهل اخلاط صفرا وبلغم بود وچون براورام صلب بیخ ویرا ساییده طلا نمایند محلل ومنضج باشد وحنظل بزرک را اهل دکن کنکرهٔ تلخ وخربزهٔ تلخ نیز خوانند انترویل وی تلخ وشیرین بود صفرا دور ساند ومنی زیاده کند وعلتهای پیری دفع کند وقوت بدن دهد ایشوری تلخ بود ودمه وسرفه وعلتهای سینه وتبها را دفع کند اترن وی تلخ وسرد بود صفرا وبلغم وسرفه وریشهای کهنه وکرم را دفع کند وروشنی باصره افزاید ویک قسم دیگر اترن می باشد که آنرا بستانیز کویند وبوکری نیز خوانند وآن نیز تلخ بود سرفه را دور کند ومنی را بیفزاید وعقیمه اگر خورد حامله کردد اتلی زمخت وترش وسرد بود دافع صفراست ودرد کهن پیدا میشود امرت دلی زود هضم وتلخ مزه بود وعلتهای پیری

و ریشها و یرقان و اماس را نافع بود و در جیتور پیدا شود **ارو سه** و آنسه نیز گویند
تیز و سرد بود صفرا و خون و بلغم و یرقان و دمه و سرفه و سوزاک و تبهاحتی
تب دق و غثیان را زایل کند حکمای هندی میگویند که در دهی که اَرُوسَه
بهم رسد چرا نیم که چرا بیماری بانجا در آید و این مبالغه است در خواص آن
اگ دَوْنَہ تیز و گرم بود چهره روشن سازد و باد و بلغم و قولنج و درد سپرز و بد
مزگی دهن و بدهضمی دفع کند و فرح بخشد **اُنَلی** و آن برد و قسم است
یکی سفید و دیگر خاردار و هرکدام بسونسکرت یعنی لغت هندی نامی
علیحده دارد هر دو تیز و گرم بود کرم شکم و امعا و غیره دور نماید و سفید را
از جمله رسایِن دانند **اَنْبَارَه** ساک پخته خورند زمخت و ترش باشد بلغم
و علتهای باد و بلغم دفع کند و مزه دهن خوش سازد و اشتهای طعام
آورد **اکارَه** او را جُنْجَره نیز خوانند تلخ و تیز و گرم بود بلغم و بواسیر و خارش
بدن را فایده بخشد **اکارۀ سرخ** دارو سرد و تیز بود و بلغم و باد و زخم
و ریشها و خارش و زهر را نفع کند و قابض باشد و مقئی بود **اَسْگَنْد**
اکثر برانند که آن بهمن سفید است تیز و گرم و تلخ و بدبوی بود قوت بدن
دهد و سرفه و دمه و ریشها و علتهای کهن را نافع بود **اندروبری** باصره را [مقوی سفید]

زهر موش و زهر زخمها و ریشها و علتهای چشم را دور کند **آدِت بهگت** ترجمه آفتاب
پرستست یعنی هرجانب که آفتاب باشد توجه برگهای او بانجانب بود و آن
دو قسم است خرد و بزرگ تلخ و گرم بود بلغم و دردهای بادی و قولنج زحیر
و استسقا و بی مزگی دهن را سود مند بود و اشتها آورد **اشتهل پدمنی** نیز [...]
و تلخ و سرد بود و قی و خون با صفرا و سوزاک و اسهال را نافع است **انبوتی**
از جمله ساگهاست ترش و تیز و اندک گرم بود اشتهای طعام و مزه دهن بیفزاید
اسهال و بواسیر و بلغم را نفع کند **اَدْرَک** و آن زنجبیل تازه است تیز و
گرم بود و هاضم و مقوی سینه بود کیموس وی شیرین و سرد باشد اماس و علتهای
حلق و بلغم دفع کند **اجوان** نانخواست تلخ و تیز و گرم بود باد و بواسیر و
بلغم و درد شکم و نفخ و کرم و قی را نافع است و مسهل بود و صفرا زیاده کند
اکنی جاز تیز و بسیار گرم بود باد و علتهای سینه و بلغم و درد مفاصل را نافعست
و صفرا زیاده کند و آن بر روی آب دریائی که مغرب رویه هند است بهم
میرسد **آتِب لون** تیز و تلخ و شور بود باد و بلغم دور کند و بدن گرم سازد
و صفرا بیفزاید و قابض بول و شکم بود **آجمود** و آن کرفس باشد تیز و گرم بود
سنگ مثانه بریزاند و بدن بی نور سازد و مزه دهان خوش کند و فهم بیفزاید

باد و بلغم و نفخ دور نماید **اَمَل وِیتَس** شنیده شد که آنرا بعمل خاص از شیره برنج
بسازند و بعضی گویند از جنبیری و بعضی گویند درخت وی علیحده است
داو دو نوع بود یکی سَنْگَہ بکدار دیعنی بوق را و دیگری گوشت را مضمحل سازد
بسیار ترش و زمخت و گرم بود باد و بلغم و بواسیر و کوفت بدن و اماس را
دور کند و بی مزگی دهن را بسیار نافع بود و آن در بهتور دیس میشود
اَتِوِش تلخ و تیز و گرم بود تب بلغمی و تب صفراوی و اسهال بلغمی و سرفه
و زهر و قی را دفع کند آن سه نوع بود سفید و سیاه و سرخ و در خواص هر سه
مساوی اند **اَلِتَا** رنگ پُوتِهی را گویند تیز و گرم بود مزه دهن بیفزاید بلغم
و علتهای باد و درد حلق و ریشها را دور نماید **اَبهی هلد** یعنی دارچوبه
تیز و ترش و گرم و زود هضم بود مزۀ دهان بیفزاید تب و بلغم و خارش
و ریشها و علتهای دهن را دفع کند **ایلیا** و آن عبارت از صبر است
بعقیدۀ حکمای هند سرد است صفرا و بلغم و ضیق النفس و درد جگر را بطریق
اسهال دفع نماید گویند سبح امعا آورد و مصلح وی منقل و سُهاگَہ و زعفران
است باید که با آن اجتناب کنند و وقت شب بالای طعام بخورند تا در فم
معده بود اخلاط و مواد فاسده که در سر و سینه و حلق است جذب کرده دفع

باصره زیاده کند و چون وی را سائیده بر برص طلا کنند و مداومت نمایند نفع
بخشد **ساتوری** شیرین و سرد بود و علتهای که بواسطه قبض شود دفع نماید و صفرا
و تشنگی و گردش سر را دور کند و این بر کنار نهر گنگ شود و همین ساتوری
را بیکهیرَه و بَنْترُوا نیز خوانند که گذشت **سیم** از اغذیه اهل هند است مانند باقلا
تازه آنش را پزند و بخورند و آن دو قسم بود یکی پهن و دراز و دیگری گرد
و باریک و هر دو زمخت و شیرین بود آواز را صاف کند و کثیر الفضول
باشد **سینده** و آن بطریق خیار خرد بود بیشتر بگجری شهرت دارد و دو قسم بود
خرد و بزرگ تلخ و اندک ترش باشد وی را چون بپزند شیرین شود و اشتها [باد و]
سازد و اگر در حالت تلخی پاره پاره نمایند و خشک ساخته بخورند بلغم و باد و [گرانی]
بدن را دور نماید و سفوف آنرا چون قدری با حوایج بگوشت کباب زنند
هر قسم گوشت سخت که باشد چنان نازک شود که از سیخ جدا شده افتد
و اگر خشک و ترش را در گوشت قلیه و مطبخه کنند نیز مضمحل سازد و از
برای مهرا ساختن گوشت بی نظیر است **سرس** و آن از اشجار معروف است
تیز و سرد بود و جرب و فساد خون و خارش و داد و امثال آنرا دفع کند **ساک**
که بساک و ساگوانه مشهور است و آن درخت در هند معروف باشد [کشتیها]

داروی که گوشت را
مهرا سازد

بزرک وعمارات عالی از چوب آن سازند چنانکه امیر خسرو در باب کشتی کوید
ماه نوی کسروی از سال خواست «یک مه نوکشت بده سال راست»
مسهل بود صفرا و بلغم و حرارت دفع کند و پوست آن شیرین و زمخت
بود بدن را درشت سازد سینوتی و آن کلیست در غایت خوشبوئی و ملایمت
و اکثر اوقات در هندی باشد طبیعت وی سرد بود و مزه او زمخت و انهای
حرارت که در دهان پیدا شود و صفرا دور کند ساکر کوته و آن اکنکت است
و بجکه مشهور است و آن تخم درخت است برک او تیز و کرم بود بلغم و باد را
دفع کند و مغز تخم او زود هضم و مسهل بود و اشتهاء طعام پیدا کند و درد
شکم را دفع نماید سیندور و آن سرخ است تیز و تلخ و کرم بود و بهترین وی
آنست که بسیار سرخ و لغزنده و سنکین و چرب بود و در آتش نسوزد و
بطریق میده باشد سمدر پهل یعنی حب النیل تیز و کرم بود و علتهای را که از
باد و بلغم و صفرا بود نافع است و چون آنرا با زنجبیل خشک و روغن سایند
سعوط کنند سر و دماغ را از اخلاط پاک سازد و درد سر بلغمی زایل کند
سمدر پهین و آن کف دریاست سرد و زمخت بود بلغم و علتهای بامره
و حلق و کوش دور کند ساتهره مسهل باشد و دافع باد و بلغم بود سار دان

وآن

خواص نیشکر

وآن بزر الرشاد است اهل هند اهلیم نیز خوانند و کذشت سهدیوی دافع باد و
صفرا بود و تن را قوت بخشد ساسر سولی و آنرا ساتوری نیز خوانند و کفته شد
ساندهی و آن مشهور است بموسلی و بباید سرانتی و آن خار و از کونه است
و بیشتر معروف بکهورنکروست و بباید سنک بصری و آن روح توتیاست سر
پهونکه جنجره نیز کویند لیک آن جنجره که کل او سفید باشد و آن کم یابست سمدر
شنوک سیری یعنی نیشکر چون باسم کانده بیشتر شهرت در باب کاف کفته خواهد
شد و آن چهار نوع بود سفید و زرد و سرخ و سیاه و سفید باز چند قسم باشد
و حکمای هند برای هریک خاصیتی نوشته اند از اطناب اندیشیده بذکر آنها نپرداخت
و بهترین نیشکر سفید نیشکریست که آنرا پونده کویند بغایت لطیف و نازک
و شکننده و شاداب باشد مزه دهان بخشد و اشتها پدید آورد و صفرا و حرارت
دفع نماید و منی و قوت افزاید و ادرار بول آورد و مفرح قلب بود و دیگر
اقسام سفید را کرم دانند و کویند کیموس آن کرم باشد و نیشکر سیاه را مانند
نیشکر پونده معتدل دانند و نیشکر سرخ را سرد انکارند و کویند کیموس آن
سرد است و نیشکر را چون نهار خورند دافع صفرا بود و در اثناء طعام ثقیل
باشد و بالای طعام نفاخ بود و بهتر آنست که نیشکر را بدندان پاک کرده خورند

که سینه را مفید بود و منی افزاید و قوت بخشد و صفرا فرو نشاند و بقول بعضی از
حکمای باد و بلغم و صفرا هر سه دور کند و مانند انجبات بود سکند و آن دو قسم
بود تیز و تلخ و خوشبوی و اندک شیرین باشد امراض بادی را نافع است اهل
هند داخل عطریات سازند سن و آن درختی بود که از پوست وی ریسمان سازند
سرکه هندی و آنرا اچهن و کانجی خوانند و در باب کاف کفته شود الباب الثامن
فی حرف الشین شهد و آن هشت نوع بود و هرکدام نامی دارد با نواع
شیرین و تلخ و ترش و زمخت دانند صفرا افزاید و باد و بلغم قطع نماید و امراض
زبان و دهان و چشم را نافع است و اشتها آورد سده بکشاید و آتش معده
برافروزد و از رکها اخلاط برون کند و قولنج برطرف سازد و منور بدن
بود در چهار ماه بارندکی و دو ماه اول زمستان خوردن بهتر است و باید
دانست که شهد را کرم کرده نباید خورد و در هوای کرم نیز منع است و با
که بآتش کرم کرده باشند در اثنای آن کرمی شهد یاد کرده نباید خورد مکر
باب قی و حقنه که چون آنجا مقصود هضم شدن نیست جایز داشته اند و
که طعام هضم نشود شهد نشاید و اکر بر بدهضمی طعام شهد خورد سان زهر
بود و در خوردن شهد افراط نباید کرد و شهد را با آب باران که بیار جه کرباس

در لغت هندی مد خوانند

کرفته

کرفته باشند نباید خورد و کذا با ترشی و اکر خواهند که لاغر را فربه سازند عسل را با شیر
جوشیده سرد کرده آمیخته بدهند و اکر خواهند که فربه را لاغر کنند عسل را با آب ممزوج
ساخته بدهند و عسل را با ادویه حاره نباید خورد و انواع عسل منی بیفزاید و خون
زیاد سازد و سیلان منی را نافع بود و عسل هرچند خوش قوام و پاکیزه باشد
بهتر است شوسا چهره و بدن را نورانی سازد و منی بیفزاید و قوت بدن
دهد شرنکا سریع الهضم و مسهل بود و خون با صفرا دور نماید و جهت ازدیاد
منی مثل سپنل است و تب بادی و صفرائی و بلغمی و آماس را نافع است
و قضیب را سخت سازد شولی زردچوبه صحرائی است تیز و شیرین و تلخ
بود شری تار بسیار شیرین و اندک زمخت بود بلغم افزاید و صفرا دفع نماید
این در ملیباری باشد شونیا سه قسم بود سفید و سیاه و زرد و هر سه قسم
بدن را نورانی کند و سرد بود و تب و صفرا و حرارت دفع نماید و قوت بخشد
شکر پمو شیرین و سرد بود فرح آورد و منی افزاید و فربه سازد و صفرا و بلغم
و آماس و کوفت بدن را دور کند شنکرف هنکوا نیز کویند و آن
شنجرفست شیرین و تلخ و کرم بود باد و بلغم و تبهای ریحی و بلغمی و صفرائی
را نافع است شکر شیرین و سرد و دیر هضم بود صفرا و حرارت و امراض

خونی و دوران سر دور کند اما شکر سرخ منی افزاید و ملین بود و دافع باد
و صفرا باشد و اصلاح خون فاسد نماید و بلغم انگیزد و شکر سفید در جمیع امور
اقوی بود از شکر سرخ و دیرهضم تر باشد اما چون اصلاد شومت در وی
نبود بلغم بیفزاید چه ضابطه اهل هند آنست که هر شیرینی که در وی دسومت
نبود بلغم بیفزاید و شکری که از عسل میسازد باصره را روشن سازد و زخمها را
التیام دهد و بلغم و صفرا و ضیق النفس و فواق و امراض خونی را نافع
است **شوره** و آن بوره بود که در باروت تفنگ داخل کنند ملین باشد
صفرا زیاده کند چون وی را نرم کرده بر دانهای بواسیر ضماد کنند و ساعتی
مقعد را بر آتش ملایم بدارند و چند روز باین مداومت کنند دانهای
بواسیر همه مضمحل شده بیفتند و مجربست و حبس بول بکشاید گویند جلال الدین
محمد اکبر بادشاه را نوبتی حبس بول شده بهیچ وجه نکشاد آخر حکیم محمد مصری
سه توله شوره در آب حل کرده خورانید و بفاصله دو کری دو نوبت دیگر
بنزد داد حق تعالی شفا بخشید **شفتالو** سرد و تر است تب گرم را نافع و تبهای
نوبه را مضر بود سرکه مصلح آن باشد **الباب الثامن فی حرف الکاف کیسر**
یعنی زعفران تلخ و تیز باشد و دافع باد و بلغم بود و صفرا زیاد کند و کلف و بهق برد

وجرا اشتها را نیک سازد و منور بدن باشد و نسیان را دفع کند و بشره درخشان سازد
و چون با روغن سعوط کنند صداع را ببرد و جالینوس میگوید اگر شکر و زعفران
بر آتش نهاده دود او گیرند زکام دفع گردد و اگر در چشم کشند سفیدی چشم کهنه را
ببرد و هر حلوایی که در وی زعفران بود خون جگر و دل را صاف کند و جگر را
قوی گرداند و بقراط زعفران را مفرح القلوب گفته است از جهت آنکه هر که از
وی یکدرم بخورد از غایت فرح چندان خندد که بیهوش گردد اندک باید خورد
وگرنه اشتها باطل گردد **کستوری** یعنی مشک تلخ و اندک نمکین دانند سرد بود
و بقولی گرم باد و بلغم دفع نماید منی افزاید و باه را قوت دهد و قدری خشک است
امساک منی نماید و تب لرزه و بدبوئی دهان ببرد و گویند مضر بود بدل و دماغ
بوئیدن کافور مصلح باشد **کپور** یعنی کافور تلخ و تیز و سریع التاثیر و خوشبوی
و سرد بود بلغم و صفرا و خون فاسد و تشنگی و حرارت و امراض سینه و حلق
و چشم دفع نماید و سیلان منی که از حرارت بود برطرف سازد و بکسی که
زهر داده باشند اگر قدری کافور بخورانند زهر اثر نکند و مضر بود بشهوت
جماع و کافور چهار نوع باشد یکی آنکه از چین آرند سه قسم دیگر از جزیره زیربا
آید از درخت کیله یعنی موز حاصل شود آنچه از میان بر آید بغایت سفید و بهین

وبزرگ و درخشان بود و آنچه بر برگ شود ضعیف تر از وی باشد و هر چه در بیخ موز
بهم رسد زبون بود مانند ریگ باشد و بعضی از حکمای هند کافور را گرم دانند و
تاویلات کنند در مقدمه مسطور گشته است از تطویل اندیشیده در ینجا ثبت ننمود
کهوپره یعنی مغز نارگیل سرد و چرب و دیرهضم بود قوت تن بخشد و منی افزاید
و قدری امساک آرد و سوزش سینه ببرد و غایط براند ناشتا نباید خورد
کهربوجه و آن خربزه است شیرین و گرم و تر است مزاج روح دارد زبان
بیان از تعداد وصف آن عاجز و قاصر است بنابران دم زند و گویند مضر
معده است مصلح سنگجبین باشد **گلوی** دوائی است مبارک جهة خصوص
اقسام تب طعم او تیز بود و قابض باشد منی افزاید و اشتها پدید آرد و تن
را قوت دهد و تب و حرارت و سرفه و یرقان یعنی و حمره و دق و سیلان منی
را ببرد و باد و تلخه و بلغم را قاطع بود و گلوی اگر با روغن خورند باد دفع کند
و اگر با شهد خورند بلغم قطع نماید و اگر با نبات خورند صفرا فرو نشاند و شیره
گلوی در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود و اگر سبز نباشد خشک آن را نیم کوب کرده
بجوشانند و شیره اش بستانند و این نوع شیره که بگیرند اهل هند ست و رس گویند
کریاته چرایته نیز گویند و آن قصب الذریره است تیز و تلخ و خشک و سرد بود و مسهل

باشد برای دفع تبهای نظر است و بلغم و صفرا قطع نماید و سرفه کهن را دور کند
کراچهال زمخت و قابض و قاطع بلغم و صفرا بود و اسهال کهنه و زحمت بواسیر را
نافع باشد و بواسیر و اسهال شکم را دافع و مستعمل تازه وی بود و چون خشک گردد
عوض تازه نشود لیک درین عصر خشک را بجای تازه استعمال کنند **کاکرا سنگی**
تیز و دیرهضم و قابض و گرم بود فواق و سرفه و ضیق النفس و اسهال خونی
را ببرد **کرد** قابض و زمخت و گرم بود باد و بلغم و صفرا برطرف سازد و تب
حرارت عارضی دفع کند و بسیار نفع است **کرناله** و آن خیار چنبر است شیرین
و اندک تلخ و سرد و مسهل است و دافع باد و بلغم بود و قولنج و سیلان منی و بسیاری
از علتها را نافع بلکه دافع باشد و بیخ وی نیز همین خاصیت دارد لیک ضعیف تر
بود **کای پهل** تلخ و تیز و زمخت باشد بلغم قطع نماید و اشتها پدید آورد و سرفه کهن
و تب را سود دهد و سیلان منی برطرف سازد و بواسیر را نفع بخشد **کتکی** بسیار تلخ
و تیز و مسهل بود علل صفرائی و بلغمی و اسهال خونی و تب را نافع **کوشت** قسط
نورانی گویند و ابلوت نیز خوانند تلخ و تیز و گرم بود و دافع باد و بلغم باشد و بدن را
سازد **کلبجن** خولنجان را خوانند و آن بیخ درخت تنبول است گرم و تیز و تلخ
باشد اشتهای طعام افزاید و علل دهان و ناز ا برطرف سازد و حنجره صاف

کند بکری و آنرا اسپندنی نیز کویند و کذشت جهت مهرا ساختن کوشت عدیل ندارد
کوتهه بدی و آنرا کویت نیز نامند و از جمله میوها شمارند ترش و شیرین باشد و قبضی
دروی بود و برخلاف جمیع ترشیها مثل آملی مضرت باشد بلکه دافع هر سه خلط است
وقتی که خوب رسیده باشد با قدری شیرینی ممزوج ساخته بخورند و خام آنرا اهل
هند خشک ساخته نگاهدارند و در قلیه و غیره اندازند لذیذ سازد و در ترکیب
که جهت دفع اسهال خواه صفرائی و بلغمی و خواه خونی باشد داخل سازند کیر تلخ
و زمخت و سرد باشد قاطع صفرا و بلغم بود و جراحات را به سازد و بر قاز انافع
است و سوزاک را برطرف کند و امساک منی نماید و این نفع از براده چوب کیر است
و صمغ کیر جهت قوة باه بی شبه و نظیر است در روغن بریان کرده و با ادویه مقوی
باه مخلوط ساخته در قند سیاه سه ساله افکنند و معجون سازند کوکرو و آن
خار خسک است دو قسم بود خرد و بزرگ طعم آن شیرین باشد دیرهضم و سرد
است منی افزاید و تن فربه سازد و سینه را منفعت بخشد و سنگ مثانه
بریزاند و سرفه و سوزاک و حبس بول را سود دهد و دافع صفرا و باد و بلغم باشد
کنبیله و آن قنبیله است تیز مزه بود قاطع باد باشد و اکثر در مراهم داخل شود و
کوشت فاسد برطرف ساخته کوشت صالح برد باید کیر سار دو نوع است سرخ

وسفید

و سفید زمخت و شیرین بود اشتها پدید آرد و دندان را نفع بخشد و علت کلو را دفع
نماید کهیر کند عبارت از شفتالو است و ورا دودالی و انالی نیز کویند و معنی
دودالی شیردار است چون درنازکی مانند شیر از وی آب برون آید بدین
اسم خوانند کیله و آن موز است شیرین و سرد و اندک زمخت و دیرهضم و دافع
صفرا بود و خاصیت کل آن نیز همین است و بیخ آن کرم شکم را دور کند و برک او
درد شکم را زایل سازد و بقول دیگر موز پخته اندک زمخت و شیرین بود و قوت
بدن دهد منی افزاید و منور بدن باشد و بعد خوردن فرح حاصل شود صفرا
و خون و دوران سر و تشنگی را دور نماید و اقسام آن بسیار است رای کیله
و سون کیله و کیله مرتبانی بهتر از هر نوع است و خوردن موز بناشتا منع است
و کیله سه پهلو دیرهضم بود و اشتها برطرف سازد کهجور و آن خرماست هندی
نوع بود شیرین و سرد و دیرهضم باشد منی افزاید صفرا و حرارت و دمه و کوفت
بدن را دور کند و بعضی کویند بعد خوردن فرح آورد و قوت بخشد و فربه
سازد و منور بدن باشد و خون با صفرا و تشنگی و بلغم و زهر را نافع بود و آنها
اشتهای طعام ببرد اندکی باید خورد کوکل و آن مقل است تیز و تلخ و کرم بود باد
و بلغم و سرفه و استسقا و نفخ و قولنج و سپرز و اماس و بواسیر را نافع است و دیگر

مقل دیگر که اهل هند آنرا کوکل دانه دار خوانند و بهینسا کوکل نیز کویند و آن عبارت
از مقل ازرق است بهتر و اقوی بود و مقل را اهالی هند از جمله ادویه کبار دانند کور
یعنی قند سیاه کرم و تیز و معتدل باشد هر چند سفید تر و پاکیزه تر بهتر شیرین و قدری
چرب و شور بود بول و غایط براند و شهوت طعام و جماع افزاید و باد و بلغم و صفرا
قطع نماید و بقولی بلغم زیاد کند و بعضی برانند که در افزودن بلغم و منی و کم کردن
باد و صفرا از همه شیرینها کمتر بود اما در تلیین بیشتر از سبب شوری که در وی است
و بعضی کویند که چون وقت پختن بعضی برای سفیدی قدری سم الفار سوده
در آن افکنند بنابرین بخلاف سایر شیرینها قاطع بلغم باشد و قند کهنه اقوی بود
در جمیع صفات از نو خون و کوشت و پیه و مغز و استخوان و منی را قوت بخشند
و چندانی مسهل نبود و سبک باشد و اکثر علتها را ببرد و قند کهنه از یک سال کذشته
تا سه سال روز به است سال چهارم بکار نیاید و قوتش برطرف شود حکمای هند
قند سه ساله در تراکیب کنند و در اصل کتب ایشان بجای عسل در معاجین و غیره
همین قند سیاه نوشته شده اما درین عصر که حکمای هندی با اهالی اسلام محشور
شده دانسته اند که اکل انقسم معاجین برایشان خالی از دشواری نیست
تجویز کنند که او و بر را بعسل بسرشند کنج و آن عروسک است که جبه نیز کویند اورا

عین الدیک

عین الدیک خوانند دو نوع بود یکی سرخ و دیگری سفید تلخ و کرم و دیرهضم باشد
و قی آورد و برک او نفخ شکم دفع نماید و کنج سفید را چون با شیر پستان سائیده
در چشم کشند کل چشم اگرچه کهنه شده باشد دفع شود اما اکر در دکند مسکه در چشم
اندازند و روغن آن چون بر بواسیر طلا کنند منفعت بخشند و کویند اکر روغن
جبه بر کف دست و پا بمالند و ساعتی با آتش کرم کنند امساک منی شود و کرهها
بلغمی و بادی و خونی را با نشتره مجروح سازند و جبه سفید را بنمک سنگ و آب لیمو
سائیده بران طلا نمایند ماده را بتحلیل برد و چون داخل ادویه محلل کنند نفع عظیم
بخشند کوچه کابچکوری و کونچه نیز کویند تخم او شیرین بود و منی بیفزاید و خونی که با صفرا
آمیخته باشد و ریشهای کهن را زایل کرداند اکر پوستی که تخم کوچه در آن می باشد
ببدن کسی رسد چندان خارش پدید آید که آنشخص بی تاب کردد و کرهها
بر بدن نمایان شود و علاج سرکین کاو مالیده با آب سرد شستن است کبابه چینی
تیز و تلخ و حار و هاضم بود و اشتها آورد و باد و بلغم و کرانی دهن را دور کند کیوره
از جمله کلهاست درخت او در هند همه جا شود و در کتب اختیارات بدیعی خواص
او مرقوم است و آن دو قسم بود یکی را کیوره کویند و دیگری را سون کیوره
فرح آورد و منور بدن باشد و فی الجمله سکر باوست کندراج و آن کلیست خوشبو

شیرین و سرد و زمخت و مسهل و هاضم بود اشتها آورد و بلغم و صفرا را دور کند **کمل** و آن
نیلوفر است سه قسم بود سفید و سرخ و کبود شیرین و خوشبو و سرد و دافع صفرا باشد
و بیخ وی زمخت و قابض بود و کردی که بر روی نیلوفر نشیند آنرا بدم کیسر نامند
و خواص آن در حرف با گذشت **کیهون** یعنی گندم سرد و ملین و تسکین ذو حرب
و مفرح بود و منی بیفزاید و استخوان شکسته را درست سازد و قوت بدن
دهد و باد و بلغم را دفع کند **کوکنب** بغایت تلخ و تیز و گرم بود و علل بلغمی را
قاطع باشد و اشتها پدید آرد و بسیار تند است زیاده بر سر توله شیرهٔ برگ
سبز آنرا نباید خورد و آنهم در زمستان **کینکر** و آن درخت مغیلان است
باول نیز خوانند گرم بود سرفه و علتهای بلغمی و انواع سرفه و بلغم معده را نافع
است و اسهال و موی و صفرا و بواسیر را دافع **کیوریچری** و آن عبارت از زر
نباد است تلخ و تیز و گرم و خوشبو بود بلغم معده و سرفه و خنازیر را دفع نماید و
دهان پاک سازد در خوشبویها کار بندند **کچور** دو قسم بود یکی را کچور خورد
نامند و دیگری را کچور بزرگ در خواص نزدیک بزرنباد اند **کورنه** سه قسم
بود زرد و کبود و خاردار گرم و زمخت و تلخ بود اشتهاطعام زیاده کند و باد
و بلغم و آماس و خارش و خون فاسد برطرف سازد **کاک پهل** بهندی کاک کلاغ

راکوبند

راگویند و پهل ثمر را چون کلاغ بمجرد خوردن آن بیهوش کردد بلکه بمیرد بدین اسم
خواندن یعنی ثمر کلاغ و از حکیم روح احمد شنیده شد که کاک پهل ماهی زهرج است
ظاهرا غلط است ماهی زهرج بهندی عکس خوانند و باید **کسوندی** درختی است معروف
و مشهور مستعمل آن برکش بود و روی اندک تلخی مایل بشیرینی بود گرم است بلغم و باد
صفرا و ادخال و سرفه را دور کند و هاضم باشد و آواز صاف سازد **کوله** و آن
تخمیست سیاه و یرا تال مکهان نیز گویند سرد و شیرین بود اسهال صفرائی را
دور نماید و دافع بلغم بود و تقویت بدن نماید و دهن را خوش مزه سازد
کنیر گل است شهرت بگل جنگلی دارد دو قسم بود سفید و سرخ تیز و سریع التاثیر
بود و قاتل اسب باشد **کاجرا** تلخ و تیز و گرم بود علتهای بادی و خونی و خارش
و بلغم دفع نماید و گنجه یعنی قرص الغراب تخم این درخت است **کند بهلا** نوعی
از زردچوبه است تیز و شیرین و گرم و سریع التاثیر بود بلغم و باد و سرفه و سقی
و تب را نافع است و علتهای صفرائی را زیاده سازد **کندبر** نوعی از نمک است
شور و تیز و گرم و زود هضم بود قولنج و کرم و بلغم معده و امعا و درد شکم را
نافع است **کاج لون** و آن زبدالقواریر و ملح الزجاج است اندک شور بود
صفرا زیاده کند و بلغم کم و اشتها پدید آورد و سفیدی چشم زایل سازد و چون طلا

کچود
زرنباد

کهوند و آن گندم
خوشبو را گویند

کنند جرب را نافع بود **کادرون** گرم و اندک ترش بود اخلاط معده و بلغم و باد
و بواسیر را دور کند و اشتها پدید آورد **کانجی** و آن سرکه هندیست باد و آماس
و تب صفرائی و حرارت و بیهوشی و کوفت بدن و درد شکم و نفخ و قبض را
دور کند و کانجی گندم و جو تفریح قلب آرد و موی را نیکو سازد و علتهای پری
و سستی بندها را بطلا دور کند و اگر بخورند بسیار بد بود و کانجی که از برنج
سازند زمخت و شیرین و سریع الهضم و قابض بود قی و تشنگی و حرارت
را دور کند **کنتونه** و آن اسارون است تلخ و گرم و بدبوی بود باد و بلغم و امراض
دهن و بینی و امتلا را دور کند **کیرو** یعنی گل سرخ و آن طین احمر است گلین
مختوم نیز گویند دو قسم بود یکی را کیرو و دیگری را سون کیرو خوانند سون کیرو
بهتر است و آن شیرین و زمخت و سرد بود زخمها را مفید باشد و ریشها و
بواسیر و حرارت دفع نماید **کهری** و آن طین قیمولیاست شیرین و تلخ و سرد و قابض
بود و رطوبات ظاهری و بلغم و صفرا و حرارت و زخمها و آماس و خون و جوشش
امراض چشم را زایل سازد و شکم را نافع و اسهال صفرائی و بلغمی را مفید بود و
را قوت بخشد و سوزش مقعد را زایل سازد و اگر بر جوششها طلا کنند نافع
بود خاصه جوششهای اطفال را **کهری** خاکیست سفید معروف و مشهور اطفال

برکتها

کنند و اگر با طفال شیرخواره بدهند هر فاسدی که در شکم باشد براند و پاک سازد
بهتر آنکه بدایه دهند تا اثر آن بطفل رسد **ابهیم** یعنی افیون جمله علتها
که از رطوبت بود دفع نماید و منی بیفزاید و قوت بدن بخشد و چون
با زعفران سعوط کنند نزله را برطرف سازد و اگر بر کرهها و اورام طلا
نمایند دافع مواد بلغم بود و افیون هند بهتر آن باشد که در زمین
مالوه پیدا میشود و آن بر چهار نوع است اول سفید و آنرا چهار ژن
گویند دوم سیاه آنرا مارژن خوانند سیوم زرد آنرا دمارژن نامند
چهارم مخلوط بهمه رنگ آنرا سارژن گویند قسم چهارژن هضم طعام
کند و مارژن کشنده بود و دمارژن جوان سازد و سارژن مسهل
باشد و چون تلخ است بنابر قواعد ایشان باید سرد باشد و حرارت
ظاهری آن از سبب سد مسامات بود **انبوره** اهالی هند هر گاه
چند قسم ساک جنگلی را یکجا کرده بپزند آنرا انبوره گویند مشهی و
هاضم بود و قوت بدن دهد و چهره نورانی سازد و باد و بلغم و
صفرا و بیمزکی دهن دفع کند زود هضم و منی افزاینده و فرح
آورنده بود و اسهال را مفید باشد **ایک کویر** دو نوع بود بزرگ و

کوچک بزرگ وی زحمت بود باد کمر و پشت وجمیع بدن دفع نماید و در
دی که بواسطهٔ آزار ضربه و سقطه بود زایل سازد اَرِی تلخ و تیز و زحمت
بود علتهای خونی وصفرائی را دفع نماید اَشوَالُو شیرین و زحمت
و زود هضم و منور بدن بود و فرح آورد بلغم وصفرا را دور سازد
اَبِیتَه بعضی گویند خربق سیاه است شیرین و سرد و زحمت بود صفرا
و سوزاک و حرارت و تشنگی و تب غیر معتاد و زهر وقی را
دفع نماید اَندَرجَو و آن لسان العصافیر است بار درختی است
که کالاکورَه گویند تیز و تلخ و سرد بود بلغم و باد و خون با صفرا و حرارت
و اسهال و انواع تب و درد شکم و بواسیر را منفعت بخشد اَنگوله
تیز بود بدن را نورانی کند علتهای بلغم و باد را دور نماید و سیماب را
پاک کند و مسهل بود و بار انگوله بناشتا نشاید خورد اُرجُن گرم
و زحمت بود دافع بلغم و صفرا و دانهای حرارت باشد و ماندگی
دور نماید و مضر بود بامراض بادی اَگ و آن دو قسم بود سفید
و سرخ در خواص نزدیک بهم اند لیک سرخ اقوی بود و اهل هند
رسالها در خواص آن برداخته اند و از ادویه کبار دانند گرم و تیز

بود

بود اشتها آورد باد و آماس و ریشها و خارش و سستی و کرم معده را دور کند
و چون برگهای اگ را بر آماس و گرهها بادی و بلغمی بندند نافع آید و کذلک
اگر بیخ اگ را بکوبند و با آب خمیر کرده بر گرهها به بندند اگر پخته بود تحلیل برد
و الا بزودی بپزاند مانند دمل و غیره اَشوک سرد و فرح آورنده بود کرم معده
پدید آورد و صفرا و حرارت و ماندگی و قولنج و درد شکم و نفخ را دور کند
اُونت کتنائی یعنی بادنجان دشتی مؤثر و گرم بود علتهای سینه را دور
نماید و تخم او شیرین و سرد بود منی زیاده سازد آجوله سه نوع بود و هر
تیز و گرم بود و بر زنان حامله زادن آسان کند خون و بلغم و باد و امراض
چشم را دور کند اُتپَل و آن بادرنجبویه است سرد و شیرین بود
صفرا و خون حرارت وقی و کرم شکم و تب را دفع نماید و دو قسم ات
پل دیگر می باشد یکی سفید دوم کبود آنها نیز در خواص نزدیک به
بادرنجبویه است لیک کبود خوشبو و بسیار فرح آورنده بود و خون
با صفرا فرو نشاند و یک قسم دیگر نیز می باشد که اُتپلنی خوانند آن هم
در خواص مثل آنهاست اَگرُوت و آن گردکان است چرب و گرم و
و شیرین و ثقیل بود بلغم زیاده کند باد و صفرا و امراض خونی را دفع نماید

اَرگَکا چهار نوع بود از یکی برگ و از یکی میوه و از یکی گل و از یکی بیخ بکار
آید و هر چهار شیرین و سرد بود بواسیر و سوزاک و قولنج و امراض خونی
را دور کند و این درهمت دلیس می باشد اَنوَلَه و آن آمله است
زحمت و ترش و شیرین و سرد و زود هضم باشد و او را از جمله رسایانی
دانند صفرا و حرارت وقی و دمه و آماس را دور کند و دافع غثیان
و قبض و نفخ بود و قسم دیگر بود که آنرا کایتَه آمله گویند و در خواص
مساوی اند الا آنکه اولی اقوی باشد اَنبلی و آن تمر هندی است خام
او ترش و زود هضم و مسهل صفرا بود و پخته او شیرین و ترش و
مسهل باشد و صفرا و حرارت فرو نشاند و نفخ و قبض را دفع نماید
و چون کهنه گردد و با شکر یا قند یا نبات خورند دافع صفرا و حرارت
و بلغم نیز باشد خصوص حرارت آفتاب و چون طلا کنند جراحتها را نیکو
سازد و برگ آن اماس و امراض خونی را نافع باشد و خاکستر پوست
درخت وی اشتها آورد و خوردن انبلی بناشتا بسیار منع است
انبارین زحمت و ترش و مضر سینه و حلق بود و پخته او شیرین و ترش
و چرب باشد صفرا و بلغم دفع کند اَکس زحمت و تیز بود بدن را درشت

سازد

سازد و مشهی بود و جامها را با آن رنگ کنند اَگر و آن عود خام است
پنج قسم بود و هر کدام نام علیحده دارد و در خواص اندک تفاوتی باشد زحمت
و تیز و حار و خوشبو بود اشتها پدید آرد و چون با آب یا گلاب سائیده بر بدن
بمالند جوششها را دور کند اَپیرکا او تلخ و تیز و زحمت و خوشبو بود بلغم
و سرفه و درد شکم و سیلان منی و سنگ مثانه و تقطیر البول را نفع
بخشد اِنشَمُونی تیز و تلخ و خوشبو بود فربه سازد و منی افزاید باد و صفرا
و بلغم را دور کند اَبرَک یعنی طلق و آن چهار نوع بود سفید و زرد
و سرخ و سیاه سفید جهت عمل نقره بکار آید و زرد و سرخ جهت عمل طلا
و سیاه جهت دارو بکار آید و سیاه نیز چهار قسم بود دُرّ دَرّ ناک پناک
و جرّ علامت ابرک دُرّ دَرّ آنست که چون بر آتش نهند آوازی از وی
بر آید مانند آواز ضفدع و علامت ناک ابرک آنست که بر آتش مانند
کفچه مار آواز دهد و علامت پناک ابرک آنست که بر آتش مانند حلقهٔ
کمان صدا دهد و علامت وجرّ ابرک آنست که بر آتش هیچ صدا نکند
و ابرک سیاه باد و قولنج و زخمها و سستی را دور سازد اَلسِی و آن
بذر الکتان است گرم و شیرین بود فساد خون را نافع باشد و بلغم و صفرا

افزاید وچون طلا نمایند اورام وآماس را سود دهد اذخر یعنی خس وآنرا بابلم
نیز خوانند وباید اونکتا زیره وآن اسپغول است واهل هند اسبوکل
نیز خوانند ابلوط قطرا گویند گوشت هم خوانند وباید املیم وآن بذر
الرشاد است گرم وتیز بود اگر سوده براورام طلا کنند به سازد اجوان
خراسانی وآن بذر البنج است اتنگن وآن حب
الزلم است وبعضی گویند انجره اسبند سپند سوختنی را خوانند اناریطه
بعضی برانند که انالی شقاقل است اوک وآن نبشکر است بیشتر
شهرت به سیری وکانده دارد وباید امرت وآن عبارت است
از آب شیرین وسرد وهاضم بود ومنور بدن بود تشنگی وحرارت ودوران
سر وبیهوشی وخواب وکاهلی ببرد وعقل وقوت ومنی بیفزاید وآب
برچند قسم بود یکی آب باران دوم آب شبنم سیوم آب تگرک چهارم
آب چشمها پنجم آب چاهها ششم آب نهرها هفتم آب حوضها هشتم آب
دریا شور اما آب باران قبل ازانکه بر زمین افتد چون بگیرند شیرین
بود وباد وبلغم وصفرا هر سه را دفع نماید وتشنگی وحرارت فرونشاند
وبعد ازانکه بر زمین افتد نشاید خورد مگر انگه روزی چند بران بگذرد

خواص آب

آب شبنم

آب شبنم وآب تگرک درخواص مانند آب باران‌اند و شیرین و
سبک بود واشتها پدید آورد وصفرا دفع نماید آب چشمه شور وسبک بود دافع
بلغم باشد وصفرا بیفزاید وآب آب نهر شیرین وسبک وپاک وهاضم بود
وبگرمی مایل باشد واشتها پدید آورد وبهترین آب انهار هند آب نهر
گنگا کرتی است که بگنگ معروف است ان تطویل اندیشیده بتفصیل خواص
آب دیگر انهار که از حیز شمار برون است نپرداخت مجملا ضابطه حکمای
هند آنست که هر نهری که بجانب شرق جریان دارد آب آن باد افزاید و
انکه بجانب غرب جاریست صفرا زیاده کند وانکه سوی جنوب رفته بلغم
متولد سازد وانکه طرف شمال شتافته هاضم بود وآب حوض شیرین وثقیل
بود در هر چهار ماه برسات ودو ماه اول زمستان خوردن ان ممنوع
است آب دریا خود شور وگرم وبدبو بود امراض خونی وحرارت پدید
آورد وصفرا بشورانند وبدن را بی نور سازد ودر چهار ماه بارندگی
آب باران وچشمه باید نوشید ودر دو ماه دیگر آب چاه ودر دو ماه
دیگر آب حوض ودر چهار ماه تابستان آب نهر وآبی که از جوشانیدن
چهار یک آن کم شده باشد بسی مفید بود ودافع باد وبلغم وصفرا باشد

وآبی که روز در آفتاب وشب در ماهتاب باشد صفرا وحرارت وگرمی
وزهر وگردش سر وبیهوشی وکوفت اعضا دور کند وآبی که در وی گیاه
ویا شاش ویا چیزهای دیگر مانند بیخهای اشجار وبرگها افتاده باشد یا
از آفتاب گرم شده یا از اخلاط ارضی وغیر آن غلیظ گشته وکف بر آورده
وآبی که شوری در وی بود وآبی که کرم داشته باشد وآبی که در وزن
سنگین بود وآبی که بر وی آفتاب وماهتاب نتابد نشاید خورد وهمچنین
آبی که روز گرم کرده باشند شب نباید خورد وکذا بر عکس واگر شخصی
صحیح المزاج وقت شب بجای آب سرد آب گرم خورد باد وبلغم وبلغم گرم
دهان دفع کند وآب اگر سر شب بخورد امتلا برطرف سازد واگر نیم شب
بخورد باصره را قوت بخشد وعقل افزاید واگر صباح نهار خورد جمیع
علتها را نافع آید واگر بعد از طعام خورد فربه سود واگر قبل از طعام
خورد لاغر گردد واگر در اثنای طعام خورد اشتها آورد ودر هضم یاری
دهد واگر آب بسیار یا کم بخورند طعام هضم نشود باید کم کم دو سه دفعه
بخورد وآبی که از زمین سرخ ویا سفید برآید باد وبلغم وصفرا پیدا
کند وبدن را سنگین سازد ودیر هضم باشد وآبی که از سنگ بیرون آید

باد

باد وبلغم وصفرا دور کند وپاکیزه ولطیف وشیرین بود وآبی که از زمین
سیاه بیرون آید بسیار شیرین بود باد وبلغم وصفرا وجمیع علتها را دور
کند وآبی که در کوههای رودخانه بسیار زمان ایستاده باشد وآنرا بهند
ده گویند اشتها آورد وشیرین وسبک بود باد وبلغم دفع کند وزمینی
که ارضیت آن غالب است آبش ترش وشور بود وزمینی که عنصر آب
بسیار باشد آب آن شیرین بود ودر زمینی که عنصر ناری غالب باشد
آب آن تلخ وتیز بود ودر زمینی که عنصر باد بسیار باشد آب آن زمخت
بود وآب جانگل دیس شیرین بود عمر دراز کند ومنی ونور بیفزاید وقوت
بخشد وفربه سازد باد وصفرا وبلغم را دور کند وآب انوب دیس
که بیش ازین مذکور شد چرب وشیرین بود صفرا دفع کند وبلغم وباد و
تب وگر وخارش پیدا کند وآب سادارن دیس مزه دهن دهد
واشتها آورد وهاضم بود وفربه سازد وکوفت اعضا وتشنگی وباد وبلغم
را دور کند باب الثانی فی حرف الباء بها لسه وآن میوه هند است
ترش وشیرین وسرد بود حرارت وتلواسه برطرف سازد ودافع
باد باشد وصفرا بیفزاید خام آنرا نشاید خورده بان آمله وآن نیز از میوهای

هند است خوش مزه بود و دافع باد و بلغم و صفرا باشد و فرح و قوت
بخشد و در کوهکن بیشود پنڈالوا دو قسم بود سرخ و سفید شیرین
و سرد و دیر هضم و دافع صفرا بود تقطر البول و حرارت و تشنگی را
دفع نماید و منی بیفزاید و قوت بدن بخشد و هاضم بود و پنڈالوی سرخ
را رتالوا گویند و در حرف را گفته شود پیپلی و آن فلفله راز است
گرم و تیز و تلخ بود تب و باد و دمه و سرفه و بلغم را دور کند و منی بیفزاید
و بدن را نورانی سازد دو قسم دیگر باشد و آنرا کج پیپلی گویند تیز و
گرم و قابض بود بدن را نورانی گرداند و بلغم زیاده کند و پستان
و گوش بزرگ سازد پیپل مور و آن دار فلفل است تیز و گرم
بود بلغم و کرم و علتهای بادی را دفع کند و مشهی طعام بود و صفرا زیاده
سازد و آتش معده برافروزد پیپل بسیار شیرین و زمخت و سرد بود
صفرا و بلغم و خون و حرارت را دور کند و میوه پخته درخت پیپل دافع
امراض فرج زنان بود و سینه را مفید باشد صفرا و خون و حرارت
و قی و تشنگی و بی مزگی دهن را نافع بود و یک قسم دیگری باشد که آنرا
پارس پیپل خوانند ترش و شیرین و زمخت و مسهل بود بهولسری و آن گلیست

نوبتو

خوشبو سرد و مسکر بود و خوش طبعان آنرا بر بسیاری از گلها ترجیح دهند و نباتی
که از آن گل بر می آید بسی شیرین و خوشبو باشد جهت حکام و سلاطین جمع نمایند
بسیار کم یاب و عزیز است بر زمخت و شیرین و سرد بود صفرا و بلغم و تب
و حرارت و تشنگی و بیهوشی و زخمها و ریشها و آماسها را نافع بود و قابض
باشد بای برنگ یعنی برنگ کابلی تیز و گرم و زود هضم بود باد و بلغم و بی
مزگی دهان و دوران سر و کرم شکم خاصه حیات البطن را دور کند و
اشتها پدید آورد بنس لوچن و آن طباشیر است عفص و شیرین و
سبک بود سرفه را نفع بخشد و قوت بدن و منی بیفزاید و فربه سازد و
اشتها باز دید کند و تب و زردی چشم و یرقان و حرارت و سلسل بول
را نافع بود پندنگ تلخ و تیز و شیرین بود و در رفع صفرا آیت بود و خون
با صفرا آمیخته را نیز دفع نماید و بیهوشی و حرارت و تب و ریشها را دور
کند بکاین گویند درخت آزاد است فواید در ثمر تازه و خشک آنست
زمخت و تلخ و تیز و چرب و خشک است جمله علتها را نفع بخشد و بلغم
و صفرا و خون فاسد و دانهای سوزنده و اماسها را برطرف سازد
و سنگ مثانه بریزاند و برای علاج پیسی و جذام بهتر ازین دوایی نیست

تخم و برا که رسیده و زرد شده باشد نیم من بوزن هند با یک من آب
در آوندی کند و سه هفته در زمین دفن کرده آنگاه تا شش ماه هر روز
یک کاسه انگوری بخورد یا کمان بید یعنی زو سخت سرد و تلخ بود تشنگی
و حرارت و تقطیر بول و سنگ مثانه را نافع باشد پابرا و آن شاهترج
است بهندی پیت پابره تیز گویند سرد و تلخ بود صفرا و تب صفرائی و
بلغم و زیادتی خون و حرارت و بی مزگی دهان را نافع است و دوران
سر دور کند بهانک یعنی حشیش و آن عبارت از بنگ است طبعی
خشک بود جهت نشف رطوبات فضلی معده بی نظیر است و اشتها
طعام پدید آورد و چون سودا انگیز است نشاید بسیار خوردن و مواظبت
کردن بول سرخ مرضاف را گویند بول سیاه صبر سقوطری را خوانند
بهنگره و آن گیاهی است مشهور سبز و سیاه و زرد بود و هر سه قسم بهنگره
تیز و گرم بود باصره را روشن کند و موی سیاه نماید بلغم و آماس دور کند
و بهنگرهٔ سیاه را از جملهٔ رسایین دانند و در خواص او رسالهای علیحده
نوشته شده است بول بضم با و سکون واو مرکی است تلخ و تیز و زمخت
و گرم بود علتها خونی و بلغمی و صفرائی دفع کند و خونی که دایم از عورات رود

یعنی

یعنی استحاضه زایل سازد گویند چون منجر است صداع آورد بهاز یا بهانیز گویند
تلخ و گرم و دیر هضم بود تب بادی و صفرائی و حرارت و اسهال و سنگرهنی و
درد شکم را دفع کند و استخوان شکسته درست سازد و در بجرات و اشتوبل
گویند و در آگره و دهلی بوتی شیخ زید نامند چون آنجناب را اعتقاد تمام
بخواص این گیاه بود اکثر امراض را بدان علاج میفرمودند بدیشان
منسوب گشت و یک قسم دیگر بهارجی باشد که آنرا ایسری بهار گویند در خواص
کم تفاوت دارند بابچی تیز و تلخ و گرم بود علتهای که از فساد خون باشد برد
و قوت باه بخشد و تن را هشیار کند اگر هر روز یک کف از آن بخورند
خداوند جذام و برص را بسی نافع بود بیلونی خوش مزه بود و قدری گرم
باشد باد و بلغم و جذام و دمل را نافع است و درد مفاصل را سود دارد پشتوندی
دو قسم بود سفید و سیاه و او مشهور است لکالامند و اجلامند شیرین
بود منی بیفزاید و قوت بدن بخشد خون با صفرا دور کند و دافع باد و بلغم
و صفرا باشد و از ادویهٔ معتبر هند است برسانی در خواص مانند بیلونی
بود که گفته شد بهادر موته و آن دو قسم بود یکی را بهادر موته خوانند و
این عبارت از سعد هندیست و دوم را ناگر موتهه و آن سعد کوفی است

سرد و زمخت و تلخ و هاضم و قابض بود تب صفرائی و بلغم را دور نماید و دو مهر
در خواص قرین یکدیگر اند از جهت بدل یکدیگر باشند ولیک حکمای دکن
بهادرز موته را در دوا بیشتر استعمال کنند و در خوشبوئیها ناکرموته بیند ازند
و حکمای گجرات واکره و دهلی ناکرموته را در دوا وغیره بیشتر استعمال
کنند و موته تنها گفته هر دو سعد را خواهند **بچ** و آن اکر ترکی است حرارت
غریزی برانگیزد و منی زیاد کند و اشتها پدید آرد و نفخ و خلط برد و یک قسم
بچ دیگری باشد که اهل هند آنرا وج خوانند تیز و گرم و سریع التاثیر بود بلغم
قطع نماید و چون بر آماسها و گرهها طلا کنند سود دهد **بانس** و آن عبارت
از نی است و وی دو نوع بود یکی مجوف و دیگری غیر مجوف و هر دو قسم دل
را تقویت نماید و بدن را قوت بخشد اندک زمخت و بقدر تلخ و سرد
بود تقطیر البول و سرفه و بواسیر و صفرا و حرارت و خون زیاده را نفع
دهد و امتلا دفع نماید و درد شکم را دور کند و مزهٔ دهن بیفزاید و هضم
طعام نماید و سینه را نافع باشد و اچار سرهای نازک وی چون تازه باشد
تیز و تلخ و ترش و زمخت و سبک و سرد بود صفرا و خون و حرارت و تقطیر البول
را دفع نماید و مزهٔ دهن بیفزاید و بهترین اچارهای هندی بود نخست در آب

نمک کنند بعده باب بشویند و خشک کنند انگاه در سرکه و ترشی اندازند **بیته**
یعنی مجد به و آن بهترین ثمر درختهای بجاک بود بستگی بول بگشاید و سرفه
و علتهای مثانه دفع کند و سنگ اکن بریزاند و مانع برون آمدن مذی
بسیار باشد تشنگی صفرا را دفع نماید و منی بیفزاید و فربه سازد و قوت
بدن دهد و شیرین بود **بهین پیته** بیخ است مانند چقندر و کذر در زیر زمین
شود سرد و شیرین بود و دیر هضم باشد بدن را نورانی سازد و خون
با صفرا دفع نماید و بلغم قطع کند و رطوبت منی زیاده سازد و فربه کند
بَینگَن و آن بادنجان است تیز و شیرین و بسیار دیر هضم و نفاخ بود خاصه
وقتی که با پوست بخورند و چون پوست وی دور کنند نفخ کم کند و بادنجان
گرم و خشک است تیزی او خون بسوزاند و سودا کند و طبع را بر دارد
و دیر گوارد و نفخ آورد و دافع صفرا بود و باد بیفزاید و قوت تن دهد و فربه
سازد و چون نازک وی پوست کنده بخورند زود هضم گردد و باید که
بادنجان را هر قسم که خواهند بپزند اول جوش داده آبش بریزند
انگاه بکار برند و با چیزهای منفخ نخورند و ادمان و بسیار خوردن آن
ممنوع است و از پیماجی توزیشت که رئیس الحکمای عصر فقیر بود شنیدم که

بادنجانی که از بالیدن مانده باشد و سخت شده بهیچ وجه نباید خورد که کیلوس
ادبد باشد و نفخ کند و امراض صعب بهم رساند **بُودَنَه** و آن نعناست گرم
و خشک است هضم طعام کند و قی بلغمی باز دارد و کرم شکم بکشد و قوت جماع
بیفزاید و چشم روشن سازد **پُوازَ** تلخ و تیز و گرم و خشک و قابض و هاضم
و دافع بلغم بود خون فاسد را باصلاح آورد و تخم آن سرد و خشک است
بول براند و دافع باد و بلغم و صفرا بود و تب و جذام و ضیق النفس را که
از غلبه بلغم باشد نفع بخشد و سیلان منی را ببرد **بِهلاَنَوَه** و آن بلادر است
تیز و تلخ و زمخت و گرم بود کرم شکم و باد و سیلان منی را نافع است و میوهٔ
او شیرین و زمخت بود و اندک گرم بود بلغم و دمه و کوفت بدن و نفخ
و قبض و درد و کرم شکم را دور کند و چون خشک باشد و لخط در آب کنند
همان مزهٔ میوهٔ تازه دهد و مغز بلادر که او را اجارولی بزرک گویند فرح
آورد اشتها پدید کند و تشنگی و حرارت و باد دفع نماید و در دفع صفرا
بی شبهه و نظیر باشد **بِینگهیرَه** و آن دو نوع بود سفید و سرخ و هر دو تلخ
و تیز و گرم بود و اشتها آورد و چون تازه و سبز وی را بکوبند و نه درهم آب
او با دوازده توله شیر گاو بخورند حبس بول دفع شود و اگر بیخ بیکهیره سفید

اقوی از سرخ بود در سایه خشک کرده و باب یا گلاب سائیده در چشم کشند
موی پلک که ریخته باشد بروید و دمعه زایل سازد و جرب چشم ببرد و
بیشتر در دوا بیخ وی معمول است **براهمین** گیاه است تلخ و تیز و هاضم و
قابض باشد صفرا و بلغم و خون فاسد ببرد و بسیار نفع بود **بهین تروَر** یعنی
سنا و دو قسم بود خرد و بزرگ بزرگ را آنول و ترور خوانند و خرد را بهین
آنول و بهین ترور نامند و آن سنا ست تلخ و تیز بود و مسهل بود تب
و برص و بلغم امعاء و بهق را دور کند و از جمله ادویه مسهل است و اگر
شیرهٔ آنرا سه هفته سه توله باهم وزن روغن کنجد بخورند سوزاک را
دفع نماید **بهین نیب** و آن نوعی از درخت نیب است و در باب نون
بیاید و بعضی بر آنند که بهین نیب را گراتینه نیز خوانند **بهین پتری** سال
است و این را بهین پتری از ان گویند که ساق و شاخ ندارد و همین برگ
او بر زمین افتاده باشد تیز و تلخ و سرد و قابض بود باد و صفرا و بلغم و بواسیر
و علتهای خونی را نافع است و اشتها پدید آورد **بترج** و آن ساده
هندیست و تحقیق آنست که وی برگ درخت دارچینی است زود هضم
و تلخ و گرم بود بلغم و باد و زهر علتهای مثانه و جرب را دور نماید و دهن

ودماغ را پاک سازد بهانگره در بیجاپور از شاه نواز خان شنیدم که ان درخت
دارشیشعان است وکابهل پوست آن باشد تیز وگرم وزود هضم بود دم بلغم
وباد وبی مزکی دهن دفع نماید واشتهای طعام بیفزاید پُنرنوا وآن بیسکهپر
است وگذشت پادل گل است بغایت خوشبو ودو قسم بود سرخ وسفید هر دو
تلخ وتیز وگرم بود واماس ونفخ وقی وضیق النفس را دور کند بیر وآن عبارت
از کنار است بر چهار قسم بود یکی را بیر مطلق گویند ودیگر را رای بیر وثالث
را بهین بیر ورابع را جهن بیر اما قسم اول نارس او زمخت وترش بود ورسیده
او شیرین وترش وگرم بود ونان را خوش مزه سازد ومولد بلغم باشد واسهال
وفساد خون وکوفت بدن وتشنگی را دور نماید وبرگ او را چون کوفته بر بدن
شخصی که هیضه شده باشد طلا نمایند صحت بخشد وتب وحرارت را دور نماید
وپوست درخت او جراحتها را به کرداند وتخمش جهت امراض چشم بی نظیر است
ورای بیر بهتر از قسم اول باشد وبغایت شیرین بود وسینه را نافع است
ودر باقی خواص همچو قسم اولست وبهین بیر وجهن بیر شیرین وترش
وهاضم ومشتهی بود صفرا وخون زیاده کند وباد وبلغم دفع نماید وخوردن
کنار بناشتا ممنوع است بهتکی وآن زاج سفید است تیز وزمخت

وچرب

وچرب بود رنگ رو بیفزاید وسیلان منی وتقطیر البول وامراض
فرج زنان وقی وتشنگی را مفید بود نبیل بعربی رمان الهندی گویند
شیرین وزمخت ودیر هضم بود اشتها آورد وبلغم وصفرا وتب واسهال
را نافع است ونیخ او شیرین وزود هضم بود عطشان وباد وبلغم وصفرا دور
نماید ونارس او چرب وقابض ودیر هضم باشد ورسیده او دیر هضم و
شیرین وگرم وقابض بود باد وبلغم وصفرا دور نماید واچار نبیل جهت
کسانی که اسهال داشته باشند دوائیست مجرب نبیل دُودری واو را
جیونتی کوچک نیز گویند وبرا او مانند خیار کوچک بود وبباید باجری وآن
از حبوبست اهل هند طعام ونان از ان سازند وطبیعت وی را
سرد دانند بیرلون وآن نمک هندیست گرم ومشتهی بود باد وامتلا
وسرفه را دفع نماید بهارنگی تیز وگرم وتلخ بود سرفه ودمه واماس وریشها
وکرم معده وحرارت وتب را نافع است پالک بعضی گویند آن اسفناج
است وگویند اسفناج ملین است پس چگونه پالک اسفناج باشد
تیز وشیرین وزود هضم وقابض بود خون با صفرا دفع نماید بچناک
اما اهل هند بعضی سرد وبعضی تیز وگرم دانند باد وبلغم وعلتهای حلق را

نافع بود وصفرا زیاده سازد وچون بچناک مدبر را حکمای هند از جمله
رساین دانند واجب لازم نمود که برخی از ان ثبت نماید وبچناک را
هیزده قسم دانند ده قسم آن زهر قاتل است اصلا در معالجات داخل
نمیشود از انجمله یکی آنست که چون ساییده بر شاخ گاو میش مالند خون
از دماغ وشکم او روان شده هلاک گردد واین قسم بکار کیمیا گران
آید ودیگر آنست که درون سیاه وبیرون سفید باشد آن نیز سم قاتل
است وباقی اقسام را از تطویل اندیشیده قلمی نمود وهشت قسم دیگر
از بچناک که بعد از تدبیر داخل دوا سازند بهترین آنها تیلیا بچناک
است که بیرون سیاه ودرون سفیدی باشد ودیگر برهمن بچناک
که اندرون وبیرون آن سفید باشد چون برهمن بعقیدهٔ ایشان
بهترین طوایف است آنرا برهمن بچناک خوانند که مضرت از ان
بکسی نمیرسد وخوبترین برهمن بچناک آن بود که بیخ او سطبر وسر او باریک
باشد بطریق شاخ گوزن ودر کتب ایشان مرقوم است که هر که
روز اول وزن یک کنجد بچناک مدبر بخورد وهر روز مقدار یک کنجد بیفزاید
چنانکه روز هشتم وزن هشت کنجد خورده شود ومدتی باین وزن بداومت

نماید

نماید هیچ علت در بدن نماند ونیز در کتب ایشان مسطور است هر که بچناک مدبر
را باهم وزن آن سهاگه که جهت گداختن طلا ونقره زرگران آنرا کار میفرمایند
بخورد ومداومت نماید همانا ایجاب روزی او شده باشد وطریق تدبیر
بچناک آنست که دیگی پر آب کنند وبچناک را در کیسه کرده بیاویزند بنوعی
که کیسه در آب باشد وته دیگ نرسند انگاه یک گری جوش داده بیرون
آورند واین قسم جوش دادن ادویه را اهل هند دُول جنتر نامند
ودر کتاب اختیارات بدیعی آنچه از خواص وفواید برای جدوار مرقوم
گردیده اهل هند برای اقسام بچناک نوشته اند وجدوار را نیز قسمی از
بچناک دانند پیاز اگرچه نام لغوی بهندی کانده است اما چون بپیاز
بیشتر شهرت دارد بدین اسم نوشته شد بصل گرم وتیز وتشنه کننده
است خلطهای غلیظ را لطیف سازد وسدها بگشاید وچون بپزند
تیزی زایل گردد وغذا اندک دهد وصداع وتاریکی چشم آرد وبلغم تولد
کند وسینه را نافع بود وگرم است در درجه دوم وخشک است در درجه
چهارم ونفخ ورطوبت فضلی بسیار دارد وبدان سبب محرک وموجب
زیادتی منی بود ودر پیاز درازتر بیشتر تراز گرد بود ودر سرخ

از سفید و در خشک از زرد و در خام از پخته و مشهی و مسهل بود و رنگ
تن را نیکو کند و چون آب او را با عسل در چشم کشند بصر را تیز کند و
هرگاه پیاز پخته بسیار خورند خلط بد تولد کند و عقل را فاسد گرداند
و مالیدن آن موی برویاند و تخم او اگر با سرکه سائیده بر بهق طلا
کنند دفع سازد و اگر آب او در گوش چکانند گرانی سمع را سود دارد
و بصل بقولی تر است آب منی بیفزاید و غبار شکم آرد و فربه سازد
و چون با سرکه و جغرات خورند هیچ ضرر نکند و مفرح اباد سموم هم
نرسد و اگر بصل گرم کرده بر موضع درد بندند نافع آید **بجگه** ساک
است چهار قسم بود و در خواص سهل تفاوتی باشد پوئی نیز گویند باد
و بلغم و صفرا دفع کند و منی بسیار سازد و قوت بدن دهد و زود
هضم و ملین بود و آتش معده روشن سازد **بتر جوا** سرد بود بلغم
و منی بیفزاید و جهت فرزندی که در شکم بزرگ نشود و بماند بغایت
نافع باشد و باصره را قوت دهد و صفرا و حرارت و تشنگی را دور
نماید **پلاس** پله نیز خوانند گرم و زمخت بود علتهای کرم معده دور نماید
و تخم او جرب و ریشها و داد دفع کند و کل او کرم شکم و خارش را نافع

داآن

و آن سه نوع بود سرخ کبود و زرد و سفید باهم و هر سه در خواص موافق باشند
پدم کیسر گردی که بر گل نیلوفر باشد آنرا پدم کیسر خوانند شیرین و تیز و سرد بود
جوشش و بهق و صفرا و تشنگی فرونشاند **پیلو** درختش را اراک گویند و
مسواک بدان کنند ثمری تیز و زمخت و شیرین و ترش و مسهل بود
اشتهای طعام باز دید کند و اقسام قولنج و انواع بواسیر را دور نماید
شخصی بواسیر داشت مدتی هر روز قریب ربع سیر بلکه نیم سیر پیلو میخورد
دوغ شیرین گاو بر آن می نوشید حق تعالی شفا بخشد **پتل** یعنی برنج مصنوع
بود از مس و قلعی و آن دو قسم باشد یکی را پتل گویند و دیگری راسون
پتل و هرد و تلخ و شور و سرد بود باد و صفرا و یرقان و کرم شکم و سبرز را
دور کند و علامت خوبی او آن است که چرب و لغزنده باشد و رنگ او مانند
طلا باشد **پاره** و آن زیبق است شیرین و ترش و تلخ و شور و تیز و زمخت
بود و معتدل باشد از جهت جمیع امراض را نافع بلکه دافع است **باکه**
و آن خس است دو قسم بود سیاه و سفید سفید را اوشیر نیز خوانند
در خواص تفاوتی بنود سرد و خشک و سبک است تشنگی و اسهال برد
پاج زبرجد را گویند شیرین و سرد دانند زهر و صفرا و بلغم امعا دفع نماید

و فربه سازد و یک قسم برگیست خوشبو از زیرباد آورند آنرا نیز پاج خوانند
و تیز و تلخ و زمخت و گرم دانند چون در طعام اندازند خوشبو گرداند **بهنگراج** و آن
بسراق است ترش و سرد بود اشتها زیاده کند **بلور** و آن معتدل بود
خون با صفرا و حرارت و تشنگی را دور کند سه نوع بود آنچه درخشان و خوب
و پاکیزه و هموار و بی غش باشد و چون برابر آفتاب دارند آتش از و بجهد
بهتر است و اهل هند گویند یک قسم دیگر بلور می باشد که چون برابر ماه چهارده
بدارند قطره آبی از آن تراود و آن بهتر از همه قسم است و آنرا چندرکت خوانند
پیروزه و آن فیروزه است گویند زمخت و شیرین بود و اشتها آورد و انواع
زهرها را مفید باشد و ناصور و درد او را فایده بخشد **پتانه** درد سر آورد
و مفاصل را بد بود یعنی درد مفاصل زیاده شود **بکر** و آن قسمی است از باقلا
سه نوع بود سیاه و سرخ و سفید باد و صفرا زیاده کند و بلغم قطع نماید و منی
کم سازد و شیرین و سرد و قابض بود اشتها ببرد **بجوره** و آن ترنج است
و بباید **بهوه** و آن خیار چنبر است و بکرماله نیز شهرت دارد و بباید **پیتکی**
بعربی خنفا خوانند **بتیش** و آنرا اتویک نیز گویند و گذشت **بزهل** و آن
میوه ایست می خوش بیشتر در مملکت بنگاله میشود **بهنس** و آنرا کهنل نیز

کویند

و بباید **بابر** ریحان صحرائی است **بربره** و آن ریحان سیاه است **بالرا**
کس و آن بیل گوش است **پتنگ** و آن بقم است و منجیت نیز خوانند
و بباید **پیاز جنگلی** و آن اسقیل است **بهین جتر** و آن فطر است **بهانیلی**
و آن امجدان رومی است که گیلانیان کوله برش خوانند **نبک** قلعی را
خوانند و رنگ نیز نامند **پان** و آن برگ تنبول است و بباید **بهروزه**
و آن کندر است کندرک نیز خوانند و بباید پوشیده نماند که باصلاح حکمای
هند چند دارو را یکجا کرده اسمی آن گذاشته اند مانند پنجمول و پنجگول
و ترکلو و پنج لون و ترجانک اما **پنجمول خرد** پنج سالوپنی پتونی گنتاری
خرد و بزرگ خسک **پنجمول بزرگ** پنج ارنی بیلی سونا پادل تینتو **پنج**
لون نکسنک سونچل برلون کاچ لون نمک دریا **پنج کول** فلفلدراز
فلفلمور چوک چترک زنجبیل و هرگاه هردو پنجمول خرد و بزرگ را خوانند
در نسخه کار بندند دسمول نویسند یعنی هردو پنجمول و اگر در نسخه پنجکول
ثبت کنند مراد آن پنج دارو ست که ذکر کرده شد و کذا پنج لون یعنی پنج
نمک که گذشت **پوتهی جنگلی** لعبت بربری **بحر کمار** بسیار تیز و شور و سریع التاثیر
و ملین دافع قولنج بود **برمی** زرنب است تالیس پتر نیز گویند و بباید **برالہ**

زراوند طویل است بهوم کیس مردم کیاه بهوسی فله پری شاه سرغم الباب الثالث فی حرف التاء ترنج دو قسم بود ترش و شیرین در خواص سهل التناول باشد مگر آنکه فواید ترش بیشتر بود گرم و ترش است آتش معده برافروزد و علت سینه و حلق و سرفه را نافع بود و مزه دهان بیفزاید و قبض شکم و خلل بدهضمی ببرد و قوت پدید آورد و قاطع بود و در هیچ فصل خوردن ترنج منع نیست در زمستان با عسل خورند و در تابستان با قند و در برسات با زنجبیل و نمکسنگ و پوست ترنج تلخ و تیز و گرم بود و گران و جرب باشد و فی الجمله شیرین نیز باشد بلغم بیفزاید و صفرا کم نماید و قوت بدن بخشد تراهان وی سرد و شیرین بود باد و بلغم و غلبهٔ خون با صفرا و دوران سر و تشنگی و بیهوشی و قی را دفع نماید تتربی و آن سماق است تیز و ترش و زمخت و اندک گرم بود بلغم و بواسیر و تشنگی و باد و استسقا و علتهای سینه را نافع است تج بعضی قرفه و بعضی کویند تج دارچینی است چه که قرفه را نیز از جنس دارچینی دانند و آن سرد و تیز باشد بلغم و سرفه و سوزاک و بلغم معده را دور کند و حلق را صاف کند و زود هضم باشد و سدهای جگر بکشاید و خلط غلیظ سینه دفع سازد تماپتر تیز و شیرین و تلخ

وسبک باشد بواسیر را نفع بخشد و استخوان شکسته درست سازد و اشتها آورد و اختشام بینی را نفع بخشد و قی برطرف سازد تالیس پتر یعنی زرنب سریع التاثیر و گرم و شیرین بود بلغم و باد و سرفه و دمه و فواق را نافع است توربی دو قسم است شیرین و سبک و منور بدن و نفاخ باشد لیکن نفخ لطیف و قوت بدن بخشد و از آن دو قسم توربی یکی را تربی فقط کویند و دیگری را کیبو تربی خوانند توره جوب است سه نوع بود سفید و زرد و سرخ بلغم و صفرا را دفع کند و برگ او اندک باد و زیاده سازد تاکل دو قسم بود سیاه و سفید تیز و گرم و تلخ بود باد و بلغم و آماس و بی اشتهائی و بواسیر و قبض و خون و بلغم معده را دفع نماید و مستعمل پوست بیخ وی بود تینتو دو نوع بود بزرگ و کوچک و هر دو تلخ و سرد بود باد و بلغم و صفرا و اسهال بلغمی و صفراوی و تب را نافع است و بار اینها تیز و گرم و سریع الهضم و هاضم باشد و اندک ترش و شور بود باد را دور کند و سینه را مفید باشد تمادرجه شیرین و سرد و سنگین بود قوت دهد و منی افزاید بلغم و صفرا و تشنگی و حرارت دور کند تلک شیرین و سریع الهضم و منور بدن و منی افزاینده و قوت بخشنده باشد حب بیه افزاید و باد و بلغم و صفرا دور کند و سینه را خوب باشد و پوست این درخت

کرم و زمخت باشد مفرح بود بجای دعلتهای دندان و کرم و آماس و ریشها و امراض خونی را نفع کند تیندو کویند زغ و راست دو قسم بود خرد و بزرگ زمخت و قابض و دافع باد باشد و چون پخته کردد شیرین و چرب و دیر هضم بود بلغم و باد زیاده کند تاینه یعنی مس شیرین و تلخ و زمخت و سرد بود بلغم و صفرا و قبض و درد شکم را دفع نماید و مس خوب آن باشد که زیر چکش نشکند و سرخ بود یا کرده و کشته باید خورد و الا غثیان و کردش سر پیدا کند تکر و آن عبارت از دوغ است آنرا چاچ و ماک نیز کویند و دوغ خوب آنست که ماس را بجار چوب یا چیز دیگر برهم زنند و اندک آب در وی کرده باز با چوب مذکور جنبانیده مسکه برآورند دوغ بسبب حرکت آن چوب مزاج حار بهم رساند و بسبب برآوردن مسکه یابس کردد و باتفاق حکمای هند دوغ ترش حار است و صفرای غیر طبیعی زیاده کند و تب آورد و دوغ شیرین معتدل باشد و در کتاب اغراض ثبت شده که دوغ شیرین و تازه مایل بگرمی است و چون ترش کردد سرد شود و علی ای حال حکمای هند دوغ شیرین را معتدل میدانند و میکویند که دافع باد و بلغم و صفراست زیرا که بطعم ترش و شیرین و زمخت بود از سبب ترشی باد دور کند و از سبب شیرینی صفرا و از سبب زمختی بلغم زایل

خواص دوغ

دهن و حرارت و تب بی وقت و دمه و سرفه را دور کند و اسهال بلغمی و امتلائی را مفید بود و تب باد و سیلان منی و قولنج و نفخ را نافع بود و با طاحینه مضر بود بکسانی که تشنگی و کردش سر و بیهوشی و خون با صفرا داشته باشد و همچنین زنی که زاینده باشد و یا حایضه باشد ممنوع است و نظر بخاصیت کرده در هوای کرم نیز نباید خورد و این خواص دوغیست که کفه زنند پس همچنانکه بجا ماهای تر را بفاصله خورند دوغ شیرین را همچنان خورند و منفعت این زیاد بود ظاهراً دوغ شیرین در برسات چندانی ممنوع نیست و بیماران و غیره را ممنوع است که بیک دفعه زیاده از نیم سیر که دوازده توله باشد بخورند چرا که برودت ظاهری مبادا معده را فاسد سازد دیگر آنکه کرم تر از شراب چیزی نیست آنرا نیز اگر یکبار بخورند هضم نشود و دوغی که در مشک کنند و مسکه بیرون آرند دافع صفرا نباشد و دوغی که از و مسکه بیرون نیاورده باشند شکم بزرگ سازد و خواب آورد و بدن را سنگین سازد و اگر پاره مسکه برآورده باشند در خواص مذکور میانه باشد و اگر مسکه تمام برآورده باشند بغایت نیکو باشد و جامع خواص مذکور خواهد بود تیل مراد روغن جبوب است اما روغن کنجد شیرین و تلخ و زمخت و کرم و موثر باشد قوت دهد بلغم و باد و کرم معده و جرب

خواص روغن جبوب

وخارش وزخمها را دور کند و نور بدن افزاید وچون بر موی و بدن بمالند
درخشان سازد و روغن سَرسون یعنی سرشف تلخ و تیز وگرم بود باد وبلغم
دور کند وخون با صفرا زیاده سازد باصره را روشن سازد و روغن کَرَرْ
یعنی معصفر نور بدن و قوت کم کند و باد و بلغم زیاده سازد وزبه را لاغر
کند وخارش چشم آورد و روغن اَلسی یعنی بزر الکتان شیرین و زمخت
وبد بوی ولزج باشد بلغم و سرفه را زیاده کند و روغن کندم و برنج جمیع علل
بادی وصفرائی وبلغمی را زایل سازد وخارش را دفع نماید وباصره را مفید
باشد و روغن بیدانجیر شیرین وبسیار نفع است صفرا زیاده کند و اشتها آورد
ودرد جمیع اعضا را نافع باشد و روغن کرنج درد چشم وعلتهای بادی را دور
کند وخارش وقوبا و هرچه بر ظاهر جلد آدمی شود چون طلا کنند دفع کرده اند
وگرم و موثر باشد و روغن هِنکن که عبارت از ماهی زهرج باشد زود
هضم و شیرین و سرد بود نور و قوت افزاید موی را قوت دهد و بلغم زیاده
کند و صفرا دفع سازد و روغن نیب بلغم دفع کند و در گرمی معتدل باشد
و روغن بلیله سرد و شیرین بود و دیر هضم باشد امراض صفرائی و بادی
را دفع کند و روغن هلیله سرد و زمخت و شیرین و تیز بود و پر نفع باشد

درروغن

و روغن سَهَنجَنه که آنرا بفارسی فلفل سفید گویند تیز و گرم و لزج باشد باد و بلغم
و انواع زخمها وخارش و آماس دور کند و روغن مال کنگنی که اهل هند رسالها
در خواص آن پرداخته اند تلخ و گرم و موثر باشد صفرا زیاده کند و دافع باد
بود و عقل و فهم و حافظه بیفزاید و روغن رائی یعنی خردل گرم و موثر باشد
خارش را دور کند و موی را قوت بخشد و شپش بکشد و روغن تخم انبه
مسهل و شیرین و تلخ و ترش بود قوت دهد اشتها آورد و زخمها را نیکو
بود و روغن تخم خیارین و تخم چار و تخم مجد به شیرین و دیر هضم و سرد باشد
و موی را قوت بخشد و نور افزاید و بلغم و صفرا دفع کند و روغن کافور
تیز و گرم بود بلغم و امراض بادی و درد دندان و فالج را دافع باشد و مطلق
روغن حبوب را نباید خوردن که سم است مگر بطریق دوا که حکما فرموده
اند تِل و آن کنجد است و دو نوع بود کوچک و بزرگ و هر دو در خواص
نزدیک بهم اند زمخت و تلخ و شیرین و گرم و چرب و دیر هضم بود و قابض
باشد قوت بدن دهد و منی افزاید و اشتها آورد و عقل زیاده کند و موی
بزرگ سازد و باد دفع نماید و طلا کردن او بر داغها نیکو بود خوردن آن
ناشتا منع است از آن اجتناب نمایند تهوهر یعنی زقوم اگر برگ زقوم

ورا آب و یا دوغ با نمک بجوشانند و افشرده آب او دور کند و داغ روغن ستور
داده بخورد قبض شکم بگشاید و درد سپرز و قولنج و سیلان منی دفع سازد
و زهر و گرانی شکم و علت خصیه و بسیار نوع علت را ببرد تَنبُول تلخ و زمخت
و شیرین و تیز بود باد و بلغم دفع نماید و آواز صاف کند و شهوت را
قوت دهد و تلیّن نیز بخشد و حواس خمس را هشیار سازد و اشتها پدید آورد
و اهل هند منافع بسیار برای آن قرار داده اند برگ تنبول کهنه خوب نیست
تو امراض دهان پیدا کند و خون بجوش آرد و رگهای تنبول را مطلقا
نباید خورد بدن سست کند و خون بسوزد و سپاری و کات و چونه هیچکدام
بسیار نخورد و خوردن تنبول منع است آنرا که درد چشم داشته باشد
یا تب دق یا ضیق النفس یا یرقان یا سوزاک یا سوزش دل
یا اسهال و آنرا که زهر خورده باشد یا خمار شراب داشته باشد یا نزار
و ضعیف باشد یا از دهن خون می انداخته باشد یا بیهوش بیشده
باشد و یا راه بسیار طی کرده مانده شده باشد و یا آفتاب بسیار خورده
و نیز منع است آنرا که شیر خورده باشد باید که بعد از گذشتن دو ساعت
بلکه سه ساعت برگ تنبول بخورد و لعاب تنبول را می باید دفعه اول بیفگند

وثفل را

وثفل را مطلقا فرو نبرد که اشتها کم کند و قولنج پدید آرد تاری انواع آب
درخت تاری جمله هشت است آنچه شیرین است بهتر است سرد بود
علت سینه و کرم شکم و تلخه را دور کند و خوش مزه و خوش آینده باشد
و دافع تلواسه بود و پیه شکم پیدا کند و بلغم و منی بیفزاید و قوت بدن
بخشد و غایط براند و دمه و دق و سوزش اندام ببرد و دمل را دفع
سازد تُوت نیم خام ترش و گران و مسهل و گرم بود باد را دفع کند
و بلغم و تلخه بیفزاید و بعد پختن شیرین و سرد شود و تر است و تلخه ببرد و
گرسنگی کم کند و گرانی معده آرد و آب گرم خورده قی کردن دفع ضرر کند
تهوته یعنی توتیای سبز تلخ و شور و عفص بود علت چشم را ببرد و قی آرد
و درد زایل کند و زهر خورده را چون دهند قی کرده نجات یابد تلسی
و آن فرنجمشک است قابض و سرد و خشک و تیز باشد و دماغ را سبک
و دل را قوی سازد اما خداوند دماغ سرد را زیان دارد و مصلح
آن بوئیدن نیلوفر تازه است و تلسی هکهک و سرفه و دمه و زهر
و درد پهلو و بدبوئی دهن دفع سازد و قدری سوزش سینه
پدید آرد و آماس زهر مرکب را دور کند و گرمی هم چندان ندارد و

وکرسنکی آرد وخوش آینده است وتلخ بود وتلخی افزاید وباد وبلغم وقی
وکرم شکم وجذام وسلس بول را نفع بخشند ترکت یعنی زنجبیل وفلفلاک
وفلفل کرد ترپهلا یعنی هلیله بلیله آمله ترجاتک یعنی تج تالیتر الاجی تروته
وآن مشهور است بریوا نزوکدشت توکیر یعنی تباشیر وآنرا بنس
لوچن نیز کویند وکدشت ترور وآن مشهور است باتول وکدشت
تنکهل یعنی دارا شکنه وآن بیشتر بسهاکه مشهور است وبباید تجزری
وآن کدوی تلخ است وبرمطالعه کنند کان این نسخه مخفی نماند که این
حروف اثجخ زذص ضعغق در کتب طبی یافته نشد ظاهرا
در لغت اهل هند نیست هرچه تا وصاد باشد آنرا بسین مبدل سازند
وحا را به ها وخا وقاف را بکاف وذال وضاد وذا را بجیم وعین بالف
وغین را بکاف فارسی بنابران نه حرف مذکوره قلمی نمود در لغظ
او نیز چیزی یافته نشد الباب الرابع فی حروف الجیم جامون
وآن از میوهای هند است باغی وصحرای بود باغی بازبر دو قسم بود
دای جامون وغیررای جامون شیرین وزمخت وکرم وقابض بودا
واسهال بلغمی ودمه وسرفه وبلغم را دفع نماید ورای جامون زمخت

دشیرین



وشیرین وقابض بود کوفت بدن وصفرا وبلغم وحرارت وامراض حلق
وتشنکی وکرم معده ودمه وسرفه واسهال را دفع کند واشتها پدید آرد
وجامون صحرایی زمخت وترش ودیر هضم بود ومنی افزاید وفربه سازد
وقوت بدن بخشند وحرارت وکوفت بدن واسهال را دفع نماید
قسم دیگر از جامون باشد که آنرا جامون کوچک کویند وآن زمخت
شیرین وقابض بود سینه وامراض حلق را نافع باشد منی افزاید وفربه
سازد وبلغم وصفرا دفع کند وخوردن جامون بناشتا منع است جار
میوه جار منی افزاید ترش وشیرین بود ومغز آن که به جار وبلی مشهور
است چرب وشیرین بود ومنی افزاید صفرا وحرارت دفع نماید وخوردن
آن نیز بناشتا منع است جای پهل وآن جوز الطیب است تیز وزمخت
وحار وزود هضم باشد باد واسهال وسیلان منی وامراض حلق
را دور کند وسرفه وزکام را سود دهد واشتها پدید آورد جوزی
وآن بسباسه است تیز وتلخ بود دهن را پاک سازد وبلغم وکرانی بدن
را دور کند وسرعت انزال برطرف سازد جالا نکهی چون بسایند و
بر برص طلا کنند نکو شد وخوب شده برنک اصلی آید لیک بعد از مدتی

بازعود کند جائی کل است تلخ وسرد بود ودانهای که از حرارت در دهن پیدا شود
دفع کند وکل او علتهای باصره وریشها دور کند وکم بو باشد جوئی کل است
شیرین وسرد باشد سنک مثانه وصفرا وحرارت دور نماید وجوئی بر چهار
نوع است سفید وکبود وزرد وسیاه وهر چهار تلخ وسرد بود صفرا وبلغم
وتب وزخم را دور نماید چنبیه کل است وآن درختی است معروف ومشهور و
وخامه معجز پرداز از توصیف کل آن عاجز وقاصر تیز وتلخ وسرد بود حرارت
دور کند وقسمی از ان می باشد که او را اناک چنبیه میکویند وآن کرم
وتیز ومنور بدن باشد وباصره را مفید است اشتهای طعام ببرد وباد
وبلغم دور کند جاسون وآن قسمی از کل بود وبی بود دو نوع است سرخ
وسفید مایل بزردی تیز وکرم بود قی آورد وکرم معده پیدا کند وموی
سر وریش که از علت داء الثعلب ریخته باشد بر رویاند چنبیلی وآن
کل یاسمین است ودر خواص مثل جوئی بود شیره بیخ آنرا چون با شیر
کاو بخورند حبس بول برطرف شود ویاسمین کرم وخشک است بلغم
را بکدازد ودماغ را از رطوبات پاک کند وروغن او درد مفاصل را
نیکوست جهاد بفارسی کز وبعربی طرفا کویند در کنار نهرها روید ویک

قسم

قسم دیگر جهادی خاردار می باشد که آنرا کانتی جهاو وکانتی بیرنی نیز خوانند
کنار نهر کشته که در دکن است بسیار باشد اکر آنرا کوفته پخته مدت چهل روز
هر روز یک ثانک با عسل سرشته بخورند غنی صاحب قدرت شود جنجیده وآنرا
اهالی هند قلیه سازند وبخورند شیرین وهاضم وسبک بود وصفرا وتب را
دافع است وفربه سازد واشتهای طعام زیاده کند وبرک آن نیز صفرا
وبلغم لزج را دفع نماید وبیخ او مسهل بود جهر سنبل الطیب جهرنکه سیلج و اشنا
جترکوتی طبیعتش کرم ومزه اش تیز بود وبوی بد بد جمیع علت را از بدن
دور نماید وکویند اقسام علل را مفید است هیچ مرضی نیست که جهت ازاله
آن مفید نباشد واین از قدرت قادر بیچون چه عجب جترک وآن شیطرج است
کرم وتیز وزود هضم بود بعد از هضم بغایت کرمی کند ومایل تلخی باشد وآماس
وبلغم وباد واستسقا وخارش را نافع است جترک سرخ ویرا اکر با انیان
یعنی ادویه مصلح بخورند بسیار نافع است بدن را قوت دهد وریق را
ببندد واین قسم در کوهکن پیدا شود چوک بفتح جیم وکسر واو بیخ
فلفل کرد است خاصیت آن اندکی کمتر از فلفل کرد باشد چوچ دو نوع
است خرد وبزرک شیرین وزمخت وتیز وکرم بود واشتهای طعام بازدید

کند و قولنج و بواسیر و درد شکم را دور کند و قبض نماید و تخم وی نیز همین
خاصیت دارد **جوار** از حبوب است شیرین و سرد و دیر هضم بود و بدن
را درشت سازد و در همه هنگام باد زیاده کند **چنه** یعنی نخود سرد و قابض
و نفاخ بود بلغم و خون با صفرا و باد بدن را دور کند و منی زیاد سازد
و بعلت بواسیر و سنگهرنی بسیار مضر بود و نفع نخود از باقلی بیش بود
مصلح روغن است **جو** شیرین و سرد و مسهل و دیر هضم بود بدن را
درشت سازد و منی افزاید و حلق را صاف سازد و شکم را کوچک کند
و تقطیر البول و صفرا و بلغم و اخلاط بینی و سرفه و دمه و درد سینه و امراض
حلق را دفع نماید **جیتهد** و آن اصل السوس است و بیشتر شهرت مهلتی
دارد و بباید حرقت و جوشش دهان را دور کند **جوکهار** و آن بوره
ارمنی است تیز و گرم و مسهل و دافع بلغم و باد بود و استسقا و بلغم معده
و درد شکم و سنگ مثانه و تقطیر البول را نافع است **جیپال** و آن ماهی
بدانه است که جمال گوته بزبان هندی نیز خوانند تیز و گرم و مسهل بلغم
و صفرا بود اشتها آورد و بلغم سینه و معده و استسقا را دفع نماید **جیره**
یعنی زیره دو نوع بود سیاه و سفید در خواص سهل باشد تلخ و خوشبو

و سبک و گرم و خشک و دافع باد و بلغم باشد اشتها پدید آرد و مزه دهان
افزاید و گرمست در درجه دوم و خشک است در درجه سیوم بول براند
و معده را خشک گرداند و نرمی طبع که از رطوبت باشد برطرف سازد
خاصه زیره بریان کرده که در سرکه آغشته باشند و خون شکم و رعاف باز
دارد و پیچش شکم دفع کند و ورم خصیه را تحلیل دهد و تنگی نفس که از رطوبت
بود دور سازد و بقولی زیره پنج قسم است یکی زرد و دوم سیاه سیوم سفید
چهارم را زیره خرد گویند پنجم را زیره کرمانی اگر کسی زیره کرمانی را کوفته
بیخته یک کف بخورد جمله کرمهای شکم که آنرا حیات البطن خوانند مرده بیرون
افتند باید که قبل از آن بکباب رغبت نمایند آنگاه دماغ گرفته زیره
مذکور بخورند و بعضی گویند اطریلال زیره سیاه را گویند **چندالکند**
یک برگه و دو برگه و سه برگه و چهار برگه و پنج برگه می باشد شیرین بود بلغم
و صفرا و علتهای رمویی را نافع بود **چاگهوت** ساک است شیرین و اندکی
شور بود باد و بلغم و صفرا و تب و بواسیر را دفع نماید و قبض برطرف کند
و مثانه پاک سازد و کثیر الفضول است مضر بود بمعده و جگر بسیار نباید خورد
چوکها ساک است برگ او ترش و سبک و گرم بود و قولنج را دور کند

و اشتها آورد و زود هضم بود و اندک صفرا را زیاد کند و هندیان سبزی
او را ساک پخته بخورند و بعربی آنرا حماض خوانند و تخم آنرا بذر الحماض گویند
چونلائی و آن نیز ساکی است که اهل هند میخورند سرد و شیرین و سریع الهضم
بود صفرا دفع کند و بیخ این را چون با آب سائیده بزنار و یعنی رسته طلا
کنند نافع آید **جنبیری** خام وی ترش و هاضم بود صفرا افزاید و قوت بدن
دهد و باد را دفع کند و چون پخته گردد شیرین شود زخمها را نیکو سازد
و منی بیفزاید و بعد خوردن آن قوت محسوس گردد و صفرا و خون و بلغم
را دفع نماید **جل بیج** آن تخمیست و خاصیتش آنست که چون در آب افکنند
در دو بته نشاند و صاف سازد **چندن** و آن صندل است پنج قسم بود
یکی سفید و آن تیز و تلخ و سرد و زمخت بود منی بیفزاید و بدن را چرب و
نرم دارد و صفرا و گردش سر و قی و تب گرم و تشنگی و حرارت و امراض
را نافع باشد و صندل سفید دو نوع بود یکی را شکر گویند و آن صندلیست
که درخت وی بعد از سنوات بسیار و سالهای فراوان خود بخود خشک
شود و دیگری را پت خوانند و آن بود که درخت وی را بریده و خشک
کرده باشند و بعضی گویند که پت صندلیست که از نواحی ملی بر پت که در

خواص صندل

وقت ملیبار شهرت دارد آورند و صندل پت بسیار سرد و تلخ بود و حرارت
و تب و صفرا و قی و بیهوشی و تشنگی و تاریکی چشم و سرفه و خون را دفع کند
صندل زرد سرد و تلخ بود بلغم و خارش و جرب و داد را دفع سازد صندل
سرخ و آنرا رکت چندن نیز گویند سرد و تلخ بود امراض چشم و اسقام خونی
و صفرائی و بلغمی دفع نماید و سرفه و تب و گردش سر و کرم معده و قی و تشنگی
دور کند و دو قسم دیگر از صندل می باشد که آنرا بربر چندن و هر چندن
گویند و خواص آنها مثل صندل سفید بود **چنبک** حجر المغناطیس بود و آن
نوعی از آهن است **جهنکه** و آن از بیابان است و بعربی وی را جراد البحر خوانند
جریاته و آن قصب الزریره است **دجهرنله** آن سیلج است کربانه نیز گویند
و بباید **چول** بفارسی روناس و بعربی فوه خوانند **جاکسو** و آن چشمیزه است
جوانی و آن نانخواه است اجوان نیز خوانند و کندشت **جرجته** اکهاره
هم گویند و کندشت **چونه** یعنی آهک گرم و تیز باشد صفرا پدید آورد و بلغم
قطع نماید و چونه اقسام است بهترین چونها چونه سهنجه و چونه اگ و چونه
کرنج و چونه بلور و چونه صدف است **چترجاتک** یعنی تج و تمالپتر و ناگکیسر
و الاچی **جیتمد** و آنرا مهلتی نیز خوانند و بباید **چادل** و آن برنج است چون

سیلج دو قسم بود یکی را نیلک دیه
و دیگر را پد رخت گویند و دو نوع تلخ
و سرد است صفرا و حرارت و بلغم
و قی و تشنگی را برطرف سازد
و جراحات را التیام بخشد

بی و هفت قسم است بتفصیل پرداخته می نویسد که برنج شیرین زود
هضم و دافع صفرا و بلغم است و از جمیع حبوبات سبک بود و از نهجت مریضان را
و نا قها را منع نیست و از جمله برنجها برنج گمود بهتر است تندرستان را و بعد
برنج ساتهی چهره و آن سنبل الطیب است الباب الخامس فی حرف الدال

خواص شیر

دود بضم دال و سکون واو عبارت از شیر است بدانکه جمیع شیرها الا شیر
عورات خام خوردن منع است که سرفه و دمه و باد و قراقر شکم و قبض
پدید آورد و بلغم و صفرا زیاده کند و امراض مختلفه حادث سازد لیکن بعضی
از حکمای هند شیر گاو را استثنا کنند و گویند که هرگاه شیر گاو را که هنوز
کف و گرمی بستان در و باشد و عرب آنرا حلیب گویند بخورند کار آب حیات
کند دیگر انواع شیرها را کاره ساخته بنوشند که معتدل شود و جمیع علل
زایل سازد و فربه کند و منی افزاید و طریق صنعت کاره آنست که در یک
سیر شیر ربع سیر یا بیشتر آب بکنند و بآتش ملایم چندان بجوشانند که آبی
که اضافه کرده اند نماند و اگر زیاده از ان جوش دهند و آب اصلی شیر کم
شود جهت باه و قوت بدن اقوی بود اما ثقیل و دیر هضم گردد دیگر جمیع شیرها
با نمک یا انچه از گندم و ماش و منگ پزند خوردن منع است و همچنین با ماهی

دگوشت

دگوشت هر حیوان که باشد و ترب و پیاز و جمیع سبزیها و میوهای ترممنوع است
و چون با شراب بخورند بکشد دیگر هر حیوانی که تازه زائیده باشد شیرش شور
بود بدن درشت سازد و صفرا و حرارت و امراض خونی پدید آورد و بعد از
روزی چند شیرین گردد و بخاصیت خود که بتفصیل نوشته میشود باز آید اما
چون نزدیک رسد که شیر منقطع گردد دران وقت نیز ممنوع است و شیر حیوانی
که دفعه اول زائیده باشد مفید نباشد و بسیار برهم بکار نیاید دیگر شیر
حوامل بغایت مذموم است دیگر حیوانات هر قسم علف که خورند خاصیت
آن در شیر اثر کند از ینجهت است که شیر بز را بهترین شیرها دانند چه که چیزهای
تلخ و زمخت و قابض چرا کند و اگر شیر را صبح بخورند منی افزاید و فربه سازد
و اشتها آورد و اگر وقت ظهر بخورند باه افزاید و تقطیر البول و سنگ مثانه
دفع کند و اگر وقت خفتن خورند جمیع علتها را دفع کند دیگر همین که دو ساعت
بر شیر بگذرد خوردن ممنوع است اگرچه تغیر طعم نشده باشد دیگر صفراوی
مزاج باید که سرد کرده بخورد و بلغمی گرم کرده بنوشد دیگر وقت صبح شیر گاو
مناسب است و پیشین شیر گاو میش نگرانند اخته بخورند و شیر را در دو
سه روز اول تب خوردن بسیار منع است سم قاتل بود و تبهای را

که بلغمی باشد سودمند است و شیر بز تب بلغمی را نیز منفعت بخشد اما شیر بز
معتدل بود و دافع باد و بلغم و صفرا باشد و تشنگی کم کند از ین سبب غیر از تب نو
جمیع امراض را دفع کند و زود هضم بود و موافق شکم باشد و اشتها آورد و سرد
و ریش حلق و نزله و عرق النسا و غم و وسواس و سرفه و سل و تنگی
نفس و ریش مثانه و دماغ را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق
و ورم ملازه را سود دهد و تبهای کهن و استطلاق بطن را نافع باشد
و طبیعت را بقاعده نگاهدارد و منی افزاید و بدن را قوت بخشد و بول
براند و اگر با نبات و یا شکر خورند بدارک ضرر جماع بکند و موافق اطفال
شیر خوره بود و چربی او کمتر از شیر گاو بود و غذا کمتر دهد و شیر بز جوان بهتر
از پیر بود و این همه خواص بنا بر آنست که گفته شد که چیزهای تلخ و زمخت
و قابض چرا کند و بسیار رود و بسیار خورد و آب اندک آشامد از نجهت
حکمای هند گوشت بز را نیز بهتر از گوشت میش دانند و شیر بز را خام
خوردن ممنوع است باید که گرم کنند و سرد کرده بخورند و اگر چنانکه گذشت
کاره سازند و سرد کرده بیاشامند هیچ گونه علت در بدن نگذارد و باید
که اندک اندک بخورند تا عادت شود نخست صبح ربع سیر و شب ربع سیر بخورند

وبعداز

وبعد از سه چهار روز هر وقتی نیم سیر کنند و اگر احتیاج شود بعد از روزی
چند دران بیفزایند و گویند بدل وی شیر گاو است و بعضی بران رفته اند که
بدل وی شیر شتر است و این قول بصحت اقرب مینماید شیر گاو عقل زیاده
کند و نشاط آورد و باد و صفرا دفع کند و ملین طبع و منور بدن باشد و تندرستی
نگاهدارد و ضربه و سقطه را نفع دهد و شیر عورات زیاده کند و کثیر المنافع
باشد و چون بدوشند و هنوز گرمی بستان با او باشد که بنوشند عمر بیفزاید
در روز و شب میتوان خورد و چون سرد شود اگرچه باه را زیاده کند فاما
بلغم بسیار افزاید و شکم بیشتر نرم کند و بر معده ثقیل بود باید که گرم بخورند
که سرفه کهن و دمه و دوران سر و ضعف و لاغری و تشنگی را دفع کند و تب
کهنه را زایل سازد و حرقت بول و فساد خون را مفید بود و فربه سازد
و استخوان را قوی گرداند و در وقت نوجوان بشیر مداومت نمایند در طول
و عرض اعضا بیفزاید و درد چشم زایل کند و سریع التاثیر بود و قوت تکلم
زیاده سازد و چون در وقت کیلوس غذا اندکی بخورند قوت بدن بخشند
و کیموس صالح از و متولد شود و دسومت و غلظت و تلیین وی زیاده
از شیر بز بود لهذا موافق معده نباشد و دیرتر بگذرد باید که چنانچه گذشت

کاره کرده بخورند و اگر با زنجبیل یا فلفل دراز و امثال ذلک بخورند سرفه بلغمی
را نیز دفع کند **شیر گاومیش** قوت بخشد و زیاده از شیر ماده گاو بلغم بیفزاید و خواب
آورد و باه زیاده سازد و حرارت غریزی را بقاعده نگهدارد و اگر حرارت
فاسد در معده زیاده گردد و جوع الکلب و جوع البقر بهم رساند از را باصلاح
آورد و وقت کیلوس چون بخورند فربه سازد و صفرا و باد کم کند اما مضعف
معده باشد و کاهلی آورد و هاضمه را مضر باشد زیرا که بسیار خورد و دیر گذرد
کند **شیر شتر** شیر شتر را نسبت بشیرهای دیگر چربی کمتر بود و مایل بگرمی بود و شور
مزه بود و قوت بخشد و مانند شیر بز زود هضم بود باد و بلغم کم کند و ورم
شکم و پشت زهار و خصیه و باد دست و غیره زایل کند و جمیع امراض شکم
و بواسیر دفع کند و باید شیر را با چهار چیز بخورند اگر کوفتی مانع نباشد و آن
اینست شهد ؛ شکر ؛ روغن ؛ فلفل دراز ؛ از هر کدام قدری و چون با شیر
پنج چیز میشود اهل هند آنرا پنج سار گویند و منافع بسیار جهت آن قرار دهند
و بعضی از حکمای هند بران رفته اند که شیر تازه جمیع حیوانات که کف دو
گرمی پستان با آن باشد بمثابه آبحیات بود مگر شیر بز که البته باید چنانکه گور
شده گرم کرده و سرد ساخته بخورند و در ذخیره مسطور است که شیر بز کثیرالغذا

یعنی اکثر خون شود و جزو بدن گردد لهذا بعد از جماع چون شیر بز بخورند فی الفور
تدارک مضرت آن بکند و باید که بز فربه باشد و لاغر و آفت رسیده نبود و از
زادن او مدتی گذشته باشد و تازه دوشیده باشند یعنی در آن ساعت
دوشیده باشند و حکمای هند متفق اند که هر شیری که از دوشیدنش پنج
گری گذشته باشد امراض مختلفه پدید آورد و بعضی ده گری گفته اند و گویند
که شیر گاو سفید دافع باد باشد و شیر گاو سیاه دافع صفرا و شیر گاو سرخ
قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط و شیر بز سرخ بهتر از دیگر رنگها بود
دهی و آن ماست باشد و بهترین جغرات آنست که از گاو باشد **جغرات
گاو** چرب و شیرین و سرد بود اشتها آورد و قوت دهد و بی مزگی دهن
و امراض بادی را دفع سازد و قبض نماید **جغرات گاومیش** شیرین و
چرب بود قوت دهد بلغم افزاید خون با صفرا و کوفت اعضا را نافع بود
جغرات بز زود هضم و ملحار بود مزه دهن و اشتها آورد و هضم طعام کند
بلغم و باد و امراض چشم و بواسیر و سرفه و دمه را نفع بخشد **جغرات میش**
چرب و دیر هضم بود بلغم و صفرا زیاد کند و آماس گرم و جوشش بدن
برطرف سازد و باد و فساد خون با باد را نافع باشد **جغرات اسپ** شیرین

و زمخت بود بدن را درشت سازد اشتها آورد بلغم و گردش سر و امراض
چشم را دور کند و فی الجمله باد انگیز باشد **جغرات شتر** تیز و شیرین و ترش
بود بواسیر و کرم و درد شکم و استسقا را دور نماید و چون از شیر انسان جغرات
نمی بندد لهذا مراد حکمای هند از جغرات انسان دوغ انسان است که هنوز
مسکه ازو جدا نشده باشد و مناسب آنست که اقسام ماست را با یکی از اینها
بخورند نمکسنگ ؛ فلفل ؛ زنجبیل خشک ؛ خردل ؛ روغن ؛ شکر ؛ مونگ
آمله ؛ آب مجد به و ماست را تنها خوردن در جمیع فصول ممنوع است و همچنین
در برسات و در شب نیز منع کرده اند و کسانی که بلغم یا باد بریشان غالب
باشد نخورند و اگر خواهند زنجبیل و فلفل گرد و فلفل دراز و خردل کوفته
داخل سازند و بخورند و در تابستان و زمستان برنهجی که مذکور شد بخورند
که بلغم و باد دور کند و اشتها افزاید و قوت بخشد و رنگ رخشان بسازد
و ماستی که بسیار شیرین و اندک ترش باشد باید خورد و ماست بسیار ترش
مطلقا ممنوع است و آب ماست گرم و ترش و سریع الهضم و زمخت
بود مزه دهن دهد اشتها آورد و گردش سر دور کند و قوت دهد و رگها
را پاک سازد و تشنگی و استسقا و بیرز و بواسیر و بلغم و باد و درد شکم

و نفخ و قبض و دمه و قولنج را نفع بخشد **دیودانگری** در طب شهابی مسطور
است که آن بنداله است و گذشت **دوره** سه قسم بود تیز و تلخ و گرم بود
باد و تب و بی مزگی دهن و سرفه و دمه و علتهای سینه را دور نماید و قوت
هاضمه پیدا کند **درار بها** سه نوع بود شیرین و تلخ و سرد بود صفرا و حرارت
را دور کند و قوت بدن دهد و اشتها آورد و تشنگی و غثیان و بلغم و داد
را نافع است **دوری** تلخ و تیز بود اشتها پیدا آورد و بلغم و باد و علتهای
حلق را دور کند و بی مزگی دهن پیدا آرد و خونی که با صفرا بود و حرارت
زیاده کند **دودبهین** تلخ و تیز و سرد بود مضرت زهر و ریشها را دور کند
و مزه دهن خوش سازد و اگر با انبان یعنی مصلح بخورند بسیار نفع
بخشد **دهرنی** و آنرا داهرنی نیز گویند تیز و گرم و مسهل بود درد شکم و بلغم
معده و خارش و بواسیر و ریشها و سنگ مثانه دفع نماید و اگر در معده
یا امعا سوزنی یا استخوانی بند شده باشد دور کند و اشتها آورد و یک
قسم دیگر از دهرنی می باشد که ایشا دهرنی گویند در خواص اقوی بود **دار
هلد** و آن دارچوبه است که بهندی آنرا هلد نیز گویند و گذشت **دارنی
کند** سریع التاثیر و مشی بود خنازیر و قولنج و علتهای بادی و بلغمی را

نافع است دانکره وآن قسمی از خربزه است سرد بود مزه دهن بیفزاید حرارت
وخون با صفرا وتشنکی وکرانی بدن را دفع کند وحبس بول بکشاید ودانکری
که کوچک وخام باشد سرد وشیرین بود وبهر خوردن فرح وقوت پیدا کند
وفربه سازد ومنی بیفزاید ودوران سر وکوفت بدن دفع نماید ودانکری
پخته شیرین بود وتشنکی وحرارت وخون زیاده کند ودیرهضم بود دکار
اکدنب وآن سه قسم است وهرسه نوع تیز وزمخت وتلخ وسرد بود رنگ
رو را صاف کند وزهر واماس وصفرا را دفع نماید ومنی بسیار افزاید
دهاوه زمخت وتلخ بود بلغم وباد را دفع کند صفرا زیاده سازد ومزه دهن
بیفزاید وکل دهاوه مستعمل بود دهامن کرم وزمخت وقابض بود بلغم و
علتهای حلق دور نماید وحرارت وتشنکی بیفزاید دیوسرس کرم وتیز
بود مزه دهن افزاید بلغم وعلتهای کرم معده ودهن دور نماید دهاوره
بعربی جوز الماثل کویند وآن چهار قسم بود سفید وسیاه وسرخ وزرد
وسیاه اقوی بود یابس وکرم وتیز باشد واز غایت یبوست بدن را
کرخت وبی حس سازد ودوران سر پدید آرد شیر مع نبات مصلح وی
آنست دونه در بعضی نسخ نوشته شده که شاهترج را دونه کویند ودر بعضی

کتب مسطور کشته که قیصوم است وآن سرد وتلخ وزمخت وخوشبو بود وزهر
وریشها را سود دارد وبدن را قوت بخشد ودونه صحرائی نیز همین حکم دارد
دِنْدَسْ وآن هیچو کدوی کرد بود لیک از وی بغایت کوچک تر طبیعت این
نیز نزدیک است بکدو واهل هند از آن قلیه سازند وبهتر از کدو داند دفع
حرارت وصفرا بکند وزود هضم بود دودهی دو قسم بود بزرک وکوچک
بزرک ساق دار بود وکوچک بر روی زمین بدود دودهی زمخت و
مقوی باه بود منی بیفزاید وقوت بدن بخشد چون سبز آنرا در سایه خشک
کنند وسفوف ساخته با آن مداومت نمایند در باب قوت باه فایده
بسیار بخشد وچون شیرهٔ برک او بخورند ومداومت نمایند سوزاک زایل
سازد دیودار وآن پنج قسم است اکرچه نامها علیحده دارد اما در
خواص یکسان بود تلخ وکرم بود وخون با صفرا دور کند واز آنجمله یکی را
که در ادویه بیشتر داخل میشود دیودار چوبرا خوانند وآن چوب نازک است
دوم را دیودار بجرا داین چوب درخت چیر است سیم دیودار سا تونه
بوی آن مانند بوی فیل است بود چهارم را دیودار را سرل کویند
پنجم را دیودار کاشنه نامند دهایه وآنرا دماسه نیز کویند وآن باد اور

دفع

سرد وقابض بود وزمخت است دافع صفرا وبلغم باشد ودوران سر ودمه
وتب وجوشش دهن وزهر نباتی وحیوانی دفع کند وقی وتشنکی زایل سازد
دانتی منافع دانتی مثل منافع خبار چنبر بود بی زحمت اسهال آورد وتن
را قوت دهد وباد قطع کند وعلت خام را ببرد وتلخ وکرم بود وجمله علت
یبوست وبادی وصفرا وبلغم ببرد خاصه از مفاصل وجهت درد زانو نقرس
چون بخورند فایده عظیم بخشد وخون فاسد ودق وجذام را نفع دهد بهتر
آنست که بجوشانند وبخورانند تا اسهال بی زحمت شود دهانه یعنی کشنیز زمخت
وتیز وشیرین بود علت سینه را نافع بود وطعام را هضم کند مرغب طعام بود
وآتش معده روشن کند وسرفه وتشنکی وبلغم وقی ببرد وتلخ وسبک بود
وخوشبو باشد بول براند وتلخه وبلغم ودمه دفع سازد وسوزش دل ببرد
چشم روشن کند وبسبب شدت یبوست معده را قوی کند وسوزش
خون را دفع سازد وخفقان کرم را نافع است ومنی را خشک کرداند
آنرا که طعام در معده او نماند کشنیز در طعام او باید کرد اما بسیار خوردن آن
نسیان آورد ومنی را خشک سازد وکشنیز سبز تلخ وشیرین است بول
وتلخه نکند اما بسیار کم باید خورد وکرنه احتمال ضرر کلی است بهتر آنست که تخم

خشکش استعمال نمایند دراک یعنی انکور از همه میوها بهتر بود ومنی بیفزاید و
چشم روشن کند وبول وغایط بفراغ براند وجرب مایل بزمختی بود وسرد وکران
باشد باد وتلخه وتشنکی وسرفه وتب ودمه وافتادکی آواز دور کند دارمساکی
وآن انار است وکذشت دسمول همان ده داروی نسخهٔ پنچول خرد وبزرک
است که کذشت الباب السادس فی حرف الراء رنکنی ویرا کنتائی خرد
نیز کویند تلخ وتیز وکرم وخشک است باد وبلغم دفع کند وسرفه وضیق النفس
وعلل سینه وسنک مثانه ودرد پهلو وسلس البول وتب را سودمند بود وخون
را صاف ومعده را از فضول پاک سازد وآتش معده برافروزد وبواسیر خونی
را نفع بخشد وبدهضمی برد وطلایهٔ آن زخمها را به سازد وقدری صفرا بیفزاید
ویک قسم رنکنی دیکر می باشد که آنرا رنکنی سفید کویند در خواص مثل همین
باشد ردهی وردهی وآن دو قسم بود هردو شیرین وتلخ وسرد باشد
بدن را نورانی سازد ومزه دهن خوش کند وغفل بیفزاید وبلغم دور کند و
این در ملک کور پیدا میشود راشنا کویند زنجبیل شامی است تلخ وکرم ودیر
هضم بود باد وبلغم قطع نماید وسرفه را ببرد وراشنا سه نوع باشد یکی آنکه
برک باشد دوم آنکه بیخ بود سیم آنکه کیاه باشد کویند چون راشنا را زیر زبان

دور کنند بچه مرده که در شکم مانده باشد بیرون افتد رتالو آنرا بندالوی سرخ
نیز خوانند از میوه‌های متعارف هند است وخالی از مزه نیست شیرین و ترد
و دیر هضم بود کوفت بدن و صفرا و حرارت را نافع است منی افزاید و قوت
بدن بخشد و فربه سازد رین کهین تیز و سرد بود کرم و خارش و تشنگی و حرارت
و زهر را نافع کند و دهن را پاک سازد راجکیره و آن عهر الراعی است
دو قسم بود یکی را سرخ مرد و دیگری را سفید مرد گویند سرد و شیرین و دافع
صفرا بود و دهن خوش مزه سازد رودراچه ترش و گرم بود مزه دهن افزاید
و باد و بلغم و درد سر و امراض کودکان و زهر را دفع کند رال و آن تیز است
زمخت و سرد و چرب باشد و دافع باد و صفرا بود ریشها و خارش و زخمها
را نیکو سازد رواسن و این چهار نوع بود سفید و زرد و کبود و سرخ تیز
و سرد باشد باد و صفرا و بلغم برد و بعضی برانند که قوت انسان کم کند رای
بیل آن گلی است خوشبو زمخت و سرد بود صفرا و حرارت و تب و دیوانگی و نواقی
دی را نفع بخشد رام سرو ریشه آن اندک گرم و ترش و زمخت بود صفرا
زیاده سازد و دافع باد و بلغم بود و این در مالوه بیشتر و ران کسنبه یعنی
معصفر جنگلی تلخ بود بلغم را دفع کند و اشتها پدید آورد روهن و آن مزه

کاد است

کاد است تیز و تلخ و دافع بلغم و خون فاسد بود و قسم دیگر باشد که آنرا رو هنی
باسم ماده خوانند تلخ و تیز و گرم بود بلغم و باد دفع نماید و دانهای حرارت نیک
سازد و حنجره را صاف کند رسوتی و آن خضض هندی است و بهترین وی
آنست که در نگر کوت و نواحی لاهور از شیره هلیله بسازند شیرین و تیز و تلخ
و سرد بود باصره را روشن سازد و خون با صفرا و زهر دتی و فواق و اسهال
را ببرد ریوند بهترین ریوند آن بود که از چین آورند و مشابه بشُم استر باشد
و در دامنه کوهستان هندوستان اکثر جاها میشود و خوبش آن بود که زرد
رنگ باشد بطریق تلیین و نضج ماده بسیاری از علتها را دفع نماید و درد
جگر را ببی مفید باشد و سده‌ها بگشاید و چون برجوششها بمالند سود دهد
حتی جوشش و جراحت صفرائی را و ریوند چینی را اگر با مسکه یا سپستان دهند
و تا دو پهر از آب باز دارند شکم براند و پاک سازد و چون بعد طعام قدری
از ریوند با آب یا گلاب سائیده بخورند هضم طعام کند و قوت شکم دهد و فم
معده را از فضول پاک گرداند و از ادویه کبار است روپه یعنی نقره و آن
زمخت و ترش و چرب و مسهل و دافع صفرا باشد و نقره خوب آنست که
چون بشکنند یا در آتش کنند یا بر محک زنند و یا بر خاک مالند سفید بود و در زیر

جگش نرم باشد و نشکند و سنگین بود باید که پاک کرده و کشته بخورند والا اشتها
ببرد رتن و آن الماس است جامع هر شش مزه بود فرح بخشد و تن را سخت
سازد و از رسایین شمرند درد سینه را دفع نماید و جمیع علتها را دور کند و گویند
الماسی که پاکیزه و درخشان بود و وزن آن شش سرخ باشد اگر کسی با خود
دارد موجب ازدیاد دولت و نعمت گردد روهیره دو نوع بود سرخ و سفید
تلخ و زمخت باشد درد شکم و گره که در شکم باشد ببرد و سپرز و شکم بزرگ شده
را نفع بخشد و خون را رقیق ساخته صاف سازد لهذا هرگاه خون از ضربه و سقط
در پوست جمع شده سیاه گردد آنرا کلک زنند و روهیره را سوده بر آن بمالند
یا بخورانند و روهیره خوب آنست که هرگاه سوده بر خون آدمی بمالند فی الفور
رقیق مانند آب سازد و روهیره جمیع امراض را که از فساد خون باشد
چون بخورند و یا طلا کنند نافع آید و اگر سفوف روهیره در روغن ستور
کرده بر رگهای کتف و دوش بمالند بواسیر خونی را فایده کند و پوست روهیره
و چوب تنه آن در خواص مساوی باشد و بعضی گویند پوست وی اقوی
باشد رینک تیز و سرد و خوشبو و سبک و تلخ باشد علتهای پوست و تشنگی
و زهر و سوزش دفع نماید و پوست تن را روشن سازد رودنتی اگر

سفوف

سفوف آن یکسیر و ظرفله نیم سیر و ترکت ربع سیر و هم وزن جمله ادویه شکر
یکجا آمیخته هر روز یک کف بخورد و از ترشی پرهیزد و بالای آن یک کاسه شیر گاو
بنوشد جمله درد دست و پا را ببرد باید که تمام گیاه با بیخ و برگ بردارد و در سایه
خشک کند و سوده جامه بیز سازد و استعمال کند و اگر هر روز سفوف گیاه
مذکور تنها سه درم با آب شبانه بخورد و غذای گرم و چرب خورد نیز بسی نفع
بیند و بوته و برگش بسی بهوته و برگ نخود ماناست و شور مزه است و
پیوسته آب از برگهای او مترشح بوده زمین را نمناک دارد و حکمای
هند آب چکیدن آنرا تاویل کرده در کتب خود نوشته اند که چون کسی قدری
چنانچه باید بمیند اند همواره گریانست روتی یعنی نان بهترین نانها گندم
است که سال گشت و آفت رسیده نبود و کم سبوس باشد و شبینه نبود
تازه باشد رائی یعنی خردل سپندان گردنیز گویند بقولی تلخ و تیز و گرم
خشک است قطع بلغم و دفع غلوله شکم نماید و بقولی گرم و تر است بهر تقدیر
مضر بود بنور بصر و دماغ و صداع و حرقه بول آرد مصلح آن سرکه است در
کتاب ذخیره گوید غذا دو گونه است یکی آنکه خون صافی و نیک از آن خیزد
و آن مغز نانی است که گندم را شسته پخته باشند و گوشت دراج و تیهو

ومرغ خصوص بال مرغ وماهی تازهٔ کوچک اندام که در سنک وآب شیرین
مقام داشته باشد وکدو وماش پوست کنده دوم انکه خون غلیظ تا صاف
تولد کند وآن از چیزی که سخت باشد یا غلیظ پدید آید سخت چون عدس وباقلا
بریان کرده وخرمای دست وشاه بلوط وغلیظ چون کوشت خرکوش وتخم
مرغ بسیار پخته وشیر کاو وکاو میش بسیار جوشیده وروی نان کاک نیز
غلیظ باشد بسبب سختی که از دیدن آتش شده باشد ومغزش نیز غلیظ بود
از مرز وجت لیک پشت آن که به تنور چسپیده با آتش خشک نشده باشد
غلیظ نبود بلکه لطیف بود اکر از خشکارد باشد ونان فطیر وآرد بروغن سرشته
غلیظ تر باشد مؤلف کوید بهتر آنست که نان خشکارد که نیم سبوس باشد
مایه زده بر تابه سفالین با آتش ملایم پزند بنوعی که روی آن بسیار خشک
نشود زیراکه میده باشد اندرون آن لزج خواهد بود واکر مایه نداشته باشد
مضرت فطیر عاید کردد وابن قسم نان را ترکان بزلماج خوانند ونانی که اهل هند
در خاکستر کرم پزند وزونکه نامند نیز خوبست بشرط انکه مایه زده باشند جنس را
وآن بر سیاو شان است رنکه وآن تخم سنبالی بود روهنس وآن کیاه
اذخر است ویرا اهل هند شوندی نیز خوانند الباب السابع فی حرف السین

سهنت

سونت در لغت هندی سُندهی کویند وآن زنجبیل است دروی رطوبت
فضلی است منی بیفزاید وطبع نرم دارد ونفخ دفع نماید واشتها پدید آورد وخلط
وقولنج را برطرف سازد ومعده وجکر را کرم کند وآواز صاف سازد وکلو
خشک کند با سکنجبین وقند خورند سووه یعنی شبت بوا لان خرد مشهور است
دافع بلغم وباد بود وطعم تیز وتلخ دارد وجرب وکرم است تب وعلتها چشم
واکثر زحمت بدن را دور کند ودر حقنه کار آید وبواسیر وخله واسهال را نافع
بود ودرد معده وپشت که از سردی باشد آنرا قطع سازد وطعام خوش آرد وکرم غلیظ
بیفزاید سوپ یعنی بادیان والان بزرک نیز کویند تلخ وتیز وسرد وشیرین است
منی افزاید وبواسیر ودق را نفع بخشد وصفرا زیاد کند وبلغم وباد کم نماید وآتش
معده برافروزد سلاجت دو نوع است یکی را موتره کویند وآن شیرین ونرمش
وتلخ است وقدری کرم است سیلان منی را که با سوزش باشد ببرد وآتش
معده افروزد وسنک مثانه واماس وجذام وصرع وسلس بول را نفع
بخشد وتیز وسرد وخوشبو وقاطع بلغم وباد بود مالونی تیز وکرم است امساک
منی کند وخون زیاد سازد وعلت هر سه خلط را ببرد وسیلان منی ودق
واماس شکم وقی وسرفه ونرمی شکم را دفع سازد سورن مانند شلغم وچغندر

پیخ است آچارش خوب شود کرسنکی زیاد کند ولذت طعام پدید آرد وبلغم ببرد
وجهت دفع بواسیر بی نظیر باشد وسورن دشتی مطلقا نباید خورد علل مختلفه
بار آرد سنبهالی سه نوع است سبز وسفید وسیاه مزهٔ شور وتیز دارد وبلغم ببرد
وسبک بود روشنائی چشم وهوشیاری پدید آرد وموی را دراز کرداند
وباد ببرد وکم اشتها وخله وغلوله واماس وغبار شکم ودمه وسرفه را دفع کرداند
وجذام را نفع بخشد وخون حیض وزرد آب که دایم میرفته باشد برطرف
سازد سرسون یعنی سرشف دو نوع است زرد وسرخ وهر دو نوع تیز و
تلخ وکرم است بلغم وخارش را از اندام دور کند وصفرا زیاده سازد وتیل
سرسون برای انواع علل جلد خوب است وچون سعوط کنند کرمهای بینی
دفع شود واکر بر زخم مالند نیکو کرداند وهاضم ومنهضم باشد بدل او روغن
کنجد است سنکهاره آنرا بر روی تالابها بطریق نیکوفر بکارند خشک است
اما باد نیفزاید وبلغم وتلخه کم کند واسهال خونی وناصور مقعد وسنک مثانه
را ببرد وقوت باه وکرسنکی بیفزاید وسرفه ولاغری را زایل سازد وقابض
باشد وتب را نافع بود سوزش دل وبیهوشی وتشنکی وزحمت شراب را
دفع کرداند وشیرین وسرد باشد خشکی حلق دفع سازد وناقهان را قوت بخشد

وبحال

وبحال اصلی دارد سلارس وآن بیعه است تیز وتلخ وخوشبو وجرب بود بلغم
وصفرا وسنک مثانه وتقطیر البول را نفع کند سونه یعنی طلا وآن چرب وشیرین
وتلخ وزخت وسرد بود باصره روشن سازد وعقل ونور وعمر زیاده کند ومنی
افزاید وقوت بخشد وحافظه زیاده سازد وآواز صاف کند وباد وبلغم وصفرا
دور نماید وطلای تمام عیار آنست که چون در آتش کنند ویا بر محک مالند سرخ
شود ودر شکستن سفید رنک نماید کشته وخاکستر ساخته باید خورد سونه
مکشی وآن مرقیشا ذهبی است شیرین وتلخ وترش وتیز ومجفف رطوبات بود
بلغم وکردش سر وغثیان وبیهوشی ودمه وسرفه را دفع کند واستسقا را
نافع بود وخوردن آن تا جوب نسوزند وخاکستر نسازند ممنوعست باید چنانکه
متعارف اهل هند است خاکستر کنند وآنرا استعمال نمایند سپاری وآن
فوفل است وسپاری را در اصل لغت هند پهوبل کویند ظاهرا عربان آنرا فوفل
کرده اند که اهل هند با برک تنبول خورند اقسام آن بسیار است شیرین و
اندک زخت بود فی الجمله تلیین دروی هست آواز صاف کند واشتها
بخشد وامراض دهان برطرف سازد وزود هضم بود وبعضی برانند که
سرعت انزال آرد وعصاره درخت وی مسکر بود ساجی کهار وآن اشخار است

تیز و کرم و سریع التاثیر بود باد و بلغم و نفخ و قولنج و علتهای شکم را دفع کند سهنجنه
آنرا سرکوه و سیکوه نیز خوانند سه قسم بود زرد و سیاه و سفید تلخ و تیز و کرم و سریع
التاثیر باشد باد و بلغم و علتهای دهن و خرد انها را دور کند و آماس و کرانی
بدن دفع نماید و باصره را روشن سازد و کل سهنجنه بهتر از برک بود اگر بیخ
سهنجنه را کوفته شیره بکیرند و مع شیر کاو بنوشند حبس بول که از سنگ مثانه
باشد بکشاید اشتها پیدا کند ستاوری و آن بوزیدانست دو قسم بود کوچک
و بزرک و هر دو شیرین و تلخ بود منی بیفزاید و صفرا و باد و بلغم را قطع کند و در ازیابین
ستاوری بزرک داخل کنند سهاکه یعنی دارانشکنه تیز و کرم بود بلغم و سرفه و تنگی
نفس را که از غلبه بلغم باشد دفع کند و باد و بلغم خصوص بلغم معده و امعا و نفخ
دور سازد و چون آنرا بر آتش بریان کنند و با مساوی الوزن با مبر و قند
هندی کوفته حب سازد و هر روز ناشتا مقدار طاقت بخورند در شبانروز
دو یا سه مرتبه اطلاق واقع شود و مفید باشد بقولنج و بیرز و سرفه و ضیق
النفس و امثال ذلک مجرب مولف کتاب است تا بیست روز بلکه بیکماه
باید خورد و اگر بپای نتوانند خورد یک روز یا دو روز جهت استراحت طبیعت
تعطیل کرده باز میخورده باشند تا علت بالکلیه زایل گردد و در پرهیز بکوشند و چیزی

کمنانی مضر باشد نخورند و این دوا مخصوص حکمای هنداست و دیگران با آن
پی نبرده اند و همین ترکیب جهت ثقل و کرانی فم معده بغایت مفید است اما بعد از
خوردن طعام چون یکساعت بگذرد که بیش بگذرد بوقت شب بخورند و بالا
آن چیزی نخورند مگر آب که مقدار ضرورت تجویز کرده اند سنبل کهار یعنی سم الفار
و آن جمیع فلزات را یکجا کند و تب لرزه را زایل سازد و بلغم و باد در ابدان
نگذارد و ضیق النفس اسب و آدم دفع کند و مجربست سنیپ و آن مطلق
صدفست خواه دریایی و خواه نهری چون آنرا سوخته خاکستر کنند و باد دفع بخورند
اشتها آورد و بدن را قوت بخشد و قولنج و درد شکم را مفید باشد و بهترین آن
سفید مهره است که اهل هند سنهکه گویند مرکوله سنگی است در غایت نرمی سرد
و خشک بود و بعضی برانند که سنگ جراحت که اهل هند سنگ دراز گویند همین
است و چون در مرهمها کنند جوششهای صفرائی را خشک کند و مخفف رطوبات
معده و امعا باشد و در رودخانها پیدا شود سارپهل تلخ و شیرین و زمخت
و قابض و دافع بلغم و باد بود و بواسیر و جراحتها را نیکو سازد سندی عصاره
آن سکر بود و میوه اش بعد پخته شدن زمخت و شیرین بود بلغم افزاید و قوت
سازد و صفرا دفع نماید سینبل دو نوع بود خاردار و بی خار شافع در خاردار است

که آنرا کانتی سینبل و کانتی ساقور نیز خوانند و آن شیرین و زمخت و لزج بود و جهت
قوت باه و ازدیاد منی بهتر ازین دوائی نباشد در مقاله مرکبات معجون
سینبل و خواص آن مفصل نوشته خواهد شد از انجا معلوم نماید و اگر
بیخ سینبل را بطریق صندل سائیده و قدری شکر تری داخل کرده مدتی
هر صبح یک پیاله آبخوری کسی بنوشد بی نهایت صاحب قدرت گردد ساتوه
نوعی از حبوبست اهل هند نان و طعام از آن پخته بخورند خون را خشک
و تن را درشت کند و صفرا زیاده سازد سابون و آن صابون است بسیار
شور بود باصره را نافع باشد و اگر با وشافه بردارند قبض بکشاید سیندا
لون یعنی نمک طبرزد سفید و سرخ بود سفید بهتر است منی بیفزاید و باصره
را قوت بخشد و دهان خوش مزه سازد و اشتها آورد و لطیف بود باد و صفرا
و بلغم را قطع کند و ریشها و قبض را دور کند سیرنی و آن دو نوعست نر و
ماده نر آنست که بار آور نباشد و ماده بار آور بود تیز و تلخ و کرم و دیر هضم
باشد بلغم و آب رفتن از بینی و خون دائمی حیض را دافع است و اگر
دایم از فرج عورات میرفته باشد و قبض و درد شکم و بواسیر را نافع سیبلی
دو نوع بود سفید و کبود سرد و تلخ بود علتهای صفرائی را مفید است و قوت

بر تختهای مشق مانند کهرنه از میوهای مشهور هند است شیرین و چرب و
مفرح و دیر هضم بود منی افزاید و فربه سازد و سینه را نافع بود صفرا و سوزاک
را دور کند و آنچه در ولایت بکرات شود بهتر باشد و مغز تخم وی را چون
با شیر دختران سائیده در چشم کشند کل چشم زایل سازد و جلا دهد و آن
زمخت و سرد بود باصره را روشن سازد و جرب را دور کند کندک و آن
کوکرد است تیز و کرم و بدبوی بود اشتها را بغایت زیاده نماید و خارش
و جرب و قوبا را با کل و طلا دفع کند و آن چهار نوع بود سفید و سرخ و زرد
و کبود سفید مسمی را نفع کند و سرخ جهت کشتن آهن بکار آید و زرد جهت
کشتن زیبق بی نظیر باشد و کبود بهیچ کار نیاید کندک و آن کندر باشد
بیروزه هم گویند تلخ و شیرین و سرد بود صفرا و بلغم و حرارت و مرض
فرج زنان را دور کند و آن ضمغ درخت سارپهل است کش مستعمل ریشه
این باشد سرد و شیرین و دافع صفرا است کارباس یعنی درخت پنبه و
آنرا بانکه نیز خوانند طبیعت وی سرد و شیرین بود و صرع را نافع است و قوت
بدن دهد کنکنی علتهای سینه و باد و بواسیر و آماس و تب غیر معتاد دور
نماید و تخم این را اکل بیخ نامند بسی متهی بود لگری و آن خیار است قسم

سنبس و آن زمخت و سرد بود باصره
را روشن سازد و جرب را دور کند

بود باغی و کشت زارای و صحرائی باغی آن باشد که بآب دادن رسانند و
آن شیرین و سرد و دیر هضم بود و صفرا و علتهای شانه و حرارت و دوران
را مفید است و فرح آورد لیک بسیار نخورند که اخشم یعنی بهم سد دوم خیار
کشت زاری که درمیان زراعت مانند کندم و جوار و غیره بشود و آنرا
آب ندهند در زمستان و تابستان به نم زمین و شبنم برسد شیرین و کرد
و دیر هضم باشد ماندکی و صفرا و خون فاسد فرونشاند و مصلح اقسام خیار
شیرین ترشی و فلفل و زنجبیل است و آنچه بآب روان بشود و در موسم
برسات خواه خیار باد رنگ و خواه خیار کوچک خوردن آن ممنوعست
باد و بلغم و صفرا غیر صالح بیفزاید و چیزی که این هر سه زیاد کند مصلح ندارد
و اصلاح نه پذیرد سیم خیار صحرائی و آن چندانی نفع ندارد و این هر
سه قسم خیار را اهل هند ککری کویند دیگر باید دانست که در مملکت
پنجاب یک قسم خیاری میشود بیس دراز مدککری کویند و آن شیرین
و سرد بود در هر فصل کم شود فرح آورد و سینه را مفید بود و صفرا و حرارت
و تشنکی دور نماید و خیار را ناشتا نباید خورد و خیار تلخ مضر بود بصفرا
مزاج **کاجر** و آن کزر است شیرین و قدری تلخ بود کرم و تیز و ثقیل و مهیج

باشد صفرا پدید آورد و باد قطع نماید و بقولی کرم و تر است خونرا بشوراند و بول
براند و سبوسه سر و ریش ببرد و مضر بود بسینه و ششش مصلح خردل و شکر
است **کیبرو** اهل هند بطریق میوه خورند خشک و قابض و دیر هضم باشد
باد و بلغم افزاید و قوت تن بخشد **کوند** صمغ بسیار نوعست همه نوع شیرین
و لزج بود و قوت باه افزاید و سیلان منی که از سستی باشد برطرف سازد
و صمغ کیتر از همه قسم بهتر است و صمغ مغیلان که کینکر و باول خوانند در نفع زیب
بآنست **کونده** یعنی سک لسان خواص آن نزدیک بخواص کیله است که کدو
و قسم دیکر هست که آنرا کوندی خوانند مبهی تر از کونده بود **کرونده** کرونده زرد
خاصیت انکور و بهالسه دارد و خام آن ترش بود باد و تلخه و اسهال پدید آرد
و پخته اش سبک و شیرین است باد و تلخه را دفع سازد **کرنه** طعم آن شیرین
و ترش بود کرسنکی و اشتها طعام پدید آرد و باد و تلخه و بلغم و قی و درد شکم
را دفع سازد **کدو** شیرین و دافع صفرا و منور بدن بود منی بیفزاید و قوت
بدن دهد لیک نفاخ بود و زنان حامله را غذائی به از ان نیست و کدوی
تلخ که آنرا تنبری کویند تیز و کرم بود و آماس بیخ دندان و علتهای دهن را
دور کند **کلنکره** و آنرا بعربی بطیخ الهندی کویند سرد و شیرین و دافع صفرا و حرارت

بود منی بیفزاید فرح حاصل کند و قوت بخشد و فربه سازد و نفاخ بود و آنچه خام باشد
شیرین بشود خوردن آن ممنوعست **کریله** و آن از ادویه غذائی اهل هند است
دو قسم بود باغی و صحرائی تلخ و کرم و مشهی و دافع باد باشد و علتهای خون
و صفرا زیاد کند **کرونجی** این نیز از ادویه غذای هند است و هم در شکل و هم در
خواص مانند کریله باشد و بیخ آن بواسیر را نافع است و قبض را دفع نماید و
از فرج زنان چیزی که مانند حباب بیرون می آید آنرا نیز دفع کند و حملی که
تا چهار ماه نیفتد نگاهدارد **کندوری** آن نیز از ادویه غذائی اهل هند است
شیرین و سرد و ثقیل بود صفرا و بلغم و دمه و خون فاسد و تب و سرفه را دور
کند کندوری تلخ بکار نیاید مضر بود **کولر** و آن انجیر صحرائی بود بعربی تین
الاحمق کویند اندک شیرینی با وی باشد زمخت و سرد و مولد کرم شکم و
دافع صفرا باشد و غلبه خون و بیهوشی و حرارت و تشنکی بود اشتهای طعام
آورد و فربه سازد و زنان حامله را بغایت مفید است و ناشتا خوردن
ممنوعست **کهرک** خرک خام تلخه و بلغم و خون پدید آرد و آنکه پخته باشد
خون و باد و تلخه را دفع سازد **کلونجی** یعنی سیاه دانه کرم و خشک است
در درجهٔ سیوم تیز و قاطع بلغم و منور بدن و دافع نفخ بود و سنگ مثانه بر اندازد

کاوزبان

و اکر سعوط کنند صرع را نفع بخشد **کرنج** دو قسم بود خرد و بزرک تیز و کرم بود باه
را مفید است باد را دفع نماید و روغن تخم این چون بر بدن بمالند نورانی
سازد و دانهای جرب را خشک کرداند **کات مانده** و آن کاو زبانست کرم
بود و جهت تقویت دل و جکر دوائیست مبارک و طپش دل و سوء المزاج را
سود دهد باید برکش را کوفته شیره بکیرند و قدری نبات و چند قطره کلاب
ممزوج ساخته هر صبح یک پیاله شربتی بنوشند طپش دل البته برطرف شود
کامونی تیز و تلخ و مسهل و کرم بود بلغم و درد شکم و بواسیر و آماس و خارش
را نافع است **کالانجن** تلخ و کرم و قابض بود بلغم معده و امعا دور کند کرم شکم
کشد جمله علتهای شکم را دفع نماید و بجمیع زبانهای هند کلانجن کویند **کنبا**
یعنی کل خشک تیز و کرم بود باد و بلغم و بی اشتهائی دور کند و سریع الهضم
بود و اهل هند از ان ساک پخته بخورند و قسم دیکر هست که آنرا دیوکنبا
کویند در حرف دال مذکور شد **کنتول** و آن اشنان است سرفه و بلغم
و بی اشتهائی و باد و درد شکم را دور کند و بدن را خشک سازد **کهر**
سنبل شیرین و سرد و زمخت بود بلغم و صفرا و علتهای صفرائی و ریشها
را دور کند **کانوس** دو قسم بود خرد و بزرک شیرین و سرد بود صفرا دور کند

وقوت بخشند ومنی بیفزاید کلنک وآنرا ملاکبر نیز کویند چون بسایند اندک بوی خوش دهد سرد بود ودفع صفرا نماید واکر بر بدن بمالند حرارتی که از هوا وغیره عارض شده باشد دفع نماید از زیرباد آورند کانی لوه وآن سریع التاثیر وکرم وخشک بود رسایین سازند یرقان واماس وبلغم وصفرا را دور کند وچهار نوع بود یکی را جنک کویند وآن بهترین اقسام بود دوم را رومک سیم را سوید کی چهارم را کانت لوه وآن با قسام بی زیبق بکار نیاید وزیبق نیز بی او کار خوب نکند وهردو باهم رسایین اعلی بود وخواص آن در باب رسایین کفته شود کیت وآن ریم آهن بود خواص آن نیز در رسایین نوشته شود کمیلا وآن میلیست ووی بوست درختیست که آنرا سار بهل خوانند وسالبی نیز کویند چوب وشاخ سالبی را اکر فیل بخورد مست شود وآب از بنا کوش او روان کردد وبعضی کویند کند رصمغ درخت ساربل است کهاپریه یعنی توتیای بحری وآنرا کهرل کهاپری نیز کویند تلخ وتیز وکرم بود چون در چشم کشند باصره را روشن سازد واکر بخورند فربه کند وتبهای متعفن وتب صفرائی را زایل کند کلتهی وآن حب الفلت است کرم وزمخت وقابض بود بلغم وباد وسنک مثانه که از منی شود وقولنج واخلاط مینی وسرفه ودمه ونفخ وبواسیر

دفواق وامراض چشم را دور کند خون باصفرا زیاده سازد کنکنی وآن کاورس است ودو قسم بود دهردو در خواص چون سانوه باشد که کفته شد کودرو وآن نیز از حبوب است ودر همه چیز چو سانوه بود کرر وآن تخم معصفر است ودر خواص مثل بذر الکتان باشد که السی کویند وکفته شد وبباید دانست که جمیع غلها چون کهنه شوند بهتر باشند الا کندم وجو وماش که نو وکهنه هردو یکسان بود کهل کنجاره کنجد چون بخورند سستی آرد وخشک باشد قبض نماید ومضر بود بروشنی چشم کتهل واز میوهای مشهور هند است بطریق شکبنه کو سفند بود چون بشکافند از ان میان دانهای شیرین نرج بیرون آید قابض ومبهی باشد وتشنکی وحرارت فرونشاند ودیر هضم است مصلح تخم وی بود باید بعد خوردن کتهل تخم وی را بر آتش بریان کرده بخورند که کهل بزودی هضم شود وخوردن کتهل ناشتا منع است بسیار مضرت رساند کونله میوه ایست می خوش شکل نارنج است بغایت لطیف ودرست مزه بود از خوردنش دل نزند مزه انار اردستان دارد ودافع باد وبلغم وصفرا باشد وهیچ مضرت از وی متصور نبود امتلا دفع نماید وتن فربه کند وخون را صاف سازد وبستکی سینه بکشاید وغثیان فرونشاند وحرارت دور کند وسوزش وطپش دل دفع نماید وای

خواص روغن منتور

در مملکت لکنوتی که بنکاله کویند خوب شود کیهو یعنی روغن منتور کرم وتر است وحکمای هند بر سر تشخیص مزه روغن مباحثه بسیار کرده اند وآخر بعد اعتراف نموده کفته اند که جامع جمله مزه است اما محسوس نیست مکر شیرینی وبهترین روغنها روغن کاو است روغن کاو قوت بدن بخشد ومنی افزاید ودافع باد وبلغم وصفرا باشد وکوفت بدن ودرد سینه ببرد ومنضج اخلاط فاسده بود واشتها آورد ودیر نفع است روغن کاو میش آدمی را آهسته کند وباد وبلغم دفع نماید واکر با شیرینی ناشتا بخورند صفرا نیز فرونشاند وبواسیر را نفع کند زیرا که هم تلیین بخشد وهم قبض نماید ازین سبب بواسیر وسنکهرنی یعنی ذرب را دور نماید روغن بز سرفه وضیق النفس را مفید است روغن میش اماس وامراض فرج زنان ورعشه اعضا دفع کند روغن شتر باد وبلغم وقولنج واستسقا را دفع سازد روغن اسب دیر هضم بود وبلغم افزاید وروغن چون مرخی معده است نشاید که در هوای تابستان بسیار خورند وهمچنین کسی که علت احشا داشته باشد نشاید که بسیار بخورد وهیچ منفجی مثل روغن حیوان نباشد شخصی که خواهد مسهل بخورد اول شب قدری روغن با فلفل کرد کوفته بخورد تا سه شب آنکاه مسهل بکار برد کلافور قرنفل را کویند وآن بلونک مشهور است وبباید کنتائی وآن

بادنجان دشتی است واو نت کنتائی نیز کویند وکذشت کوت بمر وآن کشنیز سبز است ودر تحت خواص کشنیز خشک که دهانه نامند کفته شد کانده وآن نیشکر است وسیرری نیز خوانند وکفته شد کانتی سانور آنرا کانتی سیبنبل نیز خوانند ودر خواص سیبنبل ذکر کرده شد کل وبار این نیز همان خاصیت بیخ سیبنبل دارد کات آنرا با برک تنبول خورند سرد بود واکر با کافور مقدار دو تولچه بیکدفعه خورند قطع رجولیت شود کویت آنرا کوتر بدی نیز خوانند وکذشت کهول وآن سبزیست که خرفه تخم آن باشد وبلونی مشهور است وبباید ججبیبل وخواص ان مانند فلفلدراز است که پیپلی خوانند وذکر کرده شد کبهم وان زنجبیل صحرائی است کانوسلی وآن را ناک پهلا نیز کویند وبباید کت پهل تیز وکرم ودافع بلغم بود کهبل وآن جوز القی است واین پهل نیز خوانند وبباید کای روهن وآن بطریق پازهر از کاو بر آید کت قسط را کویند وباسم کوشت کفته شد کتیرا وآن کثیرا است چون بای مثلثه در لغت هند نیست بیای منقوطین ساخته اند وآن سرد و کوی وآن مرجانست کومید از جمله جواهر است کرپوک وآن نیز سنکیست در خواص موافق بالماس که رتن کویند وکفته شد کسیلا بسی زمخت بود کانتی جهاو وآن نوعی از کز است که کنار رودخانها بر آید

ودرتحت خواص جا او گفته شده تا الباب العاشر فی حرف اللام لونگ یعنی
قرنفل تلخ وتیز وگرم وسرد بود باعتبار حال گرم دانند وباعتبار مآل سرد پس معتدل
باشد باد وبلغم وصفرا هر سه قطع نماید واشتهای طعام بدید آورد وناضم باشد
وخون فاسد وعطش وسرفه ودمه وخله وقولنج وفواق وخناق ودرد شکم و
سینه را دفع نماید وطپش دل راکه از سبب بخار معده وسوء المزاج جگر باشد
برطرف سازد باید که سفوف آنرا با نبات هر صبح یک کف بخورد مجربست ودور
قرنفل دسومت هست منی بیفزاید وقی وغثیان را دور کند وجراحات را
التیام دهد وصداع را ببرد وگرانی بدن که از سهر شب بیداری باشد دفع نماید
لجالو سرد وتیز بود خون شکم وآماس وحرارت وکوفت بدن ودمه وریشها
وبلغم را دور کند نشان وی آنست که چون دست باو رسانند برگهای خود
را درهم کشند واز همین سبب آنرا لجالو نامند چه که بهندی لج بمعنی شرم و خجالت
چون از رسیدن دست بیگانه خود را فراهم آرد همانا که حجاب میکند ولو
خود بطریق شاملو واستخلوست واین دارو جهة دفع خون شکم عدیل ونظیر
ندارد شخصی که هر روز یکتوله افیون میخورد اسهال وموی بهم رسانید از
خوردن شیره این دارو صحت یافت لانگلی تیز وگرم ومسهل بود بلغم وباد دفع

کند

کند وحل حامله بیندازد وریشهای معده وامعا را نافع است لاک تیز وزمخت بود
خام آن دافع بلغم وصفرا باشد ولاک خام آنست که هنوز آنرا بجوشانیده باشند
ورنگ از وی نگرفته لوده دو قسم بود یکی را لود مطلق گویند ودیگری را لود سفید
نامند وهر دو زمخت وسرد بود باد وبلغم وخون فاسد دفع نماید وباصره روشن
کند لوناکهار رنگ است اندک شور وبسیار گرم وسریع التاثیر بود صفرا زیاده
کند قولنج ودرد شکم را دور سازد لهسن وآن سیر است گرم است درجه در
سیوم ودو قسم بود سفید وسرخ گرم وتیز ولزج وثقیل وشیرین وسریع التاثیر
بود بدن را نورانی سازد وقوت بدن دهد ومنی زیاده کند وحلق ورنگ
وباصره را مفید بود واستخوان شکسته درست سازد واشتها پدید آورد و
قولنج وسیلان منی وباد فتق وقبض وعلتهای بلغمی را نافع است وآتش
معده برافروزد وسرفه کهن دفع سازد وملین باشد ودر دفع زهرها قائم
مقام تریاق بود هم باکل وهم بطلا وسیر مضر بود ببهر وسرد کرده را تباه کند
مصلح روغن وترشی است لجتا شیرین وسرد وقاطع بلغم وصفرا است و از
جمله ادویه پرنفع است واگر عقیمه خورد حامله گردد لیمو ترش وتیز وگرم ومشتهی بود
باصره را سود دارد قولنج وسرفه وبلغم وغثیان را نافع است وبهترین وی آنست

که بر درخت خوب پخته گردد ونارس نباشد لاجک تلخ وشیرین وسرد بود باد
وبلغم وحرارت ودرد شکم وتب را دفع نماید لوه یعنی آهن وآن دو قسم است
یکی آنکه از ان زنجیر وقفل سازند وآن زبون بود دویم آنکه نیکو باشد از ان
شمشیر وکارد وامثال آن سازند لاجورد وآن چرب ونرم وسرد بود صفرا را
دور سازد لوبان خوشبوئی بسیار دارد اگر ببویند بلغم وعلت سر را ببرد وزحمت
چشم وباد را دور کند واگر بخورند اسهال شکم آرد لون یعنی نمک اقسام است
هر نوع مزیل بلغم منجمد بود وگرم است ودر رگهای باریک مثل نمک هیچ چیز نفوذ
در آمدن آرد وبول وغایط براند واشتها پدید آرد ودافع باد باشد وبلغم
وصفرا بیفزاید وافراط نمک خون را بسوزد وضعف بصر آرد ومنی کم کند وخارش
اندام بهم رساند مصلح شربت شیرین است ونمک مرطوب مزاج را موافق باشد
وضعیف را نحیف سازد لونا وآن علف است لونی وآن سبزی خرفه است
عرب بقلة الحمقا گویند زیرا که اکثر کنار رودخانها بر سر راه رسته پامال خلق میگردد
ترش وشور مزه بود دافع باد وبلغم باشد لسنه عین الهر را گویند اهل هند جهت
قوت ستارهٔ طالع خود از نه قسم سنگ جواهر یکی را اختیار کرده باخود دارند
خداوند طالع آفتاب یاقوت ماه مروارید مریخ مرجان عطارد زبرجد

مشتری

مشتری پشراگ زهره الماس زحل نیلم راس گومید وذنب عین الهر وبعضی
هر نه قسم را در عنبرچه طلا ویا نگین انگشتر جا داده باخود دارند ونورتن نامند
الباب الحادی عشر فی حرف المیم مهلتی وآن اصل السوس است شیرین
واندک تلخ وسرد باشد باصره را روشن سازد وصفرا وتشنگی وتب محرق
وجوشش دهان برطرف کند وجراحت درون سینه وخون فاسد وقی
ودق وآماس را بسی نافع ودوائیست مبارک مید دو قسم است خرد و
بزرگ سرد وشیرین ودافع صفرا وحرارت وسرفه کهن وتب بود وبلغم ومنی
افزاید ودر مملکت بنگاله پیدا میشود میده سینگه تلخ وتیز بود بلغم وبواسیر و
آماس ودرد شکم ودمه وسرفه وعلتهای سینه را دفع نماید وباصره را روشن
سازد وبار او شور وترش وتلخ وتیز وگرم بود بلغم وباد را دفع کند ومشتهی
باشد مونهدی دو قسم بود خرد وبزرگ شیرین وتیز وتلخ وگرم وزمخت بود دم بلغم
وصفرا واسهال که از بدهضمی بهم رسیده باشد نفع دهد وسرفه وسیلان
منی وقی دور کند وبسی مبهی بود عرق مونهدی کشیده بخورند مندار دو قسم
بود سفید وسرخ تیز وتلخ وگرم ومسهل بود باد وبلغم وبزرگی شکم که بواسطه
پیه باشد وریشها وآماس وخارش وداد را نافع است مغشی کند وآن

دو نوع بود سفید و سیاه هر دو تیز و گرم بود علتهای بادی و سنگینی دهن را
دفع نماید سفید اقوی بود مُوکَهَا دو نوع بود سفید و سیاه هر دو تلخ و تیز بود
باشد اشتها آرد و ملین بود و درد سپرز و قولنج و درد شکم را دور کند موچرس
و آن صمغ درخت سانو است که سینبل تیز گویند زمخت و قابض بود باد
و بلغم دفع کند قوت بخشد و فربه سازد و منی بیفزاید و صحیح البدن نگاه دارد
مائی پَهَل و آن مازو بود تیز و گرم و دافع باد باشد و فرج زنان را تنگ سازد و موی
را سیاه و مجعّد گرداند مَیَن پَهَل و آن جوز القی است تلخ و تیز و دافع بلغم و
امراض سینه و شکم و زهر باشد و از خوردن آن قی بسهولت آید و برای
نفخ و تحلیل ماده دمل هیچ چیز بهتر ازین نیست هم منضج است و هم محلل و هم رادع
مُوسَلی دو قسم بود سیاه و سفید و اکثر برانند که همین سیاه و سفید همین است
شیرین و سرد و نرم بود اگر با روغن ستور و شیر گاو و شکر بخورند منی بیفزاید
و بدن را قوت بخشد و فربه سازد و بلغم صالح زیاده نماید و صفرا و حرارت
دفع کند و اگر با روغن کنجد بخورند زکام و نزله و بلغم را سود دهد و اگر با نمک سنگ
بخورند اشتها آورد و اگر با آب گرم یا تیز آب بخورند انواع درد شکم را مفید باشد
و آن دو نوعست سیاه و سفید سیاه پر نفع و اقوی بود مَرْوَه و آن مرزنگوش است

تیز و تلخ و گرم بود قبض و نفخ و درد شکم و بی اشتهای و ریشها را دفع نماید و این
دو نوع بود سیاه و سفید سیاه در تراکیب بکار آید مُوهَه دو قسم بود شیرین
و سرد بود باد و منی افزاید و فربه سازد و صفرا دفع نماید مانک و آن یا فوتیت
شیرین و دافع صفرا دانند و خوبش آنست که آبدار و سنگین و گرد و بسیار روغن
و مستوی الاضلاع و خوش رنگ و سرخ بود موتی و آن مروارید است شیرین
و سرد بود فربه سازد و منی افزاید و قوت دهد زهر و امراض چشم را مفید است
مال کنگنی از ادویه مشهور هند است و رسالهای علیحده در خواص وی نوشته
اند از تطویل اندیشیده بدین اختصار مینماید و آن بر دو قسم بود بزرگ و
کوچک و طبیعت و خواص هر دو بر نهج واحد است تلخ و تیز و گرم باشد و بر خلاف
شهرت بدن بی نور سازد و باد و بلغم دفع نماید و اشتها پدید آورد و غفلت حافظه
زیاد کند مرچ یعنی فلفل گرد دو قسم بود سیاه و سفید گرم و تیز و زود هضم
باشد بلغم و باد و علتهای سینه را دفع کند و مزه دهن بیفزاید و معده و جگر را
قوت بخشد و طعام غلیظ هضم سازد و صفرائی مزاج را مضر بود خاصه در تابستان
ترشی و آب سرد مصلح است منجیت بفارسی بقم و بعربی فوة الصباغین خوانند
شیرین و زمخت و گرم و سنگین بود تب و ریشها و برص و بلغم و علتهای چشم را

دور کند و آن بر چهار نوع بود اول جَوَل دوم یونجی سیوم کونجی چهارم ساهلی
کونجی ساهلی بهتر است و یونجی از کونجی و جول از یونجی مُولِی و آن ترب باشد
چهار قسم است و هر کدام نامی دارد خواص و مزاج نزدیک بهم باشد گرم
و تیز و سریع التاثیر و مشهی و دافع بواسیر و قولنج بود و علتهای سینه را نافع
است و هاضم غیر منهضم باشد و خون با صفرا زیاد کند اگر با طعام بخورند قوت
بدن بخشد و اگر پیش از طعام خورند صفرا زیاده کند و اگر زرد چوبه و حوائج
در او کرده بپزند علتهای سینه و درد شکم و بواسیر را نفع عظیم بخشد و اگر
شش توله آب ترب با شش توله شیر گاو و یا ربع توله سهاگه بریان کرده
بخورند و مداومت نمایند علت حبس بول که از باد و اخلاط غلیظ باشد
برطرف شود مهوه دو نوع است هر دو یک خاصیت دارد گل و میوه مهوه
شیرین باشد باد و صفرا دفع نماید اهل هند که استطاعت ندارند از میوه
مهوه بجای قند سیاه شراب کشند میتهی و آن حلبه است تیز و گرم بود علتهای
دموی و صفرائی را زیاده کند و باد را دفع نماید و اشتها پدید آورد موگره
گلیست معروف چند قسم بود سرد و شیرین و خوشبو باشد فرح افزاید و صفرا
دور کند موم و آن شمع است شیرین و تیز بود و خون فاسد و باد را دفع

کند و بر شکاف دست و پا مالیدن نافع باشد مدلگری خیار دراز است که در ملکت
پنجاب بسیار شود و خواص آن در تحت خیار که لگری گویند نوشته شد مرا تیز و تلخ
و زمخت بود بلغم و صفرا و دمه و گردش سر و تشنگی را نافع است و این در
گجرات مشهور بود مَنسِل و آن زرنیخ سرخ بود گرم و تیز و چرب باشد
حلق و سینه را پاک گرداند و زایل سازد مسکه بفارسی کره و بعربی زبده
خوانند بسیار شیرین و قابض و سرد بود رنگ بشره صاف کند قوت و مزه
دهن بخشد باد و بلغم و صفرا و تشنگی و سرفه را سود مند باشد مسکه را بهندی
ماکهن نیز گویند مسکه گاو بیش شکم بزرگ کند و منی افزاید و مسکه میش
بواسیر را مفید باشد و دیر هضم و مزیل عقل بود و اشتها کم سازد و شکم
بزرگ کند و مسکه اسب باد و بلغم و سرفه دور کند و مضر بود بچشم و مسکه شتر
سرد و سریع الهضم بود و ریشها و کرم شکم و بلغم و خون فاسد و باد دفع
نماید و مسکه هر چند بماند بدتر شود و سینه را آزار رساند و علل غیر مکرر
پدید آورد مد در اصل لغت مد بمعنی مستی است چنانچه مست را مد داله
گویند و درینجا مراد شراب است و آن دو قسم بود یکی آنکه آتش نه بیند
دانرا آسو نامند و این نزد کفر هند اگرچه حرام نیست لیک اشد مکروهات

باشد دوم عرقی و آن خود در کیش ایشان نیز حرام است و هر دو قسم گرم و
ترش و ملین بود و هر چه متحجر گردد از مفاصل و غیره نرم کند و باد و بلغم دفع
نماید و مولد صفرا باشد و مثانه و سینه از اخلاط پاک سازد و سریع النفع و سریع
التاثیر بود و خون را بجوش آرد و جمیع حواس را خوب باشد و غایط و بول
بقاعده دفع کند خاصه انکه از قند هندی ساخته باشند و آسوی موز که کهنه
شده باشد بهتر از قندی بود طبیعت را بقاعده نگاه دارد و سرفه و بواسیر
و سنکرهنی یعنی ذرب و حبس بول و باد و بلغم دفع نماید **ماش** دو نوع
بود سیاه و سبز اهل هند سیاه را ماش نامند و خواص علیحده قرار دهند
شیرین و چرب و گرم و مبهی بود و بلغم افزاید و فربه سازد و سبز را منگ خوانند
منگ زمخت و سبک و سرد باشد باصره را روشن سازد و اندک نفخی
بادی بود بلغم و خون با صفرا دور کند و صاحب الاسرار الاطبا گوید
منگ نزد بعضی سرد و خشک است و نزد بعضی معتدل و بر هر تقدیر قابض
است لیک چون بجوشانند و آب و را بخورند طبع را نرم دارد و منگ لطیف
تر از برنج و گندم بود و موافق مزاج بیماران خواه صفرائی و خواه بلغمی
باشد و چون منگ با برنج یکی کنند کثیر الغذا و دیر هضم شود خاصه کسی بار د عن

خورند

خورند و در ذخیره منگ را از جمله اغذیه لطیف شمرده و گفته خون صافی تولد کند و
موافق بود بکسانی که حرکت و ریاضت کمتر کنند یا حرارت غریزی ضعیف شده
باشد چنانکه کسی که از بیماری برآمده بهتر شده باشد و کسی که خواهد در تن اکل خلطی
تباه کرد نیاید باید اختیار کند **مسور** یعنی عدس نزد بعضی معتدل است در
گرمی و سردی و نزد بعضی سرد است و باتفاق خشک است و قابض معده را
بد بود و تاریکی چشم آورد و مضعف قوت باه باشد خون غیر معتاد زنان را
باز دارد و او را ربول را که از حرارت باشد نفع کند و امراض صفراوی چون
آبله اطفال و ریشها و تبهای سخت و اسهال و موی را نیک باشد لیک خون
را غلیظ سازد و سودا انگیزد و دماغ را فاسد کند و خوابهای پریشان آرد
و آب جوشیده عدس مانند نخود ملین باشد **نکتا شکت** و آن صدف است
چون بینی نیز خوانند در سین گذشت **شنک** و آن را کستوری خوانند و
گذشت **مصبر** یعنی صبر و آنرا ایلیا نیز خوانند و گفته شد **موته** سعد است که
مشکک نیز خوانند و اهل هند بها در موته هم گویند و گفته شد **ملاگیر** نوعی از
صندل است که چندن خوانند و گذشت **مورتهوته** توتیای سبز است تهو
نیز خوانند و گذشت **مینهدی آنول** آنول نیز گویند و گفته شد **مونهه** و آن

شبیه بود بماش سبز و در لاهور و حوالی اکره بسیار شود و برای اسب و اشتر بهتر از
نخود بود اسپ را فربه سازد و قوی نگاه دارد **مات** و آن ساگی است مخصوص
هندوستان سبز آنرا بپزند و بخورند و چون زنان مرضعه را شیر کم شود باید
که پنج مات صد توله و شیر گاو صد توله و صد توله عسل اعلی باتش ملایم جوشانند
بقوام آورند و در ظرفی کرده نگاه دارند صبح و شام مرضعه روغن کنجد بر بدن
بمالد و هر دو وقت باب گرم بشوید و فی الفور قدری از آن دارو بخورد
و خود را گرم نگاه دارد و باین طریق تا هفت روز مداومت نماید و اگر دو هفته
بدین عمل کند بهتر و این مجربست **میدی** یعنی زباد خوشبو و چرب و گرم و مفرح بود
و علامت زباد خوب آنست که کبود و سرخ رنگ باشد و چون در آفتاب
بگذارند بگدازد **منس** گوشت را گویند و خواص آنرا بطریق قسمت ممالک
ربع مسکون سه نوع قرار داده اند مخفی نماند که اهل هند بنابر آب قعر زمین
نماده معموره عالم را سه قسمت کرده اند و نامها گذاشته جانگل دیس انوب دیس
سادهارن دیس **جانگل دیس** آنست که چاههای آن ولایت بسی عمیق
بود و ولایت مارواره که بادلاست بگجرات واقع شده از انجمله است چاهها
آن مملکت بنابه عمیق اند که هرگاه دلو بلب چاه رسد دهل زنند تا دلوکشان از

معلوم

معلوم شود که دلو از چاه برآمد و دست از کشیدن بدارند و مردم انجا عادی قوی
و جلد و خرد شکم و کم وسومت باشند و درختان خرد که سال بسال میرویند
در آن زمین نرویند و بادهای تند بسیار وزد **انوب دیس** برعکس مملکت
مذکور است چون اندکی زمین حفر کنند آب براید و ولایت بنگاله دکوهکن کم
کناره دریا واقع شده از ان مقوله است و درخت و رطوبت بسیار بود و مردم
آنجا بزرگ شکم و سست و رنجور باشند **سادهارن دیس** آنست که آب قعر
زمین ور قرب و بعد معتدل بود و سبزه و درختانش نیز در بسیاری و کمی
و خردی و بزرگی باعتدال باشند و مردم آنجا نیز مستوی الخلقه و صحیح البدن
باشند و باز اهل هند این سه دیس را پنجاه و پنج قسمت کرده نامها گذاشته اند
مثل ناگر دیس و هیونت دیس و بهتوره دیس و غیره از تطویل اندیشیده
بذکر آنها نپرداخت انیست آنچه مولف کتاب کفایه الاطبا نوشته اما معنی گوشت
جانگل و آنوب و سادهارن از پاک بهت که نزد هندیان در طب کتابی
معتبرتر و مبسوطتر از ان نیست بنوعی دیگر مفهوم گردد گوشت جمله ذی حیات
را سه قسم کرده آهو و گورخر و خرگوش و لوه و دراج و گنجشک صحرائی و طاوس
مرغ و خروس دشتی و فاخته و هریال و باسوجه و امثال اینها را جانوران جانگلی

کفته اکرچه در زمین آنوب وساد هارن باشند آب کم خورند وکوشت اینها
کم رطوبت وسبک باشند وکوزن وکاومیش وکاو وقطاس ونیله کاو وسارس
ومرغابی وسرخاب وماهی دهرچه در آب وکنار آب بیشتر باشد اینها راجا نوران
انوب خوانده اکرچه در زمین جانکل وساد هارن باشند آب بسیار خورند
وکوشت اینها ثقیل ویر رطوبت باشد وکاو واسب واستر وکنجشک ومرغ
خانکی وتیهو وکلنک وامثال اینها را جانوران ساد هارن ذاکر فته در آب
خوردن متوسط اند وکوشت اینها نیز در ثقل ورطوبت متوسط باشد ودر بابهد
میش کفته مترجم نمیدانم که از جمله کدام یک ازین سه جنس شمارم کوشت
دراج بهترین کوشتها است کرم وخشک وقابض باشد قوت بخشد ومنی
افزاید واشتها آورد وهیچ خلطی را زیاد نکند بلکه کم کرداند کوشت کوه
هم کرم وخشک است ودر خواص نزدیک بدراج است وکوشت کبوتر بچه در
خواص نیک است نزدیک بکوشت لوه بود لیک کرم وتر است کوشت کبوتر
اهلی سرد ومسهل بود وقابض وزود هضم باشد وخون با صفرا دور کند
اما سلسل البول آورد کبوتر دشتی دیرهضم وکرم باشد وخون با صفرا
بیفزاید ومنی زیاد کند کوشت طاؤس خوبست اما پرهیزکاران را موافق

نباشد کوشت خروس دشتی نیز مثل کوشت طاووس است وکوشت ماکیان
دشتی کرم وخشک است کوشت تذرو وکبک مثل کوشت ماکیانست کوشت
خروس اهلی ثقیل ومولد بلغم است کوشت فاخته نیز ثقیل باشد وصفرا وبلغم
افزاید کوشت بز معتدل بود هم در ثقل وسبکی وهم در کرمی وسردی وبرنج
باشد میان خواص جانوران جانکل وساد هارن وهیچ کوشتی بطبیعت انسانی
موافق تر از کوشت بز نبود وکوشت بزغاله بهتر باشد کوشت میش برنج
بود میان خواص جانوران ساد هارن وآنوب کوشت آهو سرد وزود
هضم ومبهی ودافع هرسه خلط باشد وکویند جامع هرشش مزه بود کوشت
کاو غلیظ وسرد است علل مختلفه پدید آرد واشتها برد لهذا کسی را که اشتها
ازحد زیاده بود کوشت کاو دهند تا کم کردد کوشت کاومیش نسبت بکوشت
کاو بهتر بود کوشت کنجشک دشتی سرد وزود هضم ومبهی ودافع باد باشد کوشت
کنجشک خانکی اکرچه اندکی ثقیل است اما منی بیشتر افزاید کوشت ماهی کرم وتر
ودیرهضم است خون با صفرا وبلغم زیاد کند وکوشت جمیع جانوران پرنده ای
سرد ودیرهضم ومبهی است وتخم جمیع جانوران ثقیل تر از کوشت آنها بود وکوشت
جانور مرده وزهر خورده وبسیار لاغر وبسیار فربه ومریض وحامله وبرهنه است

نباید خورد واز جنس چرنده کوشت نرینه کران تر از ماده باشد واز پرنده برعکس
واز نرینه پائین تنه بهتر باشد واز ماده برعکس ومراتب خفت وثقل کوشت از
سرتا پای بترتیب اندامها بود آنچه بالا تنه بد است هرچند بالا رود بدتر بود
وپائین تنه بد است هرچند پائین فرود آید بدتر وسبک ترین کوشتها کوشت
ران است کوشت کمر فی الجمله کرانست وکرانتر از وی کوشت پشت واز آن
کرانتر سینه واز آن کرانتر کردن واز آن کرانتر سر کویند نای وآن سبزی است
معروف بسیار حار بود بلغم وباد دفع کند واشتها آورد وطعام هضم نماید پخته
آن بخورند وسفوف آن نیز استعمال نمایند ناک یعنی اسرب واو در خاصیت
باید که پاک کرده وکشته بخورند الا دانها بر بدن پدید آورد ودیگر علل حادث
کرداند ناک پدمنی کرم وتلخ وتیز وسریع التاثیر ودافع بلغم وباد وصفرا باشد
واستسقا ونفخ شکم را نافع است اخلاط معده را براند انکاه قبض کند ناک دنتی
تلخ وتیز بود بدن را پی نور سازد وباد وبلغم وقولنج ودرد شکم واستسقا وعلتهای
حلق را دفع بخشد ناک پهلا شیرین وترش وزمخت وکرم ودیرهضم بود وخارش
وریشها وعلل صفراوی را نافع است نسوت وآن زبد است دو نوع بود
سرخ وسفید تیز وشیرین وزمخت باشد باد افزاید وبلغم کم کند تب وعلل سینه

وفساد خون برد نیب درخت نیب در هندوستان معروفست سرد وتلخ بود
بلغم ودانهای حرارت وکرم دقی وآماس وآب که همیشه از بینی اید وزهر و
امراض صفرای وسوزش سینه را نافع است ومعتقد اهل هند آنست که
سایه آن نیز اکثر امراض را دفع نماید الباب الثالث عشر فی حرف الهاء هلد
یعنی زردچوبه وبعربی عروق الصباغین خوانند تلخ وتیز وکرم بود بلغم وخون
با باد وخارش وریشها را دور کند وقوت دل دهد وباکل وطلا خون را
صاف سازد هباور وبراهتا دلی نیز کویند تلخ ومسهل بود ودرد وبرزد
قولنج واستسقا وجرب را نافع است هست کند تیز وکرم بود بلغم وعلتهای
بادی وعلتهای که بر ظاهر جلد شود وریشها را که از سبب خارش شود
مفید بود هات جوری وآن پنجه مریم است هنکن کویند آن ماهیز هیچ است
ماهی از بوی آن بیهوش کردد وباشد که بمیرد بدبوی وتیز وکرم بود باد وکرم
معده وعلتهای بادی وبلغمی ودانهای حرارت را دفع کند وزود هضم است
بود اکر پوست بیخ هنکن را کوفته پخته هر روز یک تانک بخورند ودواز داه
توله شیر بالای آن بیاشامند ومداومت نمایند علت خنازیر بتدریج
دفع کردد واکر سفوف پوست بیخ هنکن را هر روز با عسل وروغن بخورند

علت دانهٔ فرنگ و درد مفاصل دفع شود و اگر با نبات و روغن بخورند داد
یعنی قوبا اگرچه سیاه بود دفع شود مجرب است باید که مداومت نمایند و هنگن
برای اقسام بواسیر خصوص خونی نافع است باید که سفوف کرده مدتی بدان
مداومت نمایند **هلهل** بضم ها سبز بیت متعارف اهل هند از ان ساگ
پزند و بخورند تیز و گرم بود قولنج و استسقا و باد و ریش و درد گوش را
دور کند برگ آنرا مالیده قطرهٔ چند در گوش چکانند **هنگ** بعربی حلتیت
و بفارسی انگزه خوانند گرم و تیز و دافع باد و بلغم و قبض و نفخ و درد شکم
باشد و باصره را منفعت رساند اهل هند منافع بسیار برای انگزه نوشته
اند **هیرادوکی** بعربی دم الاخوین و بفارسی خون سیاوشان خوانند و آن
سه قسم بود چکیده و خشبی و ترابی بهترین وی چکیده صاف بود که اصلا
چوب در وی نباشد و این نوع در هندوستان نمی باشد از جزیره سقوطره
و دیگر ممالک آرند و دو نوع دیگر در هند بهم رسد و خشبی بهتر از ترابی باشد
زمخت بود قوت معده و جگر دهد و شقاق مقعد و سحج امعا را بغایت
نفع بخشد و قطع خون رفتن بکند و جراحتهای تازه را سودمند بود چون
بران افشانند **هوبیر** بکنار خشک شده صحرائی مشابه است **هنگوا** یعنی سنجرف

هلهل را بعضی گویند خصص کلی است و برخی برآنند که نیلز هرج است

هنکوتری
وآنرا بهانیلی نیز گویند و در حرف با گفته شد که آن انجدان رومی است مشهور بکودبره

کرم

گرم و تیز و قدری زمخت و قاطع بلغم باشد **هلم** و آنرا هلیم نیز گویند و گذشت **هرڑ** بفتح
ها و تشدید را عبارت از هلیله است دو قسم بود سیاه و زرد سیاه را هلیله زنگی
نامند و آن در اکثر ممالک هندوستان شود دوم زرد و زرد باز دو قسم بود
یکی را هلیله زرد گویند و دوم را هلیله اترادی و کابلی خوانند هلیله زرد
نیز همه جای هندوستان شود و در ادویه و تراکیب چندانی بکار نیاید اصل
هلیلهٔ اترادیست و آن از کوهستان ممالک که شمال روبه هند است و تا
کوهستان هماچل کشیده خیزد و زیره سیاه که در خواص و مزه قرین زیرهٔ کرمانیست
نیز در کوهستان مذکور شود و هلیله هرچند بزرگ و سنگین باشد که در آب زود
رود و خوش رنگ و دراز باشد بهتر است و اقسام هلیله شیرین و ترش
و تلخ و زمخت و دباغ و معتدل بود دافع باد و بلغم و صفرا و منضج و محلل و مسهل
معده و امعا فتبارک الله احسن الخالقین باعتبار شیرینی صفرا فرونشاند و
باعتبار ترشی باد دفع نماید و اشتها آورد و منضج باشد و باعتبار زمختی بلغم
قطع نماید و در باک بهت مسطور است که هلیلهٔ اترادی درد سر و چشم و
بینی و حلق و سینه و علت خلفه و ذرب و سحج امعا و خیر و سوزاک و قی
و غثیان و سرفه و دمه و ذبول و نفخ شکم و قولنج و کم اشتهای و جمیع امراض خواه

بادی و خواه بلغمی و خواه صفرائی را مفید است و هلیله هرچند نو بود بهتر باشد
و علامت کهنگی آنست که چون در جامه کرده بمالند رنگ او افزوده شود
و پوستش بریزد و اگر هلیله بصفات مذکوره نباشد فوایدی که گفته شد
بظهور نرسد و اگر خواهند که منافع بسیار از هلیله عاید سازند در فصول
سته باین نهج خورند در فصل گرشکم هلیله را با قند هندی بخورند و در
فصل ورکها با نمکسنگ و در فصل شرد با نبات و در فصل هیونت
با زنجبیل خشک و در فصل ششر و بسنت با فلفل دراز و شهد باید
دانست که قوت هلیله تا یکسال خوب نماید و هلیله را در لغت هند
هردی و هرتکی نیز گویند و هلیله مضر بود بزنان حامله **هرتال** زرنیخ را
گویند تیز و گرم و جرب بود ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵

تفصیل خواص هلیله

مقالهٔ دوم در مرکبات مشهوره و این مقاله
مشتمل بر پانزده باب است **باب اول** در مفرحات **باب دوم** در
معجونات **باب سیوم** در جوارشات **باب چهارم** در اقراص **باب پنجم**
در حبوبات **باب ششم** در سفوفات **باب هفتم** در سنونات
باب هشتم در روغنها **باب نهم** در مطبوخات **باب دهم** در اشربه
باب یازدهم در مرهم و ضماد و طلا یه **باب دوازدهم** در حقنه و
شیاف **باب سیزدهم** در غرغره و سعوط **باب چهاردهم** در رساین
مفرده **باب پانزدهم** در رساین مرکبه بدانکه حکمای هند در اصل
مفرح و معجون و جوارش که بکار نه بندند چه معتقد ایشان آنست
که در هوای هند معجون و غیره ترش می شود ادویه کوفته بیخته را بانند
آمیخته در لحظه باید خورد و قرص را برِی نامند و حب را گولی و سفوف
را پهکی و چورن و سفوفی را که یکی از ادویه آن آتش دیده باشد

خوانندچه که پاک بخته را کوبند وسنون را دانت چلنه ومسی نامند ور وغن
جوب را تیل و مطبوح را کاره واشربه را آسو و مرهم وضماد و طلا به رالیپ و
حقنه را و من وغرغره را کل کل وسعوط را ناس الباب الاول فی المفرحات
مفرح دلکشا که ملا رستم جرجانی جهت مرتضی نظام شاه والی احمدنگر ترتیب
داده برای دفع خمار شراب و درد سر مفید است وامراض سوداوی و
بلغمی دور کند ودل را تقویت دهد ونشاط افزاید مفرح معتدل بود اجزا
ان زنجبیل فلفل کرد شیطرج بهادر موته جبر کیور کچری جلیره دیو دار
جوبرا برهمی فلفلمور بترج ناکیسر ساوری تخم کشنیز اسکند هر کدام
دوازده تانک فلنفر فلفل دراز کبابه دارچینی مصطکی رازیانج
کنتونه تخم اجموده باله سفید گل سرخ گل سیوتی الاجی بهنگره گل جاے
وگل چنبیلی در سایه خشک کرده گل دهاوه جهو عود اکر قسط خولنجان
هرکدام چهار تانک ریوند عاقرقرحا تخم خطمی گل نیلوفر پوست بیخ
کاسنی تخم کاسنی هرکدام دو تانک گل بولسری موچرس هلیله
بلیله آمله بیلبا بجناک بازهر هریک یک تانک مروارید بسد هریک
پنج توله پوست ترنج عود لیان خاک کهری موسلی سیاه موسلی سفید

راجنس صندل سفید صندل سرخ گاوزبان بهوبین ترورز هرکدام
سه تانک کافور نیم تانک طباشیر سه تانک کندک مغسول چهار تانک
سیماب مصفا نیم تانک مشک چهار تانک عنبر دو تانک زعفران شش
تانک نبات چهل تانک حاجی فخر شش یک بیس چنانکه رسم است بر بشند
با یک چندان عسل ویک ونیم چندان قند هندی کف گرفته قوام داده
ونزد اکثر حکمای هند شرط است که در مرکبات مثل سفوفات ومعاجین
واشربه ولعوقات ومطبوخات وغیره اجزا را جدا جدا بکوبند بعد از ان
یکجا کرده استعمال نمایند اما بعضی گویند که اگر یکجا بکوبند قصوری ندارد و
تفاوتی نباشد هر دو مساویست ودر کتب متقدمین ایشان مسطور
است که معاجین را با قند هندی که باب [illegible] کرده باشند یا عسل خام
بسرشند و بر آتش نگذارند لیکن حکمای متاخرین ایشان چون با اهالی
اسلام محشور شده اند ومشاهده میکنند که اکل چنین معاجین بر آنها متعسر
است تجویز میکنند که با آتش ملایم قوام داده وکف گرفته بسرشند وقوام
داده بهتر است جهة محافظت خواص اشیا مفرح دال جهت قوت باه
بی نظیر است واشتهای طعام پدید آورد وغم زایل سازد ونشاط افزاید اجزا

آن تخم جزک دارچینی بهنگره موچرس ستاوری اسکند موسلی
گل دهاوه باله سیاه باله سفید سنبل الطیب تخم کشنیز بادیان هریک
شش توله بسباسه قرنفل کرفس کتنونه بترنج مال کنکنی بیلج
جهلیره کبابه چینی فلفلمور زنجبیل فلفل کرد الاچی زرنباد بیکهیره
هریک چهار توله فلفل دراز عاقرقرحا هریک دو توله جوزالطیب یک توله
نبک آنقدر که خواهند همه ادویه را کوفته و بیخته با عسل قوام داده بسرشند
الباب الثانی فی المعاجین معجون لجالو جهت قوة باه وتقویت اعضای
رئیسه نافع است اجزا بیخ لجالو بیخ اونت کتنا نی موسلی سیاه ریش
بز مغز تخم کونچه دار هلد مساوی سوده بوزن آن شکر تری کنند
و بقند معجون سازند وهر روز آنمقدار با شیر خام بخورند که یکدرم
از اصل ادویه خورده شود معجون کهونکرو جهت قوة باه اثر غریب دارد
اجزا خسک خشک را بکوبند و بیخته سازند و سه بهاون از شیره تمر
خشک تازه دهند وهر بار خشک کنند می باید که شیره تمر خشک هر بار
بوزن خسک خشک باشد بعده عاقرقرحا و قرنفل داخل کنند و بوزن
مجموع شکر کرده معجون سازند وهر روز پنج درم با شیر جوشیده بخورند و مداومت

هرگاه در شیره اجزا اتر
ساخته خشک سازند آنرا
بهندی بهاون گویند و
بت نیز نامند منه عفی عنه

نمایند ودر ابتدا یک هفته گرد جماع نگردند واین حکم در جمیع معاجین معتبر است
معجون کینکر انعاظ آورد وآلت را قوی گرداند واگر روزی مجامعت نکنند ازار
نکشد اجزا بیخ کینکر کتکی بیخ بهانج بیخ کونچ بیخ کهرنی بیخ رنکنی همه مساوی
کوفته معجون سازند وهر روز نهار چهار درم بخورد وبالای آن شیر گاو نیم
سیر بکشد معجون موسلی چهره سرخ سازد وقوت باه بخشد وآلت را قوی
گرداند موسلی سیاه موسلی سفید تخم کونچه تخم بهانج اتنگن صمغ سنبل
تخم کذر عاقرقرحا کبابه چینی تخم سنبجنه اسکند بداری کند ستاوری
ناکبلا دارچینی دانه الاچی طباشیر فلفل کرد فلفل دراز سندهی
ناکیسر جاوتری مهلتی تخم کرنج قرنفل تخم تهیلی مصطکی افیون این
ادویه مذکوره را یک آس کرده و بیخته بوزن مجموع شکر تری اندازد وموازن
سه درم شب با شیر گاو میش واگر شیر موجود نباشد با آب بخورد قوت باه چندان
حاصل آید که صفت نتوان کرد معجون تخم سینبل معجونیست که در تقویت باه بغایت
موثر است اجزا موسلی سیاه موسلی سفید تخم کونچه تخم بهانج تخم اتنگن
صمغ سفید تخم سینبل تخم کذر عاقرقرحا کبابه چینی مساوی سوده بوزن
مجموع شاهدانه کنند و با شهد معجون سازند وهر روز دو درم بخورند معجون

ستاوری بواسیر و دمه و کرفتکی بول و دم زیادتی و بیرزدفتق و استسقاد
جمله زخمهای حلق و سینه و کردن و درد مفاصل و درد کمر و درد زانو و کو
و ناکواردیدن طعام و هفهفه دفع شود و قوت باه بیفزاید و اندام محکم شود
و زردی بشره زایل کردد ستاوری، موسلی سیاه، موسلی سفید، تخم کونجه
خولنجان، دارچینی، تخم تره، تخم کزر، جوزبوا، جاوتری، فلفل دراز، سنکاهی
زعفران، مصطکی، اسکند، تخم انکن، بترج، عاقرقرحا، فرفیون، بهبلی
کبابه، رینک، کنکول، تخم مکهاره، دانه خشخاش، اجوان، افیون، تخم کوزن
کگری، زبان بره، خوب کلا، فلفل کرد، تخم سهنجنه، قرنفل همه مساوی سوده
نیم وزن مجموع شکر کند و با نیم وزن همه عسل معجون سازد و صبح سه درم
و وقت خفتن سه درم بخورد معجون اسبند قوت باه دهد و امساک آورد
اجزاء آن سپند سوختنی، سیاه دانه، قرنفل همه برابر شکر دو وزن مجموع
و هر روز نهار سه درم بخورد معجون موچرس قوت باه بخشد و امساک آورد
اجزاء آن موچرس، تخم کونجه، موسلی سیاه، بیخ کوکهرو، بیخ ستاوری، تخم
انکن، تخم هلیله همه برابر سوده از شیره برک سینبل هفت بهاون دهد
و از شیر ماده کاو هفت بهاون دهد و از شیر ماده کاو هفت بهاون دهد و هر کرت خشک

کند

کند و بوزن مجموع شکر کرده با شهد معجون سازند و پنج درم وقت شب بخورند
و از ترشی ملاحظه کنند معجون بیخ دانوره اهل هند برای دفع عادت افیون
این معجون وضع کرده اند اگر خواهند که افیون ترک کنند باید که هر روز از
معتاد خود اندکی کم کنند و عوض آن مقداری ازین معجون که موافق طبیعت
باشد بخورند و بعد از ترک افیون یک هفته هر روز ازین معجون بخورند
و یک هفته دیگر یک روز در میان بخورند و چون چنین کنند ترک افیون
ضرر نرساند اجزاء آن پوست بیخ دهتوره چهار توله، گل اگ، بیخ رنکنی،
پوست بیخ اونت کتاری، بزر البنج، گجله، بیخ بادنجان، هر کدام یک توله کوفته
بیخته با شهد معجون سازند معجون شوکران جهت هر شش قسم بواسیر سود
مند است و استرخاء اعصاب و ضعف هاضمه و نفخ معده و امعا را زایل
کرداند باید که چهار تانک صبح و چهار تانک شب بخورند و بالای او اندکی
آب کرم بیاشامند چون پنج شش ماه مداومت نمایند بتوفیق الله بواسیر
زایل کردد اخلاط آن سورن سفید، بدارا هر یک شانزده توله چترک،
بیربوا، هر یک هشت توله زنجبیل، هلیله، بلیله، آمله، پیلپل دراز، جوتر بیخ
بلادر، بابرنک، فلفل مور، هر کدام چهار توله فلفل کرد، تج، الاچی، هر یک دو

توله همه را کوفته بیخته با شیره قند هندی معجون سازند معجون کان کاین هر تنکه
کان کاین نام که یکی از حکمای ریاضت کش صاحب کشف هندوستانست در
کتاب خود نوشته که این معجون هر شش قسم بواسیر را مفید است و ترکان
و دانه فرنک را نیز دفع کند اخلاط آن هلیله زرد، جو، هر کدام سه تانک زیره،
شش تانک فلفل کرد، جوکهار، هر یک دوازده تانک فلفل دراز هجده تانک
فلفلمور چهار تانک چترک سی و شش تانک زنجبیل چهل و دو تانک بلادر
چهل و هشت تانک سورن خشک نود و شش تانک همه را کوفته بیخته با سه
چندان شیره قند هندی معجون سازند و هر روز چهار تانک با دوغ شیرین ماده
کاو بخورند و اکثر غذای خود خشکه برنج کهنه و دوغ شیرین ماده کاو سازند معجون
سینبل مصنف کتاب اسرار حکیم احمد بن علی شیرازی آورده که در اثنای سفر
در دیهی از دهات هند فرود آمدم مردی دیدم پیر و توانا و نورانی و زنی
جوان با او بود ازوی آب طلبیده بخوردم و گفتم این دختر تست بخندید و لب
بدندان گزیده گفت زوجه منست و سه زن دیگر ازین جوان تر دارم
معذرت خواستم و گفتم بهر چهار زن میرسی گفت آری اما در روزی بهر کدام
دو کرت که مجموع هشت کرت باشد من متحیر گشته سال عمر پرسیدم گفت صد و ده سال

پس حیرت

پس حیرت بر حیرت افزود و او تحیر من مشاهده کرد گفت وقتی که پنجاه ساله شدم
بسی ضعیف و ناتوان گشتم و کام برداشتن مقدورم نبود چون درین مقام
رسیده بر حال من مطلع شد و داروی فرمود من بدان عمل کردم حق سبحانه
تعالی صحتی که در اشیا نهاده است مرا چندین قوت حاصل آمد گفتم مرا با تو
سابقه معرفتی نیست چگونه از تو التماس تعلیم دارو نمایم بر گفت از
تو دریغ نیست درخت سینبل که جوان و تازه باشد فرود بکاوند و بیخ او را
که سفید است و مانند گزر نازک باشد بر آورده پارچه پارچه کنند و
در سایه خشک کنند و سفوف کرده و از جامه گذرانیده بوزن آن شکر
تری داخل نمایند و معجون سازند و هر روز ناشتا بخورند و از ترشی
پرهیز کنند بعده گفت پسری دارم هشتاد و پنج ساله در جوانی دو سال متواتر
این معجون خورده او هم قوت جوانی دارد و یک موی سفید در ریشش ندارد
پس پسر را که در دیه دیگر بود طلبیده ملاقات من داد از و احوال پرسیدم
او نیز چنین گفت معجون چترک قوت مباشرت را که زایل شده باشد باز
کرداند پوست کینکر، موسلی سفید، چترک کتائی بزرک، و خورد مغز بیل
هر یک پنج درم در نود درم آب بجوشانند تا ربع بسر باز آید بپالایند بعده

ماء اللحم از گوشت گوسفند جوان و شیر گاو و شیره مجدبه زمین و آب سیر زر سایکی و آب نیشکر و روغن گاو هر یک پنج درم یکجا کرده بجوشانند تا بقوام آید بعده آب داروهای مذکور و قدری نبات در وی کرده به آتش نرم باز بقوام آورد و نیم سیر مغز پسته و نیم سیر خرمای زرد و یکسیر جوز هندی و نیم سیر سنگهاره و نیم سیر چلغوزه و ربع سیر بیخ کوکنار مویز سایکی هفتاد درم، کاکرا سنگی پانزده درم، فلفل گرد ده درم، نرم کرده داخل سازند و برهم زنند پس فرود آورده خولنجان، قرنفل، دارچینی، هر یک سه درم اضافه نموده برهم زنند و هر شب وقت خفتن هفت درم بخورد و قوت ساقط شده عود کند و از مجامعت صبر نتواند کرد معجون کامبسر تخم کوبجه بستان، کیتهل، گنته، اسگند، کلوی، شنبلیت، موچرس، مجدبه زمین، موسلی سفید، تخم مکهاره، کونکرو، بیخ موز، ستاوری، اجموده، اجوان، ماش کنجد، کشنیز، تهلتی، ناکبلا، بنبهل، کنجد دشتی، بکو، جوز بویا، نمک سنگ، بهارنگی، کاکرسنگی، بهنکره، سندهی، فلفلین، زیره سفید، زیره سیاه، چترک، الاچی، دارچینی، جهوک، ناکیسر، کچبیلی، مویز، تخم سنبالی، بانسه، پوست سینبل، ترپهلا، برابر سوده ثلث مجموع ادویه

سندهی یعنی زنجیل خشک ۱۲

بهیله، بهیله، آمله را ترپهلا نامند ۱۲

کابسر کنند و دو وزن مجموع شکر تری کنند و با عسل قوام داده معجون سازند و هر روز نیم درم بخورند و این معجون معتدل است در هر سه فصل توان خورد و باید بالای آن چیز چرب و شیرین خورند قوت باه بدهد و سرعت انزال برطرف کند و فربه سازد و کهین روک و بواسیر و سنگهرنی و جمیع اخلاط دفع شود

الباب الثالث فی الجوارشات

جوارش اجوان جهت هضم طعام و قوت باه بی نظر است بدان مداومت نمایند اخلاط آن پوست اجوان، اجمود، تخم کندر، تخم شبت، تخم ترب، هر یک یکسیر جوز بزباز، مغز تخم پنبه، عود اک، هر یک هشت تانک مجموع کوفته بیخته سفوف سازند و بعد و یک سیر روغن پاکیزه بیالند و بوزن مجموع ادویه نبات یا قند هندی یا شکر داخل کنند و با عسل کف گرفته دو وزن ادویه قوام داده بسرشند جوارش بهنکره مستعمل جالینوس الزمانی پاجی کوزیت جهت درد شکم و ضعف معده و قراقر و بلغمی که در فم معده و امعا سخت شده باشد و سرفه بلغمی و ضعف بصر و سستی اعضا و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع رگ پی و درد سینه مفید است و درد قولنج و درد گرده و تقطیر بول و صرع و صداع که از سردی بود و امراض که از بلغم و سودا باشد

زایل سازد و رطوبات دماغ و معده را نشف کند و تحریک منی نماید و بهق و برص را منفعت بخشد و سده بگشاید و عسر البول و کرمک جانور ازاله نافع بود و حیض براند و زهرها را سودمند باشد و طبیعت را معتدل نگاه دارد و فربه سازد و لون را نیکو گرداند و بول بگشاید و مقوی جگر باشد و غم و فساد و وحشت دور کند و بوی دهان که از فم معده بود برطرف سازد و خفقان را نافع باشد اخلاط آن پوست اجوان، اگر ترکی، قسط، خولنجان، هر کدام دوازده تانک اینها را کوفته بیخته با شیره بهنکره تازه چنانکه رسم هند است نه بهادن بد هند و در هر بهادن شیره بهنکره می باید که دو وزن ادویه مذکوره باشد و در هر بار در آفتاب خشک کنند بعد از آن این اجزا را داخل وی کنند کای پهل چهل تانک، ساوج هیت و یک تانک، سنبل الطیب بیست تانک، موته ده تانک، مصطکی دوازده تانک، زنجبیل دوازده تانک، قرنفل، بچ، عاقرقرحا، دیودار، بجناک، تیلیا، کنتونه، فلفلمور، شیطرج، فلفل دراز، فلفل گرد، الاچی، ناکیسر، کمیلا، تخم اجموده، صندل سفید، جوز الطیب، هر کدام شش تانک، مندورچل تانک، سونه مکشی بسم پنج تانک، مشک، چهار تانک

عنبر دو تانک کافور یکتانک، کندک مغسول سه تانک، سیماب یکتانک و نیم، باید که سیماب و کندک را کجلی سازند و کوفته بیخته اجزا را با دوازده تانک روغن گاو چرب کنند و بوزن مجموع نبات یا شکر داخل کرده باده وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند جوارش کافوری جهت تقویت معده و هضم طعام نافع است و دفع تخمه و ذرب و نحلفه نماید و از جیتور بهوج طبیب شنیدم که این از جوارش معتبر هند است و چندین کس از مرض سنگهرنی یعنی ذرب نجات یافته اند باید که در پرهیز بکوشند اخلاط آن سنبل، جوز الطیب، بالهٔ سفید، زنجبیل موته کبابه، صندل، قرنفل، اگر، دار فلفل، طباشیر، کنتونه، زیره، مغز تخم نیلوفر، همه مساوی الاجزا کوفته بیخته بوزن آن نبات کنند و بقدر حاجت با عسل منزوع الرغوه بسرشند و نیم وزن یکی از این اجزا کافور داخل سازند مثلا اگر جوز چهار مثقال باشد دو مثقال کافور کنند جوارش بکرباجت موافق نسخه طب شهابی هر روز مقدار بیست درم بخورند معده را قوت دهد و گرده و پشت را قوی گرداند و باه را بیفزاید اخلاط آن صمغ درخت کیکر که سرخ باشد دو سیر در روغن ستور بریان کنند و از روغن جدا کرده نگاه دارند

هرگاه سیماب را با داروی سحق بلیغ نمایند بنوعی که رنگ زدن سیماب برطرف شود آنرا کجلی گویند ۱۲

پس بگیرند اسگند، موسلی سیاه، زنجبیل هریک بیست درم کنکول پاز ده
درم دارچینی، خولنجان، کبابه، بزباز، عاقرقرحا هرکدام چهار درم، قرنفل
جوزبویا، کل واحد هرکدام ده درم کوفته و بیخته با دو سیر نبات و دو سیر شکر
سرخ ممزوج سازند و در روغنی که صمغ در وی بریان کرده اند بیندازند و صمغ را
نیز نرم کرده در وی کنند و بر آتش ملایم گذاشته برهم زنند تا همچو حلوا گردد
و مولف گوید اگر بوزن مجموع عسل قوام داده هم داخل کنند شاید **الباب الرابع**
فی الاقراص نسخه های اقراص که رقم زده کلک بیان میگردد مجرب و آزموده است و باید دانست که قوت اقراص زیاده از شش ماه نماند قرص
را بهندی بری گویند **قرص مازو** جهت اقسام اسهال صفراوی و بلغمی و
دموی و بحبس امعا بسی مفید است باید که قرص را نرم کرده نیم تانک با
بیشتر با دوغ یا ماست چکه بخورند و غذا خشک و بیت عدس و ماست چکه
نمایند **اخلاط آن** مازو، پوست انار، مور سنگ، کالا کوره، پوست تخم
انبلی، همه را مساوی کوفته بیخته در میان انار نیم رس که درون او را
از تخم خالی کرده باشند بکنند و پارچه را تر کرده بر انار بپیچند و آنرا باز در خمیر
آرد کنند بگیرند و در آتش ملایم اندازند یا در تنور گرم بگذارند چون خمیر نیم پخته
گردد

مور پهلی نیز گویند

کرده برآورده انار برآورند و با ادویه مذکور در هاون کرده چندان بکوبند که
نرم گردد و قرصها ساخته نگاه دارند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر مورسنگ
و مازو را با آتش بریان کرده بکوبند بهتر خواهد بود **قرص بهار** این قرص مخصوص
اطفال است جهت اسهال و سرفه و بحبس امعا و درد شکم نافع است با شیر و آ
یا آب برنج صلایه کرده بدهند و اگر با اسهال تب باشد آنرا نیز مفید است
اخلاط آن بهار، اتویک، بال بیل، کادی، مازو، بهادرموته، کاکراسنگی
هرکدام برابر کوفته بیخته با آب برنج صلایه نمایند و قرصها ساخته نگاه دارند
قرص کرفس برای درد زانو و پا و نقرس و اورام بلغمی و درد پشت و
درد کمر و مقعد که از اخلاط غلیظ باشد نافع است **اجزاء آن** تخم کرفس،
تبطج، دیو دار، چوبرا، بابرنگ، نک سنده، تخم سبت، فلفل گرد، فلفل دراز،
فلفلمور، هرکدام سه تانک هلیله کابلی، زنجبیل هریک پنج تانک بدار
ده تانک همه را کوفته بیخته با آب خالص صلایه کرده اقراص سازند
و صبح نیم توله و شام نیم توله با شکر بخورند و هر شب روغن بید انجیر بر
موضع درد بمالند و برگ درخت اگ گرم کرده ببندد و اگر بدار کوفته نگردد
اولی آنست که او را بطریق صندل بر سنگ بسایند و داخل تراکیب کنند قرص

موجرس اختلاف دم و اسهال و زحیر نافع بود و بحبس شکم زایل سازد و با اطفال
نیز توان داد **اجزاء آن** موچرس، زنجبیل، بال بیل، اتویک، فلفل گرد، اندر
جو، مغز تخم انبه، مور سنگ، بهادرموته، بالد سفید، لجالو، صندل سفید
طباشیر، اجزاء همه را برابر کوفته بیخته با آب اکاره سمول یا با آب صمغ کیکر
صلایه بلیغ نمایند و اقراص سازند و عند الحاجه آنقدر که موافق طبیعت
باشد صلایه کرده با شهد یا دوغ شیرین بخورند غذا خشکه و بیت عدس سازند
و در تقلیل غذا بکوشند و بعضی کافور نیز داخل این نسخه نمایند **قرص کالاکوره**
این را کراپاک نیز خوانند این قرص جهت بواسیر نافع است و در علاج آن
بهتر ازین دوائی متصور نیست و اسهال دموی و صفرائی و بلغمی و بحبس
امعا و سنگهرنی را نیز نافع است **صنعت آن** کالاکوره سه سیر و ربع کوفته
و آرد ساخته بیست و سه سیر آب کنند و بجوشانند تا سه سیر بماند پس صافی
کنند و باز بجوشانند تا غلیظ شود آنگاه این ادویه را کوفته بیخته با آن کاره
صلایه نمایند بنوعی که آن آب بالتمام صرف ادویه شود اجزا اینست **اجزاء آن**
موچرس، بهار، بهادرموته، گل دهاوه، لجالو، بال بیل، اتویک سفید، هرکدام
دو تانک و ربع و ازان اقراص سازند و ماست کادل در جامه انداخته
آب

بالدخس را گویند ۱۲

آب که ازوی بچکد نگاه دارند و سه تانک قرص مذکور و سه ماسه قرص کهی داخل
آن آب چکیده نموده بصاحب بواسیر بدهند بدین نهج تا مدت چهل روز مداومت
نمایند بلکه بیشتر **قرص مرکی** برای اقسام بواسیر و ضعف هاضمه و غلبه بلغم و باد
مفید است **اجزاء آن** جبه گلوی دو توله، رس سندر، گندک یکتوله
بول بقصم با که عبارت از مربا شد چهار توله همه را کوفته بیخته با کاره پنج
موچرس دوازده توله صلایه نمایند و اقراص سازند شربت آن یکتانک
تا دو تانک است **الباب الخامس فی الحبوبات** آن از حد و حصر افزونست
لیک آنچه مشهور است و مقرون بتجربه شده درین کتاب نوشته شده و حب
را بزبان هندی گولی گویند **حب سهنک بسم** در باب تقویت معده و امعا
و هضم طعام و دفع سنگهرنی و هجده نوع سوزاک و بواسیر و نفخ معده و امعا
از عجایب و غرایب است و بناجی گوزینت بهم که سرآمد حکمای عصر مولف
بود باین حب بسی اعتقاد داشت **اجزاء آن** خاکستر پوست درخت انبلی
هفت توله و نیم، خاکستر سهنگ ده توله، نمک سنده، نمک دریا، جوکهار،
نمک کندیر، گاج لون، کل واحد یکتوله و نیم، سیماب نیم توله، گندک مغسول
یکتوله، بچناک تیلیا نیم توله، سنده، فلفل گرد، فلفل دراز، هریک دو توله

سفید مهره را
سهنگ گویند
۱۲

چترک سه توله هنک نیم توله آب لیمو بقدر حاجت ادویه را خارج کندک و
سیماب کوفته بیخته یکی کنند و باب لیمو خمیر سازند انگاه کندک و سیماب را
خوب صلایه نموده یکی کنند و آنرا نیز داخل اجزای دیگر کرده باب لیمو خوب صلایه
نمایند و یک روز در آفتاب گذارند و مقدار یکماسه حبها سازند و در سایه
خشک کرده نگاهدارند و با دوغ یا آب ترنج یا آب لیمو حل کرده بیاشامند
بعد از طعام و پیش از طعام توان خورد و طریق خاکستر ساختن سهنک
که عبارت از سفید مهره باشد چنانست که سهنک را در انگشت اندازند
چون بسوزد برآورده بجای ان کرم در آب لیمو فرو برند آنچه خاکستر شده
باشد در آب لیمو فرو ریزد و آنچه نسوخته باشد باز در آتش کرده باب
لیمو فرو برند و همچنین چندان تکرار کنند که تمام خاکستر شده مضمحل گردد
پس آنرا با دسته سنگ صلب در هاون سنگ صلب چندان صلایه
نمایند که خوب نرم شود آنگاه چنانکه مذکور شد با اجزا ضم کرده حب سازند
و این حب از کبار تراکیب هند است ازین غافل نباید شد و این را
سهنگ و تکارس نیز خوانند حب آنند بهرو برای جمیع تبهای عفنی
و تب لرزه و تب حاد الا تب دق و تب خالص صفرائی مجربست و اگر تب

صفرائی از سده مجاری باشد و برانیز نافع است و بیحش شکم و اسهال و
بلغم که از رطوبات فصلی باشد دفع شود و این نیز ازان قسم دوائی
است که هر چند مخفی دارند بهتر است خاصه از مریض تا خوف بر وغلبه نکند
اخلاط آن بچناک مدبر، فلفل گرد، سهاکه، فلفل دراز، شنجرف همه مساوی
الاجزا کوفته بیخته یک پهر باب لیمو صلایه بلیغ نمایند و مقدار دانه جوار حبها
سازند و بناشتا یکحب با شکر دهند و شب یکحب و اگر عادت باد و یه حاره
داشته باشد بیشتر نیز توان داد و باید دانست که هر حب که برای دفع امراض
مقرر کرده اند اگر در وی اجزای مسهله نبود و معده علیل از اخلاط فاسده
ممتلی باشد نخست بحب کودجری که درین عصر بحب مسکین نواز شهرت
دارد رغبت نمایند آنچه مستعمل مردم است برای دفع تبها سه روز میدهند
و اگر موافق افتد تا پنج روز و هفت روز هم میتوان خورد و حبت تب گرمی
این علاجی است مجرب دیگر اقسام امراض خاصه تب را در ابتدا علاج
نباید کرد و اقل مرتبه تا سه روز صبر کنند و اگرنه بیم ضرر و هلاک باشد روز
دویم مسهل بدهند و از جوکیان مشاهده رفته که روز اول تب حب مسکین
نواز داده اند حب جو رانکس این نیز در جمیع خواص مثل حب آنند بهرو است

جور بضم جیم و سکون واو در لغت هند تب را گویند و انکس کجک فیل را
خوانند یعنی حبی که کجک تبها است و چون آنچه درین کتاب نوشته شده از
استادان حاذق و از کتب معتبره ایشان فرا گرفته شده و بتجربه در آمده
کشته و موافق قواعد طبیبی نیز هست در استعمال آنها بعد از تنقیه معده
ملاحظه نمایند و از عوام الناس پنهان کنند علی الخصوص از مریض اخلاط
آن سیماب مصفا کندک مغسول، بچناک مدبر، تخم داتوره، هلیله زرد
بلیله آمله، زنجبیل خشک، فلفل دراز، زرنیخ ورقی، همه مساوی الوزن
نخست سیماب و کندک را کجلی سازند و در کوفته و بیخته اجزای دیگر داخل
کرده دو روز باب بهنکره صلایه نمایند و مانند فلفل حبها ساخته نگاهدارند
و بوقت حاجت یک حب یا زیاده موافق مزاج بدهند جهت تب یا
شکر سفید نرم کرده بدهند جهت بیحش شکم و اسهال با عسل بدهند
می باید که طبیب انبان را فراموش نکند یعنی مصلح را حب رام بان
مولف آنرا حب روح پرور نام کرده است جهت دفع تب از مجرب و
مفید است رام خدا را گویند و بان تیر را یعنی تیر خداست هرگز
خطا نشود مجرب مولفست وی باید که از سموم ملاحظه نمایند چه که در قانون

و غیره مسطور هست که هرگاه طبیعت انسانی صورت نوعی سم بر طرف سازد
و خود از و متضرر نشود آن سم دوا خواهد بود از نیست که اهالی هند آنچه
از سموم هست در وقت تداوی کمتر میدهند تا طبیعت از وی در وقت
هضم متضرر نشود و همچنین در وقت حرارت تب از چیزهای حار ضروری
خوردن نرسد و در شرح اقسرای مسطور هست هرگاه ماده تب صفراوی
مخلوط به بلغم باشد باید که دوا حاد قوی بمریض بدهند تا بلغم غلیظ را
بسرعت تحلیل نماید انگاه صفرا که سریع التحلیل است با سهل وجهی دفع
گردد و قطع نظر از جمیع امور هرگاه تجربه مقرون گردد ملاحظه و خوف را
کنجایش نمی ماند پس سخن در مقصود هرگاه قبض در طبیب صاحب تب
لرزه باشد اول بمثل حب مسکین نواز مسهل و ملین باو باید داد
بعده این حب با شکر بدهند لیک بسیار بوده که بهمین حب تلیین حاصل
شده باقی کرده دفع فضول و اخلاط شده است و علی کل حال تب لرزه
بتوفیق الله البته برطرف میشود و اطفال شیرخواره اگر تب لرزه داشته
باشند این حب را با یک تانک شکر بدایه وی دهند و بکرات دیده شده
که طفل یک ساله را اندکی ازین حب با شکر داده اند و او ازین مرض نجات

بافته وطریق خوردن وی آنست که پیران ومرطوبی مزاجان را یک حب یا دو حب
صباح بدهند با شکر وآب اگر روز اول مرض زایل شود فهو المراد والا دو روز
دیگر هر روز یکحب بدهند که روز سیم البته زایل شود انشاء الله تعالی واگر
جوان باشد و مرطوبی نباشد هر روز یکحب بدهند واگر حرارت غلبه شود
قدری شیرهٔ خرفه با نبات یا شکر معطر بقطره چند از گلاب بخورند یا شیر گاو
یا ماست گاو با اندکی شیرینی میل نمایند وغذا تا یک هفته نخود خشکه و بهت
مونگ بی روغن بخورند و مطلقا گرد چربی و ترشی و گوشت نگردند و گرنه بیم
ضرر است اجزای حب سم الفار خواه سفید و خواه زرد یکجز و کهاربه که غبار شان
توتیای هرمزی باشد دو جزء هر دو را شسته و کوفته بیخته دو روز با آب
برگ کریله صلایه بلیغ نمایند و مقدار ماش حبها سازند و طریق شستن
سم الفار اینست که برگ رواسن را در ظرف گلین کنند و آب پر کنند و جوی
بعرض بر سر دیگ نهند و سم الفار را در کیسه کرده بدان چوب بیاویزند
نوعی که کیسه در آب باشد و بته دیگ نرسد بدین طریق یک و نیم گهری جوش
داده برآورند و توتیا را نیز بهمین طریق بجوشانند لیک در آب کدوی تلخ
آنگاه حب سازند برابر ماش **حب کهورچری** و این حب مستعمل جوکیانست

اکثر

اکثر ایشان آنرا همراه مستعد ساخته نگاهدارند و در حضر و سفر اکثر امراض را
بآن معالجه نمایند و آن حبی است مبارک و مولف آنرا حب مسکین نواز نام
کرده تا بر مردم فارسی زبان تکلم بآن آسان باشد و معنی کهورچری اسپ
سوار است این حب را بمحصل اسپ سوار تشبیه داده اند که از جانب
حاکم بیاید و از اسپ فرود نیامده در حصول مقصود محصلی کند و فرصت
ندهد همچنین است حالت این حب که بطریق محصل اسپ سوار تا مرض را
از احصار بدن دور نکند از تشدد باز نیاید **اخلاط آن** هلیله بلیله آمله
بچترک سهاکه فلفل گرد فلفل دراز بهادرمونه تربد ریوند چینی جاوتری
زنجبیل بنجاک مدبر میده میده زرنیخ مدبر کل واحد یکتوله سیماب مصفا
سه توله گندک مغسول سه توله مغز تخم جیپال مدبر هشت توله سیماب و گندک
را کجلی سازند و با سایر اجزای کوفته بیخته یکجا کنند و سه روز با آب بهنگره
صلایه نمایند و مقدار فلفل و ماش حبها سازند و نگاهدارند و برای هر مرض
با انیان بخورند و انیان سفوف و اشربه و مطبوخی است که جهت دفع
آن مرض مفید باشد مثلا اگر برای حبس بول و سنگ گرده و مثانه و بیاد
وسیلان منی خواهند بخورند با شربت تخم خیارین و خربزه و دارجینی و طباشیر

و خار خسک استعمال کنند یا با سفوف هلیله بلیله آمله بکان بید سلاجیت
کاسنی میل کنند و اگر خواهند که شکم براند و معده را از فضول پاک سازد
و با شکر و آب گرم بخورند و هر بار که بر سر قدم روند قدری آب گرم میخورده
باشند و هر گاه خواهند که شکم به بندد آب سرد بخورند بلکه خشکه برنج و قدری
ماست چکیده تناول فرمایند و اگر برای دفع هیجده نوع بیسی خواهند بخورند
باو کاره راشنه استعمال نمایند و اگر برای دفع بنهاست با سفوف قرنفل
و تخم کشنیز و امثال ذلک بخورند و باقی را ازین قیاس کنند و چنین شنیده
ام که جوکیان جهت اکثر امراض با شکر و آب گرم بخورند و مقید بانیان نشوند
و طبیبی را در لاهور دیدم که شخصی را که شکهرنی که عادت از اسهال
کهنه بود داشت و هیچ چیز دفع نمیشد سه روز حب مسکین نواز با قدری
از روغن گاو داد هر روز زیاده از معتاد شکم او رفت و بعد از ان
تخفیف یافته دفع مرض شد **حب جاکسو** چون با آب لیمو یا ترنج در چشم
کشند پرده و تاریکی را زایل سازد درد چشم و آب رفتن دفع نماید و فضول
از دماغ بکشد و شب کوری را دور کند و اگر با شیر عورت سوده در چشم
کشند گل چشم را دفع کند **اخلاط آن** کف دریا فلفل دراز فلفل گرد زرد چوبه

دارجوبه

دارجوبه زاج توتیای هندی سوخته سهنک یعنی سفید مهره سوخته
توتیای هرمزی هلیله بلیله آمله سنگ بصری یعنی روح توتیا جوکهار
کات سفید هریک نیم تانک جاکسو چهار تانک کوفته بیخته با آب بهنگره
سحق بلیغ نمایند و مقدار نخود حبها ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت
با آب لیمو صلایه کرده در چشم کشند قوت آن تا شش ماه بماند **حب بکان
بید** انواع سوزاک و حرقت بول را مفید است **اجزای آن** بکان بید
فلفل دراز الاچی قند هلیله بلیله آمله هریک پنج درم سلاجیت ده درم
همه را کوفته بیخته با آب میوه بکاین با شیره برگ بکاین سحق بلیغ نمایند
و حبها سازند و موازی یکدرم هر روز بخورند و بعد از دو سه روز یا بیشتر
هر گاه از احلیل هچو پردهٔ عنکبوت برون آید ترک خوردن نمایند و الا
بیم ضرر است **حب خاک کهری** یکی از امراض که حکمای عالی تبار مادر
کتب خویش متعرض آن نشده اند و بیان نکرده باد ترکان و دانه
زنگ است از فساد صفرا و بلغم و باد این دو علت بهم رسد و خون
فاسد گردد هر گاه بلغم غلیظ در مجاری جابجا بایستد و سده شود و بخار
باد در بدن بفراغت حرکت طبیعی نتواند کرد ازین رهگذر سوی خارج

وتفرق اتصال در اعضا بهم رسد و پیوسته جلکی بدن قرین الم باشد و این
مرض را اهل هند ترکان بکسر تا و سکون را مخوانند و اگر صفرا غلبه کند و چون
کمال حدت بهم رساند و بر ظاهر جلد ریخته دانهای محرق سوزنده بهم رسد این
علت را دانه آتشک و دانه فرنک کویند و این مسری باشد زیرا که بعض
دجرک و رطوبت حاد لازم دارد آتشک جهت آن نامند که مانند آتش
سوزان باشد و دانه فرنک برای آن کویند که در دیار اهل فرنک یعنی
نصاری این مرض بسیار رباشد و ایشان بعد از تنقیه بدن و استعمال
مسهلات صالحه بخوردن دوای که مشهور است بچوب چینی علاج این
مرض نمایند و اهل هند نیز در باب معالجه این عارضه فکرها کرده اند و رسالها
و تراکیب وضع نموده و چون قوت مطبوخات و مسهلات با عماق بدن
نمیرسد برای دفع این مرض این حب نیز بهم رسانیده اند چه که سم الفار
بسرعت بلغم و باد را زایل سازد و بعد از ان صفرا را که سریع التحلیل است
بزودی میتوان دفع کردن و در تداهین چنانکه در باب ادهان مذکور خواهد
شد بکوشند که امراض جلدیه را بسی مفید است و در وقت خوردن این
حب خود را از باد محفوظ دارند و با آب بدن نشویند و از اغذیه و اشربه

که مولد باد و بلغم و صفرا باشد اجتناب نمایند و ترشی مطلقا نخورند چرا که بالخاصیه
میان سم الفار و ترشی ضدیت است و جمع نمیتوان کرد اخلاط آن سم الفار
کات، الایچی، کافور، خاک کهری، همه مساوی الوزن کوفته بیخته با آب
خالص یا کلاب سحق بلیغ نمایند و مقدار دانه جوار یا ماش حبها کنند و
نگاه دارند جهت ترکان مشهور است که بیست و یک روز هر روز یک حب
صلایه کرده با عسل بخورند و جهت دانه آتشک دوازده روز و اگر ضعف
غالب شود و متواتر نتوان خوردن در میان فاصله کنند یعنی چند روز
ترک کنند و باز باستعمال آن مشغول شود لیکن پرهیز نشکنند و از غذاهای
غلیظ باد انگیز مولد بلغم اجتناب کنند و نان کندم و روغن ستور خاصه روغن
کاو موافق باشد و اگر بگوشت رغبت شود گوشت کوه و دراج و بودنه
و کبک بخورد در تقلیل غذا کوشد و این دوا را نیز مخفی دارند خاصه از
مریض و عوام الناس و مولف کوید بر بدن شخصی کرهای بلغمی شده
منحجر گشت و بهیچ دوا زایل نمیشد یک هفته بوی این حب خورانیده بعضی
کرهها تحلیل یافته از ان اثری نماند و بعضی نضج یافته نرم شده به نشتر سوراخ
کرده جرکها و رطوبات برآوردم و شفای تمام حاصل شد حب بلادر جهت دفع

بادخوره یعنی داء الثعلب و دانه آتشک و ترکان مجرب مؤلفست اخلاط آن
روغن بلادر چهار توله، بیخ هنکن چهار توله، برک نیم شش توله، بیخ شش توله
بیخ بیسکهپره دوازده توله، همه را کوفته بیخته با روغن بلادر در عسل قوام داده
و سه روز سحق بلیغ نمایند و هر روز آفتاب دهند و مقدار دو ماشه وزن
حبها سازند و یک حب شام بخورند اگر موافق طبیعت افتد و الا بصبح اکتفا
نمایند و بالای آن طعام بخورند و از غذاهای غلیظ نفاخ و ترشی پرهیز نمایند
و بعضی این اجزا را بعسل معجون سازند و از جمله معجونات دانند حب انکره
مستعمل استادی حکیم محمد مجربست جهت تشنج و باد ترکان و دانه فرنک و ضعف
معده نافع است باید که یک ماه بلکه بیشتر با آن مداومت نمایند اخلاط آن
هنک، انیسون، قرنفل، مصطکی، کندر، فلفل کرد، فلفل دراز، زنجبیل، توت
اجوان، رازیانه، هر یک دو توله مجموع را کوفته بیخته با هشت توله مویز منقا
و آب لیمو و ادرک صلایه نمایند و هشتاد حب سازند و یک حب صبح و یکی شام
بخورند و اگر دو هفته ازین حب بخورند و بعد از ان ترک کرده روغن زبان
و روغن زرد چنانکه باید دو هفته بر بدن بمالند دانه باد فرنگ با حسن وجه
بزودی دفع شود حب سیماب خواص آن بیشمار است اگر یک هفته ازین

صح و کیجب

حب بناشتا بخورند و بالای آن شوربای کوشت کوسفند نیم کرم تناول کنند و چند
روز مجامعت نکنند قوت باه بیفزاید و اگر کسی را بلغم در سینه و معده و دیگر اعضا
شده چسپیده باشد و بمسهلات و غیره معالجه آن دشوار باشد بمداومت این
حب دفع شود اخلاط آن سیماب، کبریت، کات سرخ، قرنفل هر کدام پنج
ماشه نخست سیماب و کندک را خوب سحق نمایند و در باقی ادویه که کوفته
و بیخته باشند داخل کرده با زرده تخم مرغ صلایه بلیغ نمایند و مقدار فلفل حبها
سازند حب بادنجان جهت قوة باه بی شبیه و نظیر است باید که بدان دو سه
ماه مداومت نمایند اجزاء آن درخت بادنجان با بیخ و شاخ و برک و کل و میوه
در سایه خشک کرده و کوفته و بیخته آنقدر که خواهند اختیار کنند و هم وزن آن
موسلی سیاه و نیم حصه هر دو شکر سرخ و چهارم حصه هر سه نمک و هشتم حصه هر چهار
آهن کشته پس همه را با آب بهنکره دو روز صلایه نمایند و مقدار نخود حبها سازند
و صبح و شام بخورند که سستی ذکر زایل شود و بدن قوی کردد و عنین صاحب
قدرت شود حب توتیای هندی چون یک حب یا بیشتر با آب لیمو حل کرده بخورند
بآسانی قی آرد و ضیق النفس را مفید بود و بلغم حنجره و فم معده زایل سازد
اجزاء آن توتیا دو توله، سهاکه یکتوله بریان نرم کرده با آب برک ترب سحق بلیغ

نمایند و مقدار نخود حبها ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت کار فرمایند حب
مریکی جشمی که آب آرد و جرک کند و پلک جشم مجروح و سرخ شود جون با آنک
روغن صلایه کرده بطریق سرمه در جشم کشند و ساعتی جشم نکشایند نفعی عظیم
بخشد و مجرب مولف اجزاء آن بول یعنی مریکی، توتیای هندی، زاج
سفید، مغز جاکسو همه متساوی الوزن دوده جراغ ربع وزن یکی ازین
ادویه مجموع را با آب خوب سحق کرده حب سازند و نگاهدارند و بوقت
حاجت در جشم کشند و مداومت نمایند و اگر عوض دوده سرمه داخل کنند
آن نیز نافع است حب کندک از گفتار طبیب لاهوری جهت اشتهاء و هضم
طعام اخلاط آن کندک مغسول یکتوله، فلفل کرد جهار توله، کوفته بیخته با آب
لیمو مقدار کنار کوجک حب سازند و بخورند قدری نمکسنک داخل سازند
حب مغز تخم انبه جهت اسهال شکم که بهیج دارو به نشود این حب بخورد
شود و به بندد اجزاء آن بیارد مغز تخم آنجار انبه، غنجه کل انار، زیره سفید
بریان کرده این هر سه ادویه را برابر بگیرند و باریک آس کرده یکتوله حب
بندد و بخورند تا سه روز اسهال بسته شود الباب السادس فی السفوفات
بدانکه اهل هند سفوف را جورن و پهکی خوانند و پاک نیز میکویند و جنانکه

الترام رفته همین جورنهای مخصوص هندیان در سلک بیان میکشند و از
باقی ساکت میکردد جورن وجی و اخلاط آن بهندی وجی یعنی دافع جمیع علتها
و این جورن را جون بطریق نوشته بخورند و در تلطیف و تقلیل غذا کوشند
بواسیر و غلوله شکم و سنکهرنی و کرم شکم و یرقان و خله تمام اندام و دمه و باد
فتق و سوزاک و سیلان منی و تب و کم اشتهائی همه را دفع سازد اخلاط
آن موافق کتاب ست سرلوکی، بال بیل، اجمود، ورزک، جترک، تبیسی هنک،
سفید و سیاه، تخم شبت، بادهه، جوک، کتکی، فلفلمور، جوکهار، لسان
العصافیر، سندهی، فلفلین، طرفلانج، تالیتر، الاجی، بنج لون، کوفته بیخته
با روغن بید انجیر بسرشند و هر روز با آب کرم بخورند لونکاد جورن کویند
جمیع امراض تردو که را یعنی علتهای که از سه خلط بلغم و صفرا و باد حادث
شوند دفع کند و آب منی و خون که کم شده باشد زیاده سازد و ضعیف بدن
و ضعف هاضمه و عدم رغبت طعام و غلوله شکم و سیلان منی و بینیس و هکهک
و اسهال و دق و دمه و خنازیر علت و سنکهرنی دفع کند اخلاط آن
قرنفل، الاجی، عود تیلیا، تکر، دارجینی، تبکهر، فلفل دراز، صندل سفید
زنجبیل، زیره سفید، زیره سیاه، بیخ بیهی، ناکیسر، جوز بویا، کافور، براس

یعنی اخشم بینی ۵

یعنی کافور جودانه کنکول تخم نیلوفر مرمانکسی که جهر نیز کویند برابر سوده بوزن
نیمه همه نبات داخل کنند و هر روز دو درم با آب سرد خورند جاتر جاد جورن
قوت اندام و حرارت غریزی و کم اشتهای طعام و شکستکی رنک و جهره بدن و بیر
و دمه سرفه و تب دق و علت سینه و کلو و زبان همه را مفید بود اخلاط آن
تج، تالیتر، ناکیسر، الاجی، تبکهیر، کمونین، کشنیز، طالیسر، ناردان، هر یک جهار
درم سماق، کوته بدی، سندهی، فلفلین، فلفلمور، جوک، جترک، اجکنده،
دیکری، که جا هر دو ساتهر هم کویند آملتس، اجود، جوانی، هر یک دو درم سوده
بیخته وزن مجموع نبات کنند و هر روز موافق مزاج بخورند نارداین جورن
جون این جورن را با آب ناردان خورند بواسیر را نفع دهد و جون با کاره
سماق خورند درد شکم زایل سازد و جون با کاره کنر خورند انواع علتهای
شکم را فایده کند و جون با دوغ خورند شکم را که بزرک و سخت شده باشد نافع
بود و جون با خمر خورند ثقل شکم را مفید باشد و باد که در شکم و اندام محبس شود
زایل سازد و جون با آب جغرات استعمال کنند قبض برطرف نماید و بحث
زهر و یرقان و کم اشتهای و بدهضمی و تب و دمه و سرفه و ناصور مقعد و زحیر
و علتهای سینه و بستکی کلو جون با آب کرم بخورند و مداومت نمایند نافع باشد

کاره یعنی جوشیده ۱۲

اجزاء آن دو دهلی، ساتر، هونس، زنجبیل، فلفلین، بابرنک، طرفلانج، جترک،
جوکهار، اشنجار، کمونین، تخم شبت، بجور، بزرک، تخم کشنیز، بکهرمول، فلفلمور،
هنکو، زی، قسط، نانخواه، ورزک، بنج لون، هر یک یکدرم، زقوم خاردار
جهار درم، بیخ حنظل دو درم، دانتی سه درم، تربد، نایزه دو درم سفوف
کرده جنانکه کذشت بخورند لون بهاسکر جورن جون با آب کرم و یا باد و دوغ
ترش خورند غلوله شکم و بواسیر و سرفه و سنکهرنی و زحمت سینه و زحمتهای
حلد که از باد و بلغم باشد همه قطع کند و در کتاب لغت هند اسم این سفوف
بهاسکر جورن است و بهاسکر بمعنی آفتاب است یعنی جنانکه آفتاب ظلمت را
برد این جورن زحمت را برد اجزاء آن طالیسر، فلفلمور، تخم کشنیز، ناکیسر
نمکسنک، برلون، فلفل دراز، زیره سیاه، تالیتر، آملتس، هر یک دو درم
نمک دریا هشت درم زنجبیل، زیره، فلفل کرد، هر کدام یک درم، سونجل بنج درم
دارجینی، الاجی، هر یک نیم درم، ناردان جهار درم، سفوف کرده بقدر
طاقت در لقمهای کهجری و روغن ستور تناول نماید و درد شکم اجزاء آن
انکزه یکدرم، ورزک دو درم، برلون سه درم، زنجبیل جهار درم، زیره سفید
بنج درم، هلیله شش درم، بکهرمول هفت درم، قسط هشت درم، تربد نه درم

ونتن ده درم سازد و باآب کرم بخورد چورن نانخواه هرکاه باکاره جو بخورند
بزرکی شکم وبواسیر دفع کردد اجزاء آن اجوان تونبرو بکهرمول تکسنک
سونجل برلون جوکهار هلیله بابرنک زنجبیل فلفلین انکزه کل واحد
یکدرم تربد سه درم سفوف سازد ومداومت نماید چورن اشنجار شکم
ثقل وبدهضمی وقولنج وضیق النفس وسرفه وبواسیر وجذام وفتق همه را
دفع سازد باید که هرروز باآب کرم بخورند اجزاء آن جوکهار اشنجار نکو
دیودار تکر جیرجانک زنجبیل فلفلین فلفلمور جوک کجبیل بهارنکی
دارهلد یعنی دارجوبه اندرجو هونس ناردان آمله تکسنک سونجل
برلون کاجلون نمک دریا دنتن موتهه ورزک هنکو تری تیتی
بکترمول آملتس انبلی آجود اجوان تخم کرنج هلیله خیار جنبر بها
بدنایره انکزه بابرنک همه مساوی سفوف سازد پس بیارد منده و
یعنی خبث الحدید ودر آتش چندکرت سرخ کرده هربار دربول ماده کاو
سرد کند تا همه ریزریز شده دربول بیفتد انکاه ازبول برآورده بساید
وازجامه بکذارند وثلث سفوف ازین مندور کنند وخارج مندور
ثلث سفوف پنج کهار داخل کنند ودرمدت نه روز نه بهاون دهند

هرکاه اجزا را درشیره
داروی خیسانیده
خشک سازند بهاون
کوبند
۱۲

تفصیل

تفصیل و ترتیب سه روز باآب ترنج بهاون ده شرح پنج کهار در حرف باء مفردات
مذکور شده چورن باتهانکر هرنکی برای دفع انواع سنکهرنی واسهال وضعف
معده وسپرز وفتق وغلبه بلغم وغثیان وامثال این امراض مفیداست
واین از تراکیب کبار هند است ومقرون تجربه شده است باتهان بهار
را کویند ونکرد وغ را وهرتکی هلیله را هرسه اسم راجع نموده علم این
سفوف ساخته اند وبهار بر دو قسم بود یکی واستوبل بهار ودیکری
ایسری بهار ودرین نسخه مقصود واستوبل بهار است وهردو بهار
درمزاج وخواص نزدیک هم دیکراند اخلاط آن بهار پوست بیخ کرنج
بزرک پوست بیخ کرنج کوچک شیطرج بیخ انالی بیخ نیرنوا برک نیم
سیاه تلسی سیرباغی ازین نه اجزا هرکدام پنج توله نیم کوب کرده
وچهار برابر ادویه آب درو داخل نموده بجوشانند تا از چهار حصه یک
حصه آب بماند آنکاه صاف کنند پس بیارند سفوف هلیله کابلی بازده
توله ماست سی ودو توله کانجی که از آب برنج ساخته باشند شانزده
توله سنده لون هشت توله سفوف زنجبیل خشک هشت توله روغن
ستور دو توله روغن کنجد دو توله وبامطبوخ مذکور بیامیزند ودرظرف سفالین

واسم این سفوف بهندی
باتهانکر هرتکی است

که یونی شیخ زید
نیز کویند
۱۲

کرده باتش ملایم بپزند تا آبها جذب کند پس سرد کنند وسفوف این ادویه
نیز داخل وی سازند تخم کرفس پوست نانخواه زیره انکزه هیله بلیله آمله
جوکهار هریک یکتوله انکاه صاحب سنکهرنی یعنی خداوند خلفه دو درم
صبح وشام بادوغ کاو قریب سه چهار ماه بخورد شربت آن دو تانک تا
چهار تانک است ومولف کوید عوض بیر بوزن آن اتویک سفیدست
وبدل انکزه دو وزن آن فلفل دراز وطریق معالجه درفصل علت ذرب
مفصل نوشته شده ازانجا معلوم خود نماید که جهت مرض ذرب بهتر ازین
دوائی متصور نیست سفوف ثیراک چندین کس ازمرض ضیق النفس
ودمه نجات یافته اند علت دمه نخست از نزله بهم رسد وهمیشه حلق وسینه
او مملو از بلغم غلیظ باشد ازین سبب نفس بدشواری براید وسرفه دایمی
بهم رسد وکاه باشد اعصاب وعضلات نفس از تشرب رطوبات بلغم
سست شوند واز حرکت طبیعی بیفتد ومرض ضیق النفس عارض شود
واکر با بلغم حدت وسوزش باشد قرحه ششش پیدا شود واین قسم ماده
غلیظ لزج را بجز داروی حاد دفع نکند واز حکمای هند مشاهده شده که این
مرض را بدین سفوف معالجه کرده اند بیارند شیره درخت اک ونانخواه

دران

دران خیسانیده دو سه روز در سایه نکاهدارند وچون خشک شود براورده
بکذارند وهرروز نانخواه درست بوزن یک کنج با دو کنج در سفوف خاک
کهری داخل نموده باآب کرم بخورند وباآن چندکاه مداومت نمایند که بار رجه
بلغم از راه دهن دفع شده مرض زایل شود وغذا خشکه برنج وروغن کاو
بخورند سفوف نیب برای دفع جذام تا آنکاه که بینی نشسته باشد وانکشتان
نریخته مفید است وجمله علتها را که از آمیزش صفراء حاد باخون باشد سود مند
بود باید که این سفوف را باکاره بمخنت سه حانه بخورند واز کوشت ونمک
ونان ودهی ترشها پرهیز نمایند واز پرهیز نمک ونان اکر دلکیر شوند اندک
نان کندم ونمکسنک بخورند اجزاء آن درخت نیب که کمتر از صد ساله نباشد
کل وبار وبرک ویوست وشاخ آن ازهرکدام نیم سیر هلیله بلیله آمله
بابچی کلوی هریک ربع سیر کوفته بیخته سفوف سازند شربت آن دو تانک
است تا چهار تانک باید که عسل بخورند واکر باعسل قوام داده معجون
سازند وبخورند وبالای آن بمخنت کاره بنوشند قصوری ندارد سفوف
سعد هندی جهت بواسیر خونی نافع است اجزاء آن بهار کالاکوره اندر
جو بهاورموتهه یعنی سعد هندی زنجبیل خشک دارهلد اتویک کل

بال بیل کنکرونی هرکدام سه تانک کوفته بیخته سفوف سازند و شربت آن یکدرم است سفوف حنظل جهت دفع سرفه کهنه بلغمی و ضیق النفس مفید بود اجزاء آن حنظل بهنکره دیودار فلفل کرد فلفل دراز کندک مغسول زنجبیل همه مساوی الوزن کوفته بیخته سفوف سازند و هر روز نیم ماشه با عسل بخورند و اگر موافق شود اندکی زیاده کنند سفوفی که چرک از بدن زایل سازد و رنک صاف کند برک درخت خیار چنبر برک ینبب پوست ینب لود پوست انار زرد چوبه بابرنک خردل کینوله ناکرموته سنبل الطیب بکور کوچک کنتونه باله دونه مروه اطفار الطیب لادن همه مساوی الوزن کوفته بیخته سفوف سازند و نگاهدارند جوارش علاء الدین سلطان علاء الدین خلجی بدین جوارش مداومت می نمود و امیر خسرو اخلاط و فواید آن نظم کرده است بدان اکتفا مینماید

نانخواه و زنجبیل و املیس و ناردان تری و برلون زهریک چهار کان لاچین فلفلین و دو کمون و دارچین از هریکی دو کیر و قرنفل یکی سان این جمله سوده بیخته و ز شکر سفید هفتاد و دو برافکن و روزی کفی بران ایمن شوی ز بلغم و از نفخ و ناگوار افزایدت گرسنگی و شهوت

یعنی سعد کوفی ۱۲

۵

دتوان

دتوان سفوف زقوم خاردار جمله علل بادی دفع کند و درد سپرز و قولنج و ضیق النفس و سرفه کهنه و استسقا و قراقر شکم و غثیان که از رطوبات لزج باشد و اماس بلغمی و بادی را سودمند است اجزاء آن شیره زقوم خاردار شیره درخت اک برک آرنی بهوئین رنکنی روغن کنجد هریک دوازده توله روغن بید انجیر روغن سرشف هریک بیست و چهار توله مغز درخت صبر شش تانک حنظل چهارده تانک بادنجان ترب زنجبیل سونچل نون سنده نون کاجلون اجوکهار راشنجار هرکدام نه تانک ادویه جامدار کوفته با روغنها در دیک سفالین کنند و مهر نمایند و آتش با چک دشتی دور او برافروزند تا جمله خاکستر گردد پس برآورده هفت بهاون از این هفت چیز بدهند شیره بیخ بیکوه شیره زنجبیل تازه شیره برک کیر آب ترنج آب لیمو شیره برک تنبول پس هر روز تا شش یک تانک یا بیشتر بخورند و با آن مداومت نمایند مدپاک بدانکه مربات را نیز اهل هند حلوا گویند و هلیله را هرگاه با این عمل خاص بپزند و در شهد پرورش نمایند آنرا مدپاک گویند چه که مد بفتح میم شهد است و پک بفتح با فارسی بمعنی پختن است و این مدپاک از حلواهای مشهور مبارک هند است هرگاه

بهاون ... از بزرگ خیار ... اجزا ضما پیره ... آنرا مادر گویند ... ۱۲

مدپاک

آنرا ... ۱۲

اسهال خونی و غیر خونی کهنه کرده و بمنضجات و بمحللات و قابضات دیگر علاج نه پذیرد هر روز از این مدپاک یک هلیله یا دو هلیله بخورد و پرهیز نماید و غذا کم خورد بتوفیق الله صحت یابد اگر بالای هلیله قدری از شیر بزکه در صحرا چرا میکرده باشد دو سه دانه فلفل دراز کرده بنوشد و در غذای دیگر زیاده از حد تقلیل نماید تا تاثیر آن سریع تیز بظهور رسد و اگر صفرا بسیار غالب باشد فلفل دراز موقوف داشته با اندک سفوف زنجبیل شیر را بخورد و همچنین اگر خلفه و ذرب که بهندی سنکهرنی گویند حادث گردد یا ضعف معده تشنج و تلطیف دهد و نفخ در شکم بهم رسد مدپاک را بنهجی که مذکور شد بخورند و در پرهیز و تقلیل غذا کوشند و مدپاک منضج و محلل اخلاط لزج باشد باید که مداومت نمایند دیگر مدپاک گاه باشد که شکم براند بعده بقاعده طبیعت را نگاهدارد و گاه باشد که تلیین نکند و ماده علت را نضج داده بتحلیل برد و همچنین کسی را عادت شود که چند روز پیاپی شکم نرم شود و بعده چند روز بند اصلا براز دفع نشود آنرا نیز این دوا نفعی بخشد و همچنین رنک بشره صاف سازد و قوت بدن بخشد و روشنی چشم افزاید و دیگر منافع بسیار است اجزاء آن بیاورند هلیله بزرک اطرادی یکسیر و هلیله اطراد

آنست

آنست که در جانب شمال هند در کوهستان سوالک پربت و غیره خیزد و آن بهلیله و حلی و هلیله کابلی اشتهار دارد اما هلیله بزرک آنست که یکسیر از آن از بیست عدد زیاده نشود اما هرچند کمتر شود بهتر و مراد از سیر بیست و چهار توله است و هر توله سه تانک و هر تانکی یکدرم انگاه بگیرند این شش اجزا را کلوی موتهه بال بیل کهونکرو بیخ بید انجیر جو هرکدام یک سیر و همه را نیم کوب کنند پس بیاورند بیخ بیست و چهار سیر و شصت و چهار سیر آب دررو کرده بدست بمالند و در مالیدن مبالغه نمایند و آب را از بیخ جدا کرده در هلیله درست و اجزای کوفته بریزند و در دیک بزرک سفالین نوکرده بر سرش نهیبن نهند و بالای دیکدان گذاشته و قریب پانزده ساعت که پنج پهر باشد آتش متوسط کنند و چون هلیله خوب پخته گردد هنوز که از هم نپاشیده باشد برآورند و بپارچه کرباس آنها را پاک کرده در آنقدر عسل بریزند که هلیلها غرق شوند و بعد دو شبانروز آن عسل دور کرده عسل تازه دیگر دور کنند و باز بعد دو شبانروز آنرا دور کرده عسل دیگر کنند و نگاهدارند و در مرتبه ثالث اگر عسل را با آتش قوام داده در هلیلها کنند مقرون بصواب باشد پس در ظرف مناسب نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال نمایند و اگر صفرا غالب باشد در ...

ثالث در شیرهٔ نبات کرده بگذارند و عند الاحتیاج بخورند و مولف گوید آنچه از حکمای حاذق دیده و شنیده شده اینست در برنج و آب برنج قدری منفرز آنقدر که جهت طبخ هلیله ضرور بود کافرمایند الباب السابع فی السنونات

هندی وجر کهرت گویند ۱۲

سنون نوفل این سنون در دفع امراض اسنان منفعت عظیم بخشد بیخ دندان محکم سازد و گوشت لثه را قوی کند و ظاهر دندانها صاف نماید و دهن را از رطوبات پاک کرده خوشبو سازد اما اگر علل اسنان و بد بوئی دهن از غلبه رطوبات و عفلات روی باشد بغرغره عاقرقرحا دو سه روز غرغره کنند بعد از ان باستعمال این سنون و سنون دیگر پردازند که منافع عظیم بخشد اجزاء آن نوفل، توه جن، جوز بوا، زبار، قرنفل، فلفل کرد، زنجبیل، زاج سفید، جهر، جربله، ناکرموته، صندل، اکر، ناسپال، یعنی پوست انار، بارنگ، نمک سنده، هر کدام یکتوله شاخ گوزن جو هر یک چهار توله شاخ گوزن و جو را سوخته و باقی را کوفته بیخته همه یکجا سازند و صبح و شام بر دندان بمالند و دهن بشویند سنون مازو بیخ دندانرا محکم سازد و سیاه کند اجزاء آن مازو شش توله، توه جن شش توله، مورتوتیا، هیره جوت، کات، هر یک یکتوله اجزا را کوفته بیخته دو تقسیم نمایند و یک تقسیم را در کاسه آهنین کنند

ونصف بمو داخل آن نموده بر آتش گذارند و بکفچه آهنین برهم میزده باشند تا وقتی که خشک گردد و بعده تقسیم دیگر را داخل کرده بکمرتبه دیگر از جامه بگذرانند و کار فرمایند الباب الثامن فی الادهان بدانکه اهالی هند مطلق روغن ستور را گهیو خوانند و هرگاه آنرا بعمل خاص ادویه داخل کرده بپزند کهرت بکسر کاف و با و سکون را مهمله نامند و روغن حبوب وغیره را جمله تیل گویند و اگر بدارو بپزند باسم سردار دو خوانند و هرگاه بگل خوشبو معطر سازند پهلیل نامند و اکثر تیلها برای تدهین که مردن خوانند و فواید بیشمار برای آن اقرار داده اند تجویز کنند نه از جهت خوردن مگر آنکه حکیم حکم کند چنانکه در بسیاری از مواضع خوردن روغن کنجد و سرشف و امثال ذلک امر نمایند و در کتاب پاک بهت مسطور است که چهارم حصه تیل یا روغن زرد اجزای یابد و چهار مقدار تیل آب اگر در ترکیبی وزن اجزا یا روغن معین نکرده باشند بدین دستور عمل نمایند و نزد حکمای هند تدهین منافع بسیار دارد و الحق در ان ممالک استعمال ادهان مطلوبست از تصرف آب و هوا بدن را محافظت نماید و حرارت غریزی را نگاهدارد و رطوبات فضلی جلد و اخلاط مفاصل و اعضا تحلیل برد و منور بدن باشد و روشنی چشم زیاده سازد مؤلف بعضی از ادهان

در این رساله مرقوم میگرداند روغن زقوم خاردار برای دفع بهق و فتق و بواسیر و قولنج و بزرگ شکم و درد سپرز و جذام و سختی شکم مفید باشد اجزاء آن کتائی خورد، کتائی بزرگ، چترک، زنجبیل، فلفلین، کنگی، تربد، دانتی، اوش، ورزک، طرفلا، پاتهه، خیار شنبر، هر یک دو درم و نیم سوده بار سپرز قوم بیامیزد، بعده دو سیر روغن گاو کرده بآتش ملایم بپزد و روغن صرف صاف کرده نگاهدارد و بوقت حاجت استعمال نماید شربت آن یکدرم است روغن پوست هلیله برای دفع تب کهنه و هکهک و سرفه و دمه و ذخیره و برقان و سیلان منی و کرم شکم و جذام و کم اشتهای و تشنگی و دق و تپ و صرع و بواسیر و آماس و خنازیر و درد سپرز نافع است اجزاء آن موافق کتاب چندرت پوست هلیله، رویں، زردچوبه، دیودار، زنجبیل، انیس، ورزک، کنگی، هنک، هر یک یکدرم در شصت و چهار سیر آب کاره سازد و هشت سیر بستانند و دو سیر روغن گاو کرده بپزد شربتی دو درم بود روغن اذوسا برای دفع جوششها و سرفه و دمه و اخشم بینی که بهندی پنس گویند و تپهاحتی تب دق مفید است اجزاء آن نخجه بالسه دو سیر خشک سوده قرص سازد پس شیره بالسه سبز تازه دوا

هندی وجر کهرت گویند ۱۲

هندی سبخشتا و کهرت

هندی ارذوسا کهرت ۱۲

سیر و نیم در سی و دو سیر آب کاره سازد و چهار سیر بستانند و هشت سیر روغن گاو داخل کرده بپزد و هر روز سه درم روغن با یکدرم شهد بخورد روغن قسط برای دفع بیه یعنی درد سپرز و کره جگر که از خون بود و آماس و قبض و درد شکم و زحمت سینه و پهلو و پشت و زانو و خله یعنی مغص و برقان و تب و تشنگی وغیره مفید بود و اشتهای طعام زیاده کند اجزاء آن پوست رو هیره چهار سیر، برجون هشت سیر، در دو من آب بجوشانند و نیم من بستانند و زرک نار و طرفلا، انکزه، اجوان، تخم کشنیز، نمک سیاه، زیره سیاه، قسط، تکسنک، نار دان، دیودار، بزنون، بیخ حنظل، جوکهار، بکهرمول، بابرنگ، چترک، بهوه جهر، هر یکدرم سوده خمیر سازد و نیم من شیر گاو انداخته بپزد و بخورد روغن آمله جهت خشکی دست و باد و خارش بدن و وبا اکلا و طلاء مفید است و دفع صفرا نماید و هضم طعام کند و هرگاه شخصی بواسطه بعضی کارها دارو کم میخورده باشد و از کثرت حرارت اندیشه نماید هر روز مقداری از این روغن در طعام کرده بخورد که دفع مضرت نماید اخلاط آن ستاوری، زردچوبه، دارچوبه، صندلین، اگر، الاچی، موتهه، اروسه، فلفل دراز، بیت پاپره، وج، گلوی، منجنت، پوست ننه درخت نیب، پوست درخت کهیر

هندی روهیره کهرت ۱۲

هندی آنوله کهرت ۱۲

یعنی اصل السوس

جشتمد، ترابان، انویک، کرماله، هلیله، بلیله، آمله، هریک پنج تانک همه اجزا در
دیک بکنند و نیم من آب کرده بجوشانند تا ده سیر آب باند بعد از ان صاف کرده
و باده سیر روغن مستور بجوشانند تا اجزا و آب تحلیل رود و روغن خالص باند
پس بکار برد روغن سام ابرص چون برخنازیر طلا کنند اگر نا سفته رسیده

بهندی سیلکی کویند ۱۴

باشد دفع شود صنعت آن یکعدد سام ابرص که چلپاسه نیز کویند در یکسیر
روغن کنجد انداخته بجوشانند تا مضمحل شود پس خاکستر شاخ وسم ماده کاو
توله دران کرده چند جوش دهند و فرود آورده نگاه دارند روغن حقنه
بدانکه حقنه در کتب معتبره هند هست وَوَستَت کرم نام دارد اما درین عهد
که حکمای حاذق درمیان کفره بسیار کم یاب اند حقنه چندان رواج ندارد
وملایم تر ازین حقنه نباشد خاصه مردم نازک را باد و نفخ دفع کرد اند و قوت
بدن بخشند و روشنی چشم افزاید وطراوت اندام بخشد اجزا شیر کاو یک سیر
شهد نیم سیر روغن کاو نیم سیر و سفوف این ادویه کرده خوب برهم زنند
و استعمال نمایند اجوان جوز القی پیپلی قسط و زرنک راز بانج موتهه
پیپل دراز هریک نیم سیر کاکن تیل خدر و فالج و لقوه و تشنج و انواع علل
بادی را نافع است اجزاء آن روغن کرنج، روغن سرشف، روغن بید انجیر

روغن

روغن کنجد روغن پیلو همه مساوی آب چهار چندان ادویه پس بجوشانند
و روغن کرفته تدهین نمایند تیل سنبالی دافع جمله علل بادی بود و اگر شش
هفت روز قدری ازین روغن بخورد و در بینی هم سعوط کند بسی قوت
در خود بیند و اگر جوان خورد دیرتر پیر کردد و چین کمتر در چهره و بدن او پدید
آید و همیشه صحیح البدن باشد اجزاء آن پنج سنبهالی که برک او پنج کنکره دار

تیلی جبر سعتر بکیر

باشد بآب بشوید و ریزریز کند و یک تسفیه بروغن سرشف دهد و بطریق تیال
جنتر روغن کشد بهنکراج تیل برای دفع زخمهای چشم اگرچه قریب بکوری رسیده
باشد نافع است اجزا شیره بهنکره شیر کاو هریک مشت سیر روغن کنجد دو سیر
یکجا کرده بپزد و هر روز در سر کند ایضا تیل بهنکره برای دفع ریختن موی

بهندی نواس تیل کویند ۱۴

نافع است و موی دراز کند اجزا شیره بهنکره، طرفلا، مغز تخم کمل، مندور،
روغن کنجد، یکجا کرده بپزد و شب و روز بر موی بالد تیل فلفلد راز
همه دفع و بواسیر و خلنه در برو آب و بلغم که از مقعد بر آید و درد در بروکرانی
شکم که از قبض باشد و تقاضای دروغ که لحظه لحظه مستراح رود و چیزی دفع
نشود و درد کمر و پشت بدین حقنه دفع شود اجزا فلفل دراز، و زرنک، تخم
شبت، بیزنوا، هلیل سورنیکا، مول جشتمد، دیودار، جترک، قسط، بیبلی، ...

جوز القی، برابر سوده قرص سازد پس در دو چند همه روغن کنجد و دو چند
روغن شیر کاو بپزد تیل جهت دفع خنازیر برای دفع خنازیر نافع است اجزا

بهندی براهمی تیل کویند ۱۴

شیره براهمی، و شیره اکَ، و شیره ماده کاو و روغن سرشف چهار چند همه
پس بکیرد بجناک یکدرم، تربد موتهه، فلفل کرد، زردچوبه، دارچوبه، دیو دار
صندل سفید، هریک دو درم همه را سوده با شاش ماده کاو قرص کند
و با شیرهای مذکور بپزد و هر روز بر خنازیر بالد تیل مرکی تشنج و نقرس و
درد مفاصل و جمیع امراض جلد را بسی نافع است اجزاء آن شیره برک سنبالی
شیره برک انکلی، شیره بهنکره، شیره درخت اکَ، هرکدام یکسیر قسط، هیا دلی، دیودار
چوبرا، بجناک، هرلی، زلی، مرسرخ، جترک، کنج، هریک ده توله اول این اجزا را جوکوب
کرده چنانکه رسم است قرص سازند بعده با شیرهای مذکور ممزوج ساخته سه روز
مجموع اجزای جامد روغن کنجد کنند و شیر نیز با شیر کاو دو وزن روغن همه یکجا
و در ظرف آهن بجوشانند و روغن را صاف کرده نگاه دارند تیل اکرترکی

بهندی تیل بج کویند ۱۴

جهت انواع درد کوش که از سردی و باد و اخلاط لزج باشد مفید است اجزاء
آن تخم تلسی، بج، یعنی اکرترکی خردل، بسربا ئی، برک نیب، زرد چوبه، بابرنک
همه مساوی الوزن نیم کوب کرده در روغن کنجد و آب بجوشانند و صاف کرده

استعمال

استعمال نمایند روغن مصطکی بیارند روغن زیت یا کنجد پنجاه درم مصطکی کوفته
پانزده درم هر دو اندر شیشه کنند و در دیک پر آب شیشه بیاویزند چنانکه حلق
و سر شیشه بیرون آب باشد و باقی در آب بعده آتش افروزند تا مصطکی با
روغن یکی شود و از طلا کردن این روغن درد معده ساکن شود روغن
کندک منافع آن چون بر بواسیر اندرون و بیرون دو سه روز بالند هر
اینه کوشت زیادتی کنده و عروق فاسده را مضمحل ساخته تخفیف تمام دهد و
اگر دو قطره ازین بر سیماب مصفا انداخته بالند چندانکه سیماب حل شود
پس آنرا با برک تنبول خاینده بخورند در فواید بهتر از رس سند و راست
و اگر بر خارش اسب بالند به شود و مولف شخصی را دید که در اول کف
دست و پایش طرقیدن کرفت و خشکی بسیار بر و غلبه کرد و بعد از مرور ایام
کفهای دست و پا سفید کشت یعنی مبروص کردید پس شش توله سیماب را
با یکتوله روغن کندک ممزوج ساخته در بیست یک روز بخورد و نان کندم
بی نمک با روغن یا خشکه برنج بی نمک با روغن غذای خود ساخت هر اینه سفید
کف و پا و دست که تازه بهم رسیده بود خوب شده شفا یافت روز بروز
و روزن سیماب می افزوده باشد بنوعی که در مدت بیست و یکروز شش

تولہ سیماب خورده شود وآن مروص را دیدم که روز دهم یازدهم جوشش
کلو بهم رسانیده ورنج دندانها ورم کرد واشتها برطرف شد وضعف بروغالب
گشت وزیاده از هجده روز دارو نخورده برطرف کرد اما از ان مرض صعب که
تازه بهم رسیده بود نجات یافت صنعت آن بیاورند کندک زرد اعلی القدر
که خواهند ونرم کرده در سه وزن آن روغن گاو بیامیزند وپارچه کرباس را
باآن فرو برده بر سر سیخ آهن به بندند وبآتش روشن کرده محاذی ظرفی که دا
از ان پارچه هرچه روغن بچکد جمع کرده نگاه دارند وبوقت استعمال نمایند
روغن حبه لعل چون بر کف دست ویا بمالند وبعد از ساعتی مجامعت مشغول
گردند امساک ور انزال منی واقع شود واگر باب سرد بشویند عمل آن برطرف
شود اجزاء آن تخم داتوره کنگچی سرخ یعنی حبه هریک نیم سیر جوکوب کرده
بطریق تپال جنتر روغن بکشند روغن بید انجیر خطائی چون یک کنج
از ان بخورند مسهل صفرا واخلاط لزج باشد وبلغم را از اعماق بدن
وسر بیرون کشند اجزاء ان تخم جیپال را مدبر سازند ومقشر کرده وزبان
ادراو دور کرده بطریقی که روغن کنجد وغیره کشند روغن کشیده نگاه دارند
وبوقت حاجت کار فرمایند روغن بیل از کتب فارسی که در هندوستان

هندی تیل کنگچی گویند ۱۲

هندی تیل جیپال گویند ۱۲

تالیف شده آنچه خواص این تیل بیل بنظر آمده اگر بتجربه مقرون گردد از
عجایب ونوادر خواهد بود تخم بیل بطریق تپال جنتر روغن کشند ومدت نه
ماه بخورند ومنافع بیشمار مشاهده کنند طریق خوردن وی انیست هلیله
بلیله آمله هر کدام یکتوله در آب جوشانیده صاف کنند ویکتانک ازین
روغن باآن ممزوج ساخته چهل روز بیاشامند روغن زرد برای جراحات
شمشیر ودانه فرنک وجرب وجمیع جوششها نافع است گوشت برویاند
وزود خشک گرداند ومستعمل حکمای عصر مولف است اجزاء آن زردچوبه
دارهلد دیودار مرهتی مغز تخم کرنج دوانسه دکانی که نخود برشته
میکنند برابر سفوف کرده چهار وزن مجموع روغن کنجد کنند ودرکاره
پوست کینکر که چهار وزن روغن مذکور باشد بپزند وطلا کنند ویا از جرح
باریک ویا پنبه محلوج را بروغن ترکرده همیشه برجراحت میکند ازشستن باشد
واگر هر روز باب گرم بلکه با کاره پوست باول یعنی مغیلان زخم را می شسته
باشند بهتر دمن العاشقین که آنرا تیل عنبر نیز گویند بغایت خوشبو ولطیف
باشد وعزیزان خوش طبع آنرا بهتر از جوه دانند وسلطان محمود بیگرای
گجراتی چون از رنگ وچسبندگی جوه آزرده بود این تیل را اختراع کرده است

بیگرای

اجزاء آن برگ ریحان گل کیوره گل نارنج
گل سیوتی گل بهولسری گل سرخ بالچهٔ سیاه سیلارس نگ لادن
کلنبک وَوَنه چهلیره بالچهٔ سفید هریک نه توله اگر تیلیا صندل سرخ پوست
نارنج مروه پوست نارنگی الاچی کبابه قرنفل بسرج سعد هندی بابچینر
برگ لیمو باج برمی تمسی هریک ششش توله زر نباد چهار توله گندم جوش
سه توله عود لبان یازده توله دارچینی سنبل الطیب کنتونه هریک دو دام
توله جوز بویا زباد عنبر اشهب هریک یکتوله مشک سه توله خارج زباد و
مشک وعنبر جمله را جوکوب کرده نه وزن مجموع آب داخل کنند ویکشبانروز
در آفتاب بگذارند پس بجوشانند وچون ثلثین بماند صاف کنند وچهار
وزن مجموع ادویه روغن کنجد داخل نمایند ودر ظرف مس قلعی دار کنند
وچندان جوش دهند که آب برطرف شود وروغن بماند آنگاه صاف کرده
در شیشه نگاه دارند واگر آن روغن از کنجد پرورده خوشبو باشد بهتر پس زباد و
مشک وعنبر را صلایه کرده در وانداخته نگاه دارند صنعت انواع تیلهای
خوشبو کنجد را بشویند واب گرم بروی ریزند وبمالند تا پوست از ودور گردد و
خشک شود بعد از ان بیارند ظرف سفالین نو آب ندیده وهر قسم گل خوشبو که

باشد پاره در ته ظرف پهن کنند وقدری از کنجد بالای آن ریزند وباز بالای آن
گل انداخته کنجد اندازند تا بهمین طریق ظرف مملو شود یکشبانروز بگذارند
بعده برآورده گل وکنجد را جدا سازند چنانکه یک برگ باآن نماند وساعتی
کنجد را وظرف را در آفتاب گذاشته خشک کنند بعده گل تازه درهمان کنجد
بطریق روز سابق کنند وپس از یکشبانروز برآورده عمل روز سابق
بظهور رسانند وتا بیست روز چنین کنند بعد از ان چنانکه رسم است
روغن کشند الباب التاسع فی المطبوخات جهت دفع اسهال وتپها
وغیره اهالی هند مطبوخات وضع کرده اند آنچه مستعمل مردم این عصر است
وبتجربه مقرون شده نوشته میشود ومطبوخ را باصطلاح حکمای هند کاره
گویند وچون نقل همان ادویه را آب کرده بار دیگر بجوشانند آنرا انگاره
خوانند هرجا کاره انگاره مذکور شود مراد ازین است ودر اصل لغت هندی کاره
بمعنی گرفتن چیزیست از چیزی چون بجوشانیدن خواص ادویه باز گرفته
می شود بدین اسم خوانند وضابطه ایشان آنست که هر کاره که جهت
خوردن است هشت حصه اب ویک حصه ادویه داخل کرده بجوشانند
تا آن قدر که توان خورد بماند ومقدار تمام ادویه از ده درم زیاده نباشد

اهالی هند مطبوخ را کاره نامند ۱۲

وجهت قطول وغیره که نه از برای خوردنست معین نیست همین قدر گفته اند
که بجوشانند آنمقدار که ادویه خاصیت و مزاج خود را باب دهد پس استعمال
نمایند وهمچنین قاعدهٔ کلیه نهاده اند که کاره نباتات در دفع اسهال وغیره
بهتر از معاجین و سفوف و اقراص است چه که سریع التاثیر و سریع الهضم
ولطیف است پس اولی آنست که در اسهال دموی اول کاره را استعمال
نمایند بعده اگر احتیاج افتد اقراص و سفوف بخورند آنگاه اگر ضرور شود
رسایین معدنیات که قابض و مخفف باشد استعمال کنند و نیز ایشان
منع کرده اند که اجزا را در آب نخیسانند بلکه در ساعت آب کرده بجوشانند
و در منع آن دو قول است یکی آنکه نخیسانیدن خاصیت اجزا تغیر
می یابد دوم آنکه از خیسانیدن گاه باشد که کرمی حیات زی در وی
متکون شود و کشتن جاندار پیش ایشان ممنوع است مطبوخ تخم
کشنیز برای دفع اسهال صفرائی و بلغمی و دموی و پیچش شکم و حیضه
نافع است مطبوخی است مبارک کاره و نگاره آن صبح و شام بخورند
وغذا خشکه برنج و بهت عدس نمایند و اگر ماست چکه شیرین گاو گاهی
بخورند قصوری ندارد و در جمیع معالجات اسهال و پیچش تقلیل غذا

هندی کاره بجا دهنک گویند ۱۲

مطلوبست دران باب مریض خورد را معاف ندارد و اگر اسهال کهنه و
قوی باشد دو هفته بلکه سه هفته این مطبوخ را بخورند و در تقلیل و تلطیف غذا
کوشند و اگر حرارت غلبه داشته باشد عوض زنجبیل کالا کوره کنند و این حکم در
جمیع کارها و اقراص اسهال جاریست اجزاء آن تخم کشنیز، موتهه، بالهٔ
سفید، زنجبیل خشک، مغز بیل، هریک پنج ماشه نیم کوب کرده سه قسمت
نمایند و هر روز یک حصه را در آب بجوشانند و صبح و شام کاره و نگاره بخورند
و اگر احتیاج شود سه روز دیگر این مطبوخ بکار برند و چون بار از خون جو
باشد زنجبیل را سه ماشه کنند و پنج ماشه کل دهاوه و چهار ماشه اندرجو
بر اجزا مذکور اضافه نمایند و اگر تب نیز باشد گلوی داخل کنند مطبوخ
سعد جهت اقسام اسهال مفید است شخصی که هر روز یکتوله افیون میخورد
اسهال دموی بهم رسانید و از انجا که علاج اسهال کسانی که با فیون عادت
کرده باشند در کمال صعوبت است حکمای عصر هر چند در معالجه و تداوی
آن میکوشیدند اثری مترتب نمیشد آخر شرونبدت که حکیم حاذق بود
بدین کاره و نگاره دفع آن مرض نمود اما وقت ظهر خاک کهری سفید
یکتوله با شیر ربع توله نبات ربع توله با شیرهٔ حرفه بو داده شربت کرده و

گازره تود نامند ۱۲

معالجه اسهال افیون

و دو سه قطره گلاب ممزوج ساخته بمریض میداد و در روزی دوازده توله
برنج و سه توله دال عدس مقرر کرده بود خواه یک وقت اینمقدار بخورد و خواه
دو وقت اجزاء آن تود، بهادر، موتهه، تخم کشنیز، بال بیل، لجالو، کل دهاوه
کالا کوره، بالهٔ سفید، بالهٔ سیاه، زنجبیل خشک، همه مساوی الوزن نیم
کوب کرده در آب بجوشانند و صبح و شام بخورند و غذای مذکوره تناول
نمایند و مقدار ادویه بمعرفت حکیم رجوع است مطبوخ لسان العصافیر
این کاره در دفع اقسام اسهال خاصه دموی اقوی از مطبوخات مذکوره
بود اجزاء آن موچرس، بالهٔ سیاه، بالهٔ سفید، موتهه، بال بیل، کل دهاوه
اتویک سفید، اندرجو، زیره، الاچی، تخم کشنیز، پوست انار، آمله، کلوبل
جهو، بیلوسن، جمله اجزا برابر جوکوب کرده در آب بجوشانند و کاره و نگاره
صبح و شام بدهند و در کمی و زیادتی ادویه رجوع بحکیم است و چون اطفال
را تا سه سال خورانیدن مطبوخات و سفوفات و اقراص خالی از
دشواری نیست حکمای هند چنین قرار داده اند که اجزای هریک از
مطبوخات مذکوره را که موافق مرض دانند کوفته بیخته سفوف سازند
و باب سحق بلیغ نموده و قرص ساخته نگاهدارند و اطفال شیرخواره را با

کاره موچرس گویند ۱۲

دایه مصلایه کرده بدهند و اطفال غیر شیرخواره را باب برنج یا دوغ مطبوخ
تب لرز کاره و نگاره هفت روز بخورند اجزاء آن زنجبیل، چوب بارنگ
برگ نیب که برگهای ان میروید و باآن خلال نیز میتوان کرد، اسنگ کرانجه
سمول، فلفلدراز، بیت پاپره، همه مساوی المقدار نیم کوب کرده در آب
بجوشانند و صاف کرده قدری سفوف فلفل گرد دران کنند و بمریض
دهند که تب لرز برطرف شود و مولف سه روز این کاره بخداوند تب لرز
میدهد و روز چهارم یکمرتبه حب رام باآن بتوفیق الله تب لرز بر
طرف میشود مگر بسیار کهنه باشد و سخت شده در انوقت دو روز حب رام
باآن باید داد مطبوخ جهت دفع حبس بول که از سنگ مثانه و کرده باشد
بس مفید است اجزاء آن چهال درخت بیل یعنی پوست تنه درخت
بیل، بیخ ارندی، بیخ رنگنی، بیخ دودلی، بیخ ترنج، بیخ کهونکرو، بهوئین سیمول
هرکدام سه درم در دو سیر آب بجوشانند تا ربع سیر بماند صاف کرده
نانک روغن بید انجیر در وی اندازند و بخورد شفا یابد و مجربست و اگر حبس
بول بواسطه فساد منی و جراحت مثانه و مخرج بول باشد بهوئین سیمول را
دور نموده بهوئین آمله داخل کنند مطبوخ اصل السوس جهت دفع جوشش

هندی کاره بیت پاپره گویند ۱۲

کاره بیل گویند ۱۲

کاره ارو سر گویند ۱۲

وعن وخنجره ومری ومعده دامعاء وغلبه صفرا نافع ومجربست چند روز بدان
مداومت نمایند اجزاء آن پوست درخت کیکر، برگ اروسه، کلوی، جشتمد
مغز تخم کمل، وماسه، تخم کشنیز، بالا، سفید، صندل، هر یک سه تانک جوکوب کرده
سه قسمت نمایند وهر روز یک حصه در آب جوشانیده صاف کنند وربع تانک
سفوف طباشیر ونیم تانک نبات داخل کرده بنوشند ونهاره نیز بهمین
طریق بخورند مطبوخ برگ انار جهت انواع اسهال قوی نافع ومجربست
پنج شش روز کاره ونهاره بخورند اخلاط آن پوست درخت کجهال، برگ
جامون، برگ انار، برگ [illegible]اره، بال بیل، موچرس، زنجبیل، هر یک پنج
تانک نیم کوب کرده در آب بجوشانند وبپالایند وبخورند مطبوخ مقل
این کاره از کارهای مشهور هند است اجزا بجر ذتی، درالبه، بهادرموته
پنج ارندی، برگ اروسه، کلوی، دیودار، هلیله، کچور، اتیل، بهوه، زنجبیل
تخم شبت، بیکهیره، پنج بیل، سون، پادل، تینتو، ناکل، اتویک، مندی
اجوان، قسط، اسکند، سیرنی، کهونکرو، بداژا، ساوری، کوکل، اندرجو هر کدام
یکتوله راشنه سه توله جمله اجزا را نیم کوب کرده سه تقسیم نمایند وهر روز
یک حصه را در آب جوشانیده کاره ونهاره صبح وشام بخورند مطبوخ بلیله

یعنی اصل السوس

بهندی کاره کجهال گویند ۱۲

بهندی کاره راشنه گویند ۱۲

یعنی مقل

جهت

جهت انواع سنوراک وحرقت بول مفید است اخلاط آن هلیله، پنج گوکرو
مغز بهوه، درالبه، بهوئین سمول، هر کدام نه درم سه قسمت نمایند وهر روز
یکحصه را در آب جوشانیده وصاف کرده بایکتانک شهد تا مدت هفت روز
بخورند که مجربست مطبوخ بانسه جهت دفع قی خونی مفید است بانسه را
آتش ساخته با نیم کوب کرده در آب بجوشانند وصاف نموده با عسل آن
روز بخورند که مجربست مطبوخ شیطرج نزله وزکام وسرفه ودرد سر
بلغمی را نافع است وتخمه واسهال که از فساد غذا بهم رسد زایل کرداند
وقوت دماغ بخشد وهاضمه را قوی کرداند وخناق بلغمی را زایل کرداند
اجزاء آن فلفلدراز، پیلمور، زنجبیل، چیتو، شیطرج، هر کدام پنج تانک
حصه نماید وهر حصه را نیم کوب کرده چنانکه رسم است بجوشانند وصبح وشام
کاره ونهاره نیم گرم بنوشند واگر از گرمی دغدغه داشته باشند پنج تانک
خارخسک داخل کنند مطبوخ بلیله جهت دفع تب که از هفت روز تجاوز
کرده باشد وشطرالغب بود یعنی بلغم وصفرا باهم مخلوط شده جنبش ورود
کشته باشد بی نظیر است اجزاء آن تراهمان، بهادرموته، فلفلمور، جشتمد
اروسه، پوست نب، جرایته، کلویل، هلیله، بلیله، آمله، کتکی، کشمش، مدوری

بهندی کاره درالبه گویند ۱۲

بهندی کاره پنج کول گویند ۱۲

بهندی کاره تراهمان گویند ۱۲

کبوزی، همه برابر چنانچه رسم است کاره ساخته صبح وشام خورند وسفوف
این اجزا را که گفته خواهد شد باشد آمیخته وقت جشیان بیخورده باشند
کنبیله، فلفلدراز، زنجبیل خشک، نبات، هلیله، تربد، کلوی، الباب العاشر
فی الاشربه بدانکه اهالی هند عوض شراب آسو وضع نموده اند واقسام آن
بسیار است انتخاب کرده چند آسو می نویسد شربت نانخواه منقول کتاب
ازجندرت برای هضم طعام ودفع سردی ونفخ وقراقر شکم سودمند بود
وقوت باه بیفزاید اجزاء آن نانخواه کوفته دو سیر قند کهنه هم وزن
آن وسه وزن هردو آب یکجا کرده در جای گرم یکهفته دفن کند بعده
صاف کرده هر روز بقدر طاقت بخورد شربت نینب برای دفع بادو
خون فاسد مفید است واین آسو را سلطان محمود خلجی دهلوی برای
برادرزاده خود سلطان علاء الدین برسم تحفه نوشته فرستاده بود اجزاء
آن سفوف پوست نینب چهار سیر، قند کهنه، دوازده سیر آب چاه
یکمن در آوندی کرده سه هفته دفن نماید بعده صاف کرده باندازه طبع
خورد شربت قرنفل ورم وکره جگر وسپرز وتشنج واستسقا وتشنگی
استخوان وعلت سینه وبواسیر خونی وآماس ویرقان وکرم شکم وعلوله

بهندی آسوی اجوان گویند ۱۲

بهندی آسوی نیب گویند ۱۲

بهندی آسوی وهیره گویند ۱۲

شکم

شکم وگرانی شکم وبدهضمی وکم اشتهای وفساد خون وتب را نافع بود وبدن
را قوی ونورانی سازد وهر چند این شربت کهنه تر گردد بهتر شود ودیر تر
بسیار موافق بود اخلاط آن موافق جندرت پوست روهیره شش
سیر وربع، دسمول کندلک، چوک، جترک، هر یک سی توله، فلفل دراز
فلفل کرد، پوست گره، اندرجو، راسنا، هونس، کشنیز، زهبلا، نکراجوان،
نیرنوا، یکهرسول، مورووا، زنجبیل، بهیلی، پوست سهجنه، موته، بابرنگ هر
یازده توله کل وناوه شصت توله در یکصد وبیست وهشت سیر آب کاره
سازد وسی ودو سیر از جامه پالوده بستانند وسیصد توله قند کهنه در وی
کرده باز بجوشانند وشانزده سیر بگیرد وسفوف این ادویه در وی کنند تج
تالیتر، ناگیسر، الاچی، فلفل، هر یک پنج درم براده آهن غیر مقتول نیم سیر بس
در آوند چرب کرده ومعطر ساخته مهر کنند ویکماه در جای گرم دفن نماید بعده
برآورده صاف کنند وباعطریات بخورد شربت سعد انواع بواسیر ودرد
شکم وجمیع علل بادی وبلغمی را سود دهد وقوت باه بخشد اجزاء آن موتهه
سه سیر کوفته مع ده سیر قند کهنه وسی سیر آب چاه شیرین در ظرفی یعنی کرده
مدت دو هفته دفن کند بعده صاف کرده بیاشامند شربت سیر برای افلیج

بهندی آسوی موتهه گویند ۱۲

بهندی آسوی کس خوانند ۱۲

باد خاصه در زمستان سود دهد شربت آن بغایت بود اجزاء آن سیر متقشر دو
سیر و نیم کوفته مع بیخ سیر قند کهنه و نیم من آب چاه شیرین در ظرفی کند و دفن کرده
بعد دو هفته صاف کرده بخورد شربت مجدبه هضم طعام کند و فربه سازد و رنگ
رو سرخ گرداند و نشاط آورد و قولنج را نفع کند و معده و امعاء را از رطوبات
فضلی پاک سازد و حرارت غریزی برانگیزد و فواق زایل سازد و دماغ را
گرم کند و امراض بلغمی و بادی را منفعت بخشد و علتهای که از باد و بلغم و صفرا
حادث شده باشند دفع کند و ملین باشد خاصه که بناشتا خورند خورندگان
نشاید که بناشتا بسیار خورند و بعد از خوردن آسو در ساعت غذا خورند
خاصه گوشت که در روغن مطبخه کرده باشند و نان گندم و کباب بسیار مفید
بود و این قاعده در جمیع آسوها مرعی باید داشت اجزاء آن کهیلی، کهیلا، هو
هوبیر، گل دهاوه، بکور، سنبل الطیب، اظفار الطیب، دیودار، الاچی
قرنفل، زنجبیل، کبابه چینی، عاقرقرحا، بیلمور، اجوان، بیخ طباشیر، ترنج
فلفل گرد، فلفل دراز، تخم کنکنی، خولنجان، قسط، فوفل، اجوده، برمی، برمانا کیسر
بابرنگ، شیطرج، میده، بهنکرا، کلوی، موسلی، تخم کوبخ، کهونکرو، دارهلد
کابهل، بهادرموته، موچرس، اسکند، بخناک، تیلیا، شربت دافع قی

بهندی اسوی بهته خوانند ۱۲

بهندی اسوی جب خوانند ۱۲

جهت

جهت دفع قی اگر کسی را بسیار قی برآمده باشد و بهیچ چیز نایستد بیارد پوست
بیخ بنب که آن را جهال گویند با دو دانه قلنفر سائیده بدهند باذن الهی تمام
بایستد شربت خیار چنبر جهت دفع یرقان و هیجان صفرا مجربست باید که چند
گاه بان مداومت نمایند و از ترشی و غذاهای نفاخ و غلیظ پرهیز کنند اجزاء
مغز خیار شنبر یکتوله، آب نیشکر چهار توله، هر دو را بدست مالیده ناشتا
بخورند و اگر تلیین کمتر بهم رسد در شبانروز بدو سه دفعه آب نیشکر خالص
بخورند شربت ماراجین که بهندی شکته بضم شین معجمه و سکون کاف
و تاء منقوطتین نامست و ازاجکره بضم جیم نیز خوانند هضم طعام کند و دهن
خوش مزه سازد و خوشحالی بخشد و غم زایل گرداند اخلاط آن کانجی برنج
دو سیر، آب ماست دو سیر، شهد نیم سیر، زنجبیل سه توله، سنده لون
دو توله، کوفته بیخته همه را یکجا کنند و در ظرف مناسب کرده و سر آن مضبوط
ساخته در گندم یا جواری فرو برند و بعد از سه چهار روز برآورده موافق
طبیعت بالای طعام بخورند الباب الحادی عشر فی المراهم والاضمده والا
طلیه مختصری از مراهم نوشته میشود مرهم شنجرف برای جراحت دانه فرنگ
یعنی آتشک و دیگر جراحات کهنه صعب و جرب و خارش مفید است و مستعمل

بهندی اسوی بهوه خوانند ۱۲

بهندی آسوی شکنه خوانند ۱۲

استادی حکیم محمد معز ثبت اجزاء آن سندور یکتوله، شنجرف، موم سفید یکتوله
مردار سنگ یکماشه، توتیای هندی سوخته ربع تانک، سفید آب نیم تانک،
کوفته بیخته در روغن گاو و یا روغن گل سرخ و یا روغن گل جاهی و یا روغن
کنجد خالص بقدر احتیاج مرهم کنند و اگر سفید آب نباشد پوست تخم مرغ
خانگی را سوخته و خاکستر ساخته عوض آن کنند مرهم اصل السوس این
مرهم برای جمیع جوششها که در بدن بهم رسد خواه سر و خواه اعضای دیگر خواه
بزرگ و خواه طفل یک روزه نافع و مفید است و مرهمی است مبارک
بکرات و مرات آزموده شد و چون آبله اطفال برطرف شود و بر بدن
گرهها و اندک جوشش بماند این مرهم استعمال نمایند و جهت جرب و حرقت
مقعد و فرج بی نظیر است و مولف گوید پشت دست و کف پای شخصی بهم
و خشکی عجب بهم رسانیده بود سیماب و گندک را برابر سحق کرده با مرهم و سنگ
لیب ممزوج ساختم و چند روز بران مالیدم خشکی برطرف شد و چون
این مرهم را بر دانهای باد فرنگ بمالند حرقت و سوزش آنرا تخفیف
حاصل شود اجزاء آن پوست درخت سرسی، دارچوب، سنبل الطیب، الاچی
بالا سفید، کنتونه، جشتمد، یعنی اصل السوس قسط هر کدام برابر کوفته بیخته

بقدر

بقدر حاجت با روغن بسر بشند و سحق بلیغ نمایند تا همچو مسکه نرم گردد و استعمال
نمایند و اگر جوشش برطرف شود و باز عود کند مرهم گندک بکار برند مرهم
گندک هرگاه ماده جوششها و جراحتها غلیظ و حاد و اکال باشد و بمرهم دیگر
خوب نشود و اگر خوب شود باز عود کند این مرهم که مجربست استعمال
نمایند اجزاء آن گندک، سیماب، نیل، سورتهی، سنگ دراز یعنی سنگ
جراحت، کنبیله، مور توتیا، مردار سنگ، همه را مساوی الوزن کوفته
بیخته سازند و سفوف کرده نگاه دارند و عند الاحتیاج با موم روغن
ممزوج ساخته بر جراحت و جوششها بمالند که مجربست شخصی را بر کف دست
جراحتی بهم رسیده و مدتی گذشته بهیچ دارو به نمیشد آخر باین مرهم شفا
یافت و اگر زیر جلد ماده قوی محتبس شده باشد و بدین مرهم علاج نیابد
محتاج باین ضماد بخناک باشد ضماد بخناک هرگاه ماده تحت جلد بر تمام
اعضا در کمال قوت و عمق باشد و بمرهم گندک تحلیل نرود باید که بهتر
چند نیشتر بر عضو معلول بزنند چنانکه جراحت شده اندک خون ظاهر شود
پس این اجزا را با آب لیمو سائیده بران بمالند و بعد از چهار پهر قدری
مسکه گاو و یا گاومیش بران طلایه کنند باذن الله جراحتها خشک گشته

و ماده بتحلیل رفته شفا حاصل خواهد شد و اگر گرهها بر بدن بهم رسد و تحلیل آن
صعب باشد همچنین بر گرهها نشتر زنند و این اجزا را بطریق مذکور طلایه کنند
و ماده بتحلیل رود و اگر اثری از آن باند یکبار دیگر این عمل را تکرار نمایند و
خیارک که بنج را انها بهم رسد و هنوز نضج نیافته باشد چون استره زده این ضماد
کنند بتحلیل رود و اگر نضج یافته باشد و این را طلا کنند زود به شود بخناک
تیلیا هری نری کنج سفید نمکسنک جیرک جمله مساوی باب لیمو سائیده
استعمال کنند که مجربست ضماد شیطرج چون باب صلایه کرده بر دمل یا بر
قسم گرهی و ورم رشته وغیره بمالند بزودی مضمحل شده خوب شود اخلاط
آن بیخ ترتی، جیترک یعنی شیطرج، شیره اک، شیره زقوم، جاروبی، بلادر،
قند هندی، هیراکسیس، خاکستر اکاره، همه برابر با قند آمیخته استعمال
نمایند ضماد مازو چون بر دمل و امثال ذلک طلا نمایند بسرعت ماده را
نضج دهد و پاک سازد اخلاط آن بین بهل، گجکه، زنجبیل، همه مساوی الوزن
باب لیمو صلایه کرده استعمال کنند و مولف گوید که بین بهل تنها نیز منضج
مواد دمل وغیره است و مقرون تجربه شده ضماد دارچوبه منضج و محلل
جمیع مواد اورام بلغمی و صفرائی و بادی باشد خاصه اورام زبان و حلق

و اوجاع آن که در ایام خناق بهم رسد باید که بگلاب یا باب صرف سائیده
و گرم کرده ضماد کنند و مداومت نمایند که مجربست اخلاط آن دارهلد یعنی
دارچوبه، راشنه، ساتوری، صندل سفید، صندل سرخ، گجله، پوست سرسی،
ایل ساری، هر یک ازینها دو تانک کوفته بیخته و آمیخته نگاه دارند ضماد
کتان جهت دفع گرههای سخت اگرچه کهنه شده باشد و اقسام اورام خاصه
اورام زبان و حلق و اوجاع آن نافع است و بکرات تجربه شده اجزا
آن تخم السی یعنی کتان نه تانک، تخم سن که انبار ره هم گویند نه تانک
سرشف بیخ تانک، کنجاره دوازده تانک، کوفته بیخته با کانجی یا دوغ ترش
خمیر کنند و ضماد سازند و بعضی دوازده تانک آرد جو داخل ساخته بر موضع
ورم و گره به بندند و اگر نان سرد شود باز گرم کرده استعمال نمایند و چند مرتبه
چنین کنند و در آخر بر موضع تا دف بسته بگذارند طلایه لذت زهره گاو
سیاه و بیه چون باهم صلایه کرده بر قضیب بمالند و بهر زن که نزدیکی کند
از کثرت ادراک لذت فریفته او گردد و زهره گوسفند را نیز قریب این
خاصیت است طلایه امساک این بیب مستعمل جوکیان است باید که
حنظل را خشک کند و بوقت حاجت باب سائیده بر قضیب بمالد امساک بخشد

طلایه عروسک از دو جهت بطلایه عروسک شهرت یافته یکی آنکه عروس ازین
طلایه دایم شاد مانست پس منسوب باو باشد دوم آنکه عروسک یعنی جبه
سرخ که بهندی گنکچی گویند داخل این ترکیب میشود و چون اهل هند در طول
زمان مجامعت حریص اند و عشرت حالی را بر محنت مآلی ترجیح بیند هنود این
ضماد جهت بطو انزال اختراع کرده اند اجزاء آن گنکچی، بیخ اک، یکتانک، شیره
پوست، بیخ کبنکر، شیره پوست، بیخ کنتائی خورد و بزرگ، سماکه، سلارس
دو تانک، زنفل، کافور، عاقرقرحا، دارچینی، کباب، هر یک نیم تانک کوفته بیخته
باشیرهای مذکور و سلارس ممزوج ساخته و سحق بلیغ نمایند و اقراص
ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت باب دهن یا عسل نرم کرده کار فرمایند
قوت آن چهل روز باند الباب الثانی عشر فی الحقن و الشیاف حقنه برگ
چقندر برگ چقندر ریگدسته گل خطمی نیم وقیه بادیان تخم شبت مغز کاجره
گل بنفشه کشمش مویز برگ چقندر را آب بگیرند و باقی را نیم کوب کرده
قدری آب در وی کرده بجوشانند تا به نیمه آید پس صاف کرده فلوس و
روغن گاو و نمک در وی کنند و لحظه بگذارند بعده کار فرمایند حقنه روغن
کنجد روغن کنجد، شاش ماده گاو، جغرات، بیخ ترنج، سرکه هندی، هر یک هشت توله

وچنانکه در باب ادمان ذکر کرده شد حقنه در کتب معتبره هند است و سنت کرم نامند

و سرشف قدری باب سائیده داخل کنند و استعمال نماید قبض شکم و باد و نفخ
زایل گردد حقنه سعد موتهه یعنی سعد هندی باب بساید و شهد و آب نخی
گوشت گوسفند و روغن گاو هر یک دو درم و از بانج هشت درم نمکسنگ چهار
درم سوده در کار ه بیخ بیدانجیر کنند و حقنه نماید که بواسیر و خله شکم و مثانه و خصیه و قولنج
دفع گردد حقنه بیخ بیدانجیر فربهی آرد و قوت بخشد و منی بیفزاید و سر خاده و دوران
دبواسیر و غلوله شکم و قبض و حبس بول و تب و امراض باد و نفخ شکم و درد سینه
و ران کمر و تهیگاه و گوش و سر و استحاضه و آماس سرفه و سنگ مثانه دفع کند
و چشم روشن سازد و از حقنهای معتبر هند است اخلاط آن موتهه، گلوی،
بیخ بیدانجیر، بدارا، موسلی سفید، راشنا، رورین، خیار شنبر، اوسیر یعنی
خس، تراهمان، بلیله، بچول، خورد، جوز القی، هرکدام سه توله آب کار
سازد و ربع آن بستانند بعده چهار سیر شیر گاو در و کرده چندان بجوشانند
که شیر خالص ماند پس ربع وزن شیر شوربای گوشت جانور صحرای
کند مثل آهو و دراج و همچنین روغن گاو و شهد و نمکسنگ نیز کنند و
سفوف این ادویه هم قرص کرده بیامیزد و شیر گرم حقنه کند جشتمد راز
بانج ترید اندرجو تخم شبت شیاف الباب الثالث فی الغرغرو السعوط

غرغره دهانه جهت اورام و اوجاع حلق نافعست و محلل اورام صفرائی و دموی بود و جوشش دهن دفع نماید اخلاط آن دهانه دوازده تانک، تخم کشنیز سه تانک، زنجبیل سه تانک، السی پنج تانک، مویز منقی سه تانک، همه را نیم کوب کرده چنانچه رسم است بجوشانند و صاف کرده نیم گرم غرغره کنند و چند روز مداومت نمایند غرغره عاقرقرحا برای دفع امراض سرکه از برودت باشند اجزاء آن عاقرقرحا، زنجبیل، فلفل گرد، فلفل دراز، نمک سیاه، هرکدام یکتوله همه را نیم کوب کرده در دو سیر آب بجوشانند چون یک سیر ماند صاف کرده ربع سیر شیره زنجبیل تر و سه توله عسل فراخل نموده برهم زنند و با آن غرغره نمایند غرغره تکمنک این غرغره است که از تجربه اقسام غراغر مستغنی سازد تکمنک یک و نیم درم، فلفلین، زنجبیل، هریک نیم درم با دوازده درم شیره زنجبیل تر بیامیزد و بالوده مضمضه کند و اگر قدری بیاشامد و قطره در بینی چکانند بهتر باشد غرغره سرکه انگوری سرکه انگوری ربع سیر، شیره ادرک یعنی زنجبیل تر نه درم سفوف خردل یکدرم یکجا کرده گرم سازد و برپای نشسته غرغره کند و ساعتی دهان کشاده دارد با رجهای بلغم بیرون افتد و سینه و حلق و دماغ پاک گردد و چشم روشن شود و طعام نیکو گوارد الباب الرابع عشر فی رسایین المفرده

والفروعها والتنقیه الاجساد السبعه بدان اسعدک الله تعالی که حکمای هند چنانکه انواع امراض را باد و یه نباتی و حیوانی علاج میکنند بمعد نیات نیز که سریع التاثیر اند معالجه مینمایند بلکه انواع مرض هرگاه در بدن جای کند و بهیج ادویه نباتی و حیوانی علاج نیابد بمعد نیات متمسک گشته ازاله مرض میفرمایند و از انها با نواع کار میگیرند و حکمای ممالک دیگر نیز اگرچه در معالجات استعمال میکنند اما نه دران مرتبه که درین امر حکمای هند رسند و چون عاقلان منصف عاقل یکسو نهاده خوب ملاحظه کنند هرانیه صدای احسنت احسنت در گنبد افلاک اندازند در بعضی از ممالک هند که هوایش در کثرت رطوبت ضرب المثل است چون ولایت کرناتک و بیجانگر و برخی از مملکت تلنگ و گور و بنگاله و امثال آن و دران ولایات نباتات را چندانی در ازاله امراض تاثیر نباشد مدار بر استعمال رسایین است و هرچه از معد نیات پرورده قابل خوردن سازند آنرا رسایین خوانند بفتح یا و در کتاب بن چگندسا اَمر دَسا کر ثبت افتاده که هرگاه سیماب را مدبر سازند آنرا رسا بن گویند پس دیگرها را که رسابن گویند طرد اللباب باشد و رسابن در اصل مزه را گویند چون رس سیماب قوت ذایقه را زیاده کرد اندوده ها را

خوش مزه سازد هرانیه سیماب پرورده را رسابن گویند تسمیه شی باسم لازم و عوام الناس رسابن گویند بکسر با و باخود چنین مخر سازند که رس بزبان هندی لب شی است چون معد نیات بعد از سوختن خلاصه می ماند هرآینه انها را رسابن گویند و در کتب معتبره ما و اهل هند مسطور است که در ماکول و مشروف سه چیز باید تا مهم باه بکمال رسد اول انکه غذا بسیار دهد دویم انکه باد انگیزد سیوم انکه بمیل بگرمی داشته باشد اما آنچه در وی هرسه معنی حاصل است نخود است و لوبیا و گزر و شلغم و امثال ذلک و آنچه در وی دو معنی حاصل باشد مثل باقلی که در وی غذای بسیار و رطوبت فزونی هست لیک حرارت نیست که از ان رطوبت باد انگیزد پس اگر چیزی گرم چون زنجبیل و دار بلبل و شقاقل با وی ترکیب کنند هرسه معنی حاصل آید و غرض ازین سخن آنست که جمیع رسابن گرم و خشک اند و حد اعتدال دارند پس اگرچه در عمل باه کامل نباشند لیک چون رطوبت در ابدان غلبه داشته باشد چنانکه در ممالک هند و غذاهای باد انگیز خورده شود و یا انگه غذای خشک باد انگیز خورد و رطوبت معده آنرا از خشکی برون کند هرانیه از وارد شدن رسابن هرسه معنی حاصل آید و همچنین اگر رطوبت بر ابدان غالب نباشند و غذاهای رطب انگیز خورده شود

ازو رود و رسایین نیز هرسه معنی حاصل آید دیگر در کتاب اعراض و غیره مسطور است که سرعت انزال اندر مبتنی وقتها از گرمی و تیزی باشد یا خامی و سستی آلتها اگر سبب تیزی و گرمی باشد هنگام بیرون آمدن منی سوراخ قضیب بسوزد و سخت زود بیرون آید و اگر سبب خامی و سستی آلتها بود قوام آب رقیق باشد و لون او سپید و هنگام برآمدن حرارت ظاهر نشود و جهنده نباشد و وزی از پس بول بسیار آید علاج آنچه از گرمی بود شربتها و غذاهای خنک بکار داشتن است و آنچه از خامی منی و سستی آلات و اعصاب بود اشربه و اغذیه گرم و خشک خوردن و چون در هوای هند سرعت انزال اکثر از قسم اخیر است رسایین بالتمام درین باب نافع خواهد آمد باید که مداومت بآن نمایند و رسایین مفرده نزد اهل هند هشت است زیبق، آهن، مس، قلعی، نقره، طلا، طلق، اسرب و چون سر کرده رسایین سیماب است آنرا مقدم ساخته شروع مینماید و آن دو قسم است یکی را رس سندور گویند دوم را رس کپور نامند سندور بدانکه در کتب حکمای هند مسطور است که سیماب چهار نوع می باشد یکی را ابهَن نامند و معدن آن در مشرق است دوم را کتری گویند و معدن آن در مغرب است سیوم را ابیس خوانند و معدن آن در جنوب است چهارم سودر خوانند و معدن

و چون بعطاران و ادویه فروشان هندی که فارسی کمتر می فهمند اکثر جهت خریدن ادویه رجوع میشود و ناچار اسامی ادویه و غیره درین کتاب بزبان هند نوشته شده است و چاپی بعضی الفاظ مستعمله اطبای هند بطریق اتباع ایشان نقل نموده

آن در طرف شمال است و جهت خوردن کمتری که رنگ او بسرخی زند پسندیده است
و سیماب را بهندی پاره گویند پار بمعنی ساحل است چون مریض را از دریای
مرض بساحل نجات میرساند موسوم باین شده و در سیمابی که از آن رس سندور
سازند سخن بسیار است جمله دکان دکان داریست بآنها التفات نباید
کرد و باید دانست که از سیماب مصفا رس سندور سازند و معنی آنست
که در وی اجزای سرب و رصاص ارضی نباشد چه که بعضی در سیماب سرب
و رصاص داخل می سازند و گاه باشد که سیماب در اصل پاکیزه نباشد بهمه
حال بدین طریق در تصفیه آن بکوشند در پارچه کرباس هفت هشت لا
کرده بفشرند تا سیاهی که در وی هست بپارچه باز دهد و پاک بشود و بعضی
با نمک و سفوف خشت پخته چند روز در هاون سنگ صلایه نمایند و بعد
از آن استعمال کنند و بعضی با تیزاب تا صلایه کرده پاک سازند و از
عشق برآورند و بعضی گویند احتیاج بآنها نیست هرگاه سیماب را تاکو کرد
کرده چنانکه باید در شیشه کنند و آتش دهند آنچه صاف است مصعد شود
و اجزای اسرب و رصاص وغیره خاکستر گردد و خاکستر اینها خود بماند و مفرت ببر
و این مقرون بصواب می نماید و بهترین سیماب مصفا آن بود که او را از

شنجرف

شنجرف برآورده باشند و طریق آن بیاید دیگر باید دانست که رس سندور
را با عمال خاص رنگارنگ میسازند و هرکدام دعوی میکنند که عمل من خوبست
لیک رنگ آن در خواص دخل ندارد و اینها بعوام بازی داده‌اند دیگر بعضی
میگویند که رس سندور را اعلی آنست که قایم النار باشد بر آتش دود نکند و این
هم عقل باور نمیکند و ظاهرا محض تریب است دیگر بعضی که گویند که رس سندور
خوب آنست که هرگاه چند روز بخورند بیخ دندان و حلق و ملازه ورم و جوشش
نکند و درد ننماید و این نیز محض حرف و صوت است از خوردن سندور البته
اینها بهم رسد و خوردن سندور تنها عبث است فایده معتدابه نمیکنند بلی
جمیع حکمای هند باتفاق میگویند که او مرکب ادویه نباتی و معدنیست باید
قلیلی از آن داخل کرده بخورند تا آنرا زود باعماق بدن رساند صنعت
رس سندور و آنرا رس بهسم نیز گویند سیماب مصفا ده توله گندک مغسول
ده توله در هاون سنگی سحق بلیغ نمایند بعده هفت بهاون از شیره بهنگره
سفید سبز تازه بدهند و هفت بهاون بشیره دوره و هفت بهاون شیره
پوست درخت کانچی سانور و بهاون آنرا گویند که بشیره جزی تر کرده خشک
سازند و آنرا پت نیز خوانند و ازین درختها که بهاون آن دهند گوشد اگر تازه

باشد خشک بنم کوب کرده کاره سازند و بآن بهاون دهند و اگر خواهند که
رس سندور خوش رنگ باشد کبرو یعنی گل سرخ و پهتکی یعنی زاج سفید داخل
کرده در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند بکنند و سرش بگل حکمت بگیرند انگاه
دور او ریگ بریزند تا بگردن شیشه برسد پس سه شبانروز آتش کنند
یک شبانروز آتش ملایم و روز دوم میانه و روز سیوم بسیار بعد از آن
چون سرد شود شیشه را شکسته رس سندور برآورند و اگر درین مدت در
آتش دادن فاصله شود قصوری ندارد و بعضی از حکمای هند در آن رس
سندور دیگر بار هشت توله گندک کنند و بیکی از انها که گذشت بهاون دهند
و چنانکه گفته شد در شیشه کرده آتش دهند و برآورند و باز در آن
هفت توله گندک کنند و در شیشه کرده آتش دهند تا هفت مرتبه و بعضی تا بیست
مرتبه کنند و هر دفعه گندک کمتر میکرده باشند لیک اینها عبث و بیفایده است
بسیار باشد که سیماب همه برطرف شده بجز گندک نماند صنعت رس بنوع
دیگر و این نوع معمول طایفه جوکیانست بیاورند خشت پخته بزرگ و میان
خالی کنند و گندک را بآب سائیده بالای پارچه کرباس بمالند پس سیماب مصفا
را مع گندک مساوی الوزن بسحق کردن بلیغ مضمحل ساخته در آن پارچه

ببندند

ببندند و در گو خشت مذکور اندک تخم داتوره انداخته و بسته سیماب بر آن
گذاشته بر سرش اندک تخم داتوره دیگر بریزند و بالای آن خشت دیگر که آن نیز
گو داشته باشد بگذارند و درز را بگل حکمت گرفته در زمین کنند چنانکه پشت خشت
بالا نمایان باشد پس سه شبانروز یا بیشتر آتش پاچک دشتی کنند و چون سرد
شود برآورده نگاه دارند ایضا صنعت رس بسم بطرز دیگر و این نوع نیز
مستعمل جوکیان است و بسم بفتح با و سین و سکون میم خاکستر را گویند طریقش
اینست اخلاط آن سیماب سه توله گندک چهار توله در کهرل انداخته با شیره صبر تازه
کجلی سازند و در آفتاب خشک کرده در جامه هشت لا به بندند انگاه زمین را
کنده اندک ریگی در و کنند و آن بسته گندک و سیماب را بالای آن نهند و دیگر
ریگ بریزند چنانکه ریگ از آن بسته چهار انگشت مرتفع شود پس دو شبانه
روز بالای آن آتش پاچک دشتی کنند و چون سرد شود برآورده نگاه دارند
و شربت اقسام رس سندور نیم گنج است تا یک گنج باید که با مصلح بخورند و تنها
نخورند و مصلح رس سندور شهد است منافع رس سندور باد و بلغم و سنگرهنی
و سرفه و دمه و کرم شکم و سوزاک و یرقان و تب کهنه و ضعف باه را مفید است
رس کپور چون سیماب بی گندک خاکستر سازند و زاج سفید داخل کنند آنرا

هرگاه سیماب را با ادویه
چندان سحق نمایند که درخشندگی
سیماب برطرف شود آنرا کجلی نامند ۱۲
هرجا کهرل مذکور است مراد هاون
سنگیست ۱۲

رَش کبود خوانند و این قسم خاکستر سیماب بیشتر از رس سند و رمری و خنجره و ملازه
را مضرت رساند از این سبب پنج شش روز زیاده پیاپی نخورند و اگر احتیاج
شود چند روز فاصله ساخته باز باستعمال آن بپردازند اجزاء آن سیماب مصفا
نه تانک سون کبر و یعنی گل سرخ نمک سنگ بهنهکی یعنی زاج سفید هر یک
تانک همه را باب صلایه نموده قرص سازند و در ته دیگ نمک کرده آن قرص را
که خشک شده باشد بالای آن بگذارند و دیگ دیگر را که اندرونش بخاک گری
و شیره داتوره اندوده باشند لب برلب دیگ اول گذارند و درزش بگل حکمت
بگیرند و محکم سازند و سه شبانروز چنانکه در رس سندور گذشت آتش دهند
انگاه دیگ را کشاده آنچه ته دیگ بالا چسبیده باشد برآورند که رس کبود
اعلی باشد و شرونیدیت حکیم میگفت که شخصی را اصلا قوت مجامعت نماند
بحکایت پیش من آورد و من این نوع رس کبود را که نه شبانروز آتش داده
بودم هر روز یک گنج وزن با مصلح دادم و مداومت نمودم بحالت اصلی
باز آمد و باید دانست که دیگ سفالین که در عمل این نوع امور بر آتش گذارند
چون رطوبت داخل آن نخواهد بود از آتش زود خواهد خراب شد پس اولی
انست که ته آن دیگ را باین اجزا اندود کنند خبث الحدید و مقناطیس را نرم

کرده

کرده بخون گوسفند خمیر کنند و از جانب بیرون بر ته دیگ بمالند و خشک سازند
که مستحکم گردد و عوض مقناطیس خاک باتهور است و عوض باتهور گل کوزه گران
شربت رس کبود نیم گنج است تا دو گنج و مصلح وی که هندی انپان گویند عسل
باشد منافع آن انواع باد و اقسام سوزاک را سود دهد و گرههای دانه
زنگ و غیره و ریشهای کهن و ناصور یعنی و جوشش پیر و خنازیر خام و پخته
و سنگ مثانه و سرعت انزال و ضعف باه را دفع کند صنعت تانبر بسم که
هندی تانبه بسم گویند بیاورند مس پاکیزه و او را اوراق تنک سازند و
نمک و کوه کبوتر و شیره پوست بیخ درخت اگ یا شیره سنبالی هر سه را سحق
نمایند و بر اوراق مس طلایه کرده در صحن کلین نهند و در میان آتش سرگین
صحرائی گذاشته اوراق را پاک سازند و نیم وزن مس سیماب و هم وزن
هر دو گندک پس اوراق را بشویند و گندک را با شیره صبر تازه بجلی سازند
و بر یکان یکان ورق مس بمالند و بالای هم در دیگ گلین بگذارند و
کاسه گلین بر ان نهاده درزش بگل حکمت گیرند و آن قدر نمک در دیگ ریزند
که کاسه پوشیده شود پس بر دیگ دان گذاشته تا شش ساعت آتش متوسط
برافروزند بعده شش ساعت دیگر آتش تند برافروزند انگاه برآورده باشد

کاو صلایه بلیغ نمایند و در ظرف گلین دیگر بگذارند و درزش بگل حکمت گرفته در آتش
سرگین صحرائی کنند و چون سرد گردد برآورده بهمین نهج یکبار دیگر بروغن کاو
یکبار دیگر بماست کاو دیت دهند و هر مرتبه باتش برند و باید دانست که دران
کاسه که وا ژگون بر دیگ میگذارند چیزی بطریق شنجرف جمع میشود باید که
انرا خراشیده برآورند و کسانی که سیماب بایشان ضرر نمیکنند داخل مس ساخته
یو تهاو دهند و الا آنرا داخل نکنند و آنرا بجای رس سندور در تراکیب دیگر استعمال
کنند و همچنین مس را بشهد و شکر جدا جدا سحق کرده هر بار باتش برند و این پنج
چیز را که شیر و روغن و ماست و شهد و شکر باشد پنج امرت گویند بعده برآورده
نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند و علامت کمال خاکستر شدن مس آنست
که غثیان و گردش سر که لازمه خوردن مس است با وی نماند بلکه غثیان
و گردش سر را برطرف سازد صنعت آن بنوع دیگر بیاورند مس منقا و او را
ساخته دو وزن آن گوگرد را بشیره صبر یا آب خالص صلایه کرده بر آنها طلا
نمایند و بطریق سابق باتش برند و برآورده و اوراق را پاک کرده یکبار دیگر
تکرار این عمل نمایند و استعمال کنند لیک بکسانی که از مضرت سیماب خایف باشند
نوع سابق انفع است منافع آن اشتها آورد و انواع بواسیر و جذام و استسقا

وسوزاک

شرح پنج امرت

وسوزاک و ضیق النفس و اقسام باد و درد شکم و امعاء و اورام بلغمی و تبهای کهنه
بلغمی و قولنج و درد پیزر و ناصور مقعد را مفید باشد و طبیعت وی گرم و خشک
یک در گرمی حد اعتدال دارد و ملین باشد و مصلح وی عسل و فلفل دراز است
و یا آب زنجبیل تازه مع شهد نوع وی تانبه مکشی نزدیک بعض است و طریق
سوختن وی آنست که نرم کرده و بالای سنگ باب صلایه نموده قرص سازند
و خشک کنند و در پارچه سفال گذاشته بالای آن سفال دیگر گذارند و درزش
بگل حکمت بگیرند و در آتش کرده یکهفته دران بگذارند بعد از ان برآورده باز
انرا بالای سنگ باب صلایه کنند تا همچو مسکه شود و قرص ساخته بطریق سابق
باز در آتش کنند و بعد از یکهفته برآورده باز نرم کنند و چون باین نهج هشت
مرتبه تکرار عمل شود خاکستر شده خواهد بود پس بوزن تانبر مکشی گندک داخل
کنند و باب صلایه کرده و در کوره گذاشته و بگل حکمت گرفته یکشبانروز در آتش
کنند و اگر یکبار دیگر نیز همین عمل کنند انگاه از آتش برآورند و استعمال نمایند
مقرون بصواب است صنعت لوه بسم و میان آن و فولاد فرق ننهند و فوائد
خاکستر اینها را یکی دانند بلکه خاکستر آهن نرم را بر خاکستر فولاد ترجیح دهند و انواع
است و بهتر از همه جهت رساین کانتی لوه است و بیان آن در مفردات نموده

که هندی تانبر مکشی گویند

اهل هند لوه بسم خوانند

شد باید که براده آهن را سه شبانروز در شاش ماده گاو بیندازند بعده بر آورده
بالای سنگ باب خالص یا باب هلیله و بلیله و آمله صلایه نمایند و قرص ساخته
و خشک کرده در ظرف سفالین نهند و بالای آن نیز سفال دیگر گذاشته و
درزش بگل حکمت گرفته یکهفته در آتش کنند و برآورده تا هشت مرتبه بلکه
زیاده تکرار این عمل نمایند و بعضی در مرتبه آخر سوخته آهن را نرم کرده یکشبانروز
در ماست ترش نگاهدارند بعده در بیست توله آهن یکتوله نوشادر کرده و صلایه
بلیغ نموده قرص سازند و یکهفته دیگر در آتش کنند و باید دانست که در آتش
دادن جمیع رسایین حتی رس بسم قدری معین قرار نداده اند حدش آنست
که خوب خاکستر شود و انکه می نویسند که یکهفته باز یاده در آتش کنند بنا بر قیاس
و تخمین است و معدنیات را اهل هند تجویز خوردن نکرده اند مگر انکه خاکستر
کرده باشند و انکه بیشنوند که حکمای ولایت خبث الحدید یا توبال را بی انکه
خاکستر سازند نرم کرده در معجون فنجوش کنند و بخورند تعجب بسیار نموده
میگویند که حاشا استادان و حکیمان این حکم کرده باشند و اگر در کتب ایشان
مرقوم گردیده که سفوف خبث آهن را در روغن بریان کرده داخل کنند کلام
ایشان مرموز است مقصود آنست که خاکستر خبث آهن را در روغن بریان کرده

داخل معاجین سازند و حق آنست که آهن را ناسوخته استعمال کردن مضرت
بسیار دارد و ازان اجتناب باید نمود و اگر لوه بسم را برنج امرت چنانکه در تاثیر
بسم کذشت در آخر بت دهند اعلی است **ایضا صنعت لوه بسم** بعضی نوشته
اند که براده آهن را ده مرتبه بمغز صبر تازه صلایه نمایند و هر مرتبه بآتش گج
پوت سرگین صحرائی کنند و چون سرد شود برآورند و ده مرتبه دیگر بشیره بیخ
و پوست اگ صلایه کنند و هر کرت در گج پوت سرگین جنگلی کنند و ده مرتبه با
مطبوخ هلیله و بلیله و آمله صلایه کنند و هر کرت بآتش سرگین کنند و همچنین ده
مرتبه بشیره برگ تنبول صلایه کنند و در آتش سرگین کنند بعد از ان باب صلایه
کرده و خشک نموده از پارچه حریر بیزند و اندکی بر روی آب بگذارند اگر فی
الفور ته نشست باید دانست که خاکستر شده و الا چند مرتبه دیگر بکاره پوست
انار یا بها در موته صلایه کرده بآتش در آورند و گج پوت آنست که به بلندی
نیم گز سرگین صحرائی بر روی هم بچینند بعده بروی ظرف معهود گذاشته بالای
آن نیز نیم گز سرگین بگذارند و آتش دهند و چون گرمی در خاکستر سرگین مطلقا
نماند برآورند و ظاهرا بجز ماهی مذکور صلایه کردن و باین نهج در آتش سرگین
گاو کردن محض حرف و صوت است می باید که آهن خوب سوخته خاکستر گردد

بهر عنوان که باشد والله اعلم بالصواب **قوت لوه بسم** بلکه جمیع رسایین
غیر النهایه باشد **منافع آن** حرارت غریزی زیاده کند و استسقا و تبهای کهن
که از تعفن رطوبات باشد و شکهرنی و وجع مفاصل را سودمند است و
اقسام بواسیر و قولنج و ضیق النفس بادی و بلغمی و سلس البول و سوزاک
و خفقان سرد و گرم و درد سر اگرچه صفرائی باشد برطرف سازد و یرقان خواه
از سده مجاری باشد و خواه از غلبه صفرا دفع کند چه که حکمای هند اتفاق دارند
که آن دافع صفراست و نزد مخلص نیز بوضوح پیوسته که هر علت که از اشتداد
خون و صفرا باهم باشد لوه بسم آنرا دفع میکند بیچو جوششهای ظاهر جلد
و جراحت شش و خونی که غیر حیض از عورات جاری شود و امثال آن چرا
که لوه بسم اگرچه خشک و مایل بگرمی است لیک بالخاصیه خون را صاف میسازد
و اشتداد او را زایل میکند از ین سبب است که اقسام بواسیر را نافع است
و همچنین فتق و اخلاط لزج معده را زایل گرداند و منی بیفزاید و نعوظ آورد
و در طب شهابی مرقوم است که اگر هر سال کسی یکماه متصل لوه بسم بخورد
موی او بزودی سفید نگردد و هم او گوید که خاصیت آهن کشته و مس سوخته
بریک نهجست و اصلا تفاوت و تفرقه نیست مگر انکه بسم مس ملین و معتدل

باشد و بسم آهن قابض والله اعلم بالصواب **نوع لوه بسم مندور** نوع آهن ریم
است که بهندی کیت گویند و چون خاکستر سازند مندور نامند و گرم و خشک دانند
لیک گرم مایل باعتدال و مراد از ریم در ینجا خبث الحدید است نه توبال الحدید و
خبث الحدید آنست که هرگاه آهن را در آتش برند و گداخته شود چیزی از و جدا
شده بیفتد و توبال انکه چون آهن تفته بر سندان گذارند و بمطرقه بکوبند
ورقها از و جدا شده بیفتد و ریم هر چند کهنه باشد بهتر چنانکه اگر صد سال
یا دویست سال یا بیشتر بر و گذشته باشد و از ان مندور سازند بی شبهه
و نظیر خواهد بود خاصه که دران مدت دراز خاک و باد و باران و آفتاب دیده
باشد و علی ای حال طریق عمل وی آنست که ریم آهن را نرم کنند انگاه بالای
سنگ باب ترپهلا و آب خالص یا شاش ماده گاو صلایه نمایند و در باقی
اعمال بلا فرق مثل لوه بسم شناسند و حاجت تکرار نداانند و بعد از فراغ
برنج امرت بت دهند و در جمیع معجونات خاصه فنجوس و شراب فنجوش
اگر احتیاج شود که توبال الحدید یا خبث الحدید باید کرد مندور داخل سازند
که پر نفع و بی ضرر خواهد بود و بعضی از حکمای هند بطریق حکمای ولایت خبث
حدید را مدبر سازند و استعمال کنند لیک چنین مدبر سازند خبث الحدید کهنه

رانیکو نرم کنند و بر تخته سنگ گذاشته با آب سحق بلیغ نمایند و اگر خواهند که فایق
باشد بشاش بزره دوازده پت داده صلایه کنند منافع آن اقسام استسقا
و انواع سنگهرنی را که آن نیز مقدمه استسقاست مفید باشد و اعصاب را
قوی سازد و استرخای معده را نفع بخشد و رطوبات فضلی را از معده و بدن
خاصه دماغ زایل کند و چون در معالجات چرک گوش داخل شود منفعت
عظیم بخشد و ضیق النفس بادی و بلغمی را دفع نماید شربت آن از نیم ما
تا دو ماشه است باید که با مصلح بخورند ایضاً از فروع لوه بسم و نیکرات بسم
مرقشیشای حدید را دنیکرات نامند خاکستر وی خشک تر از خاکستر آهن و
ریم آن باشد و طریق خاکستر ساختن و نیکرات بعینه مثل خاکستر کردن ریم
آهن است احتیاج تکرار نیست گویند خاکستر و نیکرات قایم مقام خاکستر
الماس گردد و باید که در سوختن وی کمال سعی بجا آورند و در آخر اگر بیخ اتم
پوت دهند چنانکه گذشت بهتر است ابرک بسم هندی طلق را ابرک گویند
و خاکسترش را ابرک بسم و آن چهار نوع بود سرخ و زرد و سیاه و سفید
سه نوع اول جهت رسایین پسندیده است لیک سرخ و زرد چون در دیار
هند کم یابست هر آینه ابرک سیاه را رسایین سازند و سیاه نیز چهار نوع بود

یکی

یکی آنکه چون پاره از ان در آتش کنند و گرم شود بر جهد دوم آنکه چون در آتش
کنند بگردش آید سیوم آنکه چون در آتش کنند پر باد شود چهارم آنکه چون در آتش
کنند هیچ یک از صفات ثالث نباشد و نوع چهارم در رسایین بکار آید و آن را
کرشنه ابرک خوانند باید که بمطرقه خرد سازند و دو سه روز در سرکه هندی
بخیسانند بعد از ان چند جوش داده برآورند و پاره سنگ ریزه کوچک سخت
با شالی برنج دور کنند و در جوال کرده در ظرف مملو از سرکه هندی بگذارند
و بتدریج بدست بمالند تا جسم وی همگی مضمحل شود پس آن را برآورده بر سنگ
سخت صلایه نمایند و قرص ساخته در ظرف سفالین نهند و مثل آهن چندان
بآتش برند که خاکستر گردد و بشیره بهنکره و بآن چیزها که آهن را بهاون میدادند
این را نیز میتوان داد و چون در مقابل آفتاب گذارند و در وی برق
و درخشندگی محسوس نشود استعمال نمایند و اگر خواهند که سرخ شود مرتبه
از شیره قندی بهاون داده در زیر آتش برند تا سرخ شود و اگر نشود با
بیخ ساک جونلائی یا با آب یا رئی درخت بر یعنی ریش برگه آویزان
میشود از درخت بر بهاون داده بآتش کنند و اگر باین هم سرخ نشود
یا این بهاونها میسر نباشد گو نشده باشد همین که خاکستر شد و درخشندگی

او بر طرف گشت کانیت استعمال میتوان کرد چرا که رنگ دخل در منفعت و خواص
ندارد لیک اگر در آخر به بیخ امرت پت دهند فایدهٔ عظیم بخشد منافع آن سنگهرنی
و صرع و علتهای بادی را دفع نماید و فربهی آورد و منی بیفزاید و هضم طعام
کند و جذام و دیگر ریشها را زایل سازد و سنگ گرده بریزاند و انواع اسهال
را مفید باشد و چون حرارت و یبوست او معتدل است حرارت غریزی
بیفزاید شربت او یک ماشه یا دو ماشه است باید که با مصلح بخورند صنعت
ونگ بسم قلعی را بهندی ونگ گویند و خاکسترش را ونگ بسم و هر کس تنقیه و
تصفیه او بجزی کند چون در ان چندان منفعت ندید ساکت گشته همین
طریق ساختن آن مرقوم میسازد بیاورند قلعی خالص را و در ظرف گلین کرده
بر دیگدان نهند و آتش برافروزند چون بگدازد خاکستر پوست درخت
املی و خاکستر پوست درخت پیپل از هر کدام قدری داخل قلعی کرده بکفچهٔ
آهنین چندان حرکت دهند که خاکستر گردد لیک تا دم آخر می باید که آتش
سرد نگردد و بعضی نانخواه و سفوف زردچوبه بهمین طریق خاکستر سازند
پس برآورده چهار مرتبه بشیرهٔ جبر بهاون دهد و صلایه نموده بآتش برند
چون وزن قلعی مانده و خاکسترهای مذکور سوخته بر طرف شود به بیخ امرت

هندی ونگ گویند
و خاکسترش را ونگ بسم



بهاون

بهاون داده و هر کرت در آتش کرده نگاه دارند نیست ونگ بسم خالص
فرع آن ونگیسر بهنگیسر گویند این نیز کم نفع تر از اصل خود است صنعت وی چنین
بود ونگ بسم سه توله گندک چهار توله سیماب یکتوله همه یکجا کرده با لعاب صبر
صلایه بلیغ نمایند و خشک کرده بطریق رس سندور در شیشه که گل حکمت کرده
باشند بکنند و چنانکه گذشت شش ساعت آتش دهند و چون سرد شود برآورده
نگاه دارند صنعت ناک بسم بهندی ناک بسم گویند و ناک در اصل لغت هند
بمعنی فیل مست است و در عوام متعارف شده که ناک مار است در ینجا مقصود
اسرب است چه که میگویند هر که باین رسایین مداومت نماید زور فیل مست
بهم رساند باید که بمطرقه بیست و چهار توله سرب منقا را اوراق سازند و سه
توله گندک و یک توله و نیم سیماب یکجا سازند و با آب صلایه کرده بر اوراق
طلایه کنند و در ظرف سفالین گذاشته در آتش پاچک دشتی کنند و چون
سرد شود برآورده یکبار دیگر همان سه توله گندک و یکتوله و نیم سیماب بطریق
مذکور صلایه بلیغ کرده همچنان با خاکستر اسرب بیامیزند و آتش دهند آنگاه
برآورده بیاورند مثل کنیری یعنی زرنیخ سرخ بیست چهار توله و گندک شش
توله پس کوفته بیخته سه تقسیم نمایند و هر بار یک قسمت با آن آمیخته و بشیره

برگ اروسه بهاون داده درآتش یا چک دشتی کنند وبعد ازان بیخ دامکی
دکانجی را باهم جوشانیده بیخ بهاون ازین دهند وهرکرت درآفتاب خشک کرده
درآتش کنند آنگاه بشیرهٔ قضبان درخت پلاس بیخ پت دهند وهرکرت در
آفتاب خشک کرده بآتش برند ونوعی کنند که خوب خاکستر شود چراکه هرگاه خاکستر
سرب بحد کمال نرسد از خوردن آن مضرت بسیار عاید شود واز بعضی شنیده
رفته که هرگاه میخواهند که هریک از رساین مذکور وآینده را خوب خاکستر کنند
وزود عمل را با تمام رسانند آنرا دربوته خلاص کرده وسفالی برسرش کذاشته
درگل حکمت میگیرند ودرآتش زغال کذاشته بدم میدمند وباین نهج چیزی که
درده روز بانجام میرسد دریک روز یا دو روز با تمام میرسانند ودر اختیارات
بدیعی ناک بسم را مذکور ساخته لیک کفته که طبیعت آن سرد است در درجه
دویم واهل هند گرم معتدل دانند سربت آن یک کنج است سونه بسم
اهل هند سونه بسم خوانند وگویند خوردن وی همچنان هیچ منفعت نبخشد
مگر آنکه خاکستر سازند وطریق وی آنست که آنرا اوراق ساخته بکنند که سیماب
چنانکه درمس مذکور شد خاکستر سازند وانکه درکتب هند نوشته شده
که طلا بدون اثر سرب کشته نمیشود باین معنی است که هرگاه خواهند بالکلیه

طلا ازوی برطرف شود ودیگر آنرا باعمالی که نزد حکما مقرر است طلا نتوان ساخت
می باید که با سرب بکشند واین خطا محض است چراکه درینصورت خاصیت طلا
نخواهد داشت وهمچنین نقره را بمرقشیشای فضی که بهندی تاره مکشی گویند
کشتن جایز نیست ومتاخرین حکما منکر این اند تب دق از خوردن سونه
بسم برطرف شود بشرط با مصلح بخورند گویند درعهد علی عادلشاه والی بیجاپور
یکی از مردم متقرب تب دق بهم رسانید وحکیم سراعد وحکیم شاه احمد شیرازی
بمعالجهٔ او مشغول شده چون فایده نکرد سلطان مذکور از حکمای هند طلب
معالجه فرمود یکی از ایشان که شرو نیدیت نام داشت متعهد مداوی شده
کفت بسونه بسم ومصلح آن علاج میکنم حکیم سراعد وشاه احمد معارض او
شده کفتند درکتب طبی مذکور است که تب دق از فنای رطوبت اول و
دوم بهم رسد واز خاکستر طلا که بیوست او در درجه اعلی است وتقبول مشهور
گرمی با وییست چگونه دفع تب دق صورت بندد حکیم برهمن کفت درین
مرض حرارت غریزی از غلبهٔ حرارت عارضی نقصان می پذیرد وازین
سبب هاضمه ضعیف شده غذای بدن حاصل نمیشود ورطوبات اصلی بدل
ما یتحلل میگردد وحرارت تب نیز علاوه آن میشود وهرگاه یک شی را دو چیز

درمقام افساد شوند باید که وقت معالجه زوال هردو منظور طبیب باشد
اگر ممکن بود والا درمقام مدافعه سبب اقوی شود ولاشک که عدم وصول
غذا ببدن علت قویست جهت افنای رطوبات اصلی چه گاه تا غذا نیابد
چون غذا نمی یابد رطوبات اصلی را بدل ما یتحلل میسازد وحرارت عارضی
اگرچه افنای رطوبات اصلی مینماید اما نه آنمقدار که درقسم اول مذکور
شد پس اولی آنست که اول تقویت هاضمه نمایند باین طریق که مدد حرارت
غریزی کنند وقوت هاضمه را بحرکت آورند تا کیلوس وکیموس صالح حاصل
شود وغذا بجمیع بدن رسیده رطوبات اصلی زایل نگردد بلکه متزاید گردد
وطبیعت فرصت یافته دشمن صعب قوی را که عبارت از مرض دق
باشد از شهرستان بدن باذن الله بیرون کند چون درمجلس آن
بادشاه سخن باینجا رسید حکیم سراعد وحکیم شاه احمد کفتند حکم ومنصف
میان وشما علاج است پس آن مریض را بشرو نیدیت سپردند و او
سونه بسم را که تقویت دل نیز میکند با مصلح داده درمدت یکماه و
نیم علاج کرد والله اعلم بکیفیة الحال سونه مکشی مرقشیشای ذهبی را
بهندی سونه مکشی بسم خوانند آنرا نیز مثل مس محروق سازند ودرآخر

یکمرتبه بشیره صبر تازه سحق بلیغ نموده بآتش برند بعده دومرتبه بشکر وقند صلایه
کرده آتش دهند انواع استسقا وسنگهرنی یعنی خلفه ودرب را دور نمایند روپه
بسم بهندی روپه بسم خوانند باید که اوراق سازند وآنرا نیز مثل مس محروق
نمایند ومنافع این نیز مثل منافع آنست وباید دانست که اصل رساین همین
هشت چیز است که نوشته شد اما خاکستر هفت چیز دیگر را که درسرعت تاثیر
مانند رساین اند نیز بسبب شباهت رساین نامند وآن الماس است
یاقوت مروارید مرجان وروح توتیا زرنیخ زرد یوق یعنی سفید مهره
خاکستر الماس که بهندی هیره بسم خوانند صفت آن چنین است الماس را
چندکرت گرم کرده درآب لیمو اندازند بعده دربار کنتا ئی نهاده در بوته
کنند وسرش پوشیده بگل حکمت گیرند ودرآتش کذاشته بدمند چندانکه سوخته
شود پس برآورده بآب لیمو صلایه نمایند وباز دربوته کذاشته درآتش
کنند وچندان تکرار این عمل کنند که خاکستر شود آنگاه قدری ازان برگ
بخورانند چون مضرت نرساند کار فرمایند بعضی وبیکرانت یعنی مرقشیشای
حدیدی را فرع الماس دانند نه فرع آهن منافع آن مانک
بسم بهندی مانک بسم گویند وطریق سوختن وی همچو الماس است منافع آن

سهنک بسم بهندی سهنک
بفتح سین و سکون ها و نون سفید مهره را کویند که وقت صبح آنرا بهندی کوری
و در نکانیز کویند باید که در آتش کنند چون سوخته خوب خاکستر کردد بآب لیمو
صلایه نموده نکاهدارند منافع آن سنکهرنی و استسقا و استرخای معده و ضعف
قوت هاضمه و سستی اعصاب قلع مروارید
که بهندی موتی بسم خوانند باید که با شیر جو از خاصه از ماده کاو در ظرف سفالین
کرده و سرش پوشیده در آتش کنند و استعمال نمایند منافع آن قلع
مرجان بهندی کلی بسم بضم کاف فارسی نامند باید که بآب لیمو در ظرف سفالین
کرده و سرش پوشیده در آتش کنند و محروق آنرا استعمال نمایند سنگ بصری
بسم یعنی بوق بهندی سنگ بصری بسم خوانند روح توتیا را او راق ساخته بهوا
حصه آن کندک نرم کرده داخل سازند و در ظرف سفال کرده باتش برند تا خوب
خاکستر شود منافع آن هرتال بسم بهندی زرنیخ
زرد را هرتال بفتح ها و سکون را کویند هرگاه خواهند آنرا در مرکبات داخل
سازند با شیره برک انالی یا آب چونه تازه یا آب قضبان درخت پلاس کی
داک نیز کویند هر کدام که باشد دوازده کرت بهاون دهند و استعمال کنند
داکر

واکر خواهند که تنها بخورند و دفع مرض بآن نمایند باید که خاکستر سازند و طریقش بسیار
است اسهل و مفید تر را نقل در می آورد باید که قدری خاکستر درخت پلاس در
دیک سفالین پهن کنند و زرنیخ زرد ورقی را نرم کرده بران ریزند و بالای
آن باز خاکستر پلاس اندازند و بکفچه آهنین بجنبانند و دیک را بالای آتش
کذاشته از هر جا که دود زرنیخ بیرون آید قدری خاکستر پلاس کرده نکذارند
که بیرون آید و چون از دود بر آمدن خاطر جمع بهم رسد سر دیک پوشیده و بکل
حکمت در زش کرفته تا دو پهر آتش معتدل کنند بعد سرد شدن بر آورده
زرنیخ سوخته را با آنقدر خاکستر که بالا و زیر آن باشد و اثر زرنیخ بیشتر بآن
رسیده باشد نکاهدارند و بوقت حاجت استعمال کنند که هرتال بسم عبارت
ازین است و بدل خاکستر پلاس خاکستر پوست درخت انبلی است و بدل
آن خاکستر درخت انالی ایضا صنعت هرتال بسم بطرز جوکیان بیفند خاک
ابوتی بر روح مالند که جوکیان آنرا میانش خالی کنند و زرنیخ ورقی را نیم
کوب کرده در وی اندازند و در آتش کنند و بسیخ آهنین آنرا بجنبانند هر کاه
در زرنیخ آتش افتد و رنکش تغیر یابد بر آورده استعمال کنند که مستعمل طایفه
جوکیانست کویند زرنیخ محرق است لهذا اکل آن موجب کرختی بدن کرده باید

باشهد و فلفل دراز بخورند شربت آن ربع ماشه تا یک ماشه است منافع آن
جذام و حبس بول بواسیر بادی و امراض جلد ببرد و در خواص زرنیخ نوشته شده
که هرگاه زن مدتی بخوردن آن مداومت نماید عقیم کردد و فرزند نشود و جوکیان
کویند هر که خواهد فواید هرتال بلکه فواید رس سندور و رس کپور بروجه اکمل بظهور
رسد باید طعام بی نمک خورد و از ترشی و لبنیات اجتناب نماید فصل فی التنقیه
الاجساد السبعه و آن اسرب و آهن و مس و قلعی و نقره و طلا و طلق است
هرگاه خواهند از نها رساین سازند نخست باین طرز پاک کنند سرب و قلعی را
کداخته در روغن کنجد بیندازند چون سرد شود بر آورده باز بکدازند و در دوغ
ترش اندازند و همچنین بر آورده و کداخته در هر یک از کانجی یعنی سرکه هندی
و شاش ماده کاو و کاره کلتی یعنی آب حب القلت جدا جدا بیندازند آنکاه
از انها رساین سازند و باقی فلزات را خوب کرم کرده علیحده علیحده درین
پنج چیز که ذکر کرده شد فرو برند و سرد کرده بر آورند بعد از ان رساین از ان
بسازند و تنقیه براده آهن چنین است کذارند تا کرم شود آنکاه بر آورده در
چیزهای مذکور فرو برند و در بعضی کتب نوشته اند که هر یک ازین اجساد را
اگر در یک ازین مایعات مذکور کرت دیکر چنانکه کذشت فرو برند بهتر خواهد بود طریق
مدبر

کرفتن سیماب از شنجرف

که اهل هند خاک
کهری نامند

مدبر ساختن بجناک اهل هند بجناک مدبر را در منافع مانند رساین دانند و طریق
مدبر بجناک همانست که در تحت خواص بجناک ذکر کرده شد بنابران تکرار ان برداخت
از انجا معلوم نمایند طریق شنجرف اعلی باب لیمو صلایه کنند و خشک کرده در دیک
سفالین نهند و دیک سفالین دیکر را درونش بطین قمولیا و شیره دانا توره
اندود کرده بالای دیک کذارند و درونش بکل حکمت کرفته آتش معتدل دو
ساعت نجومی زیر آن بر افروزند سیماب همه مصعد شده ته دیک بالا بچسبد چون
سرد شود باهستکی در زر اکشوده سیماب را بیرون آورند که سیماب مصفا
بهتر ازین متصور نیست و انکه در اختیارات بدیعی نوشته شده که سیماب مصعد سم
قاتل است بنابر آنست که دران قسم تصعید سرب و رصاص بدون کندک
داخل میشود و مفرت از انهاست صنعت تغسیل کندک شیر کاو یا کاو میش
در ظرفی کرده سرش بپارچه کرباس به بندند و کندک نرم کرده بران کرباس بکذارند
و بالای کندک ظرف سفال نهند و دران اخکرها کذاشته بدمند تا کندک که
در زیر آنست کداخته و از جامه کذشته در شیر بیفتد پس آن کندک را از شیر بر آورده
نکاهدارند و عند الحاجه کار فرمایند که کندک مغسول اینست صنعت کل حکمت زنکار
آهن که کیت کویند و کنجاره کنجد و پنبه کهنه همه را باب خمیر کرده چندان بکوبند که زور

دروی نمانده پس کار بفرمایند واین چیزها اگر حاضر نباشد کل کوزه گران را بیارند کرباس
مالیده کار فرمایند که عند الضرورة انهم خوبست صنعت تیزاب جهت تصفیه سیماب و غیره
بکار آید اجزای آن نمک شوره زاج هر سه برابر کوفته در وی بقدر حاجت آب
کنند و بعد از چند روز استعمال نمایند و بعضی گویند زاج و شوره نیز داخل شود طریق
تدبیر جیپال یعنی حب السلاطین بیاورند سرگین گاو خشک ناشده و قدری آب
دران انداخته در دیگ و تخم جیپال در پارچه کرباس بسته بطریق دول جنتر در
یاویزند و یک ساعت بنرمی آتش در ته دیگ کنند و برآورده پوست دور
سازند و مغز شگافته زبانش را که سم است دور اندازند و استعمال نمایند

الباب الخامس عشر فی الرسایین الاکبر

ترلوک چنتامن از تراکیب مشهوره اهل هند است و چندین کس بمیامن این
رسایین از امراض صعب مثل فالج و تشنج نجات یافته اند ترلوک یعنی آسمان
و زمین و آنچه در زیر زمین است چنتامن یعنی خاطرخواه پس کنایت است
از آنکه خاطرخواه تمام عالم است قوت بدن دهد و منی بیفزاید و زهر گزندگان
و جمیع زهرهای گرم و سرد را نافع است و تبهای کهن و سرفه و دمه و درد پهلو
و گرههای بلغمی و بادی دفع نماید و گوشت بدن راسخ کند و رنگ رخساره

نیکو سازد و استسقا و سنگهرنی و اسهال و موی که از کثرت فضول لزج باشد
زایل سازد و سنگ و ریگ مثانه بریزاند و آماس بلغمی و بادی و بواسیر
دفع نماید و پیسی را سودمند است و گویند چون بآن مداومت کنند موی
سفید افتاده موی سیاه برآید و چین که از پیری در چهره ظاهر شود برطرف
گردد و جمیع مرضهای بلغمی و بادی که علاج آن دشوار باشد باذن الله
بوسیله این ترکیب دفع شود و حرارت غریزی برانگیزد و غلوله شکم و یرقان
و سبح و لقوه را نافع است و بکرات آزموده شده که چندین کس را در حالت نزع
روان مقداری ازین ترکیب با شهد خورانیده اند لحه بهوش آمده سخن گفته اند
خدا برکت دهد اجزای آن رس بسم سنک بسم هیرا بسم سونه بسم روپه بسم
تانبه بسم بولاد بسم ابرک بسم کندک مغسول کانتی لوه بسم مرواریدبسم
مرجان بسم ناک بسم پرورده همه مساوی الوزن کوفته بخته با آب چترک
بیست و هفت بهاون دهند و هر مرتبه خوب صلایه نموده در آفتاب کنند خشک
و در جمیع بهاون همچنین باید کرد آنگاه از شیره اگ سه بهاون دهند و بشیره زر دوم
خار وار سه بهاون و بشیره سنبالی سه بهاون و بکاره باشیره سوزن سه بهاون
پس بیاورند خرمهرها که مایل بزردی باشند و آنرا هندی کوری گویند و جانب

دندانهای آنها اندکی بشکنند و باجزای مذکور آنها را مملو سازند و سهاگه را بشیر
اگ صلایه کرده سوراخ خرمهرها بآن مسدود سازند و در دیگ گلین کرده سرش
مهر کنند و دور آن باچک صحرائی گذاشته آتش خوب برافروزند چون سرد شود
خرمهرها را برآورده سفوف سازند و بوزن مجموع رس بسم اعلی که آنرا بوزت
رس نیز گویند داخل سازند و موازی رس سیمابی را گویند که خوب کشته باشند
و چهارم حصه رس بسم دیگرات بسم کنند پس بشیره پنج سیکوه هفت بهاون
بدهند و بکاره طرفلا سه بهاون و بشیره نبک یعنی حشیش تازه سه بهاون و بآب
چتری هفت بهاون و بترشی ترنج هفت بهاون و بکاره چترک هفت بهاون
و بشیره ادرک هفت بهاون آنگاه بوزن ربع مجموع اشیا سهاگه بریان
کرده یعنی دارا شکنه داخل نمایند و بحناک سفید مدبر فلفل گرد فلفل دراز
قرنفل زنجبیل هلیله کابلی جوز الطیب نیز هر یک بوزن سهاگه کوفته بیخته
داخل سازند و یک مرتبه دیگر باب ترنج و یکمرتبه بآب زنجبیل تر بهاون
دهند شربت آن یک گنج تا چهار گنج است با عسل و فلفل دراز بخورند یا
باعسل و شیره زنجبیل تر واگر باد و بلغم زیاده از حد داشته باشند با زنجبیل
و قند هندی بخورند تیزتاب لنکیسر جهت تشنج بادی و بلغمی که اهل هند آنرا

بادکوبند و فالج و علتهای که زنان را بعد از زائیدن بهم رسد مفید است شربت
آن دو گنج تا چهار گنج است و چون مصلح وی آب زنجبیل تر است جهت دفع
علل باب آن بخورند اجزای آن سیماب مصفا ابرک بسم کندک مغسول هر کدام
یکماشه فلفل گرد سه ماشه سهنک بسم چهار ماشه لوه بسم پنج ماشه خاکستر
سرگین صحرایی از گاو هشت ماشه بحناک تیلیا شانزده حصه مجموع سیماب و کندک
را کجلی سازند و در سفوف اجزای دیگر داخل کرده بآب ادرک و بسکیره وارد
هر کدام سه بهاون دهند و قرص ساخته نگاه دارند و در بعضی نسخ لوه بسم چهار
ماشه نوشته شده ظاهرا این بهتر است پنجامرت پرپتی جهت امعا و درد شکم
و دور ناف و اسهال که از کثرت باد و فضول بلغم باشد زایل گرداند و استسقا
و تبهای کهن و سنگهرنی را که از تعفن فضول باشد نافع آید و با طفال نیز توان
داد و باید که با عسل بخورند اجزای آن تانبه بسم ابرک بسم لوه بسم رس سندور
هر کدام یکتوله کندک هشت توله همه را سفوف ساخته در ظرف آهنین کنند
و بالای آتش چوب کنار بنهند تا گداخته گردد پس فضله تازه ماده گاو بر
زمین پهن کنند و بالای آن نیز برگ کیله تازه فرش کرده اجزای گداخته
مذکوره را بالای برگ کیله بریزند و تنک سازند و بالای آن نیز برگ کیله گذاشته

بالایش باز فضله ماده کاو بهن کنند و یک بهر بکذارند پس بنجامرت بر بتی برآرد ده نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند و دیگر رسایین مرکبه را از تطویل اندیشیده

مقاله سیم در معالجات که اکثر بتجربه مقرون شده و این مقاله مشتمل است بر صد و شصت فصل فصل اول در صداع فصل دوم در درد شقیقه فصل سیم در سرسام فصل چهارم در برسام فصل پنجم در دوار فصل ششم در افلیج فصل هفتم در لقوه فصل هشتم در سکته فصل نهم در خدر فصل دهم سبات فصل یازدهم در کابوس فصل دوازدهم در صرع فصل سیزدهم در

مالیخولیا

مالیخولیا فصل چهاردهم در عشق فصل پانزدهم در تشنج فصل شانزدهم در نسیان و غفلت فصل هفدهم در اختلاج فصل هجدهم در رعشه فصل نوزدهم در تناو فصل بیستم در زکام فصل بیست و یکم در نزله فصل بیست و دوم در امراض چشم فصل بیست و سیوم در درد کوش فصل بیست و چهارم در رعاف فصل بیست و پنجم در خیشوم فصل بیست و ششم در کند و خلط بینی فصل بیست و هفتم در جراحت بینی فصل بیست و هشتم در ناصور بینی فصل بیست و نهم در باسور بینی فصل سی ام در درد دندان فصل سی و یکم در ورم لثات و فساد کوشت بن دندان فصل سی و دوم در جنبیدن دندان فصل سی و سیوم در کند شدن دندان فصل سی و چهارم در کرم دندان فصل سی و پنجم در قلاع فصل سی و ششم در رفتن خون از دهان فصل سی و هفتم در خناق فصل سی و هشتم در کرفتگی آواز فصل سی و نهم در بخر فصل چهلم در ثقل زبان و عظم آن فصل چهل و یکم در ضفدع زبان فصل چهل و دوم در ترعدن لب فصل چهل و سیم در افتادن کام و غلق حلق فصل چهل و چهارم در بند شدن چیزها در کلو فصل چهل و پنجم در سعال فصل چهل و ششم در سرفه دق فصل چهل و هفتم در سل فصل چهل و هشتم در ضیق النفس فصل چهل و نهم در ربو فصل پنجاهم در ذات الریه فصل پنجاه و

یکم در ذات الجنب فصل پنجاه و دوم در ورم شش فصل پنجاه و سیم در درد دل فصل پنجاه و چهارم در خفقان فصل پنجاه و پنجم در عطش فصل پنجاه و ششم در غشی فصل پنجاه و هفتم در وجع معده فصل پنجاه و هشتم در ورم معده فصل پنجاه و نهم در ترش آمدن از طعام و شراب فصل شصتم در قلت جوع فصل شصت و یکم در فواق فصل شصت و دوم در جوع الکلب فصل شصت و سیم در جوع البقر فصل شصت و چهارم در فصل شصت و پنجم در هیضه فصل شصت و ششم در غثی و تهوع فصل شصت و هفتم در ترخیه فصل شصت و هشتم در زحیر فصل شصت و نهم در سحج امعا فصل هفتادم در ذرب فصل هفتاد و یکم در ضعف کبد فصل هفتاد و دوم در ضعف و درد طحال فصل هفتاد و سیم در استسقا فصل هفتاد و چهارم در زلق امعا فصل هفتاد و پنجم در یرقان فصل هفتاد و ششم در اکله فصل هفتاد و هفتم در نار فارسی فصل هفتاد و هشتم در خنازیر فصل هفتاد و نهم در دمل فصل هشتادم در سلعه فصل هشتاد و یکم در دبیله فصل هشتاد و دوم در طاعون فصل هشتاد و سیم در سرطان فصل هشتاد و چهارم در شکنج و بغلک و کره پستان فصل هشتاد و پنجم در جمره فصل هشتاد و ششم در داد فصل هشتاد و هفتم در جرب فصل هشتاد و هشتم در کلف فصل هشتاد و نهم در بهق فصل نودم در ثولول فصل نود و یکم در برش و نمش فصل نود و

دوم

دوم در جراحات فصل نود و سیم در شری فصل نود و چهارم در سعفه فصل نود و پنجم در شیرنیه فصل نود و ششم در حصف فصل نود و هفتم در بلچیه فصل نود و هشتم در نقط فصل نود و نهم در حصبه فصل صدم در آبله اطفال فصل صد و یکم در خاو رشیا فصل صد و دوم در تدابیر اطفال فصل صد و سیم در اورام فصل صد و چهارم در جذام فصل صد و پنجم در برص فصل صد و ششم در قروح رحم فصل صد و هفتم در خروج رحم فصل صد و هشتم در اختناق رحم فصل صد و نهم در شقاق قبل فصل صد و دهم در اطرار طمث فصل صد و یازدهم در قطع طمث فصل صد و دوازدهم در افتادن جنین فصل صد سیزدهم در اسقاط جنین فصل صد و چهاردهم در انقطاع حمل فصل صد و پانزدهم در اعانت حمل فصل صد و شانزدهم در حفظ جنین فصل صد و هفدهم در عسر ولادت فصل صد و هژدهم در سقوط مشیمه فصل صد و نوزدهم در آماس کرده فصل صد و بیستم در سنک و ریک کرده و مثانه فصل صد و بیست و یکم در جرب مثانه فصل صد و بیست و دوم در قروح ذکر فصل صد و بیست و سیم در بول الدم فصل صد و بیست و چهارم در سلس البول فصل صد و بیست و پنجم در حرقت بول فصل صد و بیست و ششم در عسر بول فصل صد و بیست و هفتم در سیلان منی فصل صد و بیست و هشتم

در کثرت احتلام فصل صد و بیست و نهم در آماس خصیه فصل صد و سی ام در شقاق
مقعد فصل صد و سی و یکم در ناصور مقعد فصل صد و سی و دوم در بواسیر فصل
صد و سی و سیوم در کرم شکم فصل صد و سی و چهارم در درد پشت فصل صد و
سی و پنجم در خله فصل صد و سی و ششم در درد مفاصل فصل صد و سی و هفتم
در نقرس فصل صد و سی و هشتم در درد کمر و پشت پا و مانند آن فصل صد و
سی و نهم در فتق فصل صد و چهلم در عرق مدنی فصل صد و چهل و یکم در عرق
النسا فصل صد و چهل و دوم در داء الفیل فصل صد و چهل و سیوم در دوای فصل
صد و چهل و چهارم در سپیدی ناخن فصل صد و چهل و پنجم در داخس فصل صد و
چهل و ششم در اسنان الفار فی الاظافیر فصل صد و چهل و هفتم در خراز
فصل صد و چهل و هشتم در داء الثعلب فصل صد و چهل و نهم در انتشار شعر
فصل صد و پنجاهم در شقاق شعر فصل صد و پنجاه و یکم در اثبات شعر فصل صد و
پنجاه و دوم در حدوث موی فصل صد و پنجاه و سیم در قمل فصل صد و پنجاه و
چهارم در شقاق ها شنه فصل صد و پنجاه و پنجم در نمله فصل صد و پنجاه و ششم
در کند بغل فصل صد و پنجاه و هفتم در بثها فصل صد و پنجاه و هشتم در مباشرت
وادویه قوت باه فصل صد و پنجاه و نهم در اوقات جماع فصل صد و شصتم در

منفنج و مسهل فصل اول در صداع بدانکه درین کتاب چون طریق اختصار
پیموده است بنابران اکثر معالجاتی که تجربه مقرون گشته بقلم درآورده باید دانست
که درد سر از گرمی و سردی بهم رسد خواه بادی و خواه بلغمی وگاه از مشارکت
فساد معده بود و باز درد سر مادی و غیر مادی بود تفصیل لایق بحال این نسخه
نیست اگر از گرمی بی مادی بود مثل آنکه از گرمی آفتاب و آتش یا از خوردن
چیزهای گرم و خشم کردن و ریاضت کشیدن بهم رسیده باشد علاج صندل
و کافور مع گلاب سائیده بر پیشانی طلا کنند و اگر درد شدت داشته باشد
بر سر نیز مالند نوع دیگر کاکنگ که آن را مکی هم گویند با شاخ و برگ بکوبند و در
آب جوش بسیار دهند و دیگ پیش خود گذاشته و چادر بر سر گرفته بخار گیرند
و بعد از برطرف شدن عرق چادر دور کنند و این عمل تکرار نمایند نوع دیگر
تخم کشنیز نبات زعفران هر یک نیم درم سائیده با روغن کمان یا روغن
ستور سعوط کنند و اگر درد سر از ماده صفرا بود خواه خالص خواه با رطوبات
فضلی باشد علاجهای مذکور کار بندند نوع دیگر صندل سپید بیخ سوسن
آمله برنگ کلوی زنجبیل بالا مویز نبات کشمش هر یک نیم درم نرم کرده
با شیر و شهد و روغن ستور بخورد نوع دیگر طربهلا مویز کشمش کرایته تخم

هلیله بلیله آمله را
تر پهلا گویند ۱۲

کشنیز بیخ سوسن خیار شنبر هر یک نیم درم جوکوب کرده در چهار سیر آب
بجوشانند چون نیم سیر ماند بپالایند و بخورد تا سه روز یا یکهفته دیگر انواع
اطریفلات مفید است و اگر درد سر از غلبه خون باشد آن را نیز علاج همین
است که گفته شد نوع دیگر بیخ بانسه نخود رم بجوشانند و شش درم عسل در
وی انداخته نیم گرم بخورند و اگر ضرور شود رگ باسلیق کشایند و بر جای
کردن کلک زده خون گرفتن و دیوچه گذاشتن نیز خوب است و اگر صفرای
بسیار با خون باشد بجوز القی و نمکسنگ قی کردن و مسهل خوردن نیک است
و اگر درد سر از مشارکت معده بود نیز قی و مسهل بهترین علاج است و اگر
درد سر غیر مادی از سردی هوا و بادهای مختلف و یا از مشارکت معده
سرد بود علاج خود را گرم نگاهداشتن و چیزهای حار مانند قرنفل و زنجبیل
و فلفل بر پیشانی طلا کردن و طعام اندک خوردن بود نوع دیگر هلیله زنجبیل
تخم کشنیز برنگ هر یک یکدرم در آب جوشانیده بخورد یا یکهفته نوع دیگر
فلفلین بیخ سوسن زنجبیل مویز زیره سفید تخم کرفس هر یک یکدرم
جوشانیده نیم گرم بخورد نوع دیگر افیون دو درم روغن کنجد دو سیر آب چاه
بیخ سبز بجوشانند تا آب نماند روغن بر سر و پیشانی مالد نوع دیگر زرد چوبه قرنفل

کافور مشک هر یک یکماشه با روغن ستور سعوط کنند سعوط را بهندی نس
گویند و اگر درد سر از باد اندام و بلغم باشد هر علاجی که جهت درد سر که از سرما
هوا بهم رسیده باشد نوشته شد برای این نیز مفید است دیگر فلفل دراز شیطرج
زنجبیل تخم کشنیز هر یک یکدرم بجوشانند و نیم گرم بخورند دیگر شونیز که بهندی کلونجی
گویند با شکر و روغن ستور حلوا ساخته چند روز بخورند فصل دوم در درد
شقیقه علاج درد شقیقه و درد سر یکیست حاجت تکرار ندانند و همان کنند که
گفته شد اگر از گرمی بود ادویه سرد و اگر از سردی باشد دواهای گرم کار فرمایند
و اگر از فساد معده بود قی و مسهل علاج است فصل سیم در سرسام و آن
آماسی بود در پرده مغز سر و شرائین دماغ تب گرم درد سر و سرخی چشم و هذیان
وگاه گریه کردن وگاه خندیدن و از روشنی آزار کشیدن لازم باشد و این
دو قسم بود یکی از غلبه خون و صفرا پدید آید دوم از صفرای تنها علاج هر دو
اگر در ابتدا علاج نکنند هلاک کند علاج صندل سفید کافور جو دانه یا گلاب و
سرکه بسایند و سعوط کنند و هر علاجی که برای درد سر گرم گفته شد در سرسام بکار برند
و اگر بیدار و به نشود بر جای کردن حجامت کنند یا رگ قیفال کشایند و بسیار دفع
خون بگیرند بعده بمطبوخ خیار شنبر و مطبوخ هلیله و آب فواکه و یا شیر خشت طبع

درد شقیقه را بهندی
آدهی سیسی گویند ۱۲

سرسام را بهندی
کپال هودی گویند ۱۲

بکشایند و حقنه نیز نفع عظیم بخشد و اگر در سرسام خون از بینی برآید بحران باشد
اثر آنه بیند که علامت صحت است اما اگر از اعتدال بگذرد دلیل هلاکت باشد
فصل چهارم در برسام و آن آماس پرده دل است بخار آن به دماغ رسیده
عقل مشوش گردد و تب و بیخوابی و خشکی دهان آرد باید که با یارج فیقرا
استفراغ فرمایند و رگ باسلیق کشایند و جهد نمایند که بزودی دفع گردد و الا
علاج نپذیرد و بکشد فصل پنجم در دوار یعنی گشتن سر و آن از صفرا و خون
و باد و بلغم بهم رسد آنکه از خون بود چشم سرخ گردد علاج فصد قیفال و یا حجامت
سر و ساق کردن و اگر گرانی در جمیع بدن باشد رگ اکحل کشادن بعده
مطبوخ خیارچنبر خوردن و اگر از صفرا بود تلخی دهان و تاریکی چشم و زردی
چهره و بول لازم باشد ع شش سیر خشخاش کوفته در چهار من آب
بجوشانند چون یازده سیر ماند صاف نمایند و ده سیر نبات در آن کرده باز
بجوشانند تا بقوام آید پس در خمره چرب نگاه دارند و هر روز پنج درم بر آورده
با آب شربت کنند و بخورند نوع دیگر سربهونکه، تخم کشنیز، پوست هلیله زرد
هر یک دو درم جوکوب کرده در چهار سیر آب بجوشانند و بخورند تا یکهفته
و اگر دوار از باد و بلغم بود سپیدی بشره و عرق سرد خاصه بر پیشانی لازم

باشد ع عاقرقرحا ده درم، فلفل گرد بیست درم، سوده و پخته با شهد مقدار نیم درم
حب سازند و صبح و شام یک حب بخورند نوع دیگر زردچوبه نه درم، شکر تری
نه درم، روغن ستور بیست و پنج درم یکجا کرده نهار بخورد و بغیر از کهچری مشک و
برنج و روغن ستور چیز دیگر نخورد انواع دوران سر خواه بلغمی و صفرائی و خونی
و بادی دفع گردد و جرب و بیسی و سبات و جمله علل سردی را نیز نفع بخشد
و اگر باینها دفع نشود بر تارک و یا جابک کردن داغ نهند که آخرین دوا است
فصل ششم در افلیج نیمه تن مردم سست شود بطول و بیکار گردد و آن
از غلبه بلغم دماغ پدید آید یا ضربتی که بر سر رسیده باشد اگر طبیعت قوت گیرد
و نیمه مغز دماغ را از فرو گرفتن بلغم نگاهدارد فالج بود و اگر همه دماغ را بلغم
فرو گیرد و بر تمام تن بیفتد سکته باشد و فالج بر چهار قسم است یکی آنکه اصلا حس
و حرکت در تن نماند و بیهوشی و صرع با آن بود و زبان از گفتن باند اگر یک
هفته بسر برد و نمرد و بهوش آید بعلاج بردارند شاید مفید افتد و در تدهین
کوشند خاصه بروغن بیدانجیر و روغن شادروزاین و قسط و بلسان
و روغن دهتوره و روغن سداب و روغن شونیز و همیشه برگ بیدانجیر
و سرشف و دهتوره و برگ سنبالی بر اعضاء آفت رسیده به بندد و اگر در اول

افلیج را بهندی بکهیا کهات گویند ۱۲

حال روی بکجی نهاد در تداوی بکوشند و گرنه دست باز دارند و اگر حس و
حرکت بالکلیه زایل نشده باشد و در آغاز معالجات کنند امید بهبودی باشد
باید نخست حقنه تیز کنند و تا هفت روز ماء العسل که دو حصه آب و یک
حصه عسل بدهند و آب جوشیده گرم بدهند و بعد از آن غذا نخود آب یا نمک
آب تا هفت روز و آب گرم کرده سرد ساخته آنگاه تا هفت روز جوشیده
تخم شبت و بجای آب هم همان پس از آن گوشت کبوتر بچه و دراج و
کنجشک در آن جوشیده میکرده باشند و اچار سیر و ادرک و شونیز و فلفلین
خوردن جایز است و آب گرم کرده سرد ساخته و این مطبوخ چهل روز
بدهند اجزاء آن برگ رایسن، اسکند یعنی بهمن سفید، زنجبیل، گلوی
دیودار، بیخ بیدانجیر، سنبالی، هر یک یکدرم جوکوب کرده در چهار سیر آب
بجوشانند چون نیم سیر ماند شیرگرم بنوشند و پیوسته روغنهای مذکور بر بدن
میمالیده باشند و جوزبویه و قرنفل و عاقرقرحا و بچ و زنجبیل هر کدام که حاضر
باشد در دهان داشته باشند و کاره را شناکه مشهور هند است میخورده
باشند و بر بستر برگها که مذکور شد می گسترده باشند دیگر این معجون ورژنگ
جهت افلیج و لقوه و جمله امراض بلغمی مفید است میخورده باشند و ورژنگ

ده سیر انگبین کف گرفته سی سیر ورژنگ را کوفته پخته با عسل بسرشند و هر روز
دو درم بخورند و افلیج دو نوع بود تر و خشک خشک آنست که روز بروز نیمه
تن خشک گردد و این نوع بسیار صعب است دوم آنکه بچنین باشد علاج تر
همانست که گفته شد و علاج خشک سرگین کبوتر و عسل بر اعضا مالیدن
و جای گرم نشستن و عرق کردن آنگاه باب گرم شستن و خود را گرم نگاهداشتن
تا یکهفته فصل هفتم در لقوه این علت کج شدن نیمه روی و فراخ گشتن یک
چشم است و سبب رطوبت غلیظ لزج است که در دماغ گرد آید و کیموس سرد
و غلیظ در اعصاب بهم رسد و طبیعت قوت کرده بر نیمه روی ریزد پس ماده
لقوه و فالج یکی باشد تا چهار روز خوف مفاجات بود اگر زنده ماند روز
پنجم شروع در علاج کنند و علاج لقوه و فالج یکسنت مگر علاج چند که مخصوص
لقوه است چون در خانه تاریک نشستن و غرغره و سعوط کردن باید که
نوشادر سائیده با سکنجبین غرغره کنند و برگ سنبالی آملس کرده با آب برگ
ضماد کنند و روغن جوزهندی و روغن دهتوره اگر بر روی مالیده باشند
بهتر بود و بعد از تنقیه روغن بادام و مشک و عنبر بر رخسار طلا میکرده باشند
و این حبها میخورده باشند اجزا قسط، زنجبیل، کبابه، دیودار، هر یک سه درم

تخم سن که از آن ریسمان بافند بجیبلی عاقرقرحا فلفل کرد بهنکره هر یک
درم کوفته و بیخته باهم وزن مجموع ادویه مقل ازرق بیامیزند و مقدار
دو درم با عسل غلولها سازند و یکی صبح و یکی شام با آب گرم میخورده باشند
و حکیم احمد اجمی شیرازی گوید که سعوط این روغن بسی مفید است اجزاء آن
برگ نیم جیجنده دشتی بابرا ترپهلا وارجوبه جوک موتهه کرو بالا و هماه
زنجبیل فلفل کرد تراهمان صندل سرخ روغن ستور چهارم حصه مجموع ادویه
آب بقدر متعارف چنانچه رسم است بجوشانند و روغن گیرند و اگر ازین
روغن بر سر مالند و در گوش چکانند انفع خواهد بود فصل هشتم در سکته
هرگاه رطوبتی سرد و غلیظ در بطون دماغ جمع شده ممتلی گرداند همانه سده
کامل بهم رسد و حواس و حرکات ارادی باطل شود اگر آن رطوبت بسیار
بود بهوش نیاید و اگر اندک باشد بهوش آید اما اکثر مفلوج شود بقراط
گوید المسکوت لایفیق و ان افاق افاق مفلوجا و سکته قوی از
ضعیف بنفس کشیدن معلوم توان کرد و حد آن تا چهار روز باشد
بمیرد یا بهوش آید و سکته دو نوع است دموی و بلغمی اگر دموی باشد
رگ قیفال کشایند و بر ساق هر دو پا حجامت کنند و بعد از فصد سر بینی

سکته را بهندی بهرم سنکل خوانند ۱۲

و بازو

و بازو محکم ببندند و طبع را نرم کنند و هر علاجی که برای درد سر گرم و سرسام گرم گفته
شده اینجا نیز همان کنند و اگر سکته بلغمی باشد کمتر خلاصی یابد و زنده را از مرده
چنین تمیز کنند قدری پشم تنک کرده پیش بینی بدارند اگر پشم حرکت کرد زنده
است و همچنین اگر آینه آهنی پیش بینی بدارند و مورچه افتد نشان زندگیست
و دیگر اگر رگ کشایند و خون جهد زنده است و اگر بر پوست بدود مرده علاج
بلغمی بحیلتی دهان بکشایند و گوی پشمی در دهان کنند تا باز ماند و پر مرغ بروغن
ستور چرب کرده در حلق فرو برند تا حرکت در طبع پدید آید آنگاه آب شبت
و کندک و شهد و نمک بحلق ریزند تا قی آید و حقنه کنند بشحم حنظل و مغز بیدانجیر
و چکنی که معطس است در بینی دمند و تخم سپندان گرد بار که سائیده بر جبین
بمالند تا مسام کشاده خلط بتحلیل رود و بعضی گویند سر تراشیده تا به گرم نزدیکی
سر بدارند تا خلط تحلیل رود و بعضی گویند سر تراشیده کلک بسیار زنند
و بخاک باشاش آدمی سائیده بمالند زود بهوش آید و تجربه مقرون گشته
است فصل نهم در علت خدر بهندی بهر خوانند و خدر عبارت از بیخبر شدن
پوست و گوشت اعضاست و این چهار قسم بود یکی از غلبه خلط سرد خام
دوم از بسیاری خون سیم از گزیدن کژدم و غیره چهارم از بلندی افتادن

علاج قسم اول نخست قی فرمودن و حقنه کردن آنگاه نیم نیل سوده پخته هر روز
نهار دو درم با آب گرم تا شش ماه خوردن و از جمیع ترشیها احتراز کردن
و اگر عضو خدر قابل کلک زدن باشد کلک زده توتیای سبز و نوشادر با آب
لیمو سائیده بمالند و اگر احتیاج افتد کرت دوم نیز چنین کنند و اگر از بسیار
خون باشد علاج طعام کم خوردن و خون بسیار کم کردن و علاج دو قسم دیگر
در جای خود نوشته خواهد شد فصل دهم در سبات و آن خوابی بود بر خلاف
خواب طبیعی از بخارات فاسده رطب که بدماغ رفته باشد بهم رسد چون
خواهند از خواب بیدار کنند دست و پای او بجنبانند و در گوش بانگ
کنند جواب دهد اما چشم باز نکند و اگر باز کند در دم باز بندد و هر چند بار این
بخارات تری بیشتر باشد خواب گران تر بود باید که فلفل کرد آس کرده
در ماشوره کنند و در بینی بدمند و تخم کنتامی و چکنی آس کرده در بینی
بدمند تا عطسه آید و دماغ پاک شود و اگر با اینها به نشود شحم حنظل ده درم خر
دل نیم درم شبت نیم درم در ده سیر آب بجوشانند چون نصف بماند صاف
کرده حقنه نمایند و هر علاجی که در فالج کنند درین علت نیز همان کنند فصل
دهم در کابوس کابوس علتیست که کسی در خواب پندارد که بار گران بر سینه

ماشوره را بهندی پهونکنی گویند ۱۲

اوست

اوست یا کسی حلق او میفشارد و او میخواهد بانگ کند و آواز بر نمی آید و این
مقدمه صرع است یا سکته یا دوار که ماده خلط سوداوی و بلغم غلیظ است که حرارت
غریزی در عمق بدن فرو میرود و پیوسته بخار غلیظ از اخلاط بر میخیزد تا [illegible]
است و حرکت میکند تحلیل نیافته در دماغ جمع میشود و بعضی گویند کابوس از
بسیاری خون باشد ازین جا به ترسید و بزودی خون گرفت از رگ باسلیق
و این مسهل خورند سنا که بهین تر ورق گویند پنج درم هلیله زنگی دو درم جوشانده
شیر گرم بیاشامند بعده بجوز القی و نمک سنگ استفراغ نمایند پس جوارش مصطکی
بخورند اجزا انیسون پنج سوس تربهلا هر یک نیم درم مصطکی دارچینی هر یک یکدرم
تربد دو درم زنجبیل چهار درم کلشکر یکدرم سوده بروغن بادام یا گاو چرب کنند
و در نیم سیر شهد بسرشند و هر روز شش درم بخورند و باقی علاج صرع اینجا نیز
کار آید و گاه باشد که کابوس از سرمای سخت بهم رسد فصل دوازدهم در صرع و این
از غلبه بلغم لزج آمیخته با سودا بود یا بلغم تنها باشد که در دماغ در مجاری روح نفسانی
حادث شود سده غیر تام بهم رسد بر عکس سکته و حرکات ناشایسته و تشنج لازم
این مرض باشد سبب اول خود ظاهر است اما تشنج برای آنکه چون بخار فاسد
ناخوش بدماغ رسد گریزد و خواهد خود را از آن دور کند و از اهم آوردن تشنج باشد

صرع بهندی مرگی خوانند ۱۲

وازین است که بوی کوکرد وبوی سوخته وقیر وقطران وجیفه ومردار موجب صرع باشد
وروح متلاشی کشته هم مرک مفاجاة بود وکاه صرع از غلبه خون باشد کف از دهن
برآید وبیهوش کردد اکر در آغاز علاج این رنج نمایند موافق آید وبعضی برانند
که خداوند صرع را چون بیست وپنج سال بکذرد علاج نباید کرد که نفع نخشد ومعرو
ازین چیزها خود را نکاهدارد کرما کرم سرما سخت باد تند وذونکریستن از بلندی
اسب تاختن مستی سماع ودیدن چیزها که چشم را خیره سازد خوردن کرفس
خردل کربه ومانند آن واکر صرع کودکان را پدید آید بدارو رنجه نمایند که چون
بدوازده سالکی رسد خود بخود دفع شود اما دایه اش را از چیزهای بلغم افزاو تری
انکیز مثل شیر وشیرینی وچربی پرهیز فرمایند علاج غیر خونی وقت عصر هر روز نیم ایکی
بر کفهای پا مالیده فلفل سوده بران بپاشد وبرک اگ بران ببندد تا چهل روز
ودر مدت بانشوید نوع دیکر عرق بناکوش بیل مست در پنبه کرده خشک کنند
ووقت صرع باب تر ساخته سعوط کنند دیکر بیخ کهرنی بچ فلفل نمکسنگ باشاش
کوسفند ساییده سعوط کنند نوع دیکر مهره کاو که بهندی روهن وکوروهن
وکروچن نیز خوانند وآن فلوه زرد بود که در زهره کاو به بندد هر روز قدری
جوشانیده بخورند دیکر عاقرقرحا سوده یکسیر عسل چهار سیر معجون ساخته هر روز

یکدرم

یکدرم بخورند واکر صرع از غلبه خون باشد رک قیفال کشایند وبرساقها حجامت
نمایند ورک صافن هم بکشایند وبمطبوخ هلیله طبع نرم دارند واکر صرع بمشارکت
معده بود قی فرمایند وسنبل وکل سرخ ومصطکی وکندر نرم کرده بر شکم طلا نمایند
نوع دیکر لجی که بر درخت اگ می باشد ورنک کوناکون دارد وبریدن نتوانند
کشته خشک کنند وبوزن آن فلفل کوهرد وراکوفته نکاهدارند ووقت
صرع در بینی دمند فصل سیزدهم در مالیخولیا وآن عبارت از دیوانکی که حادث
بود خلط سودا بر دماغ ومعده وجکر وسپرز غالب کشته قوت مفکره را تاریک
کرداند وپیوسته آزار قرین غم وفزع سازد وخداوند این مرض همیشه از مرک
وغیره ترسد وخیالات سرخ وزرد وسیاه پیش چشمش آید وتنهائی وتاریکی
جوید وهذیان کوید واین علت بیشتر مردم الثغ را افتد والثغ کسی را کویند
که بجای حرف سین تا کوید علاج آب وکلاب بر سر ریزند وروغنهای تری
فزاینده وخواب آورنده بر سر مالند وغذای چرب ونرم دهند وشوربای
کله کوسفند بسی خوبست ومغز سر کوسفند بریان کرده با شکر تری وزبان
میده خورند وسعوط از روغن بنفشه ونیلوفر مفید است واین شربت مجرب
باشد هوه یکسیر هوبیر یکسیر کسیلی کچور یعنی زرنباد زنجبیل فلفلین موته

یعنی سعد هندی هر یک یکسیر کسبلد دو سیر عاقرقرحا بسباسه جوز قرنفل مصطکی
خولنجان کبابه بابرنک الاچی پوست خشخاش نوفل چوک مید مهامید
جنرک بالا ناکخاه هر یک بحد درم کل دهاوه پنج سیر همه را جوکوب کرده در
نیم من آب بجوشانند چون بنصف آید فرود آرند وبعد از سرد شدن قند
هندی یکمن سویز طایفی ده سیر دوری انداخته در آوند چرب سفالین
کنند وپس از بیست روز برآورده بدست بسیار بمالند وصاف کرده
در آوند چرب کنند وهر روز یک قدح صبح ویک قدح شام خورند وپرهیز
نمایند از ترشی وچیزهای بادکن بکرم آلی مرض دفع کردد واکر شربت
مذکور بعد از خوردن مسهل بکار برند بهتر است وجامهای نرم رنکین می
پوشیده باشند وبوی خوش بکار برند وسرود شنوند والشفاء من الله
فصل چهاردهم در عشق هرکاه عاشق را بیداری بسیار در فکر معشوق
روی نماید یبوست بر مزاج دماغ بلکه بر تمامی تن راه یافته بدیوانکی
کشد وسودا بهم رسد وخون طبیعت سودا سرد وخشک است هرچه ورک
قرار کرفت دیر ماند پس چون بفکر معشوق افتد یکایک از آن باز
نیاید علاج روغن بنفشه در کوش وبینی چکانیدن وغذاهای که در مالیخولیا

العشق یحرق ماسوی
المطلوب صدق

نوشته

نوشته شده خوردن وتمام بسیار رفتن ودل را بچیزی مشغول داشتن واکثر
حکما برانند که عشق بی وصال معشوق به نکردد فصل پانزدهم در تشنج وآن
علتی است که رک وپی مردم کشیده شود وعضوها بهم آید واین علت را بهندی
دهنک بای خوانند چون وجود بطریق کمان می شود بدین اسم خوانند چه که در
لغت هندی دهنک کمان را کویند وتشنج بر دو قسم است یکی تر ودیکری خشک
وهر دو مهلک اند اما خشک زود تر بکشد واصلا در وا امید نجات نیست وتشنج
تر کاهی بدارو علاج پذیرد وتشنج خشک بیشتر در کردن ومواضع خالی افتد
وراه کذر طعام وشراب ونفس کج کند وبدشواری خوردن وآشامیدن
بفعل آید از ابتدا تا چهارم روز اکر به نشود دیکر علاج نپذیرد ودر ابتدا علاج
همان کنند که در تب دق کفته شود وشیرخر خوانیدن بسی مفید است ومغز
ساق کاو وروغن بیه مرغ وموم سفید یکجا کداخته بر بدن بمالند وغذای تری
زاینده دهند واز نمک وترشی وعدس وچیزهای که خشکی زاید احتراز نمایند وتشنج
رطب اکثر از طعام غلیظ وبدهضمی بهم رسد علاج آن مثل علاج افلیج است فصل
شانزدهم در نسیان وغفلت ماده این علت سردی وتربیت در بطن مباشر
دماغ بهم رسیده بر قوت مذکره غالب آید وقوت حافظه را باطل کرداند وکاه سردی

وتری بر بطن پسین غلبه کند و قوت حافظ نقصان پذیرد و فراموشی حاصل آید
همه چیز خوب بفهمیده لیکن نسیان بر و غالب باشد علاج کندر بغدادی و شکر
هریک بکمثقال کوفته بیخته هر روز بخورد نوع دیگر کندر بریزه فلفل دراز هریک سه
درم سوده با عسل بسرشند و صبح و شام خورند نوع دیگر روغن مال کنکنی برگ
تنبول بمالند دیگ جه سیماب بران کدو تنه بمالند فی الفور منحل خواهد شد آنرا
ماسره تنبول چنانچه متعارف است بخورند و مداومت نمایند واگر نسیان بسیار غالب
بود حقنه تیز چنانکه در سکته مذکور شد بکنند **فصل هفدهم در اختلاج** وآن جستن
اندام است از خلط غلیظ سرد که از کیموس خام حاصل شود و در دماغ قرار گیرد
بهم رسد **علاج** بروغن قسط و نار این و غیره بدهان نمایند و در معالجه بکوشند که
مقدمه رعشه است **فصل هجدهم در رعشه** وآن بر سه نوعست یکی آنکه از
تری بهم رسد دوم آنکه از خشکی پدید آید سیوم آنکه از شراب حادث شود
آنکه از تریت از کیموس سرد لزج است که در اعصاب جمع شده سده کند
و روح نفسانی خواهد که قوت نفسانی را بدان عضو برده حرکت دهد پس رعشه
پدید آرد علاج این بعینه علاج فالج است و گرسنگی و تشنگی و ریاضت کرده
نوع دیگر قسط زرد چوبه برگ نیم شیر بز هریک ده درم ادویه جامد را سفوف کرده

هر روز یک کف در شیر انداخته بخورد و نوع دوم که از خشکی دماغ است روزگار
دراز اندک اندک حادث شود و تمام بدن فرو گیرد و این نوع علاج نپذیرد و
هلاک کند مگر نادری و علاج این علاج تب دق است نوع سیوم که از شراب بهم رسد
علاج ترک شرابست و دماغ خرگوش بریان کرده خوردن و دماغ را بروغنهای
خوشبو چرب داشتن و یک قسم رعشه هست که از ضعف قوت حیوانی بهم رسد چنانکه
بیماری بسیار کشیده باشد و یا جماع بافراط کرده و خوف و اندوه و قهر و خشم رعشه
پدید آرد علاج تقویت نفس و رفع اسباب مذکوره است **فصل نوزدهم**
در تثاوب بهندی جمهای گویند و آن از کثرت خون و بلغم بود اگر از غلبه خون
باشد رگ کشایند و اگر از بسیاری بلغم بود تنقیه نمایند و بعضی گویند تثاوب
که فازه نیز خوانند شیء است که بیمار را از افتد از خشکی و بیشتر این حال کودکان را
افتد هر روز روغن بنفشه و یا روغن سوسن و یا روغن بید انجیر و یا شیر زنان
می مالیده باشند و گاه در مقدمه زکام فازه بهم رسد **فصل بیستم در زکام** هر
بخاری که لطیف بود و مسامهای دماغ کشاده باشد دفع شود و دماغ را
المی نرسد و هر بخاری که غلیظ و غیر طبیعی بود از مسامات نگذرد خاصه که
مسامها بسته باشد همانجا بماند و تباه گردد و دران حال اگر دماغ قوی بود او را از خود

تثاوب یعنی جمهای ازه
۳۳

دفع کند پس اگر بجانب گوش افتد کری و امراض گوش حادث شود و اگر بسوی
زنخ افتد ورم ملازه بهم رسد و اگر بسوی حلق افتد خناق و اگر بجانب بر و سینه افتد
سرفه و اگر بسوی بینی افتد زکام شود و اگر بسوی کام افتد نزله و اگر بسوی شش افتد
ذات الجنب و اگر بشش افتد سل و اگر بمعده افتد درد معده و اگر معده برود ها
ریزد قولنج پدید آید و اگر دماغ ضعیف بود و آنرا از خویشتن و مجاری دفع نتواند
کرد بیماریهای بد تولد کند چون سبات و غشی و صرع و جنون و سکته و صداع
و سرسام و جذام و برص اما خلطی که در زکام از بینی برآید و بدبوی و کبود رنگ
باشد علاج نکند که واجب الدفع است و اگر خلط بد بوی و بد رنگ نباشد در
علاج باید کوشید پس اگر در آغاز پرهیز کند و بغیر از آش منگ چیزی دیگر نخورد
در دو روز و نیم پخته شده نیک شود و اگر در آغاز پرهیز نکند زحمت دراز
کشد و عقیدهٔ زمرهٔ آنست که تا زکام پخته نشده باشد و نضج نیافته تب لازم
بود و علامت پخته شدن زکام آسان و سطبر برآمدن خلط است پس اگر
زکام از بخارات گرم بود و خلط سوزان و دقیق باشد کشکاب و سرکه و
دوغ ماده گاو خورند و نشاسته و کتیرا و افیون حب کرده هر شب در دهان
گیرند و آب آن فرو برند و اگر بدارو به نشود رگ کشایند و اگر زکام از سردی

بود و خلط سطبر و دشوار بیرون آید و فراموشی و کاهلی بهم رسد نخست سر را گرم کنند
و اگر ارزن گرم کرده در جامه به بندند و بر تارک نهند و یا پارچه کرباس و یا خشت پخته
گرم کرده بر سر گذارند مفید باشد و بخور قسط و شونیز و لادن و عود اگر یا لبان نفع
بخشد **دیگر** مشک زعفران در جامه بسته ببویند **دیگر** شونیز و یا نانخواه بوی داده
در جامهٔ بسته و لحظه بلحظه بدست مالیده می بوییده باشند **دیگر** دود کاغذ و فلفل
و زیره سیاه و الاچی و قرنفل و برنج گرفتن نافع است و اگر زکام دراز کشد
پس از هفت روز کندر با شهد سرشته هر روز قدری بلیسد **نوع دیگر** پوست
خشخاش دو درم زنجبیل یک درم دهانکی نیم درم جوشانیده وقت خفتن شیر
گرم بخورد تا یک هفته و اگر سرفه با زکام باشد این دوا هفت روز بخورد زنجبیل
گلوی بابونه بهارنگی کاکراسنگی دهمایه پهگرمول هر یک درم جوشانیده شیر گرم
خورد و غذا بجز آش منگ چیزی نخورد **فصل بیست و یکم در نزله** علاج زکام و نزله
هر دو یکیست بدان علما یند **فصل بیست دوم در امراض چشم** بدانکه مبحث چشم
طولانیست بحر در ظرف نگنجد لیک چون نمیخواست که این کتاب یکباره از آن
بی بهره باشد شمه میگوید اندر کاسه چشم سه طبقه گسترده شده نخستین را که
ماس استخوانست صلبیه خوانند دوم را مشیمه سیوم را شبکیه و سه رطوبت

درمیان این طبقات نهاده شده اولین را زجاجیه کویند دوم را جلیدیه و برد یز کویند سیوم را بیضیه نامند زجاجیه سرخ رنک است و بقوام شیشه کداخته و جلیدیه صاف و روشن است و فسرده چون یخ و کرد شکل است بسان ژالهٔ از نجهت برد یه هم خوانند و بیضیه سفید است بقوام سفیده تخم مرغ و چهار طبقه دیکر اندر پیش رطوبتهاست نخستین را عنکبوتیه خوانند در لطافت همچو تار عنکبوت و درمیان ثقبه ایست بسان ثقبه انکور هرکاه این ثقبه بسته شود بینائی باطل کردد و این طبقه آسمان کونست لهذا چشم را موافق تر از رنک آسمانی نیست سیوم طبقه قرنیه است صلب و شفاف و صاف باشد مانند قرن بیرون تراشیده چهارم طبقه ملتحمه است و وی کوشتیست سفید و چرب با عضلهای چشم آمیخته و بر طبقه قرنیه تمام کشته بدین سبب او را ملتحمه خوانند پس چشم مرکب باشد از سه آب و هفت برده پس اکر سپیدی چشم که آنرا ملتحمه خوانند سرخ کردد و آماس کند و آب دویدن کرد این علت را رمد خوانند اکر از کرمی و خون باشد بخلی و سوزندکی لازم باشد و بروشنائی نتواند دید و اکر خون با صفرا آمیخته بود اندک زردی نیز با وی باشد علاج رمد رک قیفال قیفال کشایند از انجانب که چشم درد کند و اکر هر دو چشم درد کند از هر دو دست

کشایند

کشایند و روز دوم نیز قدری خون بکیرند و اکر بسبب مانعی رک نتوانند کشود بر جا کردن حجامت نمایند و یا میان دو شانه و اکر اینها نفع نبخشد رک پیشانی کشایند و اکر چار نا قوت باشد بمطبوخ هلیله و خیار خبر و کشمش طبع نرم سازند و وقت خفتن تخم کشنیز خشک یکدرم نبات یکدرم کوفته میخورده باشند نوع دیگر داروی که در لحظه درد چشم برطرف سازد توتیا چهار درم میده کندم چهار درم روغن کاو چهار درم همه را خمیر کند و چهار غلوله سازد و سفالی بر آتش ملایم نهد و یک غلوله بر ان کذارد چون کرم شود نرم کرده بر چشم نهد تا آن زمان که سرد شود پس غلولهٔ دیکر که کرم شده باشد آنرا بر چشم نهد همچنین کند تا درد برطرف شود نوع دیکر زردچوبه دیودار هلد سوده بیخته با شیر زن بجوشانند و کف آنرا در چشم کشند شیر کوسفند بدل است و اکر درد چشم از بلغم بود کرانی و خلیدن کمتر باشد و آب دویدن و چرک بیشتر باید که زنجبیل و برک نیم و نمکسنک سوده در چشم کشند و اکر بجوز القی و نمکسنک تی فرمایند بسی مفید است و اکر درد چشم از باد بود درد بشتابه باشد که کویی چشم بیرون بکشند و خشکی و خارش بسیار بود و چشم سرخ ننماید باید که صندل برک نیم سوسن دیودار نمکسنک سوده با آب کرم در چشم کشند و اکر درد چشم را

فرق نتوان کرد که از غلبه کدام خلط است علاج مشترک باید کرد که اقسام را نافع باشد و آن اینست اجزا لود شش درم پوست هلیله سه درم با آب بسایند و پنبه محلوج تر کرده بر لب چشم کذارند و به بندند نوع دیکر قدری آب بظرف آهن کذارند و با آهن پاره دیکر بسایند و لحظه بلحظه آب کنند تا غلیظ شود پس آنرا بر پلک چشم پلک دو رچشم بمالند و تکرار نمایند مجربست و اکر انبه خام را در ظرف آهن بکوبند تا نیک نرم شود و آنرا بر چشم بندند همین خاصیت بخشند نوع دیکر پوست نیم برک بانسه کرو کراتیه زنجبیل کلوی صندل سرخ موتهه طریهلا زردچوبه اندرجو اذله هر یک پانزده درم نیم کوب کرده بجوشانند و صاف کرده نکاه دارند و بیست و یکروز بخورند انواع درد چشم زایل کردد علاج قرحه چشم و اکر در چشم قرحه بهم رسد از بری خون باشد فصد کنند و مطبوخ تریهلا با قدری نبات بخورند و تخم کتان و شلیت در آب تر کرده لعاب در چشم چکانند چون بهتر شود زرده بیضه مرغ و زعفران سائیده طلا کنند و دیکر معالجات قرحه از شیاف وغیره از کتب مبسوط بخاطر آورند علاج بیاض چشم هرکاه قرحه که در طبقه قرنیه و یا طبقه غنبیه بهم رسیده به شده باشد و اثر وی مانده باشد آنرا بیاض خوانند

قرحه را بندی جاندی کویند ۱۲

اکرتنک

اکر تنک و نو باشد زود علاج پذیرد و چون کهنه شود علاج نپذیرد علاج نو اکر خون غالب باشد رک کشودن و حجامت کردن و سر بر بخارات کرم داشتن و بکرما به رفتن و پس از رفتن کرمابه بیکی فرمودن تا زنجبیل تر خورده چشم را بزبان بلیسد نوع دیکر بینه دانه را بکوبند و مغز برآورده روغن کشند و دود انک کف دریا کوفته بیخته با یکدرم روغن مذکور بیامیزند و در چشم کشند و مداومت نمایند سفیدی چشم اکرچه سطبر شده باشد و دیده را پوشیده برطرف شود مجربست علاج کل چشم که بهندی پهوله کویند و آن نقطه ایست بالای سیاهی چشم ناخن فیل توتیای سبز زعفران باشیر عورت که پسر داشته باشد سائیده در چشم کشند کل دفع کردد دیکر زنجبیل بهتکری نمکسنک جمله برابر کوفته بیخته هر روز دو سه نوبت در چشم میکشیده باشند کل چشم اسب و آدم و فیل برطرف شود مکرر بتجربه رسیده است دیکر زهره آدمی خواه خشک و خواه تر در چشم کشند دیکر موسلی سفید با آب سائیده در چشم کشند علاج جرب چشم اکر خارش در پلک چشم از طرف درونی بهم رسد نخست قیفال کشایند و بعد از هفته مطبوخ هلیله دهند تا ماده غلیظ سوداوی برآورد و از افعال کشتن و سخن بلند کفتن و کوشت و ترشی و طعامهای سوداانکیز خوردن

پرهیز نمایند و شیاف احمر در چشم کشند و اجزاء شیاف احمر اینست زنگار زاج سرخ
هریک سه درم روی سوخته دو درم زعفران شهد هریک یکدرم فلفلدراز
نیم درم کوفته بیخته با آب شبینه شیاف کنند و با آب سرد سائیده در چشم کشند
علاج مغند چشم واگر در گوشه چشم سو بینی گوشت زیادتی بهم رسد و متعدار
کنار شود آنرا مغند خوانند زنگار و نوشادر با آب سائیده در چشم کشند و اگر
بنشود گوشت زیاده بریده زرده تخم مرغ بروی طلا کنند علاج ناخنه چشم
و آن جرمیست عصبی که از کنج چشم بر می آید و بتدریج بطبقه ملتحمه و قرنیه
رسیده مانع دیدن شود اگر ناخنه ضعیف و تنک بود ریم گوش آدمی با شهد
آمیخته هر روز در چشم کشند دفع گردد یا قوی تر نشود و اگر قوی و ستبر شده
باشد کحال دانا ناخنه را بکرلک بردارد و بیخ او را با ستره ببرد بلکه بجنباند
کند تا از بن برکنده شده دیگر نروید علاج نقط چشم واگر در طبقه ملتحمه یعنی سپیدی
چشم نقطه سرخ مانند قطره خون بهم رسد آنرا بتازی طرفه خوانند رگ قیفال باید
کشود و خونی که از شهپر کبوتر اهلی برآید در چشم می کشیده باشند علاج سبل چشم
هرگاه رگهای که بر سفیدی و سیاهی چشم است پرخون گشته مایل بسرخی گردد
آنرا سبل خوانند و این کمتر علاج پذیرد نخست قیفال و صافن کشایند و هر روز

سبل را بهندی بردا گویند ۱۲

دودرم

دو درم سفوف تربهلا میخورده باشند و زنجبیل و فلفلدراز و نمکسنگ و کف
دریا و زرنیخ سرخ و تربهلا برابر خشک سائیده در چشم میکشیده باشند غذا گچهری
و روغن گاو یا نان خمیر با انگبین خالص علاج زیادتی موی چشم در کتب
هندی و فارسی علاجها نوشته شده اما اغلب موافق نمی آید ماده رطوبت عفن
است کاری کنند که آن کم شود و بموچنه موی کنده بن هر موی را بسر سوزن گرم
کرده داغ کنند و بیضه مورچه بران داغ طلا کنند نوعدیگر موی کنده فی الحال
خون اشتر بران بمالند و تکرار کنند و خون غوک نیز همین حکم دارد علاج سداق
چشم یعنی ریختن موی مژه که بخارد و بریزد و این دو نوع بود یکی آنکه کنارها
پلک سرخ و درشت شود و این کمتر علاج پذیرد دوم آنکه همین موی خارش
کند و بریزد اول دماغ را با آب بارکنتا نی خسرو پاک مانند و سر بر بخارات
گرم دارند و بحمام بسیار روند و سنگ بصری و توتیا سبز و نبات و کافور
بوزن برابر سائیده با آب حب سازند و هر روز با آب شبینه سائیده
در چشم کشند و اگر خارش چشم دانند که از رطوبت تر غلیظ است که در پلکها
گرد آمده است رگ کشایند علاج شب کوری و این علت که عشا گویند از
رطوبت غلیظ بهم رسد روز که از حرارت آفتاب رقیق شود ببیند و شب

بهندی پروال گویند ۱۲

شب کوری را بهندی رات اندها گویند ۱۲

که غلیظ گردد نتواند دید اگر از خون باشد رگ قیفال و یا رگ میان هر دو
ابرو و یا رگ هر دو گوشه چشم بکشایند و بعده مسهل خورند و استفراغ کنند
و با آب بارکنتا نی خرد دماغ پاک نمایند و اگر از غلبه بلغم بود تنقیه کنند و
شهد و فلفلدراز در چشم کشند دیگره تلخه ماهی و یا گوزن و یا فاخته در
چشم میکشیده باشند نوعدیگر ریم گوش گوسفند با شهد در چشم کشند و اگر بهیچ
دفع نشود بحب صبر سقوطری و شحم حنظل طبع نرم نمایند علاج نزول آب فرود
آمدن آب از رطوبت غلیظ است اگر چهارم حصه مردمک فروگیرد در نظر صورت
بزرگ خرد نماید و نزدیک دور و دور نزدیک و یکی را دو بیند و چون بیشتر فرو
گیرد بعضی را چنان نماید که پشه پیش چشم میگردد و بعضی پندارند که موی
پیش چشم آویخته است و بعضی را سرخ و سیاه نماید و نزول آب بر سه قسمست
چون علاج کمتر پذیرد نوشته نشد باید که بمجرد پیدا شدن علامات مذکور
بکحال حاذق پناه برد تا رگهای پناگوش بشکافد و داغ کند و راه نزول آب
بسته شود و مریض می باید که در خوردن مسهل و منقی خود را معاف ندارد
علاج دمعه هرگاه مدام آب از چشم رود علاج زود تر کنند سنگ بصری هلیله زرد
هریک دو درم صبر سقوطری فلفل گرد هریک نیم درم سوده بیخته در چشم میکشیده

بهندی رت اندها گویند ۱۲

باشند

باشند دیگر زهره خروس در چشم میکشیده باشند علاج زبوه زبو آنست که رطوبت
باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم نخلد و مردم چنان گمان
برند که چیزی از بیرون بچشم در آمده است کف دریا سنگ بصری توتیای
سبز خاک سوی متفش همه برابر سائیده در چشم میکشیده باشند علاج شعیره
شعیره آنست که کنار پلک اماس در از لبان جو پدید آید باید که موم
گرم کنند و چند کرت بر شعیره نهند دیگر مگس بر شعیره طلا کنند و چشم بر بخارات
گرم نهند موم گرم بهتر از همه است بتحلیل برد علاج شرناق سرناق آنست
که پیه زیادتی بر پلک زبرین پدید آید از گرانی چشم کشادن دشوار
گردد علاج منحصر در شکافتن است و پیه را بناخن تمام برداشتن و ذره
باقی نگذاشتن و موضع مجروح را دوخته دود سائیده بران بستن
علاج انتشار انتشار آنست که طبقه عنبیه فراخ گردد و نور بصر پراکنده
شود تفصیل و علاج از کتب دیگر بخاطر آورند علاج غرب علت غرب
یعنی ناصور چشم در ابتدا هنوز که زرد آب نشده دوا کنند و دماغ
را با آب بارکنتا نی و مانند آن پاک کنند آنگاه زردچوبه یکدرم
نانخواه یکدرم کوفته بیخته بروی باشند و این علت اول اماس کند

بهندی شرناق را میندکی گویند ۱۲

بعده چرک کند انگاه زرد آب کردد بعد زرد آب علاج منفجر وانست کهمیل
کرم کرده داغ کنند اما بدون کحال دانا میسر نشود علاج تحجر تحجر عددی باشد
که در پلک زبرین پیدا شود مردم چشم را بفراغت باز نتوانند کرد در آغاز
اگر توتیای سبز با آب سائیده بالند ذکرار نمایند دفع کردد اما چون کهنه کردد
علاج آنست که پلک کردانیده تنکا فند وعدد بیرون آرند علاج جسا علت
جسا آنست که پوست چشم خشکی بهم ساند چون از خواب بیدار کردد بدشوار
چشم باز شود باید که بکرما به بسیار رود و آب شیر کرم بر سر ریزد و سبز
نجات کرم بدارد و آب کشنیز تر بخورد و اگر چشم نیش زند رگ قیفال
کشایند و شیر زنان در کوشها بدوشند و در چشم نیز بکشند که انواع درد
چشم را نافع است علاج جرب چشم زنجبیل، فلفلین، تخم کرنج، زرد چوبه
دارچوبه، نکسنک، پوست بیخ بیدانجیر، سنکه یعنی بوق. برابر سوده بیخته
با شیر کوسفند سحق کند و در چشم میکشیده باشد علاج ضعف بصر اگر بعد
از شصت سالکی باشد سعی بی فایده نکند و اگر قبل از شصت باشد اول
دماغ را پاک کند بعده معده را آنگاه این حلوا بخورد، فلفلدراز، بیخ پیپر
پیده دو سیر، شکر تری هفت سیر، روغن بقدر ضرورت حلوا ساخته هر صبح

بهندی مید هم خوانند

هفت پیسه وزن بخورد و این دارو در چشم میکشیده باشد زعفران سرمه
عدنی صندل سفید دارچینی کافور جو دانه قسط الاجی پترج ناکیسر جمله
برابر سوده باب حب سازند و بوقت حاجت با آب سرد سائیده در چشم
کشند و در انواع درد چشم ترشی مضر است از ان پرهیز نمایند فصل سیوم
در درد کوش بدانکه چشم و کوش بر بسیاری از اعضا شرف دارند
اما حکما درین باب سخن کفته اند که کدام افضل است بعضی کفته اند که چشم
زیادتی دارد و برخی بران رفته که کوش زیرا که چشم در تاریکی عاجز است
و کوش در روشنی و تاریکی یکسان است الغرض درد کوش از باد
سرد و کرم بود و کاه از خلط خون و صفرا دماغی پس اگر از خون بود رگ
قیفال کشایند و روغن ستور با سرکه جوشانیده در کوش چکانند و شیر
دختران در کوش بدوشند و اگر از غلبه صفرا بود زنجبیل دو درم
روغن ستور نیم سیر نیم کوب کرده در چهار سیر دوغ ماده کاو بجوشانند
و چون دوغ نماند صاف کرده در کوش میچکانیده باشند دیگر اگر آب
کافور در کوش چکانند البته درد فرو نشیند و اگر درد از باد سرد و خلط
دماغی باشد اول تنقیه کنند انگاه داروهای کرم و روغنهای حار کار بندند

و کوشها را از باد سرد و سرما محفوظ دارند و بخاک با شناش بز سائیده
در کوش چکانند و کاه درد کوش از کرم نیز باشد و رانحال از روغنهای
حار که انکزه داشته باشد غافل نشوند و سیر و بج و سنتجنه و نکسنک نافع
است و اگر درد کوش از سردی و رطوبت بود و در هندوستان این
علت بسیار افتد خاصه در موسم برسات باید که عاقرقرحا و اسپغول
و نار دان کوفته غرغره میکرده باشند و تخم کنتائی خرد کوفته ببویند
تا عطسه آید و آنچه جهة فالج نوشته شده بجز حقنه کار فرمایند دیگر روغن
تلخ و روغن کرنج و روغن کنجد و کلاب یکجا بجوشانند و فرود آورده
قدری نکسنک و زنجبیل و فلفل کرد و نمک دریا دران روغن کرده
در کوش چکانند نوع دیگر برگ اگ تازه و سبز سبز با هم پیچیده بر آتش
نهند چون نرم کردد فشرده قطره چند در کوش چکانند کری را نیز برطرف
سازد دیگر اگر سرگین اسب و یا خر در جامه کرده در کوش قطره چند چکانند
نفع بخشد و اگر درد کوش و درنج شش روز به نشود باید دانست
که درون کوش آماس کرده است و میخواهد سر کند علاج برگ تل
که اهل هند ازان ساک پخته بخورند بکوبند و قطرها در کوش چکانند

چون چند نوبت چنین کشد ریم تراود و آب بار سفید پخته و لعاب تملیت
و لعاب اسغول و لعاب تخم کتان هریک همین کار کنند کذلک بیه مرغ خانکی
چرک کوش اگر طفلان را افتد دوا حاجت نیست بعد از بلوغت خود برطرف
شود و اگر بزرکانرا بهم رسد تنکار سائیده در کوش کنند و بالای آن قطره
چند از آب لیمو چکانند و مداومت نمایند مجربست و اگر در کوش مانند غدد
سپید چیزی چسپیده باشد باید آنرا بمنقاش برداشت و روغنهای کرم چکانید
کرب و آب رفتن در کوش اگر در کوش آب یا کرم رفته باشد بیارند چوب
بید و یا ارنی و هر چوبی که درون آن متخلخل باشد یک سر آنرا در کوش کنند
و سر دوم را جامه محکم بندند و بروغن کنجد چرب کرده آتش دهند تا تف
آن از سوراخهای باریک بکوش رسیده آب را خشک کرداند و کرم
را بکشد نوع دیگر انکشت شهادت در کوش نهاده زود کنند دادو یه
معطس بوئیده برجهد و فرو جهد دیگر مومیائی را با آب حل کرده در کوش
چکانند دیگر صبر در آب حل کرده بچکانند دیگر حنظل تازه در آتش کنند و چون
پخته شود فشرده در کوش چکانند طنین کوش اگر طنین از خشکی باشد
طعامهای لطیف مرطب بکار برند و روغن کدو و یا سمین و مانند آن

درکوش چکانند نوعدیکر زنجبیل سه درم خشخاش هفت درم برنج جنکلی سی
درم نرم کرده درسه سیر شیر ماده کاو بجوشانند تا نیم سیر شیر بماند پس صاف
کرده هفت درم شکر سرخ داخل کرده و نیم درم زعفران پاشیده بخورد تا دو هفته
طنین که از خشکی دماغ بود دفع شود و اکر طنین از باد باشد روغنهای کرم
درکوش چکانند و از غذاهای نفاخ پرهیزند و بعد طعام نخسبند و اکر طنین
از خلطهای سرد و غلیظ که از ناکواریدن غذا بهم رسد پدید آید علاج آن و
علاج درد کوش که از سردی بهم رسد یکیست در اقسام درد کوش معده را
از فضول پاک باید داشت کری کوش اکر طرش یعنی کری عارض کردد و نکذارد
که کهنه شود و کرنه علاج نپذیرد و اکر خلط غلیظ در بدن و دماغ جمع شده باشد
کوش بر بخارات کرم بدارد و بیخ تازه حنظل کوش در کوش بیفشره آن بچکانند
دیکر بول شیر در کوش چکانند کرانی از صفرا بود زود تحلیل رود و احتیاج دوا
نشود و اکر ضرور شود علاج صفرائی نمایند و اکر در کوش دانه و مانند آن رفته
باشد و بر نیاید بر سر میل لته بخند و چیز چسبنده مثل کند ربران بمالند و درکوش
کنند تا دانه چسبیده برآید و چیزهای معطس ببویند و وقت عطسه دهان و بینی
محکم بکیرند دیکر کدوی حجامت که سر تنک باشد بر سوراخ کوش نهاده محکم بکنند

اما

آماس بن کوش را بهندی
کن مول کویند ۱۲

اما بند پنج آماس بن کوش هرکاه از جانب بیرون آماس پدید آید فصد کنند
و دو بوچه نهند و بیخ عنکوت و زرد چوبه و بیخ اندراین و نمک و دیو دار ساینده
طلا کنند و معده پاک سازند فصل بیست و چهارم در رعاف خونی که از بینی
عقب بحران بیاید مسدود نسازند که موجب صحت است و اکر از حد بکذرد علاج
کنند و حد او هشت پاس قرار داده اند و رعاف از غلبه خون باشد هرکاه
در همه تن زور آورده بجوشد رک بینی که نرم تر است بکشاید یا خون چنین
در شریانهای دماغ کرم کشته بجوشد و صداع و رعاف بهم رسد و اکر رک
جای دیکر کشاده شود علاج کمتر پذیرد و کاه رعاف از آن بود که زخمی رسد
و رک بطرقد علاج آنست که پوست پلکه و پوست درخت کیان رو مشک ساوی
سوده سعوط کنند دیکر برک حنینه تریهلا روهن بچرک مساوی سوده
بر پیشانی طلا کنند و رعاف اکر جانب چپ بود زیر پستان چپ و اکر طرف
راست بود زیر پستان راست کدو یا شاخ حجامت بی آنکه کلک زنند
کذاشته بکنند و هر دو بازو و ران و خصیتین و سر بینی محکم ببندند و آب
کشنیز و کافور در بینی بچکانند و اکر رعاف از علت سرسام باشد آنرا نیز
بستن منع است مکر آنکه از حد بکذرد و اکر رعاف از غلبه حرارت و خون

و کرمی آفتاب باشد بعلاج آن بردارند صندل سپید بنج بهی موتهه ستا
پاپره بانسه هریک یکدرم در چهار سیر آب بجوشانند و صاف کرده بنوشند
نوعدیکر هلیله کل معصفر آمله زخام برابر سوده با آب سعوط کنند و اکر کچ کهنه
با آب سائیده بر پیشانی بمالند برطرف شود نوعدیکر نه درم آمله در دو سیر آب
ترکنند و نه درم شکر تری داخل کرده بر سر بمالند فصل بیست و پنجم در خشم
این علت از بستکی استخوانهای مشامی باشد از کثرت بلغم غلیظ مشامه
ادراک بوی نکند و منفذ نفس تنک کردد علاج ها برنک مهلتی چوب تاز
نکسنک برابر روغن تلخ بوزن مجموع بجوشانند و روغن نکاهداشته در
بینی بچکانیده باشند دیکر شونیز با شاش خر سائیده سعوط کنند دیکر بول شتر
هر روز سعوط کند دیکر بول بز ناز او سعوط کند و این معجون بخورده باشد
زیره سپید کشنیز اجوان نکسنک بانسه فلفل کرد فلفلمور چرک هریک
یکدرم تتری اجمود کل و ناوه کجبیل بال بیل هریک سه درم مغز کهنه
هشت درم سفوف کرده هر روز دو درم بخورد فصل بیست و ششم در
کند و خلط بینی علاج جوز بویه یکدرم دارچینی بسباسه قرنفل کذلک سوده
باشهد بخورد و شاش شتر هر روز سعوط کند فصل بیست و هفتم در جراحت

بینی

بعضی بواسیر بینی
نیز کویند ۱۲

بینی پوست درخت نرسن سیاه بجوشانند و با آن آب جراحت بشویند دیکر آب
برک چنبه هلیله بلیله آمله ریک ترهتی سوده در بینی بمالد فصل بیست و هشتم
در ناصور بینی و آن کوشت افزونی بود که درون بینی بهم رسد علاج کمتر پذیرد
باید که ببرند و دارو نهند فصل بیست و نهم در باسور بینی و آن نیز کوشت
افزونی بود اما در ناصور کوشت چسبیده باشد باستخوان بینی یا غضروف و باسور
معلق باشد کاهی فرود آید چنانکه انکشت باو رسد و کاهی بالا رود چنانکه انکشت
بآن نرسد و باسور پارچه کوشت معلق باشد در دماغ و آنرا چهار پیرمانند
چون هر چهار قوت کیرند از چهار سوراخ کوش و بینی سر برآرند نهایتش در
کوش کمتر واقع شود علاج مریض را ستان خوابانند و ریسمان را حلقه کرده
بآن بند کنند و بجنبانند تا بیفتد و اکر این ممکن نباشد انکشت بروغن چرب کرده
در سوراخ بینی کنند و زور زنند تا کنده شود و اکر نخلق آمد قصوری ندارد
و کاه باشد که مریض در وقت کندن آن بیهوش شود از آن نترسند باز
بهوش خواهد آمد و اکر ازین هر دو نوع علاج میسر نشود زنکار و نوشادر و انزروت
بشهد آمیزد و بر فتیله مالیده در سوراخ بینی نهد و از کوشت و چیزی پرهیز
فصل سی ام در درد دندان اکر از تری و سردی باشد دماغ را بسعوط باز کشائی

پاک کنند بعده مسهل دهند آنگاه متقی پس ازان این دارو خورانند تخم ثبت
زردچوبه عاقرقرحا انگره همه برابر باشد آمیخته هر روز قدری بکار برند و شبها
اندکی زیر دندان نیز گیرند دیگر برگ سنبالی تمکسنک برنک جو کوب کرده در جامه
بندند و زیر دندان گیرند دیگر چوب آک که نازک باشد در آتش ملایم کنند بعده
برآورده زیر دندان گیرند و بخایند و اگر درد دندان از زیادتی خون باشد
رگ قیفال کشایند و یا چهار رگ و بگلاب و سرکه و کافور مضمضه نمایند و اگر احتیاج
افتد طبع نرم گردانند فصل سی و یکم در ورم لهات و فساد گوشت بن دندان
لهات را بفارسی ملازه گویند و بهندی برجیبی خوانند و این گاه آماس کند و گاه
مسترخی گردد و بر سر حنجره و حلق بایستد و دوای این در کتب فارسی و هندی بسیار
نوشته اند از انجمله اینست خاکستر بچ سفوف هلیله بر سر انگشت سبابه نهاده دست
در دهان کنند و سر انگشت بر ملازه نهاده بآهستگی بمالند و اگر آماس کرده باشد
انگشت را بیفشارند تا اندک خون نیز برآید و دارو(ی) مذکور دیگر برداشته بمالند
که استرخا و آماس دفع شود و مازو بسرکه سائیده پس سر طلا کردن نیز نافعست
و علاج فساد بن دندان اینست سفوف ناکیسر را بشیره بهنکره هفت نوبت تر
کنند و خشک گردانند آنگاه بن دندان مالند و علاج کرم دندان و خوره اینست

برگ سنبالی تمکسنک برنک با روغن کتان آس کرده طلا نمایند فصل سی و دوم
در جنبیدن دندان اگر از گرمی و عفونت باشد برگ گل جائی با برنک تودری جوشانیده
مضمضه کنند و اگر شب مانی و کف دریا کنند بهتر است و اگر از رطوبت بود بسنبل
و فوفل و مازو و هلیله زرد سفوف کرده بیخ دندان نهند فصل سی و سیوم در
کند شدن دندان اگر از خوردن چیزهای ترش باشد مغز نان گرم و یا زرده
تخم مرغ که زیر آتش پخته باشند بر دندان نهند و موم زرد خائیدن نیز نافعست و اگر
از بلغم ترش بود که در فم معده جمع شده باشد تنقیه کنند و پیوسته دندان چرب دارند
فصل سی و چهارم در کرم دندان در آغاز که هنوز کرم بیخ دندانرا بسیار ضایع
نکرده باشد یارند بیخ و برگ و شاخ و گل و بار کنتائی تازه و آنرا کوفته شیره بگیرند
و چند روز متواتر بآن آب نهار غرغره کنند فصل سی و پنجم در قلاع چون خون
از جگر بحلق آید سفید گردد و آب دهان عبارت از انست اگر بلغم در جگر غلبه کند
مزه آب دهان شور گردد و بوی دهان کنده و اگر سودا در جگر غالب شود مزه
آب دهن ترش شود و اگر صفرا غالب شود مزه آب دهن تلخ گردد و اگر خونی
صافی در جگر ماند دهان خوش بود ریحاً و لذةً و چون دهان را چنین نسبت بجگر
ثابت شد باید دانست که از دهن جمیع احوال بدن معلوم توان نمود و قلاع

قلاع یعنی جوشش
دهان و زبان ۱۲

شرح نسبت دهان
با جگر

بر سه قسم است سرخ سیاه سپید و هیچکدام از صفرا خالی نباشد اما قلاع سیاه
بدتر از سرخ است و سرخ دشوارتر از سپید علاج قلاع سیاه و سرخ اینست
دارچوبه بیخ سوس هلیله برگ چنبه با شهد سائیده طلا کنند دیگر الاچی راز بانه
نبات مساوی سفوف ساخته اندک اندک در دهان می انداخته باشد و آب
فرو برد کذلک بیخ سوس مع نبات لخلخه بلیله و صندلین و طباشیر نیز خوب
است و قلاع سپید بیشتر مردکان را افتد علاج مرضعه را دادن و یا شیر با حلاج
آوردن تفصد و حجامت و پرهیز و دوا و اگر پستان گوسپند در دهان کودک
کرده بدوشند قلاع برطرف شود و باید دانست که اگر قلاع باین علاجها برطرف
نشود با کله کشته زیر زنخ حجامت نمایند و رگ قیفال کشایند بعده زرنیخ و عاقر
قرحا برابر سوده بمالند فصل سی و ششم در رفتن خون از دهان از نجار
معده بود و باشد که مقدمه سل و دق باشد و باشد که رگ درون آن ار بافته
باشد بهمه حال خطرناک بود اگر خون سیاه باشد رگ باسلیق کشایند و مسهل
دهند و اگر به نشود و خون سرخ باشد این معالجه کنند بانسه سه درم در دو
سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند صاف کرده و نه درم عسل کرده بنوشند
و بجای کجری منک بی روغن خبر دیگر نخورد نوع دیگر صندل سپید بیت پاپره ناگرموته

در قلاع از ترشی و چرب
پرهیز واجب دانسته ۱۲

بالائیم کوب کرده بجوشانند و سرد ساخته بنوشند و اگر خون رفتن از فساد ملازه
بود علاج او گذشت و اگر آب از دهان آید و دانند که از صفراست قی فرمایند تا
صفرا از معده دفع شود و هلیله و آمله خواه پرورده و اخواه غیر پرورده نافع بود و
چیزهای دافع صفرا بخورد و اگر از غلبه بلغم و رطوبات بود نخست قی فرمایند و سعد
و گندم برابر سوده هر روز خشک سه درم بخورانند و تقلیل طعام مطلوبست
فصل سی و هفتم در خناق اگر از صفرا و خون بود از هر دو دست رگ قیفال
کشایند و یا دیوچه زیر زنخ نهند و یا بر جایگاه کردن حجامت نمایند و طبع رازم
کنند بمطبوخ هلیله و خیار خبر و مضمضه کنند بزیره و قسط و فلفل کرد و جو کما
و روغن ستور نوع دیگر نانی نام گیاهیست برگ آنرا در سرکه هندی بجوشانند
و بدان آب گلو بشویند و غرغره کنند و آن برگ جوشیده را بر گلو بندند آماس
دفع شود نوع دیگر فلفله راز اجوان جو کهار برابر سوده باشد بخورد و ملت
نماید دیگر کلتهی سه درم زنجبیل یازده درم در چهار سیر شاش ماده گاو
نازا و بجوشانند چون یکسیر بماند صاف کنند و جامه را بدان تر کرده بر آماس
حلق نهند و هرگاه خشک شود باز بدان جوشیده که گرم باشد تر سازند و همچنین
تکرار کنند تا سه روز فصل سی و هشتم در کر هکی آواز بهندی سر بهتک خوانند

بیشتر از غلبه بلغم بود علاج بج، بابچی بری، فلفلمونه را زنمکشک، قسط هریک نیم
درم سوده هر روز با سه درم عسل بخورد و سه درم شیره زنجبیل تر نیز بار کند
اما بهتر آنست که چون آفتاب بجدی آید شروع کند آواز بگشاید و صاف گردد نوعدیگر
فلفلمونه راز، جرک، زنجبیل، قسط، زیره سیه، بنرج، ز نفل، برابر سوده هر روز
دو درم بخورد با آب یا شهد نوعدیگر نوشادر یکبار در آب حل کرده بدان غرغره
نماید بستگی گلو بگشاید نوعدیگر فلفل گرد، انگره، برابر سوده با شهد معجون سازد
و هر روز نیم درم بخورد فصل سی و نهم در بخر کند دهان از تباهی معده باشد
یا از فساد گوشت بن دندان اگر از تباهی معده بود اگر از حرارت غریبه معده
باشد که رطوبت معده را کم گرداند علامت وی آنست که بعد خوردن طعام ساکن
گردد باید که صبح زود چیزی بخورد آنگاه بکارهای دیگر پردازد و این سفوف
بخورد مصطکی، کبابه، ناگرموته، جوزبویه، قرنفل، بسباسه، عود، اگر، برابر سوده
با قدری شکر یا برد و باب حبها ساخته خشک کنند و هر روز در دهان انداخته
لعاب آن بتدریج فرو برند نوعدیگر صبر پاک کرده هر روز بخورند و اگر بابهانه دفع
نشود در معده و روده اخلاط متعفن غلیظ جمع شده باشد مسهل دهند دقی
فرمایند بعده فصد باسلیق نمایند در تعلیل و تلطیف غذا کوشند و از غذای مرطب

احراز کنند و اگر گند از گنده شدن گوشت بن دندان بود علاج آن اینست
الاچی، ناگرموته، مهلتی، باله، قسط، برابر سوده حبها بندند و در دهان داشته لعاب آن
به بن دندان رسانند نوعدیگر گل و برگ جاتی، قسط تلخ، مروه، برابر حبها ساخته
در دهن گیرند و اصل آنست که در دفع چیزی که سبب تباهی گوشت بن دندان
بکوشند فصل چهلم در ثقل زبان و عظم آن یا از کثرت خون باشد یا از غلبه
بلغم و بخارات غلیظ اگر از قسم اخیر باشد علاج خردل، فلفلین، نوشادر نمک
برابر سوده هر روز ناهار بمالند و اگر درین ادویه که ذکر کرده شد مرزنگوش
و جوکهار داخل نموده غرغره نیز کنند انفع بود نوعدیگر بریزه، عاقرقرحا، نوشادر
فلفلمونه راز، اهلیم، برابر سوده در بن زبان مالد و اگر با ثقل زبان پوست
زبان برآمده باشد کثیرا و نشو را برابر سوده در دهان گیرند و بلعاب
اسغول غرغره کنند و اگر مضطر شود فصد چهار رگ نماید و بهتر آنست که رگ زیر
زبان گشاید و اگر ثقل زبان از غلبه خون باشد علاج آن مانند علاج قلاع
است و اگر زبان بجوشد و دانها بهم رسد و از چیزی خوردن عاجز کند چوب
درخت کیکر و پرکاله کند و بدان زبان تراشد بعده باب برگ چینه مضمضه
نماید دو سه روز مداومت نماید و اگر زبان آنقدر بزرگ شود که از دهان

بیرون آمد نوشادر و سرکه مکرری مالیده باشند و قیفال از هر دو دست گشایند
و طبیعت نرم و زبان چرب دارند فصل چهل و یکم در ضفدع زبان یعنی غوک
زبان و آن غده سخت باشد که اندر زیر زبان پدید آید و از سبزی رنگها مانند
ضفدع نماید و اگر بالای زبان باشد بهندی برجیبی گویند یعنی زبان دیگر و اصل
علاج هر دو قسم و سنکاریست بعد از آن دارو اگر در آغاز علاج کنند و تحلیل
برند آسان بود و اگر کهنه گردد و بزرگ شود بجز قطع علاج نبود در آغاز زیر زنخ
خون بگیرند و نوشادر و مازو و سوده زیر زبان بمالند نوعدیگر جوکهار، نوشادر
انبخار، سوده بمالند نوعدیگر زنجبیل، فلفلین، زردچوبه، هریک یکدرم بر سنگال
بریان کنند و ثلث درم چونه داخل کرده زیر زبان مالند به شود نوعدیگر جوکهار
اشنه، فلفل گرد، زنگار، نوشادر، برابر سوده زیر زبان مالد فصل چهل و دوم
در ترقیدن لب از غایت خشکی بهم رسد انگبین و مازو بسرشته بر لب طلا
کنند نوعدیگر پیه بط یا پیه ماکیان گداخته بمالند و اگر کثیرا و نشاسته به پیه بگو
یکجا کرده بمالند البته برطرف شود فصل چهل و سیم در افتادن کام و حلق
حلق یعنی فرود آمدن گلو بدانکه بریدن کام مخاطره بود اما بضرورت توان
برید باید که بسر مقراض برند تا به شود و علاج فرود آمدن گلو اینست که نوشادر

ونکسنک سوده بر انگشت شهادت نهند و انگشت بر کام نهاده روز زند چون
سه روز چنین کنند البته دفع شود آنقدر بقوت انگشت باید فشرد که اندک خون
از کام ظاهر شود و آنچه در اماس زبان گفته شد بجا آرند فصل چهل و چهارم
در بند شدن چیزها در گلو اگر چیزی سخت چون استخوان یا خسته یا لقمه و غیره
در حلق بگیرد علاج بر فورشت بر قفا محکم زدنست و اگر خار ماهی در حلق
بگیرد اگر ریزه و کوچک بود نان سخت نیم خاییده فرو برند تا پایین کند و اگر
خار بزرگ و سخت باشد علاج ندارد و هلاک کند پس در خوردن ماهی بسی احتیاط
واجب باید دانست فصل چهل و پنجم در سعال بدانکه سرفه مرشش را چون
عطسه است مر دماغ را و این علت مخصوص شش است اگر از سردی و تری
باشد اخلاط سبز و پخته برآید و بیشتر زمستان و مرطوبان را افتد خاصه در هوای سرد و
عقب خواب علاج آمله، گل بانسه، کچ، بیبل، زنجبیل، هریک سه درم در چهار سیر آب
بجوشانند چون یکسیر بماند شیر گرم خورد نوعدیگر گلوی بانسه، کنتابی، خورد، دهماسه،
پوکهر مول، هریک یکدرم در آب بجوشانند و شیر گرم بخورند یکهفته نوعدیگر فلفل
گرد، پیچ اگ، برابر سوده با آب بانسه حب سازد و در سایه خشک کرده هر روز صبح و
شام در دهان اندازد و لعاب بتدریج فرو برد نوعدیگر صمغ کبیر سه درم شکر تری

نه درم مبیده سه درم با روغن ستور بخورد سرفه دفع شود و قوت بدن پدید
آید و اگر سرفه از گرمی باشد دل و حلق بسوزد و از هوای سرد استنشاق
هوا راحت یابد و بیشتر این علت از خلط غلیظ حادث گردد که از دماغ بشش
ریزد و سرفه خشک از شش خیزد و علامت وی آنست که بلغم بر نیاید علاج ونفل
کبابه چینی، بیخ بهمن، صندل سفید، گل نیلوفر، زیره سفید، الاچی، عود اگر دار
چینی، ناگیسر، سنبل الطیب، بیخ بالا، جوز بویه، کافور، جو دانه، برابر و بقدر
مجموع نبات هر روز سه درم سفوف وقت صبح و سه درم شام بخورد و در
این ربح بوقت غصه و گرسنگی بیشتر گردد و گاه گاهی خون بر آید باید در آغاز
این معالجه کنند و پرهیز فرمایند زرد چوبه دو درم، فلفل گرد یکدرم سوده هر روز نهار
بخورد و بخورد گوی منک و برنج چیزی نخورد و روغن ستور جایز است فاما اگر
تب باشد روغن مطلقا نخورد نوعدیگر شکر سرخ ده سیر، خرمای سنگ شکن
سیر، زنجبیل یک و نیم سیر، سفوف کرده نگاهدارد و هر روز آنچه تواند بخورد و سرفه
خشک دفع شود نوعدیگر صمغ کثیرا، شکر تری، هر یک ده درم، عاقرقرحا پنج سوس
هر یک دو درم سوده هر روز دو درم بخورد فصل چهل و ششم در سرفه دق
هر بیماری که از ان شخص روز بروز ضعیف گردد اگرچه طعام بسیار خورد آنرا

بعرنه

بعرنه ذبول و بهندی کهین زوک خوانند بهمه حال درین علت که سرفه دق باشد
تنگی نفس و تب دایمی و زردی لون و درد سینه و دل و سرفه خالی از بلغم لازم
باشد و سبب حدوث این علت اندیشه و غم و اندوه بسیار باشد و بعضی از
عورات را بعد اسقاط حمل پدید آید اگر این علت کهنه گردد علاج بذیرد در آغاز
این معالجه نمایند علاج فلفلدراز شانزده درم، فلفل گرد هشت درم، تالیس پتر
درم، زنجبیل چهار درم، مهره کاو که زوهن گویند بیست درم، دارچینی دو درم
الاچی یکدرم، شکر تری صد درم، سفوف کرده هر روز چهار درم بخورد و بخورد گوی
منک چیزی نخورد دیگر بوزه یکی نیز گویند از جو یا برنج ساخته در ابتدای این
علت میخورده باشند دیگر نبات و شهد و مسکه هر سه یکجا کرده بلیسد نوعدیگر طباشیر
پنجدرم، فلفلدراز چهار درم، زنجبیل سه درم، فلفل گرد دو درم، تالیس پتر دو درم
الاچی دو درم، ناگیسر دو درم، پترج دو درم، نبات بوزن مجموع سفوف ساخته
هر روز سه درم بخورد فصل چهل و هفتم در علت سل و آن ریشی بود اندر
شش و سبب حدوث آن خلط غلیظ تیز است که از دماغ فرود آید و شش
را ریش کند یا آنکه شش بذات خویش آماس کرده ریش شود و در آخر
خون و ریم بر آمدن گیرد و لاغر و زار سازد و سل کمتر علاج پذیرد زیرا که هر دارو

سل را بهندی جهر کهین گویند

کو بجهة سرفه دهند ریش افزاید و آن که جهت ریش دهند سرفه افزاید و چون درد
بشش رسد باید که در آغاز هنوز که ریش فراخ نگشته باشد بمعالجه قیام نمایند اول
علاج تب کنند و اگر وقت تنگ باشد حال تب و ریش و سرفه مرعی داشته
بدوائی که جامع هر سه باشد علاج کنند و او را از حرکات نفسانی و جسمانی باز دارد
و خر سنگین بر ندارد و سعی کنند که از دماغ خلطی بشش نریزد و این بداروهای
قابض میسر گردد و این ادویه می باید همان ادویه باشد که در سرفه مذکور شد
و رگ کشایند و اگر ضعیف باشد میان شانه حجامت نمایند و اگر آنهم نتواند سانی
هر دو بار اجامت نمایند و اگر قوی باشد بقدر تربد و صبر و برگ سوس که
باب باران حب ساخته باشند و در سایه خشک کرده دو مثقال بخورد و
مداومت نماید تا طبیعت بگشاید و این دارو میخورده باشد گل کانته نام
گیاهیست تلخ و گل او خارناک بود آنرا با بیخ و شاخ و برگ و گل از زمین
بر آورده در سایه خشک کنند و سفوف ساخته ثلث وی شکر تری داخل
کنند و هر روز دو درم بخورند و درین علت از چیزهای که شکم نرم کند پرهیز
و اگر نرم باشد بادویه قابض ببندد و اگر نبسته شود وقت موت مسلول از دو
رسیده باشد و شکم رفتن مسلول را این مطبوخ مناسب باشد بالنه زنجبیل

کثیرا

کثیرا ابیل موته هر یک یکدرم نیم کوب کرده در آب بجوشانند و شیر گرم بخورانند و غذا
بگوی منک و برنج ساتی دهند فصل چهل و هشتم در ضیق نفس بلغم غلیظ در بازه
شش جمع شده نفس زود گیرد و در هوای سرد و تر بیشتر شود و چون بر قفا بخسبد
و یا بر بلندی نشینند زیاده گردد باید که چربی و گوشت و طعام غلیظ نخورد و داروها
در سرفه سرد یاد کرده شد همان کنند و شیره زنجبیل تر با کافور دهند و گاه تنگی نفس
از باد بود علامت وی تنگی نفس بود خاصه در وقت حرکت و سرفه خشک و حلیه
و دوائی که برای هر دو قسم مفید است اینست هوه هوه بیر، زنجبیل فلفلاین
حرک، بابرنگ، بگور، هر یک دو درم، ریم حدید کهنه نیم سیر، سفوف ساخته
هر روز سه درم بخورد با شهد دیگر هر روز نیم درم تنکهار بخورد دیگر هر روز
یکدرم مومیائی بخورد نوعدیگر کلونجی یعنی سیاه دانه، زنجبیل، کلوی، بانسه، بوکهر مول
یعنی بیخ انجیر دشتی که کلر نیز گویند و جهایه، هر یک دو درم بجوشانند و صاف کرده
شیر گرم خورند نوعدیگر فلفل دراز چهار درم، فلفل گرد دوازده درم، قرنفل
هشت درم، زنجبیل بیست و چهار درم، ناردان ده درم، ناگیسر هشت درم
شکر تری سی و شش درم، سفوف کرده هر روز سه درم نهار بخورد فصل چهل و
نهم در ربو در اسرار الاطبا بعد از بحث ضیق النفس بحث دمه نوشته ازین

معلوم میشود که ربو دمه است و کفته این زحمتی است صعب معالجات کثیره دفع
شود اول استفراغ فرمایند تا ماده که در فضای سینه و قصبهٔ شش جمع شده
متفرق شود آنگاه مسهل دهد کتائی خرد سمول یعنی بنزده درم جوشانیده صاف
کند و یکدرم سفوف زنجبیل کرده بخورد و درین علت در سرفه حرکت عنیف
ودایم باشد و در دکمر و کرده و سینه بهم رسد و بیشتر جوانانرا افتد و اکر برانزا افتد
از غایت سرفیدن فتق بدید آید علاج همچو علاج دق است و شش داغ
باید کرد چهار بر سینه و یکی بر شش و یکی بر جکر اکر آغاز باشد بتحقیق نیک کرد
بتجربه رسیده **فصل پنجاهم در ذات الریه** تب محرقه و تنکی نفس و سرخی رخسار
لازم باشد و ذات الریه‌ی درد بود از سلیق از دست راست کشایند
یا حجامت فرمایند و غذا اسفناج و کدو و مانند آن نمایند و اکر علاج نشود مسهل
دهند و یا حقنه کنند و غذا بیشتر حریره بیده و شکر و روغن بادام یا کاو سازند
والسلام **فصل پنجاه و یکم در ذات الجنب** و آن آماسی بود دموی و بلغمی
و صفرائی که در حجاب اضلاع و معالیق جکر بدید آید تنکی نفس و نیش زدن
وتب و سرفه لازم باشد علاج صفرائی و دموی کجاتو، قسط، ناکرموته، کلونجی
صندل، بالنه، بیخ سوسن، کره، بتیس، هر یک یکدرم چوب کوب کرده در چهار سیر

آب

آب بجوشانند چون یکسیر ماند پالوده و نبات اضافه کرده بنوشند و اکر تب زایل نشود
حقنه کنند و اکر از برون پهلو آماس سرخ بدید آید چیزهای منضج طلا کنند چون انجیر
و خردل و اصلیم و بیخ کینکر و بیخ موسلی سفید و خسته دخرمای هندی و شملیت
هرکدام که باشد سرکند بعد شهد و ورکنند و غذا نیز پزانده دهند مانند خربزه
و بادام و شکر و اسفناج و باقلا و سرکه و آب بر سر بزنند که زیان کلی دارد
و ذات الجنب اکر بلغمی باشد درد و تلواسه کمتر باشد نخست حقنه نیز کنند و انجیر
و مویز طایفی و رازیانه هر یک چهار درم در هشت سیر آب بجوشانند و چون
یکسیر ماند شیر کرم بخورند و مداومت نمایند و اکر ذات الجنب از خون سوخته
بود در قوی تر بود و تب قوی تر و این از انواع دیکر بدتر باشد بهترین علاج داغ
است **فصل پنجاه و دوم در درم شش** از غایت سختی و کرانی سنکین حریص
کاهل کردد و راه نتواند رفت و دردی قوی بهم رسد و کاه تب کند فصد یا حجامت
کنند جانب چپ برد و نیم پهلو بالا از کرده و اکر به نشود از سرین چپ تا سر زانو
ریسمان ستبر و نرم محکم بچند چنانکه کانرا تسکنجه کنند پس بر سر زانو کرده زنند
و بر ساق کلک بسیار زده سبلغی خون برآرند چون خون سرخ آمدن کیرد ریسمان
بکشایند و بجای کوی نمک چیز دیکر ندهند و تا هفت روز بر همین منوال خون بکیرند و اکر

نوع دانبیق دو شیشه را کویند که دهن آنها هم متصل سازند

بابیم بنکرد و داغ باید کرد **نوع دیکر** بیخ اسکند بیخ حنظل با آب بانسه بخورد **نوع دیکر**
مرشف با آب سایده متواتر بر شش مالد **نوع دیکر** بادرو نک شوره و در نوع
انبیق انداخته بر آتش ملایم نهد تا هرچه از وی بچکد پس در شیشه نکاهدارد و هر
روز ناشتا قدری بخورد و درم شش و سپرز و آماس جکر و غلوله شکم و جمله آماسهای
درون شکم دفع مجربست **نوع دیکر** چو کهار، اشنجار، جرک، فلفلاین، زنجبیل، تخم سنبل
نمکسنک، نمک کره، نمک دریا، برابر سوده هر روز نیم درم با دوازده درم روغن
ستور بخورد **فصل پنجاه و سیم در درد دل** اکر درد بجوهر دل که آن پارچه کوشت
صنوبری شکلست راه یابد حیات ممکن نیست و اکر بغلاف دل و دیکر اعضا
دردمند شود علاج توان کرد و اکر سوی مزاج دل از حرارت باشد تب لازم
بود و نفس عظیم باشد باید فصد از دست راست کرد و اکر حرارت کم بود مسهل
نرم کافیست و آب خیارین و آب کدو و آب کلنکره مفید است و این سفوف
بخورد تخم کشنیز، کل سرخ، طباشیر هر یک دو درم کافور یکماشه سوده هر روز یکدرم
بخورد و اکر با آب ترنج یا دوغ شیرین ماده کاو خورد بهتر **نوع دیکر** سلیقی، آمله، طباشیر
هر یک ده درم مروارید ناسفته یکدرم سوده هر روز یکدرم با آب سرد بخورد
و اکر بیمار نزار بود وقت هضم طعام در آب شیر کرم نشیند فربه کردد **نوع دیکر** شیر خورد

و شیر

و شیر ماده کاو و شیر خر و شیر بز بکجا کرده هر روز ناشتا بخورد و هر علاجی که در علت دق
کفته شد اینجا نیز مفید است و اکر مزاج دل ببردی و تری کراید و از نبض و نحر معلوم
شود نخست قی فرمایند و اکر بخشکی کراید شکر و مسکه و روغن کاو موافق بود **فصل
پنجاه و چهارم در خفقان** و آن طپیدن دل بود یا از کثرت حرارت اصلی
از تصاعد بخارات جکر که در اصل آن بهم رسد یا بخار معده بجکر رسد و از جکر
بدل متصاعد شود و با این طپش اکر جانب چپ دایم درد بود کم علاج پذیرد
و اکر کاهی تب و کاهی درد بود علاج پذیرد **علاج** لسان الثور هفت درم
کهربا، بسد، مروارید ناسفته، ابریشم خام، از هر یک سه درم کل ارمنی
پنجدرم، شب یمانی بریان کرده سه درم، تخم کشنیز بریان کرده پنجدرم تخم
خرفه، تخم خشک، و سعد، و طباشیر، از هر یک دو درم کافور نیم درم جمله کوفته بیخته
هر روز ناشتا دو درم با شکر تری و نبات بخورد صفرائی را نافع است تجربه
رسیده و معالجه انواع دیکر از کتب متداوله بخاطر آورند و در هوای هند اکثر
خفقان از ضعف معده و فساد کیلوس و بخار آن بدید آید اولی آنکه نخست
در تقویت معده کوشند وجه اینقسم خفقان جوشیدهٔ قلنفر با سفوف قلنفر
مع نبات و شربت کاوزبان بسی مفید است تشخیص این نوع خفقان جانب

چپ در دوایی داشت با آب برگ گاوزبان و فلنفوجوش داده برطرف شد
فصل پنجاه و پنجم در عطش اگر از گرمی و خشکی معده باشد این علاج کنند فلفله از
ناکبسر ترمه درخت برگ نیلوفر الایچی برابر سوده و بوزن مجموع نبات داخل
کرده هر روز دو درم با آب سرد بخورد و از ترشی پرهیزد و تشنگی که از آماس
جگر باشد دفع شود نوعدیگر قسط موبزکی بیخ سوس الایچی لودر بیخ کسوندی
برابر کوفته بیخته هر روز یکدرم با آب سرد بخورد و اگر تشنگی از آماس معده
باشد چنانکه گذشت رگ باسلیق کشایند و آرد جو بر شکم طلا کنند و اگر تشنگی
از آماس جگر بود علامت وی سرخی رخساره باشد و گاه یرقان پدید آید و علاج
وی در ورم جگر گذشت و اگر تشنگی از گرمی مزاج دل بود یا از گرمی شش علاج
در جای سرد مقام گرفتن و جامه نرم تر کرده بر سرد بر نهادن و لحظه بلحظه آنرا
تر کردن باشد نوعدیگر صندل سپید کشنیز پوست تخم الایچی ناکبسر موتهه
هر یک یکدرم در چهار سیر آب بخیسانند و بخورد و اگر تشنگی از گرمی معده باشد
علامت تلخی دهان و خشکی حلق و مری باشد علاج ناکبسر نبات فلفلدراز
زیره سپید قرنفل ناردان برابر سوده با شهد بخورد و اگر تشنگی از خشکی
معده بود علامت سوزش سینه و حلق بود علاج آب کلنگره که مقشر کوبند

و انار شیرین و لعاب اسغول بخورند و اگر تشنگی از گرمی امعا بود و تفصیل این آنست
که در حوالی زیر استخوان قطن که نزدیک مهرهای پشت است پیوسته بحکم صانع
چون گرمی می باشد و کار وی آنست که رطوبات امعا بکمد و نشف کند از جهت
براز خشک شود و قبض بهم رسد و مزاج آن کرم نیز بسیار خشک بود و از بخار
آن کرم امعا گرم شود و خون بدن را گرم کرده خارش پدید آورد و تشنگی
بهم رسد باید که رگ باسلیق از دست چپ کشایند و مسهل دهند و چیزهای
که یبوست امعا کم کند بخورند مانند شیر شتر مع روغن گاو و بدان مداومت
نمایند و اگر تشنگی از اخلاط فم معده بود قی فرمایند و مسهل دهند و چند روز
شیر گوسفند و یا شیر ماده گاو بخورانند **فصل پنجاه و ششم در غشی** و آن
انواع است از سردی و امتلاء بدن و گرمی از اخلاط و قی و اسهال مفرط
و رفتن خون بسیار و مباشرت بافراط و یا بوقت بحران تب عرق بسیار کند
و بیهوش گردد پس اگر بیهوشی از سردی بود علاج زنجبیل فلفلین فلفلموز
تخم کدوی تلخ اجوان خراسانی هر یک سه درم بیخ هزده درم سفوف کرده
بر بدن بمالند نوعدیگر عاقرقرحا ده درم فلفل گرد پنجدرم کوفته مقدار یکدانگ
با شهد حب سازد و یکی صبح و یکی شام بخورد نوعدیگر زردچوبه بیست درم

زنجبیل فلفل گرد هر یک پنجدرم سفوف کرده هر روز دو درم بخورد نوعدیگر جوز
سوده هر روز دو درم بخورد و اگر بیهوشی از رفتن خون بسیار بهم رسد علاج آن
نیز طلا کردن و خوردن همین ادویه است که گذشت و اگر بیهوشی از اسهال
بهم رسد علاج در فصل آن مسطور است و اگر بیهوشی از گرمی بود آنچه در خفقان
گرم مذکور شده بجای آرند و اگر از کثرت جماع بود خفیف جماع نمایند و بیهوشی
بحران را علاج نکنند اگر طبیعت غالب است عرق کرده بهوش آید و اگر بر
عکس است کار تمام بود **فصل پنجاه و هفتم در وجع معده** معده جوهریست
عصبانی بهیئت کدو و این سه قسم است یکی گذر طعام که آنرا مری خوانند
دوم فم معده سیوم ظرف معده مری از دهان است تا سر سینه که آنرا قص گویند
و استخوان قص پیوسته بقصبه شش است و فم معده از قص است
تا بزیر استخوان نرم که بوقت جنبانیدن دو تو گردد و بهندی آنرا کود نلی
خوانند و معده بسوی چپ میل دارد و منفعت او آنست که طعام را گوارد
و معده را چهار خانه است مثل خریطه چهار تو خانه اول را جاذبه خوانند
دوم را ماسکه سیوم را هاضمه چهارم را دافعه چون جاذبه ضعیف گردد از رسیدن
طعام نکند و درد سر و گوش و چشم و دیگر علتها پدید آید علاج هلیله شش درم

درد و خله معده بیشتر از
غذاهای سرد و ترش غلیظ
پدید آید مانند خیار و ماست
و دوغ ترش از آن پرهیزد ۱۲

فلفلدراز چهار درم چیرک سه درم نمکسنگ دو درم سفوف کرده با آب ترنج خمیر
کنند و حبها کرده در سایه خشک سازند و هر روز نهار دو درم بخورند و اگر ماسکه
ضعیف گردد طعام نابخته بجگر رود و از جگر ببدن و علتها و ریشها و سرطان و داء
الفیل و خام باد و مانند آن پدید آید علاج مقدار نخودی اشخیش افیون هر روز بخورد
و اگر هاضمه ضعیف گردد معده از هضم عاجز آید و علت قولنج و یرقان و ناصور
و بواسیر و علتهای شکم پدید آید علاج نانخواه رازیانه هر روز دو درم بخورد
و اگر دافعه ضعیف گردد زیر ناف درد کند و پیچش شکم بهم رسد و خون از شکم رود
علاج تیر با شکر تری دهند یا شیر میش و یا شیر گاومیش نهار بخورد دیگر اگر درد
معده از سردی بود گرسنگی بسیار آورد و اگر دوغ ترش آید و طبع نرم باشد باید
که معده را بتدریج گرم کنند مثل جوارشات و سفوف و روغن مصطکی بر شکم
طلا کنند **صنعت روغن مصطکی** زیت یا روغن کنجد پنجاه درم مصطکی یازده
درم هر دو در شیشه کرده شیشه را در دیگ آید از معلق بیاویزند چنانکه ته حلق
شیشه در آب باشد آنگاه آتش کنند تا مصطکی گداخته با روغن یکی شود
نوعدیگر چیرک دو درم فلفلین زنجبیل بیخ فلفلدراز ناردان تخم کرفس
اینها نیز هر کدام دو درم سوده هر روز دو درم بخورد و اگر انعقاد خون در معده

از جای دیگر خون در آمده بسته شده باشد باید که سرگین کبوتر و سرگین ماکیان
هریک چهار درم سفوف ساخته بخورانند تا که اخته بر آید و درد معده که از سردی
باشد و ماده بادی بود علامت کردش سر و غلبه خواب باشد علاج جوز القی
تخم ترب، تخم شبت، هریک یکدرم نمک هندی، انگزه، هریک نیم درم بخورانند
و استفراغ فرمایند و اگر استفراغ خوب نشود قدری روغن ستور زنگ
بر کفهای دست بمالند و پیش تف آتش بدارند تا گرم شده در حال قی
برآید و اگر درد معده از حرارت بود علامت آروغ دود ناک و گرمی
و تشنگی بود و طعام غلیظ خوب گوارد و طعام لطیف تباه گشته دیر گوارد
علاج چیزهای سرد دادن است فصل پنجاه و هشتم در ورم معده اگر ورم
معده از زیادتی خون بود و باشد که خون قی کند رگ باسلیق باید کشود و
چیزهای خنک خوشبوی قابض خورد مثل صندل و کافور و اگر ورم از باد
بود از چیزهای نفاخ پرهیزد و زیره و دارچینی و زنجبیل بخورد و باقی
از کتب متداوله بخاطر آورد فصل پنجاه و نهم در قی آمدن از طعام و شراب
از خوردن نمک بسیار و مگس و موی بهم رسد و از اطعمه و اشربه فاسده نیز
قی واقع شود باید چندان قی کنند که اینها دفع شوند و اگر با وجود آن قی

ایکر

اید از غلبه باد و صفرا بود یا از باد و بلغم و رطوبات نوع اولین را هر روز سفوف
دو درم با شهد بخورانند دیگر کلوی نیم کوب کرده شب در آب بخیسانند و علی الصباح
صاف کرده بنوشند دیگر طباشیر یکدرم، فلفلدراز چهار درم، زنجبیل سه درم، قرنفل
کرد، الاچی، بترج، طالیسفر، ناگیسر، هریک دو درم نبات بوزن مجموع سفوف
کرده هر روز دو درم بخورانند دیگر قرنفل، الاچی، موبزکهی، ناگیسر، بابرنگ، ناگر
موتهه، صندل سپید، فلفلدراز، هریک سه درم سفوف کرده هر صبح دو درم
بخورند و قسم ثانی را این دارو بخورده، بابرنگ، نمک سیاه، فلفلین،
زنجبیل، برابر سوده با شهد بخورد دیگر عود هندی، ناگیسر، دارچینی، طالیسفر
الاچی، پوست هلیله، زنجبیل، برابر سوده هر روز سه درم با شهد بخورد و نوع دیگر
جوز بویه، قرنفل، هریک یکدرم، الاچی نیم درم، با شهد بخورد و جوز تنها نیز خوبست
و اگر قی خون صرف یا پاره خلط با آن باشد علاج بیخ نیهی، موتهه، لسان
العصافیر مهلتی، صندل سپید، هریک ده درم کاره کرده با سه درم شهد
بخورد دیگر بیخ چنبه، صندل سپید، برگ بردل، پوست نیم هریک سه درم
کاره کرده با دو درم نبات بخورد دیگر آب برگ بانسه با شهد بخورد و دیگر
فصل شصتم در قلت جوع نقصان شهوت طعام اکثر از ضعف معده و دیگر

باشد علاج هلیله شش درم، فلفلدراز چهار درم، چترک سه درم، نمکسنگ دو درم
سفوف کرده با آب ترنج خمیر کنند و در سایه خشک ساخته هر شب دو درم بخورند
دیگر سماق، سنگدراوک، ناردان، اجوان، زنجبیل، هریک چهار درم، دارچینی، فلفل دراز، الاچی، زیره سپید، هریک ده درم، قرنفل یکدرم، چوزن
کرده هر روز دو درم صبح و شام بخورند دیگر اگر بلغم بسیار بود مسهل بخورند
و هلیله و شبت و چترک هریک بیست درم نمک سنگ ده درم فلفلدراز
چهل درم هموزن کرده هر روز سه درم بر نهار بخورد و اگر قلت جوع از گرمی
معده باشد سرگردد و گاه قی افتد این معجون بخورد هلیله سفید، بلیله، آمله
گل سرخ، هریک چهار درم طباشیر یکدرم و نیم کوفته بیخته با شهد معجون سازد
و هر روز سه درم با آب سرد خورند و اگر ضرور شود مقی دهند باب در نقصان
هاضمه این علت از آن بهم رسد که در قعر معده خلط غلیظ جمع شود و آتش غریزی
را کم کند اجزاء آن الاچی، بترج، ناگیسر، آجمود، زنجبیل، فلفل کرد، فلفلموزه، زیره سپید، باله، هریک دو درم، مغز کوبت، هشت درم، گل دهاوره،
بال بیل، هریک سه درم شکرتری شش درم کوفته بیخته سفوف سازند و
هر روز دو درم بخورند دیگر زنجبیل و انگزه برابر سوده یا نیم کوب کرده در روغن

ستور

ستور بریان کنند و هر صبح قدری بخورند و اولی آنست که درین مرض اول
تنقیه کنند آنگاه دارو بخورند دیگر سفوف و یا جوشیده قرنفل هر صبح بخورند
فصل شصت و یکم در علت فواق بفارسی هکهک خوانند و آن پنج نوع
بود یکی از خلط دوم از باد سیم از طعام چهارم از آماس جگر پنجم از خشکی
معده علاج هریک از نسخه طب شهابی جویند فصل شصت و دوم در جوع الکلب
و این آنست که رغبت طعام بسیار باشد و هاضمه کم پس بسیار بخورد و بعد از
ساعتی پاره قی کند و سگ نیز این حال دارد علاج این علت نیز از طب
شهابی جویند فصل شصت و سیم در جوع البقر این علت گرسنگی همه اندام
باشد طعام بسیار خورد و سیر نشود و همیشه با مبتلا مبتلا بود و ضعیف و
زار باشد علاج اینهم از طب شهابی و دیگر کتب طبی بخاطر آرند فصل شصت و
چهارم در بغطا یعنی آرزوی خوردنیهاء بد و این علت بیشتر زنان
حامله را افتد چه که معده ضعف پیدا کند و معده ضعیف چیزهای شور و ترش
و زمخت آرزو کند مانند گل و انگشت حامله را علاج نکنند که در ماه چهارم
که خون حیض صرف غذای فرزند شود مرض زایل گردد باید که در تلطیف
و تعلیل غذا کوشند و دیگر آنرا از کیلوس و کیموس فاسده علاج معده

علت جوع القلب را بهندی
بسم کهین خوانند ١٢

قال جالینوس المعدة الضعیفة
تشتهی المالح والحامض
والقابض ١٢

از اخلاط فاسده بقی و مسهل پاک کنند و این سفوف بخورند ه زبیلا جزک
با برنگ ناگرموتهه چوک فلفلین زنجبیل هو هو بر هر یک دو درم پولاد
مقتول ده درم سفوف ساخته هر روز یک کف با آب گرم بخورند و اگر احتیاج
بفصد باشد فصد کنند فصل شصت و پنجم در هیضه و آنرا بهندی ابیرن گویند چون
غذا در معده نکو دارد آنچه گرمی او بیشتر باشد بقی دفع کند و آنچه سردی وی
زیاده بود از راه پایین دفع کند و این قاتل باشد علاج کیمون خشک در دهان
اندازد و صندل سپید تو بر تو بر شکم طلا کند و در هر دو گوش او تف زنند
و بسیار بد مند نوع دیگر جوزبویه یکدرم قرنفل الاچی هر یک نیم سوده با شهد بخورد
دیگر بخورد دو درم با آب سائیده بخورد دیگر آب ادرک و لیمو یکی کرده بخورد یا آب
لیمو و سرکه دیگر بیخ اگ در دهن گیرد استفراغ و تشنگی برطرف شود فصل شصت و
ششم در غثی و تهوع علاج هیضه و غثی و تهوع بکست نما تنش و رغثی
و تهوع اگر نخست آب گرم و سکنجبین خورده قی کنند صواب باشد یا بجو زالقی
تنقیه فم معده نمایند فصل شصت و هفتم در ترخیه ترخیه یعنی اسهال غیر خونی
بهندی مورچی گویند و چون کهنه گردد اتیسار خوانند و ترخیه گاه منجر بر حیض شود
و این علت از فساد طعام بهم رسد شکم برود قی نباشد و درین خطر نبود مگر زحیر گاه

داگر

و اگر در روز امتلا حش بود باید که آب گرم خورانیده قی فرمایند و در آب گرم
بنشانند و اگر افراط در اسهال واقع شود این دارو بدهند طباشیر زنجبیل
کونه بیل خسته نغرک یعنی ابنه گل دهاوه رال گل انار برابر سفوف ساخته
هر روز نهار با آب شبنه خوردنوع دیگر گلشکر زیره سپید مصطکی هر یک نیم درم
سوده بخورد دیگر صندل گلاب کافور سائیده بر شکم طلا کند دیگر پودینه خشک
تخم کشنیز سوده با آب ترنج یا لیمو بخورد و اگر بانها نشود ادویه قابضه دهند
و اگر معلوم شود که ماده هشت مسهل و حقنه صوابست فصل شصت و هشتم در
زحیره بفارسی گناک و بهندی موره خوانند و آن از اخلاط فاسده باشد یا
از بستگی طبیعت و گاه با سهال باشد و گاه با قبض اگر قبض باشد البته مسهل دهند
و یا منضجات مانند کاره دهان بنگ و زجر بقضای و روغ است و چون بر
سر قدم روند چنانچه باید بزار دفع نشود بلکه اکثر اوقات اندک خلط خام
بهمان اکتفا شود خواه با خون خواه بغیر خون و باز بزودی حاجت شود و اگر
از گرمی بود خلط زرد و سوزش مقعد و تشنگی و اندوه و تلواسه لازم بود علاج
پوست بیخ کنار دانار دانه شیرین آمله طباشیر مساوی سوده و بریان کرده
صبح دو درم و شام دو درم میخورده باشد نوع دیگر گل بانسه تخم بله سوده با شهد

بخورد و اگر گناک قوی باشد و خون بسیار آید و گرمی غالب بود این علاج مطلوب
مغز بیل مغز تخم ابنه خسته جامون مغز کویت عدل مکی زردچوبه باله کایپل
موچرس پانهه بنگ آمله ریشن بر مساوی سوده هر روز سه درم با آب ترنج
بخورد و غذای خشکه برنج ساتهی و بهت منگ چیزد یگر نخورد و درین علت چون
طبیعت جهت دفع روز آورد در مقعد بهم رسد و گاه باشد که از حوالی مقعد رگی
گشاده خلطی مع خون برون آید آنرا از بیخ ندانند و نترسد بلین دادن طبیعت
بگشایند و اگر با گناک تب و تلواسه بود جای خطر باشد و اگر گناک از باد بود علامت
نرمی شکم و قراقر و درد زیر ناف باشد علاج کلوی تبیس دیوالر نیج سونبن
باله قسط ناگرموتهه پانهه هر یک یکدرم نیم کوب کرده بجوشانند و سرد ساخته
بنوشند نوع دیگر فلفلدراز فلفل گرد زنجبیل انگره بچ تبیس اندرجو برابر سوده
هر روز دو درم با آب بخورد نوع دیگر یکدرم پوست خشخاش سوده با یکدرم
شکرتری بخورد و اگر براز زرد سرخ و بدبوی بود و مقعد و دست و پا بسوزد
و تلواسه و اندوه و تب باشد علامت صفراست و مهلک باشد علاج طباشیر
کیته موچرس هلیله برابر سوده با آب بخورد دیگر ناگرموتهه موچرس بال
بیل گل انار هر یک یکدرم نرم کرده با جغرات شیرین ماده گاو بخورد نوع دیگر ناگر

موتهه

موتهه نه درم در نیم سیر شیر ماده گاو بجوشانند چون دو سیر ماند صاف کرده سرد کنند
و بخورد تا یکهفته همین قسم شیر بخورد و دیگر چیزی نخورد و مولف گوید دو سیر
نکور بیکدفعه نخورد بدفعات بخورد تا معده از هضم عاجز نیاید و اگر گناک
بلغمی باشد براز سفید و بول تیره و سپید بود و سستی و خواب غلبه کند و آب
از دهان رود علاج زردچوبه دارهلد نمک سیاه انگره تبیس بچ برابر
سوده هر صبح دو درم بخورد نوع دیگر پانهه جزک بچ قسط گرو برابر سوده هر
روز دو درم بخورد فصل شصت و نهم در ریح امعا اسهال خونی گاه از حرارت
روده باشد که از سبب بیرون آمدن اخلاط تیز بهم رسد و بسیار باشد که مانند
پارچهای گوشت برون آید و مقعد درد کند و گاه اسهال خونی از جگر باشد
و آن خونیست سیاه بی رنج باسانی بر آید علاج بانسه نخد درم در چهار سیر آب
بجوشانند چون نیم سیر ماند صاف کرده بانه درم شهد بخورند نوع دیگر پوست
درخت اگ ناگرموته زنجبیل گل دهانکی مغز بیل لود اندرجو پوست درخت
نغرک تبیس باته هر یک نیم درم با شهد آمیخته بخورند دیگر بیخ چونلائی
سوده با آب برنج بخورد بسی نفع بخشد دیگر پوست خشخاش هیجده درم
شکرتری کذلک سفوف کرده بخورند نوع دیگر طباشیر آمله موچرس هلیله

برابر سفوف کرده هر روز دو درم بخورند دیگر تخم زنجبیل شکرتری هر یک یکدرم
با آب سرد بخورند نوعدیگر هلیله اجوان زیره سپید هر یک هشت درم جداجدا
بریان کنند و سفوف ساخته هر روز پنج درم با ماست چکیده بخورند مجربست
نوعدیگر مازو مورسنگ کالوکون پوست تخم انبلی برابر سفوف کرده در
انار خام که تخم آنرا خالی کرده باشند پر کنند و بگل حکمت گرفته در آتش خرج
افکنند و برآورده انار را مع ادویه در هاون بکوبند و قرصها ساخته نگاهدارند
و هر صبح دو درم نرم کرده با ماست چکیده یا دوغ غلیظ بخورند اقسام اسهال
و خون شکم رفع گردد مجرب و آزموده است فصل هفتادم در زرب بدانکه
حکما هند از حلق تا ته معده را شش قسمت کرده اند و هر کدام را نامی کرده اند شش
و هر قسمی مقدار چهار انگشت است و قعر معده که بناف متصل است و معدن
حرارت غریزیست مقدار چهار انگشت را کهرنی نامند چون بلغم غلیظ در انجا
جمع شود و با صفرا آمیخته رقیق گردد و چشمهای ته معده را که محل کونید مملو سازد
حرارت غریزی زیر رطوبات فرو رود و طعام هضم نشده با معانیز فرو رود
و علت خلفه و ذرب و تخمه حادث گردد که بهندی سنگهرنی خوانند هرگاه در
قعر معده و امعا رطوبات غلیظ بهم رسد هرآئینه از جماع و خشم و اندوه و دوید

واب بسیار خوردن خاصه بر نهار و عقب جماع و امتلا و فساد طعام و بسیار خوردن
ترشیها و هرچه موجب حرارت غریبه باشد آن رطوبات زود فساد پیدا کرده متعفن
شود و چون حرارت غریزی غرق رطوبات است و با حرارت غریبه متفاوت
نتواند نمود صفراء غیرطبیعی و نفخ حادث گردد و آنچه بخار شده بالا میل کند دوران
سر و طنین گوش و امراض چشم و دندان و زبان و طپش دل و تنگی نفس و
درد سینه و لرزیدن دست و پا و تشنگی و قی و غثیان پدید آورد و آنچه بپائین
میل کند درد مقعد و ساقها و بی اشتهائی و نقصان هاضمه بهم رساند و گاهی سه روز
چهار روز قبض شود و گاهی بگشاید و درین علت غلبه از هر خلط که باشد باید
که از چیزهای که سبب این علت باشد احتراز لازم داند خاصه از جماع بنابر
انکه حرکات جسمانی و نفسانی هر دو بهم میرسد و آنها موجب حرارت غریبه اند
و چنانکه گذشت حرارت غریبه باعث صفرائی غیرطبیعی است و در مباشرت
خواه منی برآید و خواه برنیاید حرارت غریزی نقصان پذیرد وقتی که منی برآید
سبب معلوم است اما بوقت عدم خروج منی سبب آنست که حرارت
غریزی مغلوب حرارت غریبه میگردد و تحلیل میرود پس خداوند این علت
را احتراز مباشرت امری نباشد و از امتلاء طعام و بسیار خوردن آب و خربزه

رطب نفاخ نیز بسیار احتراز نماید مثل فواکه و بقول و خضریات و ساگها که
در هند متعارف است و این علت در برسات هندوستان که موافق تابستان
ولایت است اشتداد پیدا میکند چه که بمقتضای فصل اگرچه بلغم تحلیل رفته صفرا
زیاده میشود لیک بسبب برودت بارندگی رطوبت بر جوهر هوا غلبه کرده طبائع را
بدان برودت بهم میرساند و زکام و نزله و سرفه و امثال ذلک عارض گشته
پیوسته از دماغ بلغم و رطوبات وارد اعضا میشود و معده را فاسد میسازد
پس درینوقت از اغذیه و اشربه رطبه بیش از بیش پرهیز باید کرد و دماغ را
بخورات گرم و خشک و خوردن ادویه حاره یابسه که تقویت هاضمه نیز نماید
پرورش کند و از حال سر و سینه و جمله ظاهر بدن غافل نشود و چون درین
فصل صفرا غلبه دارد در استعمال ادویه حاره یابسه ملاحظه باشد و بمعرفت حکیم
دانا عمل کند تا چیزهای مصلح کار بندد و نوعی نماید که صفرا زیاده شده فساد پذیر
شود چراکه بلغم دماغ و بلغم قعر معده و صفرا همه یکی گشته علت را بیشتر کرده اند خاصه
که علت صفرائی باشد و همچنین در تابستان هندوستان که بهار ولایت است
هشیار باشد که از حرارت هوا بازی نخورده اغذیه و اشربه و ادویه سرد و رطب
کار نه بندد چراکه درین فصل بلغمهای که در زمستان منجمد شده گداخته گشته در بدن

پهن میشود پس درینوقت نیز طبیب حاذق باید تا در سنگهرنی بلغمی دفع بلغم
نماید و ظاهر بدن را هم از حرارت هوا محافظت کند علاج سنگهرنی بادی و
بلغمی نخست این منضج تا سه روز بخورند زنجبیل کلوی موته دو و نیم درم در شانزده
درم آب بجوشانند چون بده درم آید بخورند بعده سه روز یا هفت روز گاه
دهان بنجک بخورند و پس از نضج ماده بدوای محلل و ملطف رغبت نماید فلفل دراز
فلفلین نمکسنگ سونچل بیلا نوه کندپز برابر سوده هر روز دو درم با روغن
ستور غلوله بسته فرو برد نوعدیگر سندهی یعنی زنجبیل آنقدر که خواهد در برابر نخود
قطع کند و در میان دو نان گندم گذاشته در آتش خروج گدازد و چون نان
نیم سوخته گردد زنجبیل برآورده در سایه خشک کند و کوفته بیخته بوزن آن
شکرتری داخل سازد و هر روز سه درم بخورد نوعدیگر سفوف زنجبیل در روغن
ستور جوشانیده سرخ کرده اند پس برآورده در شهد اندازد و هر روز یکدرم
کاپیش بخورد بواسیر و یرقان و درد کمر و مفاصل و کم اشتهائی دفع شود نوعدیگر
اندرجو بتیس انکره هلیله کندپز برابر سوده هر روز دو درم با نبات بخورند
نوعدیگر هر روز قدری افیون بخورد دیگر جمله معالجات زحیر و سیح در بجا نیز مفید
است علاج سنگهرنی صفرائی این قسم را قبل از انکه قوت ساقط گردد در علاج کوشند

ویکباره مجامعت را بدرود نمایند و باواز بلند سخن نگویند و حرکت عنیف نکنند
و چیزهای سرد و شیرین و تر مداومت نمایند و این سفوف را برخویش مبارک
شناسند اجمود، نانخواه، انیسون، تری، نمکسنگ، زیره سپید و سیاه، زنجبیل هریک چهار
درم، مغز کهنه هفتاد درم، نبات دویست درم کوفته بیخته هر روز چهار درم با آب
شنبه بخورد تا سه هفته بلکه یک چله نوع دیگر صمغ کهربا تخم اسغول هریک ده درم
شکر تری نجد درم سوده هر روز نهار ده درم بخورد علاج هر سه نوع سکری هنوز
که قوت ساقط نشده باشد بتدریج طعام کم کنند و بجای آن دوغ شیرین ماده گاو
بخورند و بعد از سه هفته اصلا طعام نخورند کذلک آب هم و همین دوغ شیرین
ماده گاو بخورند و اگر خوردن دوغ دل زده شوند نمکسنگ و زنجبیل و چیزی در
دوغ باشیده بخورند دوغ هر قدر که هضم شود بخورند اما شب نخورند و اگر احتیاج
شود در بهر اول شب جایز است و در هندوستان این عمل را انکرویه میگویند
و مولف شخصی را که این علت داشت دیده که هر روز یکمن و نیم ماست را دوغ
کرده و مسکه برآورده بدفعات می خورد و آزاری نمیکشید و اگر کسی بدوغ تنها
نتواند گذراند از غذاهای که نبشته خواهد شد قدری میل کند خشکه برنج بهت عدس
بهت منگ ساک ابنوتی اچار بیل انار ترش مغز کوبیت بخته مارکنتائی برک

دشوبهای

دشوبهای برنج کرده و هرکدام ازینها کرده باشند و کری که متعارف اهل هندست
خواه از دوغ خواه از انار و انه و مغز بیل و کوبیت و در اقسام شکهری تعلیل غذاست والله
والسلام **فصل هفتاد و یکم در ضعف کبد** بدانکه ضعف جگر بر دو نوع بود یکی انکه
بی مشارکت دیگر عضوی پدید اید دوم انکه بمشارکت بهم رسد انکه بی مشارکت
باشد اماس و قرحه و جراحت در جگر بود و اسباب شرکت انست که جگر را با معده
(شرکت جگر با معده)
و سینه و زهره و اندامهای دم زدن و سپرز و گرده و رووده و رحم مشارکت است
اما شرکت او با معده چنانست که اگر در معده خللی افتد و کیلوس ناگوارید و تباه
(شارکت با زهره و روده)
گشته بجگر اید خلل در کار جگر پدید آید و خون صاف نتواند تولد کرد و بمشارکت
با زهره و روده چنانست که اگر در منفذی که میان زهره و روده است سده افتد
وحصه صفرا که را تب روده است در زهره بماند و آن فضله صفرا را زهره نتواند
(شارکت سینه و شش)
نگاهداشت بهمه اندام فرستد و مضرت بهمه تن رسد و خلل در کار جگر افتد و مشارکت
بسینه و اندام دم زدن یعنی شش چنانست که اگر در سینه و حوالی آن الم
اماسی افتد مضرت آن بجگر باز آید بسبب پیوستگی عشاها بیکدیگر و پیوستگی
(شارکت با سپرز)
رگها که از جاذبه جگر بدین اندامها امده است و غذا می ستانند و مشارکت جگر با
سپرز چنانست که اگر در سپرز الم افتد و یا در منفذی که میان جگر و سپرز است سده

بهم رسد فضله خون که در جگر است بسپرز نتواند کشید خلل در کار جگر پدید آید و مضرت
(شارکت با گرده)
آن بهمه اندامها رسد و مشارکت جگر با گرده چنانست که اگر در گرده ضعف پدید آید
و یا در منفذی که میان گرده و جگر است سده افتد و گرده فضله را که با کیلوس
(شارکت با رحم)
در جگر آمده باشد نتواند کشید خلل در کار جگر افتد و مضرت آن بهمه اندامها رسد و
مشارکت جگر با رحم چنانست که چون خون حیض بسیار رود و از جگر کشیده میشود
و جگر بدان سبب ضعیف گردد و مضرت آن بهمه اندام رسد و یا چون خون
حیض بسته شود فضله جگر که بدان طریق دفع شدی اندر جگر مانده ضعیف سازد
علامت ضعف جگر زردی روی و تیرگی رنگ و بی رغبتی بر طعام بود و بعضی را
رنگ فستقی مایل بسیاهی و بول عسالی باشد و این نشان ضعف جگر بود اندر
کیلوس تمام خون ناکردن و باندامها فرستادن و در هنگام هضم دوم یعنی
کیلوس را خون گردانیدن در جگر الم نرم پدید آید و تا با صلاع الخلف رسد و
جگر گرم اخلاط را گرم گرداینده باندامها فرستد و بدان سبب تن گرم گردد و آرزوی
طعام بشکند و تب و تشنگی پدید آید و بول رنگین شود و جگر سرد اخلاط را غلیظ
کند و آرزوی طعام زیاده سازد و جگر تر اخلاط را ابگی کند و طبع را نرم گرداند
و آخر باستسقا کشد و جگر خشک اخلاط را غلیظ کند و بول اندک آرد اما ضعف جگر که

بمشارکت

بمشارکت زهره بود علامتش تیرگی رنگ رخسار باشد و اگر چنانچه بمشارکت گرده
بود سوء القنیه پدید آید و اگر بمشارکت رحم بود احوال مریض بران گواهی دهد
و اگر بسبب اماس و قرحه باشد علامت آن در محل او یاد کرده آید و اگر ضعف جگر
در قوت جاذبه او باشد تن لاغر بود و ثفل بسیار باشد و طبع نرم باشد و اگر
ضعف اندر قوت ماسکه او باشد طبع نرم بود و ثفل بسرخی گراید و اگر قوت هاضمه
ضعیف بود براز غسالی بود و طبع و تهوج و استسقاء لحمی پدید آید و رنگ بشره
تغیر یابد و یرقان زرد و سیاه بهم رسد و براز کف ناک و بول و سیاه بود علا
او انکه نخست سبب باید جست و بدفع قیام نمود و باید دانست که بیشتر اوقات
ضعف جگر از سبب سوء المزاج سرد و تر باشد و خشک کمتر بود بدین جهت در
علاج او داروهای برانده و لطیف کننده و گشاینده بکار آید و از داروهای
برانده که در وی قبض و عفونت باز دارنده بود استعمال باید کرد چون زعفران
و انار شیرین و ترش و آنچه بدین ماند سخت نافع است از بهر انکه در وی قوت
قبض است و ترشی رطوبت غلیظ را تقطیع کند و حرارت را تسکین دهد و
شیرینی او رطوبت را بزداید و سده بگشاید و ترشی او برودت را معتدل کند
و اگر موبز را کسی با دانه بخاید نافع اید و در وی قوت براندن قبض است و کوهر

جگر را قوت بخشند لیکن آنجا که خشکی غالب بود دارو های قابض کار باید بست
واگر ماده دموی باشد فصد باید کرد واگر خلط غلیظ باشد استفراغ بحب غاریقون
باید کرد واگر خلط رقیق بود استفراغ با افسنتین و غافث واگر اسهالی افتد
تامل باید نمود و باز نباید داشت واگر احتیاج افتد بدارو های خوشبوی کشاینده
و قوت دهنده باز باید داشت که در وی قبضی معتدل بود **صفت** دوایی
که سده بگشاید و جگر را پاک کند و قوت بخشد بیارد لک مغسول و ریوند چینی هر یکی
سه درم عصاره غافث تخم بادیان تخم شلغم هر یک پنج درم افسنتین شش درم
تخم کاسنی ده درم تخم کشوث هشت درم تخم کرفس چهار درم جمله سوده دو درم
را شربت سازد **معجون جالینوس** که در بیماری جگر هیچ معجونی از وی نافع تر نیست
اجزاء آن مویز منقا بیست و پنج مثقال زعفران یک مثقال قصب الذریره دو مثقال
مقل ازرق دو و نیم مثقال انگبین شانزده مثقال هر یکی چهار مثقال دار
چوبه دو مثقال اول مقل را در شراب حل کند و جمله دارو ها در وی آمیخته با انگبین
بسرشند شربتی یک مثقال بود و اگر حرارت بسیار بود یک مثقال افیون و یک مثقال
بذر البنج درین معجون زیاد کند و هر گاه که علاجها بشرط ترتیب کرده باشند پس
شربتی سود دارد و ضماد از آن نوع سازند که از جهة ضعف معده یاد کرده شده است

و اندر ضعف قوتها جگر نگاه باید کرد اگر قوت هاضمه ضعیف باشد سنبل و بسباسه و
جوز و کندر و مصطکی و سعد و قصب الذریره سود دارد و اگر ماسکه ضعیف بود
دارو های قابض بکار باید داشت چون گل انار و گل سرخ و اگر باد ارد دمها
گرم برابر کند روا باشد و اگر دافعه ضعیف بود تدبیر سده کشادن و گرده گرم کردن
باید **علامت آماس و درد جگر** آماس جگر گاه از سوء المزاج مادی باشد
و گاه از التوای رگی از رگهای جگر و قسم اخیر بیشتر از بار گران برداشتن
و با کمان سخت کشیدن و امثال ذلک بهم رسد اگر آماس و درد جگر از گرمی بود
تشنگی و تب و سرعت نبض لازم باشد درین جگر حجامت کند یا دیوچه کذارد
و اگر احتیاج افتد رگ باسلیق کشاید و این دوا بخورد طباشیر لوبیا زنجبیل
هر یک سه درم نبات هفت درم سفوف کرده هر روز دو درم با سرکه بخورد
نوع دیگر هلیله بلیله املة با آب سائیده بر جگر طلا کند و اگر حرارت بسیار نبود که به
برداشتن احتیاج نباشد و اگر طبع مریض سخت باشد بشربت خیار خنبر
کنند که برای دفع حرارت جگر به ازین دوائی نباشد و اگر آماس و درد جگر
بلغمی باشد لون روی تباه تیره مایل بزردی بود و چون از خواب برخیزد
پشت چشم و روی و پشت دست و پای و ا آماس داشته باشد باید که در دل

آس کرده با شیر شور طلا کنند و مداومت نمایند **دیگر** هر روز مومیائی یک درم بخورند
نوع دیگر تباشیر زهر روز یکسیر بخورند مجربست و اگر هر دو نوع آماس و درد جگر گرانی
و بلغمی هیچ دارو به نشود بر موضع جگر سه داغ کنند که مجرب و آزموده است و اگر
گره بر جگر افتد و قوت لا تسنه دریابد هلاک کرد و الباقی قادر علی ما یشاء
فصل هفتاد و دوم در ضعف و درد طحال بدانکه خدا تعالی سپرز را خلاف هیئات
جگر آفرید زیرا که جگر طولانیست شکل هلال و جای او بجانب راست است و سپرز
جانب چپ است در ته آخرین اضلاع مقابل جگر زیر دل و پیوسته است شکم را
و طبع او سرد و خشک است و دو دهن دارد یکی بسوی قعر جگر و دردی خون
از جگر می ستاند چه اگر خون در جگر بماند سده افکند و جگر را سرد گرداند و آماس در
در جگر پدید آید و دهن دوم سوی فم معده است سودا را در وی میبرد و قوت
اشتها در معده از وی حاصل می آید و آنکه خدا تعالی جای سپرز زیر دل نهاد
حکمت آن بود که تا از سردی مزاج وی گرمی مزاج دل و حرارت غریزی که
در ویست بحد اعتدال ماند و اگر سردی سپرز حرارت غریزی دل را معتدل
نداشتی دماغ از حرارت دل سخت گرم گشتی و از وی زحمتها پدید آمدی و باید
دانست که سپرز خانه سوداست و جگر خانه خون و زهره خانه صفرا و معده و شش خانه

رطوبت پس چون سپرز خون تیره از جگر بستاند و آنرا هضم کند یعنی استحالت دهد
طعم وی بگرداند و ترشی لطیف در وی پدید آرد و آنچه غذا سپرز را باید از وی بگیرد و باقی
آن مایه ترش و معتدل را بسوی معده فرستد بوقت آنکه اندامها حاجتمند غذا گشته
باشد تا بدان ترشی که در وی است سودا زیاده در فم معده پدید آید و حس
قوی کرده و شرح منفعت سودا بسیار است قوت جمله تن و کارهای گران کردن
و بر مصایب صبر نمودن از وست اما وقتی که از حد اعتدال بگذرد و عفونت پدید
آید بیماریهای بسیار بد بهم رسد **علامات درد سپرز** هر گاه سپرز خون تیره از جگر نخواهد
کشید در تن زردی مایل بسیاهی پدید آید علاج همانست که در باب یرقان بیان
گفته خواهد شد و کدوی حجامت بر موضع سپرز نهاده او را قوی باید ساخت و
آهسته بدست مالیده و خداوند رحمت را ریاضت فرماید تا فضله فاسد از وی
تحلیل رود و حرارت غریزی را قوی کند و اگر قوت ماسکه وی ضعیف گشته
باشد علامت وی دفع شدن سوداست بقی و اسهال هر دو و علاج وی همانست
که در باب قی و اسهال سوداوی مسطور است و اگر ضعف در قوت هاضمه سپرز
در آمده باشد از غلبه سردی هر غذا که بوی رسد زنگ ترش شود علامت وی گرسنگی
بسیار است و علاج همان که در باب شهوت کلبیه مذکور است و اگر ضعف در قوت

هاضمه او از غلبه حرارت بود هر غذا که دارد وی شود محرق گردد و وسواس سودا وی
تولد کند علاج نیز همانست و اگر ضعف از قوت دافعه او باشد مواد را بمعده و بهر طرف
افکند علاج وی چون علاج ترخیه است تا اینجا ماهیت و سبب آفرینش طحال باز
نموده شد اکنون آمدیم بر سر مقصود باید دانست که ورم سپرز نشر آنست که
سخت باشد مانند تخته سنگی علامت صلبی نبض است و بر رستا به جانب حجاب
وروی گرفته باشند و باشد که درد از سپرز سرایت کند بحجاب رسد و نفس
کشیدن کوتاه و تنگ گردد چون نفس کودک در حالت گریه و سپرز چون ورم
کند در محل خود بزرگ و غلیظ شدن گیرد و خداوندش را لاغر گرداند و اگر آن
اماس در سپرز دیر بماند والم آن بجگر رسد مردم را استسقا پیدا کند علاج
وی مانند علاج جگر است و نیز بعضی را در ورم سپرز درد بود و بعضی را نبود
و گرانی و زردی و نزاری تن بسیار بود و نادم آخر از طعام خوردن باز ماند
و بعضی را اماس بر پشت دست و پای باشد علاج در ابتدا رگ باسلیق
کشایند و یا بزیر شانه چپ حجامت فرمایند و هر روز سه درم خردل سوده با نیم
سیر کمیز ستور و با کمیز بزنازاد بخورد به شود دیگر هر علاجی که در اماس جگر گفته
شد بعینه همان باید کرد نوع دیگر خردل و جوکهار هر یک یکدرم سوده در نیم سیر کمیز

بزنازاد

بزنازاد افکنده بنوشند و مداومت کند دیگر این چورن بخورد که مجربست چورن اگ
بیار و برگ اگ که خود از درخت ریخته باشد صد عدد و نمک سنگ اشخار سهاگه زرد چوبه
دارچوبه نمک کره نمک سیاه جوکهار هر یک بیست درم انگره دو درم جمله باریک سوده
در ده درم روغن سرشف و ده درم شیر اگ آمیخته بر برگهای اگ هر دو جانب طلا
کند و در دیگ گلین نو بر تو نهند و سر دیگ گذاشته محکم بگیرد آنگاه تمام دیگ را
بگل حکمت گرفته بعد خشک شدن میان با حک دشتی گذارد و آتش قوی کند
و پس از سرد شدن سر دیگ بگشاید جمله اجزا خاکستر شده خواهد بود بر آورده نگاه
دارد و هر روز مقداری که بسر انگشت بر آید با آب شبینه خورد و از ترشی و ترخی
و دهی و ماهی پرهیز کند علت سپرز و جگر و جمله علتهای شکم بکلی دفع گردد و باز عود
نکند **دیگر** هر روز ترنج نهار بخورد سپرز بگدازد و علت دفع گردد **دیگر** خردل زرد
چوبه هر یک بیست درم سوده در کمیز بزنازاد تر کنند و در سایه خشک کنند آنگاه
هر روز یکان درم با آب نهار خورد سپرز کلی دفع شود **دیگر** اگر از درد سپرز بیقرار
بود بیارد سپند سوختنی سه درم پوست سنبالی بیست درم هلیله بلیله آمله
هر یک پنج درم سوده و پخته هر روز دو درم با کمیز بزنازاد بخورد و مداومت نماید
بتحقیق علت دفع گردد غذا گوشتابه و نخوداب و کباب و قلیه با پیاز و سیر و نان

تنور و هر گاه ورم سپرز صلب باشد زیر شانه چپ درد بهم رسد و گاه درد
بحجاب سرایت کند و راه نفس تنگ گردد باید هر روز سه درم خردل و نیم
سیر بول ماده گاو بخورد و اماس شمس را طلا کردن روغن سرشف بر
طرف سازد والسلام **فصل هفتاد و سیم در استسقا** استسقا از قی را ببندد
جگر در گویند سبب حدوث این ضعف جگر است و ضعف هاضمه کیموس
غیر صالح از راه ماساریقا بروده ها فرستد و آن غلیظ گشته در انجا بماند
انچه لطیف وی بود یعنی زرد آب از روده ها ترشح کند و میان لباس روده
و حجاب بایستد و شکم مانند مشک پر آب گردد و درین علت چون دارو بجا
نرسد خطر عظیم باشد طبیب خود را بدنام نکند و گاه باشد که آن زرداب
بجانب مقعد سر کند و بیرون آمده نجات حاصل آید اما این نادر افتد و
علاج این مشهور در آنست که جراح حاذق از طرف چپ ناف بشکافد و نیزه
نهاده چنانکه زرد آب اسب میگیرند آن زرد آب نیز بر آرد و باز ده داغ
بر شکم او کند که بتوفیق احد البته صحت یابد و بغیر ازین افسانه و افسونست
اما می باید که بعد زرد آب کشیدن در پرهیز و تلطیف غذا کوشند تا دیگر زرد
آب در روده جمع نشود و بعضی را بغیر از زرد آب کشیدن داغ کنند اگر آغاز

باشد

یرقان را بهندی گونلا دیندروک خوانند یعنی علت بدنی

یا پشو خشخاش سفوف کرده بخورد **نوع دیگر** شراب قندی یا حشیش و یا جوز بویه
و یا افیون قدری بعد مسهل بخورد و مولف گوید اگر هلیله پرورده چند روز
بخورند احتیاج قوابض مذکوره نیست و هلیله پرورده آنست که در کاره [illegible]
منضج و قابضه بزنند و در عسل اندازند یا در شیره نبات **فصل هفتاد و پنجم در یرقان**
و آن دو نوع بود زرد و سیاه سبب حدوث این علت گرمی جگر بود که صفرا بیش از
احتیاج جمع شود و در جمیع بدن منتشر گشته زرد گرداند یا سده در مجری جگر و زهره
پدید آید و علت یرقان حادث گردد قسم اول را باید که آب خیار یا در رنگ و
آب خربزه هندی که آنرا پیتره خوانند هر صبح نهار بدهند و غذا خشکه و شیر گوسپند
تازه و دوشیده سازند یا دوغ شیرین تازه و اگر قوی باشد باد و یه بردازند مغز
بار هندال با آب تر کرده بر بدن بمالند و قطره چند در بینی چکانند صفرا از دماغ
بیرون آید **نوع دیگر** بیخ انکه که بهندی اوهجی ره گویند و خنجره خوانند نه درم کوفته
در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند صاف کرده بخورد و اگر قدری دوغ
شیرین ماده گاو بالای آن بنوشند صواب خواهد بود **نوع دیگر** آب بار کنبائی
خود چون در چشم شکم آب زرد از چشم بر آمده استفراغ و اسهال نر نشود و یرقان
عینی دفع گردد و قسم دوم که از سده بود و تمام بدن زرد مایل بسپیدی گردد باید

در بدن علیل سوزن فرو برند اگر خون برآید بعلاج قیام نمایند هر روز بیست
وچهار درم مس کشته و برجدا ساخته با دوغ نهار به بهند غذا منک خوبست نوع دیگر
خراطین خشک سه درم آس کرده هر صبح بخورد نوع دیگر ریم آهن کهنه در آتش
افکنند و بدمند تا نیک سرخ گردد پس در شاش ماده گاو برند و هفت کرت
جنین کنند بعده با یکدرم شهد و یکدرم روغن ستور بخورد و بالای آن دوغ
شیرین ماده گاو بنوشد غذا منک نوع دیگر آمله، آهن مقتول، زنجبیل، فلفل گرد
فلفلدراز، زردچوبه، سفوف کرده هر روز چهار درم با دو درم عسل بخورد
واگر دو درم نبات و یکدرم روغن ستور یار کنند بهتر نوع دیگر اشخار را آس کرده
در سبو ریزد و آب در وکند و بسوزانند و آب صاف او که بالا باشد بخورد سیم
روز یرقان دفع گردد مجربست اما یرقان سیاه از سودا خیزد سپیدی چشم و
چهره سیاه مایل بزردی گردد سپرز گران شود و باشد که جگر درد کند پس اگر جگر
درد کند رگ باسلیق کشایند و الا اطریفل، نکسنک، زیره، هر یک نیم درم صبر سقوطری
مقداری سفوف کرده بخورد که مجرب مؤلفست واگر تنکهار بریان کرده
با صبر و قندی هندی بسرشند و یک هفته بخورند دفع گردد و درین علت چون
سپرز ضعیف گردد و هضم خون تیره که از جگر بوی رسد کما هو حقه نتواند کرد با آنکه

اک

آن در اصل آن خون را از جگر نتواند گرفتن پس در تن زردی مایل بسیاهی بدید آید
علاج انواع یرقان اینست که سعر خیار شنبر در آب بشکر هر صبح بخورند طبیعت نرم
کنند علت دفع گردد آب نیشکر در تمام روز چهار پنج پیاله انگوری باید نوشید واگر
تلیین خوب نشود تربد بار سانند غذا شکاب در روغن ستور موافق بود فصل
هفتاد و ششم در اکله این علت از صفرای تیز بهم رسد در هر عضو که افتد از
شب تا بامداد مقدار تنکه بخورد و زود این صعب ترین زخمهاست فرصت بدهد
بکشد و اطبا از علاج آن بعجز اعتراف نموده اند اما باین نوع در علاج کوشند اگر
حیات باقی باشد علاج پذیرد گرد آن داغ کنند بعده جراحت را بمرهم تربه کنند
و بسرکه و آب می شسته باشند و اگر مسهل خورند و خون بسیار برآورند نیز
خوبست و این مرهم نیکوست، زرنیخ زرد اعلی، آهک آب نادیده، کوفته بیخته
با موم و روغن گاو بیامیزید و اگر بدین به نگردد در روغن کنجد جوشانیده
بر موضع معلول ریزند و اگر بدین هم علاج نپذیرد با آهن تفته داغ کنند و غایت
العلاج اینست و بالاتر ازین قطع عضو است اگر عضوی باشد که توان برید
که زندگی بدون آن ممکن نیست فصل هفتاد و هفتم در نار فارسی نخست بفارسی
آنرا آتشک خوانند و بهندی بهالکا مند و آن دانهای سوزنده بود علاج

فصد نمایند بعده مسهل دهند و دهمایه و پادهه و گلوی و زنجبیل برابر سوده هر
روز دو درم و نیم میخورده باشند دیگر پوست نیم، برگ بروال، دارچوبه، گلوی، ترا همان
بیخ سوس، کاره ساز دو دو درم شهد در وکرده بخورد نوع دیگر گنبیله، بابرنگ
دارچوبه، بیخ سوس، صندل سرخ، قاقله، زردچوبه، لود، ناگیسر، برابر نیم کوب کرده
بجوشانند و در روغن ستور پخته روغن بستانند و بر بدن می مالیده باشند
فصل هفتاد و هشتم در خنازیر و آن آماسی بود بشکل غدد در گوشت نرم جاهای
در گردن کار بدید آید و گاه در موضع دیگر مثل بغل و بیخ ران و تهی گاه پیدا
شود و این علت از تخمه خیزد که بلغم لزج حادث شود از طعامهای چرب چون
باعضای ریشه رسد او بجانب گردن اندازد اصل علاج تعلیل غذاست
و امساک آب و طعام و اجتناب از چیزهای بلغم افزا و علامت خنازیر آنست
که چون انگشت بروی نهند بغلطد و از زیر انگشت بدر رود و یکی هم باشد
و بسیار نیز بود علاج هلیله، بلیله، آمله، زنجبیل، فلفلدراز، کچ پیپلی، بچ، الاچی
بسرخ، تتری، زیره سیاه و سفید، بابرنگ، جرک، باته، تراهمان، دهاسه، تخم
بله، اندرجو، دیودار، نکسنک، نمک سیاه، برلون، نمک دریا، تخم کرفس، نانخواه
بهارنگی، بادیان، برزک، زردچوبه، دارهلد، کنتونه، پهکرمول، کشنیز، جو کهار

اشخار

بهندی کنت مالا گویند
۱۲

اشخار خرمای هندی ترشی املی بید مساوی الوزن کوفته بیخته با سه وزن او دو
عسل معجون سازند شربتی سه درم بود گرفتگی گلو و آماس و غدد بناگوش و گلو که
در هوای ملک بنگاله از خوردن ماهی و غیره بهم میرسد دفع گردد و اگر خنازیر بدار روهای
مذکور به نگردد موضع خنازیر قدری بشکافند و سم الفار سوده طلا کنند چون دهان
بخته گردد و فراخ تر شود از اطراف انگشت بروی نهاده باهستگی زور کنند تا
غدد برآید آنگاه خون سیاوشان با روغن ستور بمالند و برگ نیم را نطرون
ساک بخته بروی بندند تا فراهم آید نوع دیگر اطریفل، زنجبیل بسی مفید است
نسخه آن ه هلیله بلیله آمله زنجبیل جرک دارچینی مساوی باشهد معجون
سازند و معجون مقل نیز بسی نافع بود دیگر استخوان شتر با آب سائیده
بر خنازیر طلا کنند و مداومت نمایند دفع گردد و از برای غدد زیر گلو که برسمت یکتوئی
شود این علیحده نبشته اند علاج خاکستر خرچنگ بنجر، اشخار، سهاگه، هر یک نیم
سیر آهک آب نادیده دو سیر، نمک شوره گارران، شیرآک، شیر زقوم، هر یک
یکسیر جو کهار نیم سیر جمله یکجا سوده در ظرف بزرگی اندازد و یک سبو آب در آن
ریزد و حل کنند و هر روز دو سه کرت بچوبی بجنبانند و بعد از سه روز در تبال
جنبتر تیزاب بچکانند آنگاه در ظرف مس کرده بر آتش گذارد تا نمک بسته شود

و اگر خنازیر بدار روهای مذکور
به نگردد موضع خنازیر قدری
بشکافند و سم الفار سوده طلا کنند
چون دهان بخته گردد و فراخ تر شود
از اطراف انگشت بروی نهاده
زور کنند تا غدد برآید آنگاه خون
با روغن ستور بمالند و برگ نیم
بخته بروی بندند تا فراهم آید

ازان نمک هر روز ربع درم در قند هندی پیچیده بخورد و قدری با آب سایند
بر عدسی مالیده باشد و از ترشی و شیرینی و ماهی و گوشت گاو و گاومیش پرهیز
کند دیگر تخم کدو با یک دانه فلفل گرد با آب سایده در بینی سعوط کند تا انکه جمله
اخلاط دفع شود و عدد فرو نشیند دیگر بیخ سوس با آب شسته برنج بسایند و جا
بر کرده بخورد عدد دفع گردد فصل هفتاد و نهم در دمل ماده دمل از خون و صفرا
بود و آن چهار نوع باشد یکی انکه از پوست خیزد و آنرا دردکمتر بود دوم انکه
از گوشت و پوست هر دو خیزد با وجع بود و دیر پخته شود و ریم بسیار دهد سیم انکه
از گوشت تنها خیزد و آن را سرطان نامند و اهل هند باته خوانند و این قسم
چون بیخ قایم کند علاج صعب گردد چهارم انکه در استخوان و مفاصل و مغز
استخوان و بر رگ قوی باشد و اقسام دمل بیست و یک است و هر کدام نام
علیحده دارد از کتب مبسوطه بخاطر آورند در ابتدا بر آمدن دمل خفقان
و غشی و عرق سرد علامت بد است و بعضی چنان باشند که هر سال دمل بسیار
بر آورند ازان هم سرطان و انکه و امثال آن باشد باید که هر سال چون
افتاب بحمل آید مسهل خورند و پس یکهفته مقی کار بندند و بعد ازان بهفت
روز فصد نمایند و مغز خیار چنبر یکدرم هلیله یکدرم جوشانیده تا پنج روز بخورند

دغذا کچری منک برنج و روغن ستور سازد و از شیرینی گوشت گاو و گاومیش و
بیش و شراب پرهیزد دیگر باید که روز اول چون دمل ظاهر گردد چونه با روغن کنجد
یا سفیده تخم مرغ ضم کرده طلا کنند باز گردد و اگر خردل حلیم کوفته و خمیر کرده روز
اول بمالند نیز باز گردد و اگر دو سه روز بگذرد زرا و ع مفید نیفتد مگر طلاء سنبل
و کچله و عقد نیز که اگر در اول طلا کنند بر گردانند و اگر در آخر طلا نمایند نضج داده
سرش بگشاید خاصه که اندک زنجبیل خشک با آن یار سازند دیگر پوست انار
کوفته بخته با موم روغن اگر بمالند زود بخته گردد و اگر دمل بزرک شده باشد و نمی بخته
باشد قدری روغن بلادر بروی نهند سر کند دیگر اگر پوست درخت پیل را بسوزند
و خاکستر آن بر دمل نهند در حال سر کند فصل هشتادم در سلعه و آنرا افغار سے
خوانند و بهندی رسولی گویند و آن اماسی بود بشکل غدد که در میان دو پوست
بود و بر گوشت چسبیده نباشد و از زیر انگشت بغلط و تولد وی از رطوبت
و سودا بود روز بروز زیاده گردد و گاه باشد که بحال خود ماند در آغاز اگر داغ
بروی نهند صواب بود و بزرگ نشود و بعد از بزرگ شدن بهتر آنست که شکافته
غدد بیرون آرند و نترسند که ضرر نکند و حکیم شهاب گوید اول این معالجه کنند
اگر به نشود داغ کنند یا شکافته بیرون آرند صابون اشخار نوشادر همه برابر

شنگرف قدری کوفته با روغن کنجد خمیر کنند و ضماد نمایند تا بخته شده سر کند و اگر در
ابتدا یکهفته هر روز مقدار یک برنج سم الفار خورد ماده را بتحلیل برد فصل هشتاد و
یکم در دبیله دبیله گاه در ظاهر بدن افتد و گاه در باطن و آن اماسی گرم بود که
ریم شده باشد و نشکافته باشند ریم گوشتی را که دور او باشد تباه کند و دو کیسه
بهم رسانند در یکی زرد آب فاسد کنده باشد و در دیگری مانند استخوان ریزه
و ناخن و سفال و زرنیخ پدید آید هم در لون و هم در بوی و دو کیسه را ابعر
دبیله خوانند هر چند با عضای رئیسه نزدیک تر باشد بدتر بود باید که بشکافند
و کیسه را بر آورند تا عود نکند و آنچه بر آید اگر مانند پیه باشد پنبه کهنه هر روز
در وی کنند تا به شود و اگر مانند انگبین بود پنبه کهنه با سرکه آغشته در وی
کنند و اگر مانند روغن نفط بر آید پنبه را با نمک سوده مخلوط ساخته در وی کنند
نیک شود باید که کیسه را خوب بر آورند و اگر بدست کاری تمام بر نیاید این
داروی تیز در وی کنند اشخار چونه زنگار شهد با پنبه آغشته در ان کنند
و بعد از انکه گوشت مردار بر طرف شده باشد سه روز برگ نیم را کوفته
در ان کنند و روز چهارم برگ نیم را بخته با روغن ستور بران بندند و
مداومت نمایند تا به شود و ضماد و ندر این علت باید که هر روز خیار چنبر در آب حل

کرده بر نهار خورد و اگر سه درم روغن بید انجیر به درم شهد در یکسیر آب کرده هر روز
بخورد نیز نافع بود و اگر دبیله در بواطن مثل معده و غیره بهم رسد علاج از کتب متداوله
مثل شرح اسباب و علامات بخاطر آورند که در ینجا موجب تطویل می شد
فصل هشتاد و دوم در طاعون بهندی نهوری گویند و آن اماسی ست گرم و
خفقان آورنده و دوران سرو قی صفرائی لازم بود و قلق و اضطراب و تب
و تشنگی باشد و ماده آن خون سوخته با صفرا بود و بیشتر در آخر تابستان
بهم رسد و در جای نرم و نازک ظاهر شود سوزنده و درد کننده بود و سرخ و سفید
و سیاه و کبود بر مخاطر بود باید که ادویه که در خفقان گفته شد استعمال نمایند
غذا شیر برنج سازند و شیر و برنج بخته بروی نهند چون درد فرو نشیند شهد و
شکر تری یکجا کرده بروی ضماد کنند و از روغن کنجد احتراز نمایند بحدی که چراغ در
هم بسوزند و اگر ماده بسیار قوی باشد کرداد و دیوچه نهند و بکد و خون بکشند
و اگر دیوچه یعنی زلو نباشد نشتر زنند و بشاخ یا کدو خون بکشند و حکیم شهاب
گوید انکه گفته درین علت آهن نرسانند خطاست و بعد از خون گرفتن
شیر برنج بخته بروی بندند و روز دوم بنجال طاوس بران نهند تا سه روز
و عوض بنجال طاوس بنجال کرکس لست و اگر هیچکدام نباشد شهد و شکر

طلا کنند تا تحلیل رود و ماده بیرون کشد نوعدیگر زرنبی سیاه؛ زیره سپید؛ مور
توتیا؛ یکجا سحق کرده چند روز طلا کنند دفع گردد و در طاعون مقویات دل
مانند آب انار و آب لسان الثور؛ شربت حماض؛ شربت صندل؛ شربت
گل سرخ؛ خاصه با مجموده و خوشبوئیهای خنک بوی کند چون گل بنفشه و گل
نیلوفر و کافور جو دانه و برگ بید انجیر بر جامه خواب بکنند و اطلیه سرد بسی
نافع است چون صندلین و کافور و کشنیز تر و در انواع طاعون این مطبوخ
صبح و شام خوردن مفیدات اخلاط آن گل معصفر؛ صندل سرخ؛ زرد چوبه؛
برگ نیم؛ کلوی؛ چوب کیبر؛ کتنائی؛ دهمایه؛ دارچوبه؛ ناکیسر؛ دوبن؛ سعد؛ هر یک
ده درم نیم کوب کرده ده حصه نمایند و هر روز یک حصه جوشانیده بخورند فصل
هشتاد و سیم در سرطان بهندی یاته خوانند و آن آماسی بود گرد سوداوی
نخست مثل دانه نخود باشد روز بروز کرده بزرگ شود تا مقدار خربزه گردد
زیرا و رگهای سطبر و باریک و کج مایل بسبزی و تیرگی بود و حوالی آن رگها بر خاسته
و ممتلی باشد و چون بزرگ شود درد آنها بطریق سر شف پدید آید و در رفته
رفته سوراخ کند و متوجه اندرونه گردد و میانه دو شانه بود و درد و سوزش
بسیار داشته باشد چنانچه مریض خیال کند که اخگر بر پشت او نهاده اند و این علت

بعضی گویند که اهل روم طاعون بعرق کنند که علاج کنند نیم مثقال عرق بخورانند دو سه کرات طلا بر میکنند

مهلکت زیرا در موضعی بود که محل اجتماع پی‌ها بود یا در استخوان پشت پدید آید
و مرور گرم افتد و قصد دل کند و اگر سرطان میان دو شانه باشد مهلکت بود
مگر لطف الهی شامل شود و زود جراح حاذق بآلت آهنین بشکافد و انگشت
در و کرده مایه بر آورد و نمکسنگ بر کند و اگر میانه بود فی الحال ببرند و داغ آهن
بر آن کنند آنگاه بعلاج پردازند و اگر بمرتبه آخر رسیده باشد لا دوا بود و اگر
سرطان غیر میان دو شانه بود گاهی علاج پذیرد و چنین گویند که اگر در موضعی
افتد که نظر مریض بر آن افتد نجات یابد و الا فلا علاج رگ اکحل کشایند
و گرد بر گرد او دیوچه نهند و خون بسیار بگیرند و صمغ لاهی با آب سائیده بمالند
و سه کرت خون بر آورند و عوض صمغ لاهی پوست درخت بیری سفید با
آب سائیده با روغن بمالند و بعد از آن هر روز برگ نیم آس کرده ببندند
تا گوشت مردار بخورد و در آغاز سرطان بلبل کرد سائیده با سرکه هندی
مالیدن نافع است کذلک عود برگ را در برکاله ساختن و بر آن بستن
و بعضی گویند که اگر کاه شالی جوشانیده بدان آب شیر گرم محل سرطان بشویند
و آن کاه جوشیده بر آن ببندند به شود فصل هشتاد و چهارم در تنکنج و فلک
و گره بستان هنگام شیر دادن علاج هر سه یکی باشد تنکهار زرد چوبه قند

هندی کهنه مساوی کوفته بر آن ضماد کنند نوعدیگر در آغاز بغلک و تنکنج شیر
درخت بر بالای آن طلا کنند زیاده نشود و لیک بعد بزرگ و پختن آب صبر
نمکسنگ طلا کنند فصل هشتاد و پنجم در علت حمره بفارسی سرخباده و بهندی
رکت پت خوانند گاه جوشش کند برنگ سرخ و یکدیگر پیوسته باشد و سوزش
و خارش با وی بود و دانها خرد باشد مانند خردل و بیشتر در سر و روی پدید آید
گاه خشک باشد و گاهی زرد آب ترشح کند و در کتاب اسرار مسطور است
که اگر این را علاج نکند منجر بجذام گردد علاج نخست فصد و حجامت نمایند
و مسهل دهند آنگاه این دارو به هند بوئی؛ مسی؛ کنوائی؛ بزدک؛ گل معصفر
صندل سرخ؛ زیره سپید؛ سبزی سرخ مردنج؛ گمکوئی؛ از هر یک یکدرم
با آب سائیده نهار بخورد تا دو هفته و بجهری منک یا موت بی نمک چیزی
نخورد نوعدیگر گل معصفر؛ حنا؛ صندل سرخ؛ کاجنک؛ بیخ بوئی؛ بیخ پنبه؛ جوکوب
کرده در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر ماند پالوده بخورد و چند روز
مداومت نماید نوعدیگر بهتر آنست که در ابتدا هلیله یکدرم بکوبد و با آب گرم
بخورد تا شکم نرم شده صفرا و خلط دیگر دفع گردد دیگر مرزنگوش؛ زیره سپید
برابر با آب سائیده طلا کنند دیگر گل معصفر؛ زرد چوبه؛ صندل سرخ؛ برگ نیم

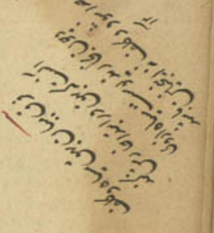
برابر سوده با آب طلا کنند دیگر زرد چوبه؛ دارچوبه؛ ناکیسر؛ دوبن؛ لود؛ برابر با آب سائیده
بر بدن مالد نوعدیگر بانسه؛ موته؛ باله؛ سنکهاره؛ موبز؛ گچی؛ خرمای تر؛ گل سرخ؛ که بهندی
کیرو خوانند برابر سفوف کنند و هر روز سه درم باشهد بخورد مرض دفع گردد فصل
هشتاد و ششم در علت داد دو نوع بود سرخ و سیاه سرخ زودتر علاج پذیرد
و سیاه سطبر باشد و دیرتر به شود و گاه باشد که زرد آب ترشح کند و علاج هر دو
یکی باشد اگر خون سودای سوخته بود رگ اکحل از هر دو بازو کشایند و خون
بسیار بر آرند و بعد از دو هفته باز اکحل کشایند و اگر در پائین تنه باشد صافن
از هر دو پا نیز کشایند و مسهل دهند و قی فرمایند بعده این جوشانیده بدهند زنجبیل
برگ نیم؛ برگ بکاین؛ کراتیه؛ کرو؛ فلفلدراز؛ زرد چوبه؛ دارهلد؛ تراهمان؛ هلیله؛ بلیله
امله؛ کلوی؛ بانسه؛ باجی؛ روبن؛ تبیس؛ دهمایه؛ چرک؛ بخ؛ خیارچنبر؛ بهارنکی
مشکک؛ مورها؛ صندل سرخ؛ بابرنگ؛ چوب کیبر؛ بیخ خربزه تلخ؛ ساروان
کل واحد یکدرم جوکوب کرده هر روز یکدرم در چهار سیر آب بجوشانند و پالوده
نیم گرم تا چهل روز بخورد نوعدیگر پوست درخت نیم کهنه که صد ساله باشد دو درم
بابچی سه درم؛ در چهار سیر آب بجوشانند و پالوده بخورد و تا چهل روز مداومت
نماید نوعدیگر پوست جوز هندی دو سیر؛ بابچی یک سیر؛ گوگرد شتری ربع سیر انتخار

داد را بهندی دترد گویند

بنجدرم نیم کوب کرده در شیشه کنند و بطریق جووه بچکانند و بر موضع داد بمالند اگر
خراشیده بمالند بهتر البته دفع شود تجربه پیوسته و اگر داد کهنه باشد اول کلک زنند
تا خون فاسد برود بعده دارو تند زنند تا گوشت بخورد آنگاه مرهم نهند و در طب
شهابی مسطور است که داد را اگر بجاجک وحشی بخراشند و توتیای سبز باب لیمو سائیده
دو سه کرت بمالند البته برطرف شود **فصل هشتاد و هفتم در جرب** دو نوع بود خشک و
تر و از امراض سرایت جالینوس گوید که جرب و خارش از چهار چیز خیزد یکی
دست باز داشتن از گرمابه و ریختن آب گرم بر بدن دوم آنکه ریم در بدن
بسیار شود و مسامها بسته گردد سیم از سوء هضم چهارم از خوردن طعامهای خشک
که از وی کیلوس کیموس فاسد متولد گردد **علاج** گندک مغسول سیاه دانه
زرنیخ سرخ زردچوبه شنجرف ورک که بهندی گیس گویند جمله برابر نرم کرده
بقدر احتیاج با روغن ستور آمیخته سه روز متواتر بر موضع جرب بمالند و
ساعتی در آفتاب بنشینند و روز چهارم بآب شیر گرم بشویند دفع گردد **نوع دیگر**
هلیله بلیله آمله بابچی کوفته بیخته هر روز بخورد **نوع دیگر** پوست تنه نیم پوست
بکاین بابچی بلادر آس کرده هر روز دو درم بخورد **نوع دیگر** سه روز روغن
بار نیم بمالد به شود **نوع دیگر** تخم پوار کوفته بیخته در شیر ماده گاو نبرد و از آن خرا

بندد و سکه بر او زده سه روز بمالد مجربست **نوع دیگر** چهار سیر حرک نیم کوب کرده در
یکمن شیر ماده گاو بجوشانند و جزات بسته روغن بستانند و هفت روز بمالد و اگر از بن
روغن قدری با طعام خورد اشتها پدید آید **فصل هشتاد و هشتم در کلف** اگر
قوی باشد زیر زنخ حجامت کند و مسهل خورد آنگاه شیر خرگوش و گل مجد برابر نرم
کرده طلا کند **دیگر** خون خروس گرم چند کرت **دیگر** خون خرگوش مالیدن
همین نفع بخشد **دیگر** مغز هنکون با آب زعفران سوده طلا نماید **نوع دیگر**
کوکرد اشنار زردچوبه سهاکه پوار حبه سرخ جمله برابر در کیز ماده گاو یک شب
بخیسانند و سائیده بمالند **نوع دیگر** بهتل خشک با سرکه هندی که کانجی گویند
سائیده طلا کنند مجربست **نوع دیگر** سبنه سوختنی حنا نمکسنگ هریک دو درم
هلیله سیاه غنز روت صبر هریک بنجدرم کوفته بیخته با آب بقدر دو درم
غلولها سازد و هر روز یکی بخورد **نوع دیگر** کنجد سیاه زیره سبید پوست درخت
سرس با شیر ماده گاو سائیده طلا کند **نوع دیگر** مغز تخم خربزه بنجدرم مغز بادام
سه درم سیماب دو درم گلی سازند و صبح و شام بمالند و تا یکهفته روی
بشویند **فصل هشتاد و نهم در بهق** و آن دو نوع بود سبید و سیاه سفید بیشتر
در هفده هجده سالگی بهم رسد اگر کهنه بود و در گوشت فرو رفته باشد یعنی از

خلایندن سوزن خون بر نیاید سه روز منضج دهند از تخم کشنیز و زنجبیل بعده
مسهل و اگر در گوشت فرو نرفته باشد طلایه کافیست سم الفار آب لیمو با سرکه
هندی بمالند **دیگر** سیماب بنجدرم کبریت ده درم گلی سازند و بمالند **دیگر** کوکرد آملسار
باب لیمو سائیده بمالند **دیگر** خاکستر پوست بکه آهک کهنه برابر نرم کرده در کیز
ماده گاو بجوشانند و بمالند و در آفتاب نشسته بعد دو پاس روغن ستور بمالند
و بآب گرم بشویند و باین مداومت نمایند **نوع دیگر** کوکرد شتری تخم بابچی زردچوبه
برابر در کیز ماده گاو هفت روز تر کنند آنگاه نرم کرده طلا نمایند و بهق سیاه از
خون سودا وی خیزد نخست فصد اکحل نمایند آنگاه روزی چند گوشت روباه
خورند دفع گردد و جمیع آنچه در جذام میکنند اینجا نیز بفعل آورند و اهمال نکنند که
مقدمه جذام است و اگر کسی را ابلا در ساز کار باشد با آب سائیده طلا کند
صاحب اسرار الاطبا گفته که در بهق سیاه رگ اکحل گشایند و مسهل دهند و سودا
کم کنند و در بهق سفید گفته که دست از فصد و حجامت باز دارند از اینجا معلوم
میشود که در برص سفید نیز خون نتواند گرفت و حال آنکه حکیم شهاب در برص
بگشادن رگ کرده و جمیع اطبای هند را نیز عقیده اینست که خون کم باید کرد
فصل نودم در علت ثولول آنرا فارسی زبانان هندزخ خوانند و اهل هند مسنه گویند



وآن دو قسم بود یکی نرم دوم محکم که آنرا مسماری خوانند بلغم غلیظ لزج است که زود بیک
بسودا گشته باشد و طبیعت آنرا بجانب پوست انداخته **علاج** اول فصد کردن
و مسهل خوردن که سودا براند آنگاه مطبوخ هلیله و تربد و شکر تری بکار برند
و غافل نشوند که آهسته آهسته تمام بدن فرو گیرد بعد فصد و مسهل کوکرد شتری
در شاش ماده گاو هفت روز بجنبانند و نرم کرده بمالند و در آفتاب نشینند
نوع دیگر شیراک سهاکه سائیده بمالد **نوع دیگر** توتیای سبز جوک با شاش
ماده گاو سائیده بمالد **فصل نود و یکم در برش و نمش جراحات** برش نقطهای
تنگ بود و بسرخی زند و بر ظاهر پوست پدید آید و این نوع کم باشد و نمش
نقطهای باشند بر پوست بدن و لون وی مخالف لون بدن بود و این را
کنجده و خال نیز خوانند علاج هر دو یکیست آنچه بجهة کلف گفته شد همان کنند
فصل نود و دوم در علاج جراحات بدانکه در جمیع جراحات ترشی و شیرینی خوردن
منع است تا زود تر باصلاح آید و بمجرد زخم شدن روغن کنجد بروی مالند تا
بدارو و دیگر محتاج نشوند و اگر چند ساعت بگذرد و بمالند چندان نفع بخشد و
جراحت شش نو بود یکی آنکه بریده شده باشد بزخم خنجر و شمشیر و غیره دوم آنکه
کفیده باشد سیم آنکه ضربه و سقطه مثل گرز و سنگ رسیده باشد چهارم آنکه گوشت

بهندی تل خوانند
۱۳

ویا استخوان بسبب ضرب از هم باشیده وشکسته باشد بحم انکه کوشت وپوست مانده شده باشد ششم انکه سوخته باشد **علاج زخم شمشیر وخنجر وتیر وتبر** اول موضع زخم

را از خون وکوشت واستخوان وموی پاک کردن تا بعد از دوختن وبستن

ورد نکند بعده چنانچه رسم است لیمو یا روغن کنجد کرم کرده زخم را بدان داغ

کنند ویا پارچه سفالی را کرم کنند وپارچه کرباسی بر زخم کذاشته داغ کنند واکر

خون از زخم نا بستد جوال دوز آهنین کرم کرده از طرفی که خون می آمده باشد

بفاصله یک انکشت از زخم داغ کنند آنکاه دوخته بالای آن جامه بروغن کنجد

چرب کرده بکذارند پس نانخواه وزردچوبه کوفته بپخته با آرد کندم در روغن کنجد

وآب قرص بندند وبر آتش بخته بالای جامه ندکور بنهند ومحکم به بندند ودر روز

سیم بکشایند وکرباس نازک بآب کرم ترکرده زخم را بآن کرم سازند واکر خون

رفته باشد آنرا پاک کنند وباز قرص همان ادویه به بندند ودر روز دوم کشوده

وبخاطر آورده باز به بندند ودر روز سیم بآبی که برک نیم دران جوشانیده باشند

شسته جامه که بروغن کنجد تر کرده باشند بران بندند وبالای آن برک نیم کذارند

وهر روز چنین کنند تا زخم انکور پیدا کند واکر زخم عمق داشته باشد باید که

فتیله بروغن کنجد شهد قوام داده بسرشند ودر زخم فرو برند وهر روز چنین

کنند تا به شود اما هر روز آنقدر فتیله که بالا ماند برند واکر پیکان بند در زخم مانده

برنیاید موسی سر ماهی که بهندی آنرا جهنکه خوانند سوده بر دهن زخم بندند پیکان

برآید واکر خون خروس یا کنجشک یا خرکوش همچنان کرم بر زخم بندند وچند

کرت تکرار نمایند آن محل نرم شده هر چه هست برآید واکر خیار باد رنک تازه

با نمکسنک وزیره سپید بریان کرده سه روز بخورند خلیده که سالها مانده باشد

برآید واکر خون در شکم مانده باشد هر روز یک شرابه آب مجد بر مع یکدرم جو کهار

بخورند خون را براند **دیگر** اکر ترنبی را با آب سائیده بمالند انواع زخم به شود

واکر بیخ اورا که بهندی یادهی خوانند با آب سائیده هر دو جانب زخم بمالند

فی الحال بسته کردد واکر خواهند امتحان کنند کوسفندی را تبر زنند که کاره شود

وفی الحال دارو ی مذکور بمالند وقدرت صانع بچون مشاهده نمایند **علاج قسم دوم**

که لغزیده ما کسیخته باشد چون از لغزیدن پای آزار یابد فی الحال کلک زننده

یا دیوچه کذاشته خون کم کنند واکر چهار پاس بکذرد خون نکشند که زبان کلی دارد

واکر کهنه شده باشد علاج چنین کنند کوی بکنند مقدار یک کز عمق وعریض آنقدر که

پای کنجد ودران کو آتش قوی کنند وچون خوب کرم شود آتش کشیده قدری

آب دران کو بپاشد پس برک اک بسیار در آن افکنند وتا زانو هم از ان برک

هندی آنرا نوچ کویند

اک کذاشته با جامه به بجد وبا را تا زانو در کو نهند تا عرق آید وخون تنکا فد چون

دو سه کرت چنین کنند درد بر طرف شود مجربست **دیگر** اکر در ابتدا فی الحال با آب

تر بند کنند وتا سه روز خشک شدن ندهد ودر روز چهارم کشاده زردچوبه ونمک

سنک با روغن ستور آمیخته طلا کنند به شود مجرب مؤلفست **دیگر** جوز القی را

اکر سائیده وکرم کرده با سرکه هندی به بندند به شود **علاج ضربه وسقطه وغیر آن**

چون از سنک وچوب وامثال آن المی رسد ویا از جای افتاده عضوی کوفته

شود باید که خاک کهری وزردچوبه وصندل سرخ با آب سائیده طلا کنند **دیگر**

برک صبر در آتش خروج بپزد وآنرا شکافته قدری اشخار وزردچوبه ونمکسنک سوده

بپاشد وهمچنان کرم بر موضع درد بندد به شود **دیگر** اکر استخوان شکسته باشد

مومیای کانی دهند واکر آن نباشد خشت پخته را سوده در شیر وبرنج کال پز بند

وبخورند مجربست **علاج سوختکی آتش وغیر آن** هر کاه عضوی از آتش ویا از

آب وروغن کرم سوخته کردد باید که فی الحال شیره برک بید انجیر طلا کنند وسپیده

تخم مرغ نیز همین خاصیت دارد وکذلک سنک بصری با آب سائیده مالیدن

دیگر اکر کلک زده خون آدمی بکیرند ودر لحظه بر موضع سوخته مالند به شود مجربست

دیگر از سوختن آبله کند فصد قیفال نمایند وخیار چنبر دهند تا صفرا براند واکر از

سوختن وداغ باشد برک جامون با آب سائیده بمالند وبرک انار نیز همین خاصیت

دارد وطرفلا وشیره بهنکره مع سرکه هندی مالیدن داغ سفید برد **فصل نود ودوم**

در شری وآن پهن وکرد مقدار درم حادث کردد خارش واندوه آورد وبعد

از ساعتی ناپیدا شود واکر از کثرت خون وصفرا بود علامت وی آنست که وقت

شب تخفیف یابد ورنکش سرخ باشد **علاج** تخم کشنیز در آب ترکرده بدست بمالند

وصاف نموده اندک شکرتری داخل کنند وبخورند **نوع دیگر** هلیله زرد نه درم

کشنیز نه درم بجوشانند وشش درم نبات دران کرده بخورند **نوع دیگر** پوازآس

کرده وباد وغ ترش ماده کاو سرشته سه روز بمالند دفع کردد **نوع دیگر** تو ز

منقی زنجبیل شکهاره کل سیوتی نبات برابر سوده با کلاب معجون نمایند و

جها مقدار دو درم ساخته هر صبح ودو حب بخورند واکر با اینها دفع نشود فصد اکحل

نمایند ومسهل دهند واکر بلغمی بود آخر روز ووقت شب غلبه کند ولونش مایل

بسفیدی بود مسهل دهند بعده دو درم سفوف زنجبیل وفلفلین با دو درم شهد

بخورند **فصل نود وچهارم در سعفه** وآن وسیدکی وریشهای خرد باشد که از

سوراخهای وی رطوبت لزج براود **علاج** رک پیشانی ورکهای پس هر دو

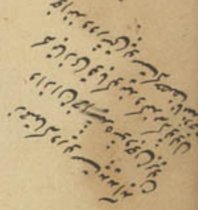
کوش بکشایند وبر جا لک کردن حجامت نمایند بعده قتبیل بکجز وتنکهار نیم خرد

شری را بهندی پت چباک کویند

در روغن سرشف خلط کرده بمالند و اگر سعفه کم قوت بود حاجت خون کم کردن نیست طلایه کافیست نوع دیگر قنبیل مرداسنگ مازو پوست انار زردچوبه برابر کوفته بیخته با موم روغن و سرکه مرهم سازد و بمالد فصل نود و پنجم در شیرینه و آن دمیدگی باشد که بر روی پدید آید و ثقبه او فراختر از ثقبهٔ سعفه باشد و رطوبت لزج مانند شهد برآید لهذا و را شیرینه گویند بیشتر این علت مردمان را حادث گردد علاج رگ صافن کشایند و سپیده از زر و مرداسنگ و کاغذ سوخته برابر با سرکه سائیده طلا نمایند نوع دیگر برگ نیم بیخ سوسن پوست ترنج برابر با آب سائیده طلا کنند فصل نود و ششم در حصف بهندی دُنهپوری گویند و آن دانهای خرد بود که در قلب تابستان بر پوست پدید آید اگر شدت داشته باشد فصد و مسهل ضرور است و الا طلایه صندل و زعفران و کافور کافیست کذلک طلایه برگ نیم و شستن باب گرم فصل نود و هفتم در بلغیه و آن ریشی باشد یا ریشها و از وی زرداب رود مانند سعفه و علاجش مثل علاج سعفه بود نوع دیگر خاکستر با حک دشتی تو بر تو طلا نمایند فصل نود و هشتم در تنفط و آن آبلها بود که بر بدن پدید آید مانند آبله که از سوختگی آتش بهم رسد بر آب علاج فصد تیفال کنند و طبیعت را نجیا رشنبر نرم سازند و مرداسنگ

وسپیده

شرینه را بهندی کنبل خوانند



ظاهرا بلغیه را بهندی اچاوه گویند بیشتر کودکان را براید

وسپیده از زیر با سرکه و روغن سنور طلا نمایند و هر علاجی که جهت آتش گفته شد بکنند فصل نود و نهم در حصبه یعنی صدری بهندی گوبری گویند و آن مانند آبله طفلان است و بیشتر مر کودکان را نیز بهم رسد نهایتش در حصبه بعد از ظهور دانها بت زایل نشود و دانه این خردتر است مایل بسرخی و خطرش بیشتر بود و پرهیز صعب تر در ابتدا آب تنک و برنج دهند و بعد پخته شدن خشکه برنج و دوغ شیرین گاو و بغیر ازین هیچ ندهند و تا شش ماه پرهیز نمایند خاصه از گندم و گوشت و روغن و گرنه کنا گی شود و هلاک کند و علاج بپذیرد و در آغاز این علت قبل از ظهور بت و دانه خون کشیدن بسی نافعست فصل صدم در آبله اطفال این را بهندی سیتلا خوانند و سیتل نیز گویند بیشتر اطفال را افتد و بعضی گویند که این مرض البته بنی آدم را حادث میشود و اگر در طفلی بر نیاید در کبر سن البته بر می آید و اگر آن وقت هم بر نیاید در قبل از ریختن گوشت ظاهر شود و ظاهر این مبالغه است و این آبله انواع است هم جوشیدن خونست لیک هر یک را علامت و علاجی علیحده است در طب شهابی مسطور است که هر گاه آبله خواهد برآید نخست بت مطبقه کند و درد پشت بهم رسد و بخار و سرگران گردد و فازه بیخوابی و بیقراری و درد مفاصل و سرفه و تنگی نفس و سرخی چشم پدید آید و آب از چشم و بینی مترشح گردد و در خواب بترسد علاج

هر گاه علامات ظاهر گردد و اگر مریض بزرگ بود رگ اکحل کشایند و اگر شیرخواره باشد حجامت فرمایند و باید بوجه خون کم کنند و چیزهای که غلیان خون را فرو نشاند بدهند آب انار و ترشی ترنج خوبست و اگر غلیان خون قوی نبود و آبله کم باشد چیزهای خنک اصلا ندهند و آبله که پراکنده برآید و زود برآید و دیر پخته گردد بی خطر باشد و انکه سبز و سیاه و انبوه بود و بر سینه و شکم بیشتر باشد و دیر آید و زود پخته گردد خطرناک باشد و انکه نخست آبله برآید بعده تب کند و یا آنکه بعد از آبله تب برطرف نشود نیز خطرناک بود و انواع آبله بیشتر در فصل تابستان برآید خاصه در سالی که حرارت بسیار باشد و باد گرم بسیار وزد باید که چنانچه ذکر کرده شد اول خون کم کنند و از شیرینی گوشت و روغن پرهیز نمایند و در خانه که هوا ایش معتدل باشد مسکن گیرند و تن بجامه پنبه پوشیده دارند و آب اندک اندک دهند تا عرق کند و صندل و گلاب و کافور ببویانند و سرکه و گلاب در بینی مالند تا سده نشود و آب کشنیز خورانند و در چشم اندازند و در ابتدا یکدرم زیره اس کرده بدهند تا زود بیرون آید و تب کم شود و عدس مقشر و نخود بریان مقشر پیش از ظهور آبله بدهند تا زود برآید و بعد از پخته شدن آبله در خاکستر نرم یا حک دشتی یا در آرد ارزن یا جو بغلطانند و در اثنای تب غذا خنک و برنج

یعنی

یعنی بهت و خشکه دهند و چون تمام برآید و تب کم شود و کهچری نرم دهند و انار شیرین اندکی جایز است و بعد از انکه آبله از برآمدن بایستد خشکه و دوغ شیرین دهند تا بپزد و چون پخته شود نان جوار یا شهد دهند تا خشک کند فصل صد و یکم در جاوره و آن دمیدگیهای خرد باشد بلون سپید و دور او سرخ باشد اما ش کند و زرداب دهد علاج فصد تیفال نمایند آنگاه بفلوس خیارچنبر و تربد مسهل دهند تا صفرا براند بعده طلایه صندل و پوست انار و گل ارمنی نمایند فصل صد و دوم در تدبیر اطفال چون بچه بیرون آید در حال گوش و بینی او پاک کنند و شهد با قطره روغن بید انجیر در کام او طلا نمایند تا شکم او پاک شود و چند روز در روشنی تمام بر نیاورند و پوسته بینی را چرب دارند و با آب گرم بشویند و شیر بسیار ندهند که علتها پدید آید و گریه بسیار کند و جهد کنند که خواب بسیار کند و دایه را دارو های منوم دهند و گهوارهٔ طفل را آهسته بجنبانند تا شیر در معده قرار گیرد و شیر هوا از یک پستان دادن ممنوع است بهم کج شدن چشم و گردن بود و دایه غذای غیر صالح نخورد و از انواع گرمیها و ترشیها و شورها و مسهل پرهیزد و خود را خوشحال نگاه دارد و اگر شیر کم باشد زیره سپید نمکسنگ رازیانج سفوف ساخته با دوغ گاو بخورد شیر زیاده شود و اگر شیر در پستان ببندد و درد و تحکلی

بهم سند اگر از گرمی بود موم و روغن و کتیرا یکجا کرده بمالند و اگر از سردی باشد برگ دهتوره یا برگ بید انجیر بهند دو شیر بسر پستان نه دهند و شیر دختر بدختر تا موافق باشد و اگر شکم بچه نرم گردد دایه را چیزهای قابض دهند و اگر طفل تپ بسیار کند باجرا، گل زنبور خانه، بار گل نیلوفر، انگشتری نقره، بر کاله شیشه یکجا کرده در آب بجوشانند و صاف نموده سرد کنند و بتدریج قطره قطره در گلوی بچه بچکانند و دایه را هم بخورانند زایل شود و اگر بچه تپ کند بهارنگی و بوار گلوی بدل تشنگ سوده بدایه دهند و قطره بگلوی بچه نیز بچکانند و اگر وقت بر آمدن دندان شکم بچه نرم می شده باشد مغز بیل، کتهه، آمله، پوست انار، سفوف ساخته با شکر تری بدهند قبض شود دیگر گل سرخ، زیره سپید بکوبند و با سرکه و آب سرشته بر شکم طلا کنند و در آغاز دندان بر آمدن موضع دندان را بروغن گاو چرب سازند و مغز سر خرگوش بمالند زود بر آید سه مرغ و روغن بنفشه همین حکم دارد و اگر شکم بچه قبض شود از سرگین موش شافه کنند بکشاید دیگر اگر شکم طفل نفخ کند و درد بهم سد بدایه یکدرم سفوف ازین ادویه بدهند زنجبیل نمک سنگ، چوک، فلفلدراز، بهارنگی، هنگ، فصل صد و سیم در اورام اماس اسباب حدوث یازده است یکی بادی و علامت وی آنست که اماس از جای بجای

اماس صفرائی گاه بگاه یک زیاد شود گاه یکایک کم ۱۲

نقل کند و پوست خشکی داشته باشد و موی آن محل درشت بود و اندک خلش نیز باشد و رنگش میان سرخی و سپیدی و سیاهی بود و از مالیدن چیزهای چرب و گرم کم شود و در روز بیشتر از شب باشد دوم صفرا علامت وی خلش دوران و بیهوشی و ضعف و سوزش و وجع و نرمی شکم و بد بوئی بدن و زردی رنگ باشد و از اطلیه سرد تخفیف یابد سیم بلغم علامت وی سختی موضع اماس است و از طلیه گرم و نزدیکی آتش کم شدن و نقل نکردن از جای بجای چهارم خون علامت صلبی و سرخی و سوزش است چون بطول می انجامید ذکر دیگر اسباب ناکرده علاج همین چهار قسم مینویسد اول بخاطر آورند اگر ماده آن از سوء القینه باشد علاج آن کنند علاج بادی زنجبیل سانوری، بیخ بید انجیر، برگ کنتائی خرد، کهونگر و برابر جوشانیده بخورد و قدری مرکندی گرم کرده طلا کنند علاج صفرائی بیخ حنظل، تربد، طباشیر، کنکی، زردچوب، زنجبیل، ترایان، برابر جوشانیده بخورد و صندل و چیزهای خنک ضماد کنند علاج بلغمی دارچوبه ده درم در چهار سیر آب جوشانیده بخورد و بندال را با شاخ و برگ و گل و بیخ در آب جوشانیده شیر گرم بر اماس طلا کنند دیگر زردچوبه سندهی، یعنی زنجبیل کریاته، هر دو را جوشانیده با سفوف زیره و یا تمه

ورنگنی خورد علاج خونی رگ کشایند و مسهل دهند و صندل نیز طلا نمایند طلایه معصفر با سرکه هندی همین نفع بخشد نوع دیگر طربیلا در آب بجسانند و جامه تر کرده بر موضع ورم نهند و تا سه روز نگذارند که جامه خشک شود بهمان آب تر میکرده باشند فصل صد و چهارم در جذام بدانکه حکمای هند هیژده نوع امراض جلدی را که ماده همه فساد خونست جمله را کوژ نامند و کشت نیز گویند هفده قسم علاج پذیر است و یکی که جذام باشد و آنرا بهندی گلت کشت گویند علاج پذیر نگردد و روی مریض مانند روی شیر بود اسباب حدوث آن خوردن ماهی با فراط گوشت جانوران آبی و شیر باهم افراط در ترشی خوردن مداومت بخوردن ترب و ماش و کنجد و گوشت گاو و گاومیش و چیزهای دیر هضم و شیرینی نمکین و طعام سرد و خشک در هوای گرم راه بسیار رفتن و همچنان گرم خود را در آب سرد افکندن تمام زمستان پیش آتش نشستن بجماع صبحدم عادت کردن عادت بخواب اول روز و آخر روز کردن شیر برنج نیم جوش اکثر اوقات خوردن چربی بسیار خوردن سال بسال مسهل نخوردن و استفراغ نکردن و بحمام نرفتن و فصد و حجامت نمودن خون در بدن فاسد گشته این علت حادث گردد و این مرض گیرنده باشد بدیگری سرایت کند گویند اثر تا

بفرزند نیز رسد نخست اعضا آماس کند بعده ریش لخت لخت بیفتد لهذا اجذام خوانند چه که عربی جذام بمعنی قطع است و جذام اگرچه چهار قسم است اما چون علاج نزدیک بهم است مفصل بیان نکرد علاج هنوز که بینی و حلق فرو نشسته باشد و انگشتان نریخته بعلاج قیام نمایند شاید کرم الهی نجات بخشد اول بفرمایند تا موی زنخ بگیرد و رخت سپید پوشد و دهان بمسواک پاک کند آنگاه دو درم جوزالقی و یکدرم نمک سنگ سوده با آب گرم بخورد و قی کند و ساعت بساعت آب گرم خورده قی میکرده باشد دوازده دفعه بعده خشکه برنج و آب سرد بخورد با این نهج سه روز متواتر قی کند آنگاه پس از یکهفته دو درم تربد کوفته پخته شیره زقوم خمیر کند و در سایه خشک سازد و نرم کرده نهار با آب گرم بخورد چون اطلاق خوب بشود خشکه برنج و آب سرد بخورد تا سه روز چنین مسهل خورد و بعد از یکهفته بیخ رگ کشاید روزی که ابر و باد و باران نباشد و در رگ ازو ست و از پای یکی از پیشانی آنگاه شش ماه این مطبوخ بخورد اجزای آن زرد بن، پوست نیم، پوست کهیر، بانسه، هلیله، آمله، دارهلد، زردچوبه، گلوی، کرو، کراتیه، صندل سرخ، بابچی، خیار چنبر، مروه، داتن، بیخ خربزه تلخ، بابرنگ، سنبل الطیب، ترایان، پادوه، بدهاره، برگ برول، فلفلاین

مساوی نیم کوب کنند و هر روز پنج درم در چهار سیر آب جوشانیده چون نیم سیر ماند
با لوده شیر گرم بخورد غذا بغیر از منگ بی نمک و بی روغن با کهچری دلیده تخم
بگوار و برنج هیچ چیز نخورد نوعدیگر مغز چوب نیم صد ساله بطریق صندل
بساید مقدار نیم سرایه و شش درم کلوی تازه نیز بساید و یکجا با لوده بخورد
و قرب هفت هفته نوعدیگر تخم بابچی دو حصه پوست تنه درخت نیم سه حصه
کوفته بیخته هر سحر یک کف بخورد تا شش ماه نوعدیگر تخم درخت آزاد که اهل
هند بکاین خوانند رسیده و زرد شده اش نیم من بوزن هند در آوند
کند و یکمن آب در ان افکنده سه هفته در زمین دفن سازد و آنگاه
تا شش ماه هر روز یک پیاله بخورد از ان آب با دو کف سفوف
که از همان تخم آزاد ساخته باشند بخورد و پرهیز هما نطریق که گفته شد
فصل صد و بیست و پنجم در برص سبب حدوث آن بلغم فاسد است که در پوست
افتد و بخارکند و رنگ پوست را برنگ خود کرداند همچو پرده عنکبوت سازد
و در دخارش آرد اگر نو باشد و از مالیدن سرخ شود یا زرد گردد
و بردن سوزن خون برآید امید نجات باشد و برص را بعضی مرض
دانند و بعضی عرض و بهر تقدیر علاج این و جذام یکیست از فصد و مسهل

دوا پرهیز نوعدیگر بهنکره سیاه دو سیر هلیله بلیله آمله بولاد مقتول هر یک پنج
درم سفوف ساخته هر روز دو درم نهار بخورد و پرهیز کند نوعدیگر سیماب شش
روغن کند ک یکتوله هر دو را یکجا کرده چندان بسر انگشت بمالند که سیماب حل
شود پس آنرا بیست و یک حصه نمایند و هر روز یک حصه را با برگ تنبول خایند
بخورند و غذا نان گندم بی نمک مع روغن گاو یا خشکه برنج بی نمک در روغن
سازند و مؤلف شخصی را دید که اول دست و پایش طرقیدن گرفت و
خشکی بسیار غلبه کرد و بعد مرور ایام ببروص گردید از ین دوا که مذکور شد
خورده شفا یافت با وجود انکه زیاده از هجده روز بخورد چه که روز دهم
جوشش حلق بهم سایند و بیخ دندانها ورم کرد و اشتها برطرف شد و ضعف
غالب گشت از ین جهة روز هجدهم خوردن دارو برطرف ساخت نوعدیگر
اگر برص کم باشد آنموضع را با پاچک و شتی بخراشند و قدری اشخار و سیم الفار
با آب سائیده بران طلا نمایند بعد از انکه گوشت برود و عمق پیدا کند هر روز
پوست تنه درخت مغیلان در آب بجوشانند و بدان آب زخم بشویند
شود دیگر اگر با هن گرم داغ کنند بتحقیق به شود فصل صد و بیست و ششم در قروح
رحم اگر از زخم ریم رود نخست حقنه فرمایند با ماء العسل و قدری با ماء العسل زر

به سازند و چون از ریم پاک شد جامه با آب مازو آغشته فرزجه فرمایند و درین علت
رگ باسلیق کشودن نفع بخشد فصل صد و بیست و هفتم در خروج رحم هرگاه عقب وضع
حمل سنگینی باو رسد یا از سردی و ترشی پرهیز دو رحم بیرون افتد و این علاج
پذیر نبود و هیچکس علاج ننوشته مگر حکیم شهاب ناگوری که بتصرف طبیعت خود
در کتاب شفاخانی نوشته که نخست او را حقنه ملایم کنند تا رودها از ثقل پاک شود
و بار او بر رحم نگراید بعده چند روز مطبوخی دهند که مثانه را از بول و خلط
غلیظ پاک سازد و سبک گرداند آنگاه سرا زیر خوابانیده قدری روغن نیم
گرم در رحم رریزند بعده عصاره لحیة التیس و اقاقیا سائیده در آبی که مازو
و پوست انار جوشانیده باشند مخلوط سازند و قدری در رحم ریخته در باقی
همان آب پارچه باریک یا پنبه ترکنند و فرزجه سازند و بر دهن فرج جامه
پنج شش لاکذاشته لنگوته بندند و بچه زیر پستان نهاده بمکند و اگر بچه نزد ما
و بیخ را نیز نهند صواب مینماید اگر ابتدا مرض باشد شاید شفا حاصل
گردد فصل صد و بیست و هشتم در اختناق رحم خناق رحم علتی است مخوف نفس گرفته
شود و بیهوش گردد و بصرع مشابه شود نهایتش در صرع کف از دهان آید
و درین نیاید و این گاه از بسته شدن حیض بهم رسد و گاه از ماندن منی در رحم

که تباه شود و سودا گردد و بیشتر این علت دختران دوشیزه و زنان جوان را افتد
پس بعضی را وصال مرد علاج باشد و بعضی را حیض بکشایند و بعضی را مسهل و شربتها
دهند که رحم از فساد منی پاک گردد فصل صد و بیست و نهم در شقاق قبل از کثرت جماع
و ضربات تقضیب بر قد یا در وقت زائیدن علاج وی علاج شقاق مقعد است
و بیاید فصل صد و سی ام در اطرار طمث هرگاه خون حیض بسیار رود و نایستد
آنرا استحاضه گویند اگر از غلبه خون باشد رگ باسلیق کشایند و بر ساق
هر دو پا حجامت فرمایند و بستانش بپارچه کرباس محکم بندند و بیشتر غذا از
عدس و هند و آب سرد بسیار خورد و از چیزهای گرم پرهیز دو اگر از غلبه صفرا
یا بلغم یا سودا باشد چون کهنه شود علاج نپذیرد و اگر تازه باشد علاج آن نسبت
پنج کهرنی پنج جو نلائی سرخ هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب برنج یکهفته
بخورند دیگر پنج جو نلائی دو درم نبات چهار درم سفوف ساخته با آب
برنج بخورد نوعدیگر خار خشک ده درم صمغ ده درم شکر تری ده درم هر روز
اینقدر بخورند دیگر قیر سوده با شهد بخورد و مداومت نماید نوعدیگر سیاه زیره
بانسه دو درم قیر دو درم سوده هر روز نهار تا یکهفته بخورد خون حیض و اسهال
و اسهال نا ایستد گویند اگر زنی از کثرت خون حیض عاجز شود دیکسیر کهربا یا بکسیر

لسان العصافیر سفوف ساخته بیکبار بخورد خون حیض چنان ایستد که در مدت
عمر حایض نشود فصل صد و یازدهم در قطع طمث این از رطوبت و سردی بود
یا از غلبه صفرا اگر از سردی بود مقل فلفلمه راز جوز الفی جو کهار تخم کدوی تلخ
برابر سفوف ساخته با شیر زقوم حب سازد و هر روز یکی بردارد حیض بگشاید
و اگر بسته شدن حیض از گرمی و اختناق رحم و سکته و صرع حادث گردد رگ
صافن کشایند و بر ساق هر دو پا حجامت کنند و از ترشی و گوشت و گندم
پرهیز نمایند منگ یا برنج یا نخود غذا سازند و گاه باشد که از جماع بسیار رگها گشاده
خون حیض آید فصل صد و دوازدهم در افتادن جنین اگر در ماه اول و دوم
و سیم حمل افتد از گرمی بود باسلیق از هر دو دست کشایند و اگر در ماه پنجم
و ششم سقط شود از رطوبت غلیظ باشد شافه برزه بکنند تا جذب رطوبات
کند فصل صد و سیزدهم در اسقاط جنین داروهای که جهة اسقاط حمل است عوراتان
همه دانند و پوست مار را اگر زیر عورت دود کنند البته سقط گردد فصل صد و
چهاردهم در انقطاع حمل اگر کبیر شبت را سفوف ساخته هر روز یک کف
بخورد و قدری فرزجه سازد بار نگیرد دیگر اگر پیاز را کوفته آب آن را وقت مجامعت
بر قضیب طلا کنند زن آبستن نشود دیگر اگر دو درم سرمه غزالی هر روز زن بخورد

وقدری نخود بر گیرد بار نگیرد فصل صد و پانزدهم در اعانت حمل اگر از کوتاهی قضیب
حمل نگیرد علاج زن کوتاه بالا و خرد خواستن است تا رحم او نزدیک باشد و اگر
مرد عقیم بود علاج آن از طب شهابی جویند و اگر منی رقیق بود علاج اینست
تخم انگن تخم نکهاره تخم کونجه ستاقل بیخ کونجه موسلی سیاه و سفید عاقر
قرحا جمله برابر سفوف ساخته با شهد غلولها سازند و هر روز بقدر حال بخورند
و چند روز از جماع پرهیز نمایند فصل صد و شانزدهم در حفظ جنین در ابتدا
از چیزهای تیز مانند سیر و فلفل و زنجبیل پرهیزند و زیره سیاه و سداب و سیاه
دانه و چیزهای تلخ و مدر نیز نخورند و از فصد و حجامت و مسهل و نزدیکی مرد
دوری جویند خاصه در اول حمل فصل صد و هفدهم در عسر ولادت چیزهای
معطس ببویند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان در رحم افکنند باقی بمعرفت
ماماچه رجوع است فصل صد و هجدهم در سقوط مشیمه بهندی مشیمه را اول
گویند چون بچه بر آید و مشیمه ماند بهمان علاج کنند که عسر ولادت را کنند
فصل صد و نوزدهم در آماس گرده تب و درد سر و بیخوابی و تشنگی و عسر بول
لازم باشد اگر در گرده راست باشد درد تا جگر برسد و اگر در گرده چپ بسپر
تا اوعیه بول پدید آید رگ باسلیق کشایند از جانب که درد باشد یا بر ساق

حجامت فرمایند بعده آب خربزه هندی و کشکاب دهند فصل صد و بیستم در سنگ
و ریگ گرده و مثانه سنگ گرده ریزه باشد بواسطه تنگی جای و سنگ مثانه خرد و
بزرگ میتواند بود بزرگ سخت را علاج شکافته بر آوردن است اما جراح
کامل باید چرا که اگر قطع بر اوعیه منی افتد قطع نسل شود و اگر قطع بر جزء عصبی افتد
خون بدشواری ایستد و جراحت التیام نپذیرد و بول از آن راه برون
آید و اگر سنگ بزرگ و نرم باشد بعلاج بگذارند و اگر خرد بود اما بتنگی
قضیب نتواند در آمدن آن را هم بعلاج بگذارند و اگر بتنقیه در آید و در راه
بند شود و بمالیدن دست معلوم شود علاج او منحصر در شق است اما
چیزهای که منفعت بسنگ دارد بطریق اهل هند نوشته میشود الاچی
تنکهار، پاکهان بید، گوکهرو، کلتهی، هلیله، زنجبیل، کرفس، برابر سفوف
ساخته با شهد میخورده باشد دیگر ستاقل هر روز سه درم سفوف کرده
با دوغ شیرین گاو بخورد نوعدیگر بیخ سوس، برگ بانسه، الاچی، فلفلدراز
برابر سفوف ساخته هر روز ده درم در چهار سیر آب بجوشانند و صاف
کرده بعد سرد شدن بخورند دیگر اگر سنگ خرد باشد مریض را ستان خوابانند
و دو درم سیماب در احلیل بکنند و سعی نمایند که بهانه رود و ساعتی همچنان

غلطیده ماند بعده بنشیند اول سنگ بیرون آید آنگاه سیماب نوعدیگر بیخ کهن
کبوتر، تمکر تری، هر یک دو درم با آب بدهند سنگ بگدازد نوعدیگر استخوان شتر سوخته
کرده هر روز دو درم با دوغ شیرین گاو سه هفته بخورد سنگ بریزد چون علاج
ریگ و سنگ مثانه یکیست جدا نوشته نشد دیگر بیخ گل جوبی خشک کرده دو
هر روز سه درم با شیر گاو بخورند مجربست فصل صد و بیست و یکم در جرب مثانه
فصل صد و بیست و
دوم در قروح ذکر از کثرت جماع و مباشرت با حایضه بهم رسد علاج برگ آب گرم
که در وی پوست کیکر جوشانیده با شهد هر روز شستن و مرهم نهادن فصل صد و
بیست و سیم در بول الدم اگر بعد افتادن از اسب و بلندی حادث گردد
علاج آب بانسه و شهد خوردنست و اگر از اسباب مذکوره نباشد خار خسک
بیخ بینسکر، ستاقل، تخم کشنیز، پاکهان بید، کلتهی، تخم نکهاره، دار هلد، مویز
کهی، بانسه، بیخ بیه انجیر، هر یک یکدرم بجوشانند و چهار درم شهد و نیم درم
سلاجت دو کرده بنوشند نوعدیگر ناک پهلا، سنکهاره، هر یک دو درم
سوده با چهار درم نبات بخورد و این قرص بسیار مفیدست کتیرا دو درم
شب یمانی یکدرم خون سیاوشان، کهربا، گل انار، هر یک دو درم سوده

قرص سازند بوزن دو درم و هر روز یک قرص با آب زبان بره بدهند فصل
صد و بیست و چهارم در سلس البول این علت از گرمی و خشکی حاصل آید
و تشنگی غالب گردد زود علاج کنند علاج تخم شبت چهار سیر صمغ ده سیر میده
دو سیر شکر سرخ هشت سیر روغن ستور بقدر احتیاج همه را روغن بطریق
حلوا سازند و هر روز نیم سیر صبح و نیم سیر شام بخورند نافع آید نوعدیگر کنجد
کنجد سیاه مغز تخم معصفر تخم کتان هر یک یکسیر جدا جدا بریان کنند بعده
نیم سیر زنجبیل داخل کرده همه را سفوف کنند و یک سیر شکر سرخ شربت کرده
دران بریزد و مقدار ده درم قرص ساخته یکی صبح و یکی شام بخورد فصل
صد و بیست و پنجم در حرقت بول اگر وقت بول کردن سوزش و درد و رطوبت
باشد و رنگ بول سرخ نباشد علامت بلغم است و اگر سرخی باشد و تلوا آمده
واند و تشنگی بود علامت صفراست و اگر درد در آخر قضیب کم بود و در
مثانه نفخ باشد علامات باد است و اگر علامات مذکوره همه باشد و اماس
نیز بود دلیل آنست که باد و بلغم و صفرا هر سه غلبه نموده است علاج اگر بلغمی باشد
بیخ ستاوره فلفل گرد جوکهار سوده با آب کلتهی بخورد نوعدیگر هلیله خار
خسک خیار تخم فلفلدراز برابر بجوشانند و قدری روغن بید انجیر کرده بخورد

واکر

واگر صفرائی باشد برنگ کابلی زرد چوب زنجبیل باله هر یک سه درم بجوشانند و دو
درم شهد و نیم درم سلاجیت کرده بنوشد نوعدیگر پوست تنه درخت نیم گلوی
موتهه یعنی سعد برابر سفوف کرده هر روز چهار درم باده درم عسل و یکدرم
سلاجیت بخورد نوعدیگر بیخ سفوس نار دان دار هلد هر یک یکدرم آس
کرده با هشت درم بیخ موز بخورد و اگر بادی باشد هلیله خیا خبز باله کشنیز
باکهان بید موبز مساوی بجوشانند و با شکر بخورد نوعدیگر اجوان هلیله نیلوفر
چوب کهیر دار هلد جزک سماق هر یک نیم درم بجوشانند و با دو درم شهد
نیم درم سلاجیت بخورد و اگر از هر سه خلط باشد یکدرم مرهکی بار یک سوده
با شهد بخورد نوعدیگر بیخ سوس خار خسک هر یک سه درم بجوشانند و سه درم
روغن بید انجیر کرده بخورد فصل صد و بیست و ششم در عسر بول و دشواری
بول یا از سنگ مثانه بود یا از رطوبات غلیظه که در مثانه جمع شود علاج قسم اول
همانست که در باب سنگ مثانه گفته شده و علاج نوعی ثانی انست که روغنها
حار و راحلیل بچکانند مانند روغن عقرب و روغن قسط و روغن ستاور
و روغن نارابن و روغن رنت و اگر عسر بول از آماس روده که نزدیک مثانه
است پدید آید یک سیر شیر بز و نه درم روغن بید انجیر هر روز بخورند و اگر عسر از

جراحت میانه باشد و ریم و خون آید رگ صافن کشایند و شیر خر و بز یکجا کرده
بدهند و از شوری و ترشی و تیزی پرهیز فرمایند فصل صد و بیست و هفتم در سیلان
منی بهندی آنرا پرمه خوانند و بیست نوع دانند شانزده قسم علاج پذیرد و چهار
نوع پذیرد یکی مدهومه که عبارت از بول شیرین باشد و دایم مور و مگس بران
نشینند اگر آغاز باشد و قوت بدن ساقط نشده باشد علاج ممکن است والا محال
علاج برگ رایسن بطوق سنبری پخته بخورده باشد اگر با نان میده خورد
بهتر دوم انکه رنگ او برنگ بول باشد اما چون چوب در وی کنند لعاب برخیزد
این را نیز در آغاز علاج کنند خشت پخته که قریب صد ساله باشد کوفته پخته
هر روز دو درم با شیر گاو بخورد و از ترشی و تیزی و گرمی احتراز نماید و جماع نکند
نوعدیگر هر روز ده درم سفوف خار خسک و نبات با شیر گاو بخورد سیم انکه
...شاش مانند به سپید نماید و در هنگام بول کردن خصیه درد کند این را
هم در ابتدا علاج کنند کبریت ده درم سیماب نیم درم سیماب را در سفوف
کبریت بسر انگشت مالیده یکی کند بعده زنجبیل فلفلین عاقرقرحا کبابه هر یک
نیم درم داخل کرده هر روز دو درم با هفت درم عسل بخورد چهارم انکه بالای
بول چربی زند علاج این نیز همان سفوف کبریت است که گفته شد و چون

موجب

موجب اطناب می شد انواع دیگر را بتفصیل بیان نکرده علاجی که مشترک است
می نویسد و آن انست که روز اول یک خرمای خشک بخورد و تا بیست دیگر روز
هر روز یکی زیاد کند چنانکه روز بیست و یکم بیست و یک خرما خورده شود
و همچنین هر روز یکی کم کند بعده باز از سر گیرد تا یکسال چنین کند و فاصله نکند
نوعدیگر تخم کونچه تخم آنکس عاقرقرحا موچرس اندرجو برابر سوده دو وزن
ادویه نبات کند و چهار درم با شیر گاو بخورد فصل صد و بیست و هشتم در کثرت
احتلام و این از کثرت و تیزی ماده منی باشد یا از سستی اوعیه منی علامات
اول سوزش مجری بول باشد و زردی و نخافت منی علاج تخم کوک نیم درم
سوده بخورد نوعدیگر تهیلی را خشک کنند و سفوف ساخته هم وزن آن
نبات کنند و هر روز سه چهار درم با شیر گاو بخورد غذا سبزی اسفناج و شیر
مرد و سپید مرغ و گوشت قلیه و بریان علامات دوم آنست که منی رقیق
و سپید بود علاج بیخ درخت سنبل سوده با شکر مقدار نیم درم بخورد و مداومت
نماید مجربست فصل صد و بیست و نهم در آماس خصیه اگر از حرارت و غلبه
خون بود رگ باسلیق کشایند یا بدبوجه خون کم کنند و اگر از سردی بود
گل پلاس در آب جوشانیده همچنان گرم بر آماس بندند و بدان آب بشویند

نوع دیگر بیخ بید انجیر با سرکه هندی طلا نمایند نوع دیگر فلفلین دارتین بانسه زنجبیل
موسلی سپید هریک یکدرم بجوشانند و صاف کرده ده درم روغن بید انجیر بدو
انداخته چند روز بخورند فصل صد و سی ام در تشقاق مقعد اگر از عسر بواسیر
باشد رگ باسلیق کشایند و مرهم نهند فصل صد و سی و یکم در ناصور مقعد
بهندی بهنکندر خوانند جای این علت دور سفره باشد گاه از جانب درون
آغاز کند و گاه از طرف بیرون چون خواهد شروع شود برودی رداغ نهند
مانند شیر درخت بر باسفوف خشت پخته کهنه و زردچوبه و زنجبیل و صندل
سرخ و روبین و گل سرخ و بعد از پخته شدن و سوراخ گشتن و چرک و
غایط برآمدن علاج نپذیرد مگر بطریق ندرت و علاج در طب شهابی بسیار
نوشته شده است از انجا بخاطر آورند از انجمله یکی اینست ه طریفل زنجبیل
دارفلفل قرفه چترک باتهه تراهمان وهمایه اندرجو دارچینی الایچی
پتیج انگزد نکسنک نمک سیاه نانخواه کرفس رازیانج زردچوبه بیخ
جوکهار برابر کوفته بیخته با شهد و روغن ستور بیامیزد و هر روز چهار درم
باآب گرم بخورد فصل صد و سی و دوم در بواسیر گویند این از ان بیماریها باشد
که از یکی بدیگری انتقال کند و بمیراث نیز رسد آنچه بمیراث رسد علاج نپذیرد و

و باقی را که چندین نوع است هرگاه خون تیره میرفته باشد نه بندند تا لون خون
از سیاهی بسرخی زند و الا ذات الجنب و ذات الریه و اکله و جنون و تب دق و دبیله
و جذام و جرب و سرطان و داء الفیل بهم رسد بعد از انکه خون بسرخی زند چنانکه
در شهابی مسطور است بمعالجه قیام نمایند و بواسیر بقول حکمای یونان پنج نوع است
و نزد حکمای هند شش قسم معجون سورن جهة دفع بواسیر بی نظیر است
اجزاء آن پوست بیخ چترک ده درم زنجبیل پنجدرم فلفل گرد سه درم هلیله زرد
هشت درم بلیله آمله فلفلدراز طالیس پتر بلادر برنگ هریک شش
درم بیزنواده درم بیخ فلفل ده درم ابل تج پترج هریک چهار درم سورن
خشک صد درم قند بوزن مجموع شیره کرده معجون سازند نسخه دیگر فلفلاین
بیخ بیل چترک هلیله هریک ده درم سورن خشک صد درم یا پانصد و پنجاه
درم قند معجون سازند و هر روز پنجدرم بخورده باشند تا شش ماه
هر شش قسم بواسیر دفع شود دیگر اگر کعب پای چپ را داغ فتیله
کنند خوب بترانند بر طرف شود فصل صد و سی و سیم در کرم شکم کرم
خراطین که آنرا حیات نیز گویند در معده بهم رسد و کدو دانه در روده و کرم
باریک مانند کرم سرکه در مقعد متولد شود علاج خراطین یکدرم مردارسنگ

سوده با نه درم روغن کنجد بدهند دفع گردد نوع دیگر اول قدری کباب بخورند
تا کرمها متوجه آن شوند آنگاه یکدرم اجوان کرمانی کوفته بیخته با آب گرم بخورند
همه کرمها بمیرند می باید که وقت خوردن اجوان نفس کشیده دارد تا بوی آن
بکرمها رسد علاج کدو دانه باپرنگ هشت درم ترب دو درم مغز جوز دو
درم خرما ده درم نرم کرده وقت شام بخورند و بخوابند علی الصباح همه
بیفتند نوع دیگر قنبیل دو درم درمنه ترکی یکدرم تخم بکه نیم درم سفوف کرده
با دوغ ترش گاو بخورند تا سه روز کدو دانه دفع گردد علاج کرم خورد
تخم خربزه تلخ با آب سوده در مقعد کودک نهند دفع گردد فصل صد و سی و
چهارم در درد پشت اگر از خون بود حجامت میان دو شانه کرده خون
کم کنند و اگر از باد بود شاخ آهو را در آوندی کرده بگل حکمت بگیرند و در
آتش افکنده بسوزند آنگاه برآورده آس کنند و هر روز قدری از آن
با روغن گاو بخورند درد پشت زایل گردد مجربست نوع دیگر اول پشت
را بروغن چرب کنند بعده سپندان یعنی اسالیون که بهندی اهلیم
خوانند با آب آس کرده طلا نمایند و در آفتاب نشینند درد پشت و تهیگاه
دفع گردد و هر علاجی که برای درد مفاصل نوشته شده برای درد پشت بکار

آید خواه از تداصین و غیره فصل صد و سی و پنجم در خله بهندی آنرا سول گویند
اگر بادی باشد از جای بجای نقل کند علاج نمک سونچل زنجبیل پیکرمول هریک دو
درم در چهار سیر آب بجوشانند و چون نیم سیر بماند صاف کنند و نیم درم انگزه
کرده بخورند تا سه روز و اگر خله کهنه شده باشد بیشتر مداومت نمایند و اگر صفرای
باشد تلواسه و تلخی دهان و سوختن موضع خله علامت بود علاج جوشیده تا
دان و آمله و خیار شنبر هر روز بخورد و اگر بلغمی باشد خله ثابت بود و آب از
دهان آید علاج بیخ انجیر کنتاپی خرد و بزرگ باله زنجبیل هریک یکدرم نیم کوب
کرده بجوشانند و صاف ساخته اندک جوکهار کنند و بخورد فصل صد و سی و ششم
در درد مفاصل گاه از خون باشد باید رگ باسلیق کشایند و در عقب آن
سه درم فلفلدراز و یکسیر شیر گاو جوشانیده هر روز بخورند و گاه از باد باشد
و اعضا حرکت نتواند کرد باید برگ رایسن اسکنه زنجبیل گلوی دیودار
بیخ بید انجیر سنبهالی هریک یکدرم در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند
صاف کرده شیر گرم نهار سه هفته بخورند و از چیزهای بادکین بپرهیزد نوع دیگر
فلفلدراز جتوک فلفلمور چترک زنجبیل باته باپرنگ اندرجو هینگ زیره
بهارنگی بیخ سرشف جوکهار بیخ سرشف جوکهار زنجبیل اجمود کرد مور باهر یک

جار درم طربیلا سی و شش درم کوکل یعنی مقل یکسیر کوفته بفتاس سه درم
غلولها نند و هر صبح یکی و شام یکی بخورده باشند و از ترشی و چیزهای نفاخ
پرهیز نمایند تجربه مقرون کشته است نوعدیگر برک رایسن خشک هشت درم
بیدانجیر سپید بانسه دهایه بکور دیودار بدهاره تشکک زنجبیل تیس
بنج بکهیره اسکند کلوی فلفلدراز ستاوری کنتایی خرد و بزرک هریک
ده درم سفوف ساخته هر روز دوازده درم در آب جوشانیده بخورند
تا سه هفته و این از دواهای مشهور هند است نوعدیگر چترک اجوان
نکسنک برک رایسن خشک قسط طالیس جمله برابر مقل بوزن همه کوفته
مقدار چار درم غلوله بندد و هر صبح یکی بخورد نوعدیگر شملیت دالان خرد
و بزرک نانخواه سپندان سیاه دانه تخم ترب تخم خربزه هریک سه درم و
نیم سپند سوختی هفت درم سفوف سازند و بکسر شکر سرخ داخل کرده
هر روز نیم درم با آب بخورند جمله بادها بشکند و باه بیفزاید و چهره برافروزد
دیگر جمیع روغنهای گرم محلل که در هندوستان می سازند جهت درد مفاصل
مفید است مانند روغن ستاور و روغن نارایین و روغنهای دیگر
روغن بیدانجیر و سرشف هرکدام تنها نیز نافع است دیگر باید دانست که

درد زانو که کهنه شود و بسیار درد کند اهل هند آنرا انوبات خوانند و علاج ...
برای آن ترتیب داده اند زنجبیل بانسه سیاه دیودار هریک سه درم جوشانیده
ناهار بخورد و باین مداومت نماید نوعدیگر برک رایسن و برک اک سه روز
متواتر ببندد و اردو نوعدیگر روغن تخم سبجنه طلا کند که نفع عجب ببیند نوعدیگر
سیر پاک کرده بنجر خردل نیم سیر کوفته در اوندی کند که چرب باشد و یک شب
بیاویزد و علی الصباح یک و نیم سیر روغن سرشف و نکسنک بقدر احتیاج
سوده در آن افکند و برهم زده باز همچنان بیاویزد و بعد از سه روز بقدر
تاب و طاقت هر روز با نان گندم بخورد درد زانو و انواع درد مفاصل
علل احشا دفع شود نوعدیگر بر موضع درد کلک زنند و شیر برک اک طلا کرده
کاه بیاشند و بران بپاشند و اگر کلک زدن دشوار باشد همین شیر اک
تا سه روز متواتر بمالند بعده باب گرم سکه مالیده بشویند نوعدیگر زقوم
دار شکافته بر موضع درد ببندند و چند روز مداومت نمایند و در شب باز
باز نکنند فصل صد و سی و هفتم در علت نقرس و آن آماس و دردی
بود که در بند انگشتان پای خصوصا در بند انگشت بزرگ و در بندهای پای
آید و بیشتر از ماده حاره رقیقه بود و یا از ماده دموی و یا از خلط فاسد که در وی

ریزد و یا از افراط جماع و یا از راه رفتن بسیار و اگر مع درد آماس در آیند
زانو باشد و در بندهای هم بود آنرا نیز نقرس خوانند و اگر در بند دست وا انگشتان
او حادث گردد آن هم نقراست و اگر آماس در آینه زانو باشد و در بندهای نبود
آنرا نقرس نخوانند اگر ماده رقیق و اندک بود در دو سه هفته ماده تحلیل یابد
و اگر غلیظ و بسیار باشد چهل روز کشد و نقرس اگر جانب افتد دیر تر علاج
پذیرد و جا شد که هلاک کند نقرس دموی را بعد پیم روز رگ باسلیق یا اکحل
کشایند اگر علت جانب راست باشد رگ از طرف چپ باید کشود و اگر جانب
چپ باشد از راست و اطلیه موافق بجای آورند و هر روز فلفلدراز ده
دو درم در یکسیر شیر نازه جوشیده انداخته بخورند و نقرس بلغمی رطب را
که بیشتر در سن کهولت بهم رسد خاصه مرطوبی را چون زمستان بود قی فرمایند
و اگر تابستان باشد مسهل دهند آنگاه دواهائی که در درد مفاصل گفته
شد بکار دارند و این دارو که بهندی آنرا جوک راج گویند جهت درد مفاصل
و کمر و زانو و نقرس و عرق النسا و قولنج و فالج و لقوه و جمله امراض بلغمی و سوداوی
را نفع عظیم بخشد فلفلدراز بیخ فلفل فلفلمور چترک زنجبیل اندر جو سپید
و بار انکزه کهار نکی تیس سرشف زیره سپید دالان بزرگ کبابه

بجبیل اجمود اکرو ناکیسر بابرنک تخم کشنیز رینک هریک یکدرم طربیلا چهل درم مقل
شصت درم پاک کرده و جمله ادویه کوفته بپخته هر روز دو درم تا پنجدرم با کاره را ...
بخورند غذا گوشت گوسپند و حلوان و جوزه مرغ و دراج قلیه و کباب و باشوربا
نانیز بها سازند فصل صد و سی و هشتم در درد کمر و پشت پای و مانند آن چون
معالجات اینها همه معالجات اوجاع مفاصل و نقراست تکرار حاجت نیفتاد
فصل صد و سی و نهم در علت فتق این علت علاج پذیرد از ابتدا سعی کنند
که زیاده نشود مریض را ستان خوابانند و بر آنموضع نشان کنند بعده فرصت
بروی نهند چون روده باندرون رود داغ آهن بران نشان کنند و تا
داغ به نشود حرکت نکنند و بیشتر برستان غلطیده باشند و بعضی بجای داغ
آنموضع را شکافته حجاب را که دریده بریسمان بدوزند و برا هم به سازند
و چنانچه گفته شد حرکت نکنند و طعام شوربای منک دهند و این تجربه حکیم
شهاب است و مؤلف گوید که اگر در ابتدا این انگشتان هر دو پا را از جا
بالا بدر از ابسنج گرم خوب داغ کنند علت زیاده نگردد و بعضی گویند که
با داغ حاجت نیست از چپ براست و از راست بچپ کافیست و بعضی
گویند رگ ستبر دست فرود جائی که نبض مریض می بینند بالای زانکشت

بهندی انترکل خوانند

داغ کنند بترتیبی که گفته شد از چپ براست واز راست بچپ ودیگر اگر در خصیه
زرد آب جمع شود اصل معالجه اینست که زود خصیه شق کنند وناره نهاده
که زرداب اسب بیگیرند و باز زرداب استسقای زرقی بیکشند برون آرند
وبر رگ خصیه نزدیک این آلت داغ کنند تا منفذ بسته شود انگاه بمراهم
بسازند **فصل صد وچهلم در عرق مدنی** بهندی نارو خوانند وبفارسی رشته
گویند وبعضی عرق مدنی ازان نامند که در مدینه حضرت رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم بسیار میشود واین علت بیشتر از خوردن طعامهای
غلیظ ونوشیدن آبهای که سرکین وبول حیوانات دران افتاده باشد
وکشیدن رنج بسیار پدید آید اکثر در ساق یا بهم رسد اول در گوشت
شود چون کرم خراطین که در روده متولد گردد بعده بجانب پوست آید
بعضی را از غایت درد تلواسه وقی وسوزش پدید آید وآماس بهم رسد
پس اگر سر کند ورشته نمایان گردد بمیل سرب ویا بمیل کاغذین بپیچند
واهسته هسته بکشند واگر تمام فی الفور بر نیاید شیر وروغن بدهند ولحاف
پوشانیده بفرمایند که غلط تا عرق کند پس لحاف دور کرده باز کشند واگر
تمام بر نیاید باز چندان تکرار این عمل نمایند که رشته جمله بر آید وخلاص گردد

واگر سر نکند قبل ازانکه موضع نارو آبله کند آنرا شق کنند واگر یک شگاف بر نیاید
پنج شش جا بشگافند وبرآورد واگر موضع نازک بود وشگاف نتوان کرد باید
که از حرکت وتردد باز آید واین شربت سه هفته بخورد هلیله بلیله زنجبیل قرنفل
بوزن برابر سفوف ساخته هر روز دو درم با شش درم شهد وقدری آب
شربت سازد وبخورد واگر نارو ورم کند ووجع بسیار شود بدین وجه تا پنج روز
بگیرند وبرگ اگ بسیار بر وبندند تا سه روز هر سه روز یکبار کشیده برگ تازه
گذارند نارو دفع شود ودیگر هر که در اوقات این علت هر روز نهار شیر وروغن
بسیار خورد رشته با آسانی بر آید **نوع دیگر** شونیز در دوغ جوشانیده بر نارو ببندند
دفع شود **نوع دیگر** شیره برگ بید انجیر نیم سیر فلفل گرد دو درم با ده درم روغن
ستور بخورد اگر آغاز باشد دفع گردد والا با آسانی بر آید **فصل صد وچهل ویکم در**
عرق النسا بهندی رنگهن خوانند باید رگ عرق النسا گشوده بعده قی فرمود
ومسهل داد واین دارو خورانید هلیله زنجبیل تربد زراوند مقل جمله
مساوی کوفته یکجا کنند وهر روز پنج درم بخورد وبعضی بر سر رگ بالا از شتالنگ
هشت انگشت داغ کنند ویا میان انگشت خرد پای وانگشت دیگر که باو متصل
است بدو که گرم کرده خطی کشند بعرض نافع آید واگر اینها مفید نیفتد میان ساق

بشگافند وآن رگ را بقلاب بردارند وببرند وداغ کنند وپرهیز از جماع وترشی
مطلوبست وتیل نشادر ونارازین وغیره می مالیده باشند **فصل صد وچهل ودوم**
در داء الفیل این علت اگر کهنه گردد وکمتر علاج پذیرد اما در ابتدا چنین علاج
کنند رگ باسلیق کشایند از هر دو دست لیکن ازان دست که مقابل پای
معلول باشد خون بیشتر گیرند ومسهل دهند وقی فرمایند وبر ساق پای حجامت
نمایند وطین قلا باب سائیده دبرا بموضع طلا کنند وبپارچه ببندند واز طعام غلیظ
سودا انگیز پرهیزند **فصل صد وچهل وسیوم در دوالی** رگهای ساق بسان
انگشت بزرگ گردند وگرهها بران نمایان گردد واین علت بیشتر حمالان
ومانند ایشانرا افتد از غذای غلیظ سودا انگیز بهم رسد قبل از کهنه شدن علاج
چنان کنند که در داء الفیل گفته شد بعده آن رگها که سر شده بکشایند وا
بر انها بمالند تا خون خوب بر آید پس ببندند ودر پرهیز نکوشند ودرین
علت بعد از گشودن رگ الجبل صافن نیز بکشایند وهر روز قدری زنجبیل
فلفلین آمیخته بدهند **فصل صد وچهل وچهارم در سیدی ناخن** ماده وی
وماده بهق وبرص یکی باشد پرهیز همان قسم بجای آورند وتخم کتان و
تخم شملیت کوفته از حریر بگذرانند وبا شهد وموم سرشته بروی بیگذرانند باشند

فصل صد وچهل وپنجم در داحس وآن ورم بن ناخن است وگاهی از غایت
درد وتب نیز عارض گردد رگ الجبل کشایند اگر بدست چپ بود واز راست واگر
بر راست باشد از چپ بعده مسهل دهند وافیون وتخم بنگ با سرکه وگلاب
سوده بر ورم طلا کنند تا سه روز انگاه اسغول در سرکه تا سه روز بمالند بس
ازان انگشت را در آب گرم بگذارد تا پوست نرم شود بعده شهد وشکر یکجا
کرده هر روز بمالد تا سر کند وماده دفع شود واگر باین سر نکند غوک جاه را شکم
چاک کرده همچنان گرم بروی نبدد که در ساعت سر بکشاید ودرد ساکن گردد واگر
در کف دست ویا باخنن ماده بریزد علاجش همین است ومولف شخصی را
دید که در کف باخنن علت بهم سانید وهیچ علاج سر نکشود ومشرف بر هلاک
گردید پس آهنی را که سرخ کرده بودند وبرای همین ساخته بودند در موضع
درد بقدر فرو برد ودر لحظه چرک وخون بر آمده آسایش یافت وبهتر آنست
که بالای داغ بی فاصله خشکه برنج وماست شیرین مخلوط ساخته گذارند تا سوزش
آتش تخفیف یابد **فصل صد وچهل وششم در انسان الفار فی الاظفار** ناخنها
مانند دندان موش گردد واین علت از باد وصفرا پدید آید از اطعمه سودا
انگیز پرهیزند وهلیله وبلیله وآمله متساوی کوفته بیخته هر روز سه درم بر نهار

بخورند و مصطکی و نکسنک را با آب سرشته بر سر ناخنها بالند و اکثر اوقات ناخنها را
چرب نگاه دارند و روغن شند درین نفع عظیم بخشند فصل صد و چهل و هفتم در خزاز
بفارسی سبوسه سر خوانند و آنرا فاهم گویند و این در ریش و بروت نیز بهم رسد اگر
قوی باشد در جایک سر حجامت کنند و آرد نخود در سرکه کرده ساعتی نگاه دارند
پس سر مالیده بعد از یکپاس با آب گرم بشویند و باین مداومت نمایند نوعدیگر
شحم حنظل و سرکه بهم آمیخته بر سری مالیده باشند نوعدیگر فلفل گرد یکجزو زعفران
ده جزو ورد و از ده جزو روغن کنجد جوشانیده و صاف کرده بر سری مالیده
باشند هر سبوسه که محکم شده باشد برود دیگر آب لیمو و آب جنبری یکجا کرده
بمالند مجربست دیگر شاش شتر نیز همین حکم دارد فصل صد و چهل و هشتم
در داء الثعلب بیشتر این علت در موی ریش افتد و نادرًا در سر نیز بهم رسد از
رطوبات فاسد محرقه موی از غذا باز ماند و ریختن گیرد اول در بن موی
خارش پدید آید آنگاه بریزد اگر از غلبه خون باشد و رنگ آنموضع سرخ
بود رگ قیفال گشایند و زیر ریح حجامت کنند و در انموضع که موی ریخته
است کلک زنند و یا دبوجه نهند و بعد کلک زدن اگر بشکل موش بار و غن
مرهم کرده طلا کنند نفع عظیم بخشند و که مکس نیز همین نفع بخشند نوعدیگر یکسیر آمله

درده سیر آب یکشبانروز بخیسانند و صاف کرده و دو سیر روغن کنجد در روی ریزند
و بجوشانند چون آب نماند روغن را صاف ساخته بعد فصد هر روز می مالیده
باشند و اگر بلغمی بود و رنگ آنموضع سپید باشد بدو درم شحم حنظل و دو درم کبرا
مسهل دهند و بهمین طریق بفاصله یک یک هفته دو نوبت دیگر نیز مسهل دهند
و عاقرقرحا و فلفل گرد مساوی با زهره گاو نرم کرده طلا فرمایند نوعدیگر کلک زنند
و زردچوبه و اشخار و سرشف و خردل بمالند چندانکه زرد آب برآورد و دفع
گردد و اگر بعد کلک که مکس و موش یا خون خرگوش طلا نمایند نفع عظیم بخشند
و اگر از صفرا بود و در انموضع خارش و سوزش و خشکی باشد زیر ریح
حجامت فرمایند و سفوف هلیله هر روز با آب انار بدهند و روغن آمله
که گذشت طلا کنند نوعدیگر آنموضع را با پاچک دشتی بخراشند و عرق اسپ بمالند
هر سه نوع زایل گردد نوعدیگر کلک زده بیدانجیر خطائی که بهندی جمال گوته
خوانند و آن عبارت از حب السلاطین است با آب سائیده طلا کنند
دو سه روز آماس کند آنگاه موی بر رویاند مجربست فصل صد و چهل و نهم
در انتشار شعر تمام موی سر و ریش ریختن گیرد و بیشتر این علت از نقصان
رطوبت غاذیه و فراخی مسام و تحلیل مادت است علامتش آنکه خشک و نزار باشد

علاج نخست فصد آنگاه آنموضع را با آب آمله شستن و لادن را در روغن کنجد حل
کرده مالیدن البته باقی موی از ریختن باند مجربست و روغن آمله که گذشت نیز
نفع عظیم دارد فصل صد و پنجاهم در تشقاق شعر پیوسته موی را بروغن بادام
چرب دارند و با طعام نیز بخورند نوعدیگر بهنگره و آمله و بلیله و بیخ پیل زاک
سوهش آهن با آب سائیده طلا کنند و روغن آمله که گفته شد بسی نافع
است فصل صد و پنجاه و یکم در انبات شعر روغن کنجد دوازده سیر آب
بهنگره سیاه چهار سیر سنبد سوختنی ظرفلا هر کدام یکسیر تراشه چوب کهیر نیم
سیر در یکمن آب بجوشانند و روغن گرفته استعمال نمایند موی دراز گردد
نوعدیگر بیضه در آب بجوشانند و بطریق چوده روغن از زرده او بگیرند و چند
عدد مکس در آن کرده بمالند البته موی برویاند اما باید که استره کشیده بعد از آن
بمالند نوعدیگر شونیز بکوبند و در روغن زیت یا بیدانجیر سرشته برابرو نهند
موی برآید و مالیدن مغز سر روباه نیز همین حکم دارد فصل صد و پنجاه و دوم
در حقوقت موی یعنی موی بطریق موی زنگیان درهم پیچیده شود و این علت
از گرمی و خشکی باشد باید که مغز بار درخت ببل با قند و آب سوده بمالید تا
برطرف شود فصل صد و پنجاه و سیم در قمل اگر در سر و بدن شپش بسیار شود

آب گرم برطرف نگردد بقی و مسهل بدن پاک سازند و صبر بر بدن مالیده بشویند
نوعدیگر سیماب را در خاکستر و روغن کنجد چندان بمالند که سیماب مضمحل شود
پس بر سر و اندام بمالند جلکی بمیرند مجربست نوعدیگر کوکرد با برنگ باشناسی
ماده گاو سائیده و با روغن سرشف سرشته بمالند نوعدیگر برگ و گل و بار
درخت نیم هر کدام که حاضر باشد نرم کرده بمالند شپش بمیرد دیگر در کفایه میگوید
که اگر در روشنی ماه شانه در سر کنند شپش بمیرد فصل صد و پنجاه و چهارم در تشقاق
باشند بعضی را ترا قیدن باشد و ایلی باشد و آن بیشتر از غلبه باد و صفرا
بود و بعضی را در زمستان بهم رسد علاج هر دو نوع یکیست ه قند منقی قند
شهد نمک موم جمله را نرم کرده در شاش ماده گاو بجوشانند و بمالند نافع
آید فصل صد و پنجاه و پنجم در نمله این علت بیشتر زیر پوست و بر پشت یا دو دست
و سر پدید آید و ماده این نزدیک بماده خنازیر و سعله باشد در آغاز نماده
باید بدست بسیار بمالند بعده سریش ماهی و لک ما هم بسایند و بر روی
محکم ببندند دفع شود و هر روز طرفلا سوده نهار بیخوروده باشند فصل صد و
ششم در گنده بغل نخست مسهل دهند بعده فصد قیفال نمایند از هر دو
دست و توتیا و مردار سنگ و کافور سوده هر روز در بغل مالند و هر سال این

علاج کنند آهک کهنه بسایند و باسپیده تخم مرغ بمالند دفع گردد و اگر برد دست و پا بمالند عرق دایمی کف پا و دست که بعضی را بهم رسد دفع شود **فصل صد و پنجاه هفتم در انواع تب** بدانکه تب نزد حکمای هندی سی و نه قسم است و تب که نزد حکمای ماست حمی یوم حمی دق حمی غب حمی بلغم حمی مطبق حمی مرکب تنها حمی ربع حمی محرقه بی شطر الغب و سی قسم دیگر پس طبیبی که انواع نشناسد در معالجه خطا کند کلیه در تب آنست که اگر کسی در تشخیص اقسام تب عاجز گردد بخ فاقه فرمودن و آب گرم خورانیدن کاری نکند تا سه روز و اگر قدری قرنفل و کشنیز خشک جوشانیده بدهد صواب بود و در جمیع تبها بعد از برطرف شدن تا یکهفته روغن نخورند که منع است مگر در تب بادی که در درجه سیم باشد و تب مفرد بادی را بهندی **بات جر** خوانند برخواستن موی اندام و پژمرده شدن روی و گرانی و کشیدگی دست و پا و سیاهی ناخنها و شورش و درد کردن و تنگی نفس و هذیان و فازه و شیرینی دهان و صداع و خله و بیخوابی لازم بود اگر در درجهٔ اول باشد در آغاز لرزه نیز شود **علاج** ستاوری هریک سه درم در آب جوشانیده شیر گرم یکهفته بخورند **دیگر** زنجبیل برگ ارابیس کتائی بزرگ دیودار کلوی کراتیه پوکهرمول فلفلدراز

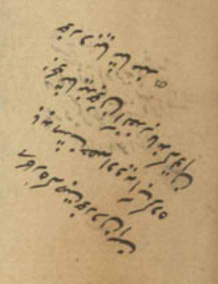
هندی تب را جر گویند بضم جیم و سکون را مهمله

هریک یکدرم در چهار سیر آب جوشانیده شیر گرم بخورند و اگر در درجه دوم باشد درد مفاصل و انقلاب حواس و شکم درد علامت بود و اگر در درجه سیم باشد از جانب کبد قوت کند یک عضو بیکار گردد و پس ملاحظه نمایند اگر آن عضو فراهم آید قابل علاج باشد والا فلا **علاج** خوردن طعام چرب و گرم و نرم و قلیه گوشت گوسپند و شراب و بندهای اندام بروغن بیدانجیر و نفط و روغن ستاور و تمار این و غیره و پرهیز از ترشی و شیرینی و جوشیده که بالا ذکر کرده شد نوشیدن و برگ بیدانجیر داغ گرم کرده بر عضو معلول بستن **دوم تب صفرائی** که بهندی پت جر گویند تلخی دهان و تلواسه و درد چشم و سر و زردی بهره و جهره و بدبوئی دهن و بدن و هذیان گفتن لازم باشد **علاج** جای سرد تکن نمودن و غذائی که بخاصیت سرد باشد خوردن و این مطبوخ نوشیدن مویز کهی پت پاپره ناگرموته کرد خیار شنبر **نوع دیگر** دهنیا پاپره بابرنگ کراتیه بانسه کرو هریک یکدرم جوکوب کرده در دو سیر آب بجوشانند چون نیم سیر ماند صاف کرده بنوشند و نکاره آن نیز وقت شب بخورد **نوع دیگر** مهلتی یعنی بیخ سوس بدمک پوست نیم مویز کهی کلوی نیلوفر خرد کتنائی بزرگ کراتیه هریک دو درم در چهار سیر آب جوشانیده و سرد کرده مع سه درم نبات بخورد تا یکهفته یا بیشتر **سیم تب بلغمی** که بهندی سیلکها جر خوانند در معده و سینه

تبی که یکروز در میان آید بعربی شطر الغب خوانند که یکروز آید و یکروز نیاید

شرح نکاره هرگاه ثفل ادویه جوشیده را بار دیگر بجوشانند آنرا بهندی نکاره خوانند

بیشتر خلط بلغمی می باشد خاصه مرطوب مزاجانرا هرگاه متعفن گردد و بخار آن بدل رسد تب بلغمی حادث گردد **علامت** سرفه و تنگی و نقصان اشتها و آب چشم و گرانی اندام و سستی و درد مفاصل و بسیاری خواب و ورم پلکها و فزونی آب دهان و سپیدی رنگ شاش و ناخن و درد پشت و شیرینی دهن باشد **علاج** باید که تا اشتهای صادق بهم نرسد طعام نخورد بعده آب کلتهی جوشانیده تا سه روز بخورد و در روز چهارم دلبده منک پخته بی روغن و نمک خورد سه روز همین بکار دارد انگاه این جوشنده بخورده باشد فلفلمول هلیله زنجبیل هریک یکدرم در چهار سیر آب جوشانیده بخورد **نوع دیگر** طرفلا هوه ناگرموته اندرجو برگ برول خیار جنبر جنرک هریک دو درم جوشانیده دو درم شهد کرده بخورد **نوع دیگر** زنجبیل پوکهرمول کلوی بانسه کتنائی دهمایه هریک یکدرم در چهار سیر آب بجوشانند و شیر گرم بخورد تا یکهفته چنین کند و تب دموی از حرارت غریزیست که با حرارت اصلی که معدن آن دل است یار میشود و بجمله تن میرسد چون نزد اهل هند علل دموی نمی باشد و خون را از اخلاط نمی دانند مؤلف تب دموی سوخت اما تبهای مرکب یکی تبی است مرکب از صفرا و باد که بهندی آنرا وات پت جر گویند سرفه و تنگی نفس و سیلان آب دهان و کمی اشتها و زیادتی اندوه و تشنگی



و درد سر و کردن و مفاصل و قبض شکم و سوزش چشم و خارش اندام لازم باشد **علاج** طرفلا سارودان رابسن هریک دو درم جوشانیده شیر گرم بخورد تا یکهفته **نوع دیگر** ناگرموته خیار جنبر زردچوبه دارچوبه باله برگ برول پوست نیم مهلتی باله سیاه برگ بانسه هریک دو درم در چهار سیر آب جوشانیده بخورد دوم تب مرکب از صفرا و بلغم است بهندی پت سلکها جر خوانند **علامت** لرزه و تلواسه و کمی اشتها و ناخوش آمدن طعام و آماس بعض اندام و تشنگی و سوزش اندرون و تی و چربی روی و درد اندام و استخوانها و سر و گرمی و بسیار سخن گفتن و بیشتر افتاده بودن و بیخودی و گرانی گوش و درشتی زبان و قبض شکم و سرخی چشمها و سیاهی اندام و بیرون آمدن علاجها و سرفه و تلخی دهان **علاج** برگ برول بانسه بیخ سوس طرفلا هریک دو درم نیم کوب کرده بجوشانند و دو درم شهد کرده شیر گرم بخورد تا یکهفته **نوع دیگر** زنجبیل بیخ پیت پاپره هنک تخم کشنیز هلیله کمهار ناگرموته هریک دو درم زنجبیل یکدرم در چهار آب جوشانیده مع دو درم شهد بخورد **نوع دیگر** کراتیه مویز کهی کچور آمله کلوی هریک دو درم جوشانیده شیر گرم بخورد سیم تبی است مرکب از باد و بلغم بهندی بات سیلکها جر خوانند قبض شکم و شوری دهن

وبیرون آمدن اخلاط از بینی و دهن و تنکی نفس و بسیار کفتن و جنک کردن
و سرما یافتن و سپید بودن سائش لازم بود علاج بیخ سوسن، خیار جنبر، فلفلدراز
انکور، سایکی، مغز جوب، مهوه، زیره سپید، سیاه دانه، دیودار، ناکرموته،
بهار نکی، طرفلا، هر روز یکدرم جوکوب کرده بجوشانند و نیم درم انکزه کرده بخورد
غذا منک آب نوعدیکر فلفلدراز، فلفل کرد، کلوی، کراتیه، پوست درخت نب
برک برول، ناکرموته، هریک یکدرم جوشانیده بخورند نوعدیکر کای پهل، کل دوهن
ذکرمنانه، دیودار، زنجبیل، بیخ کشنیز، هریک دودرم بجوشانند و نیم درم هنک
بریان کرده اضافه نموده بخورند و یکی دیکر از اقسام تب آنست که از بد
هضمی پدید آید علامت آروغ ترش و تنکی نفس و فازه بسیار و کرانی سر و
کردن و درد اندام و عرق متعفن علاج سه روز فاقه کنند و بعد از آب
منک چیزی نخورند و این مطبوخ بکار داشتن هلیله، کرور، فلفلدراز،
فلفلمول، ناکرموته، خیار جنبر، هریک دودرم جوشانیده شیر کرم بخورند نوعدیکر
نمک سیاه، زیره سپید، جترک، تربد، هریک یکدرم سفوف کرده هر صبح یکدرم
بخورند نوعدیکر زردچوبه، کرد، ناکرموته، دیودار، کنتا ئی خرد، بیل، باله، هریک
دودرم سفوف ساخته هر روز سه درم با آب کرم بخورد و یکی دیکر از اقسام

تب تبی است مرکب از باد و بلغم و صفرا بهندی تر دوک جر خوانند یعنی تبی که از
طغیان سه خلط عارض شده علاج این همان دواها ست که در دیکر تبهای مرکب
ذکر کرده شد بیشتر این علت برآنرا بهم رسد و یا زنانی را که زائیده باشند و خون
بسیار رفته باحل سقط کشته این دوا بخصوصه نوشته اند کلوی، انکزه، بیخ بید انجیر
زنجبیل، دیودار، طرفلا، شناور، هریک یکدرم بجوشانند و بعد صاف کردن
یکدرم متقل اضافه نموده شیر کرم بخورند دیکر قسم حمی تب لرزه هست و این دو نوع
است یکی انکه اول سرما و لرزه شود و آخر اندوه آورد دوم انکه اول اندوه نمایان
کرد و بعده سرما و لرزه نوع اول علامت زیادتی بلغم و کمی صفراست و قسم آخر بر عکس
علاج هر دو یکیست باید که منقی باقی را بکوبند و آب او کرفته با شاش آدمی بخورانند
نوعدیکر سه درم سفوف فلفلدراز و سه درم شکر تری مع نه درم شهد و هجده درم
شیر کو سپند هر روز بخورد نوعدیکر این حب که نوشته میشود در دفع اقسام تب لرزه
بمثابه شمشیر قاطع باید که سه روز هر روز یک حب بر نهار خورند با شکر تری و بغیر
از خشکه و پیت بی روغن هیچ نخورند و اکر حرارت غلبه کند قدری شربت
نبات و یا شیره خرفه و یا شیر کاو و قدری شکر بخورند و از ترشی و کوشت و
چربی و ماست بسیار احتراز کنند حب رام بان سم الفار خواه سپید و خواه

این دوا که فلفلدراز
و شهد و شیر باشد جهت تب
کهنه کنه که یکروز در میان
آن مفید است

حب رام بان
جهت دفع تب لرزه

زرد بجود کاربه یعنی توتیای هرمزی دو جزو هر دو را شسته و کوفته و بیخته دو روز
باب برک کریله صلایه بلیغ نمایند و مقدار ماش حبها سازند و طریق شستن
سم الفار اینست برک رواسن را که سنهنجنه نیز کویند با آب در طرف
کلین کنند و بر سر دیک چوبی مانند پل کذارند و سم الفار در کیسه کرده بان
چوب بیاویزند بطریقی که کیسه در آب باشد و لیکن ته دیک نرسد و یک و
نیم کری جوش دهند و برآورند و توتیا را نیز چنین بشویند اما در آب کدو ی
تیج آنکاه چنانکه کذشت برابر ماش حبها بندند و کار فرمایند و اکر خداوند
تب لرزه قبض باشد اول ملین دهند آنکاه این حب و به خرد سال کمرک
دهند و بداید شیر خوارره بخورانند که البته بکرم الهی شفا حاصل کردد و یکی
دیکر از تبهای مشهور تب دق است که بهندی کهین جر خوانند اکر ابتدا
علاج کنند بهتر و الاکثر علاج نپذیرد چرا که رطوبات اصلی تحلیل میرود و حرارت
غریزی کم میشود علاج پوست بیخ برونج بریان کنند و کافور جو دانه و
کل نیلوفر هریک نیم درم آس کرده با آب خربزه هندی بخورد و تب دفع کردد
نوعدیکر ماچه خری را که تازه زائیده باشد بجای علف کشنیز و کاسنی دجوده دهند
و صبح و ظهر و شام شیر آن نوشند و غذا کشکاب سازند و کافور در کلاب حل

وجامه بدان تر کرده بر تارک و سینه نهند نوعدیکر مصلتی، کل نیلوفر، برابر بسایند دو
سه درم با شهد بخورند دیکر بیخ خیار شنبر ساییده هر روز قدری با نبات بخورند
و دیکر تبهای سنبات نزد اهل هند بسیار است از انجمله چند قسم تب نوشته شد
اکرچه اکثر مهلک اند و علاج کمتر پذیرند یکی سنبات لابنک است غم و اندوه و دوران
و هذیان و تلئین شکم لازم باشد تا سه روز شدت آن بود اکر کذرانید امید
نجات باشد علاج بجور یعنی زرد نباد، کلوی، قسط، بیخ کنتا ئی خرد، دهمایه، زنجبیل
کرو، کراتیه، هریک یکدرم و رچهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند صاف کرده
شیر کرم بخورند دیکر قسم تب سنبات رکراره است در جمله رکها سوزش
بهم رسد هذیان کوید و دشنام و بیحیا و آزرم کم کرد هرچه دیده و شنیده باشد
برروی مردم بکوید و کلو و اندام درد کند و سرفه و تنکی نفس و تشنکی و زحمت
شکم لازم باشد و غمکین و متوحش بود و کاه بیهوش شود علاج ناکرموته، صندل
سپید، پیت پاپره، بیخ و پوست درخت انار، هریک دودرم و رچهار سیر آب
جوشانیده بخورند دیکر قسم تب سنبات جت بهرام است پیوسته در اندیشه
و بدکمانی بود و سخن بسیار کوید و چشم بر هم دارد و سرود کوید و کاهی بخندد
و کاهی بکرید و بی سبب مردم را برنجاند تا انکه کمان برند که جن کرفته است و دیوانه

شده علاج بری ناگرموته مویزکهی بیخ کنتائی خرد و بزرک خارخسک بیخ شا
خیارحنبر طرفلا مغزچوب بنم کراتیه ساکون تیتو هریک هفت درم جوکوب
هفت حصه نماید و هر روز یک حصه جوشانیده بخورد و دیگر قسم تب سنپات
بهوپن جراست یعنی زبن کیرو آن از جدائی فرزندان و برادران و
خویشان و مادر و پدر و خواهر و مطلوب و از دست شدن مال و دولت
بهرسد پیوسته افتاده باشد و عرق بسیار کند و روز بروز نگاهد و مرد کارا
یاد آید علاج اصل وصال مطلوبست و این مطبوخ بخورد الاچی نه درم
زنجبیل طباشیر تالیس کافور جوز دانه هریک نه درم اما کافور یکدرم سوده
یکدرم با آب سرد بخورد نوعدیگر بیخ بیدانجیر دیودار پوست درخت کرنج بیخ
حنظل ناگرموته کرو زردچوبه بیخ چراتیه جمله برابر جوشانیده و چهار درم شکر
و چهار درم روغن ستور داخل کرده شیر گرم بخورانند فصل صد و پنجاه و هشتم
در مباشرت و ادویه قوت باه بعضی گویند که جماع محض جهة لذت و نسل است
و برخی بدان عقیده اند که بعضی علتها نیز با آن دفع گردد و جوکیان گویند
یکبارگاه روح منی است هرگاه منی بالتمام برآید جان نیز برآید و طرفین را
جهتهاست ایراد آن درین مختصر مناسب ندیده میگوید بهتر آنست که حد اعتدال

مری دارند بنوعی که فساد لازم نیاید بدانکه گرد بر گرد خصیه گوشتست بسان
غدود و بلون سپید چون در حال مباشرت خون بدانجا رسد منی گردد فصل اول
و اغذیه که منی افزاید و باه انگیزد مغز بادام جوز هندی مغز پسته جلغوزه
مویز سایکی فندق کنجد پخته شکر خاصه شکر سرخ صمغ دتخم سنبل شهد
موز خرمای تر شیر تازه کبوتر بچه شلیت نان میده شربت شیرین
تخم انجره انیسون زنجبیل زعفران قسط اهلیم اندرجو فلفلین تخم
شلغم تخم ترب قرنفل تخم گزر تخم پیاز تخم انکس تخم بل تخم لوجن بیخ
گوکچه پوست بیخ کهرنی پوست بیخ کینکر بهمنین دارچینی خولنجان عاقر
قرحا انگزه خارخسک نانخواه شقاقل کبابه فلفلدراز صمغ سپید و مصلح
ادویه مقوی باه اینها اند تا مضرت با عضای رئیسه نرسانند صندل پستان
اصل السوس طباشیر بانسه آمله و از مرکبات که قوت باه دهد و منی افزاید
اینست تخمله ده درم در شیر گاو تر کنند و پوست دور سازند و نیم درم
فلفل گرد کوفته بیخته بوزن یکدرم حبها سازند و هر صبح یکی بخورانند نوعدیگر
بیخ کینکر کهونکرو تخم کوچه تخم ملکهاره بیخ بدهاره برابر سوده هر روز شش درم
با نیم سیر شیر خام گاو بنوشند قوت بسیار دهد نوعدیگر آرد ماش شانزده درم

روغن گاو هشت درم شهد شش درم یکجا کرده بخورد و بالای آن یکسیر شیر گاو
جوشانیده بنوشد نوعدیگر دو درم گیوری سوده با یکسیر شیر گاو بخورد نوعدیگر
خولنجان دارچینی قرنفل زنجبیل کچیبلی تخم کوچه تخم ترب تخم شلغم
تخم کدو سربالی یعنی شقاقل بیخ و برگ سنبالی بیخ بتهی فلفلدراز هریکی
پانزده درم مغز نارکیل مغز جلغوزه سیاه دانه هریک بیست درم شکر سرخ
شصت درم همه را نرم کرده و با شهد آمیخته هر روز هفت درم کما بیش بخورند
قوت بخشد و امساک نیز آورد نوعدیگر ماء اللحم میش جوان و شیر گاو و آب
شقاقل تازه و آب نیشکر و آب مویز سایکی و روغن ستور هریک پنجاه درم
یکجا کرده بجوشانند تا بقوام آید بعده بیارند بیخ کینکر و موسلی سیاه و سفید
و کنتائی خرد و بزرگ و مغز تینده هر کدام نیم درم نود درم آب در آن کرده بجو
تا چهارم حصه بماند آنگاه صاف نموده دویست درم نبات داخل کنند و قوام
آورده سنگهاره و کسیرو و نارکیل و مغز پسته و بادام و بیخ کوچه و کاکرسنگی هر یک
پانزده درم فلفل گرد ده درم کبابه چینی خولنجان قرنفل بسباسه دارچینی
فلفلدراز از هریک سه درم پس بیامیزند و هر روز هشت درم صبح و هشت
درم شام بخورند چندان قوت دهد که بشرح نگنجد جوارش معجونی که مشهور است

بجوارش بکرماجیت کتری صمغ کمر دو سیر در روغن ستور بریان کنند و
اسکند و موسلی سیاه و زنجبیل هریک بیست درم کنکول پانزده درم دار
چینی خولنجان کبابه بسباسه عاقرقرحا هریک چهار درم قرنفل جوز بویه
هریک ده درم سوده و بیخته و صمغ را نیز نرم کرده مع دو سیر شکر سرخ در
روغن مذکور بینداز ند و بکفچه برهم زنند تا مانند حلوا شود پس غلولها
سازند و صبح و شام بخورند قوت باه بغایت افزاید و هاضمه قوی گرداند
نوعدیگر خصیه بز ریزه کنند و در نیم سیر شیر گاو جوشانیده چون نصف بماند
خصیه را دور کنند و شیر را صاف کرده کنجد سیاه در آن تر سازند و در
سایه خشک ساخته هر روز شش درم بخورند و باید دانست که تا ممکن
باشد از خوردن و مواظبت کردن ادویه قوت باه احتراز لازم داشت
که مبادا مزاج بگرداند و دل و جگر و دماغ را گرم گرداند و اندامهای دیگر
را نیز زیان کند می باید نوعی کرد که قوت باه از طبع خیزد و دارو درمیان
نباشد و آن باینهای شود دیدن مطلوب مشاهده جماع بوئیدن عطرها
پوشیدن جامهای نرم خفتن بر قماشهای نیکو خوردن غذاهای لذیذ
معتدل شراب موافق اندکی بعد از طعام خواب خوش استراحت و سکون

نشاط وانبساط ساز ونغمه اشعار وحکایات عاشقانه وبهترین وقت جماع
هوای معتدل است از پس خواب دراز آخر آن شب که معده نه پر باشد
ونه تهی ومحبوب دلخواه بود وبعد از جماع مادام که اعضا بر قرار نیاید بچیزی
مشغول نشوند مگر بخوردن تنبول والسلام فصل صد وپنجاه ونهم در ذکر
اوقات جماع وآنچه مضر بود بقوت باه چنانکه گذشت بهترین وقت جماع
هوای معتدل است وجماع اول روز بهتر است از آخر روز وآخر شب بهتر
از اول شب وزمستان خوشتر از دیگر فصول ودر وقتی که شکم نه پر باشد
ونه تهی خاطر از غم واندیشه باز پرداخته بجماع پردازد وبعد از فراغ لقمه چند
چرب وشیرین بخورد ودر حال با آب نیم گرم غسل کند وهنگام غسل بدن
نیک بمالد وخواب نکند وآب نخورد واگر بعد از یکساعت بخورد اندکی بخورد
شاید چه که حرارت غریبه مستولی گردد ورطوبات اصلی بسوزاند وباید خود
را بتکلف بجماع باز ندارد که دران ضرر عظیم است وآن چه بقوت باه مضرت
رسانند اینها اند جمله ترشیها تیزیها سبزیها خیار کدو سداب زیره سیاه
مرزنجوش سعد وج تخم نیک هلیله سک انگور گلاب کافور بذر البنج نیلوفر
افیون دوغ خاصه که ترش باشد اسغول گوشت ماده گاو عدس جوار

لوبیا پیاده رفتن بسیار واگر یکدرم کافور جو دانه با نیم درم سماک مع تنبول
بخورد شهوت بکلی منقطع گردد وبعضی مغز طاوس را نیز چنین دانند فصل
صد وشصتم در ترتیب منضج ومسهل خوردن بدانکه اهل هند نخست سه روز
این منضج دهند زنجبیل کشنیز رازیانه هرکدام دو درم در چهار سیر آب
بجوشانند چون نیم سیر ماند صاف کرده نیم گرم خورانند وغذا آب مونک بی
دانه وروغن فرمایند وروز چهارم تربد کوفته وبیخته دو درم نمکسنک یکدام
با آب دهند که اسهال آورد واخلاط برآرد واگر بااین اسهال نشود دو
جمال گوته که عبارت از بیدانجیر خطائی باشد با یکدرم قند نرم کرده با آب
بخورند اطلاق آورد وامعا پاک کند نوع دیگر پوست بیخ زقوم با برگ تنبول
وآب گرم بخورند نوع دیگر آرد گندم با شیر زقوم خمیر کنند ونان پخته مقدار
یکدرم نهار بخورند اطلاق آورد نوع دیگر برگ تهوهر ترور یعنی سنا
بطریق سبزیها پخته شکم سیر بخورند اطلاق آورد وباید دانست که حکمای
ایران بطریقی که منضج ومسهل دهند که بحرارت غریزی آسیبی رسد وآن
نیست نسخه منضج اخلاط ثلث خاصه صفرا بادیان کرفس اصل السوس
هریک سه درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کرفس تخم خیارین کاوزبان

گل سرخ هریک شش درم پوست هلیله زرد مویز هریک نه درم پوست بیخ بادیان
تخم کاسنی هریک چهار ونیم درم عناب سپستان هریک چهل وپنج عدد مجموع
را سه حصه کرده هر روز یک حصه بطریق معروف بجوشانند ویکتوله قند سفید
اضافه نموده بیاشامند غذا نخود آب مرغ جوان مع جوارح مناسب ایضا نسخه
مسهل اخلاط خاصه صفرا پوست هلیله زرد تربد افتیمون بسفایج شاهتره
هریک نه درم تخم کاسنی غاریقون هریک سه درم زنجبیل چهار ونیم درم
گل سرخ شش درم فلوس خیارچنبر دوازده درم سنا مکی پانزده درم
مجوده یک ونیم درم شیرخشت سی درم آلوی بخارا پانزده عدد سپستان
چهل وپنج عدد مجموع را سه حصه کرده هر روز یک حصه چنانچه رسم است بجوشانند
وبخورند غذا نخود آب وروز آخر بعد قطع عمل اول شربت قند سفید وتخم ریحان
میل کنند وپس از گذشتن شربت از معده غذا بخورند نسخه منضج اخلاط
خاصه بلغم پوست هلیله کاوزبان پرسیاوشان که اهل هند عوض آن
بیت پاپره کنند بادیان گل سرخ تخم خیارین هرکدام شش درم تخم کاسنی
بنفشه هریک سه درم بیخ سوسن چهار ونیم درم عناب سی عدد مجموع را
سه حصه کرده چنانچه رسم است بجوشانند وهر بار دو توله قند دران حل کرده بخورند

غذا نخود آب مرغ جوان مع جوارح بهتر آنست که غذا بعد نوشیدن منضج بدو
پهر خورند واگر معده قوی باشد وآب مرغ ونخود کفایت نکند بعد مهرا شدن
صاف کرده نخود دور کنند وقدری برنج اضافه نموده شوربا سازند ونخورند
واگر با آن هم قرار نتوانند گرفت اندک خشکه برنج یار سازند مسهل اخلاط
خاصه بلغم افتیمون پوست هلیله کابلی مویز هریک نه درم گل نیلوفر هلیله سیاه
شاهتره تربد سفید بسفایج هریک شش سنا مکی دوازده درم زنجبیل
چهار ونیم درم غاریقون یک ونیم درم شیرخشت پانزده درم عناب سی
عدد سپستان چهل وپنج عدد مجموع را سه حصه کنند وهر روز یکحصه جوشانیده
وقدری گلاب کرده بخورند غذا نخود آب مرغ جوان واگر تب باشد کشکاب یا برنج
آب بی گوشت ودر ایام منضج ومسهل در تقلیل آب وغذا کوشند باید همین
طریق که متعارف اهل ایران است منضج وجلاب نخورند وبرورش اهل
هند عمل نمایند که بسی ناپسندیده است فایده داروهای مطبوخ را در آب باید
کرد وبآتش نرم باید پخت تا آتش قوت آنرا باطل نکند وبنفشه وافتیمون
وپرسیاوشان وشیرخشت وخیارچنبر از جمله داروهای نازک است چون
داروهای دیگر نزدیک بتمام پختن رسد آنها را در مطبوخ افکنند تا اندکی بجوشد

ویکساعت بگذارند تا برآساید و آنرا بدست و کفچه باید مالید بلکه بخرقه باید پالود تا صافی بود و طعم آن سخت ناخوش نشود بلکه شیر خشت و خیار چنبر را اصلا آتش ندهند بعد پالودن آنها در خرقه بسته در ان حل کنند و بیاشامند و دیگر هر داروئی که همکی در مطبوخ کدا خته شود چون نمک هندی و غیر آن مقدار آن چندان باید کرد که در کتابها مقدار شربت آن یاد کرده اند و داروئی که همکی کداخته نشود مانند تربد و غاریقون مقدار وی زیاده کنند اگر در حب نیمدرم سنگ کنند در مطبوخ دو درم کنند من ذخیرهٔ خوارزمشاهی خاتمه کتاب دستور الاطبا در بیان

انواع مزه و قسمت ربع مسکون بدانکه نزد حکمای هند مزه شش است شیرین ترش تلخ زمخت تیز شور و برای هریک خواصی قرار داده اند شیرین باد و صفرا دفع کند بلغم بیفزاید اما بشرط آنکه دهنت در وی باشد پس نبات و عسل که دهنیت ندارند بلغم بیفزاید ترش بلغم و صفرا زیاد کند و باد دفع نماید مگر انار ترش و آمله صحرائی و کویت پخته و مثل آن چرا که اینها از شیرینی خالی نباشد تلخ صفرا و بلغم دفع کند و باد بیفزاید ایضا زمخت بلغم و صفرا زایل سازد و باد افزاید تیز صفرا افزاید و باد و بلغم کم نماید شور باد کم کند و صفرا و بلغم زیاده سازد بدانکه چون مباحث علم طب اکثر عقلیست میان اقوال حکمای هند و فرس

خصوص جالینوس موافقت تمام است اما در خواص بعض ادویه و اغذیه که آنرا بر تجربه است اختلاف ظاهر میشود مثلا مطلق شیر نهار اسرد میدانند و ترشیها را گرم و این ضد اقوال حکمای ماست و نیز اهل هند میگویند که ادویه و اغذیه را دو حالت است یکی آنکه چون در معده طبخ و هضم صالح شود وقت در آمدن با سارایقا اگر حار بود بارد گردد و اگر بارد بود حار شود دویم آنکه بعد از هضم صالح وقت در آمدن با سارایقا بر کیفیت اصلی باشد و در حرارت و برودت آن تغیر راه نیابد و مآل و حال هر دو معتبر دانند چنانکه فلفل که از ادویه حاره است و نجا که از سموم حاره قاتله اگر آنقدر نخورند که طبیعت بر آن مستولی شده هضم صالح کند مصفای آن وقت دخول با سارایقا بارد یا معتدل گردد چرا که بوجود هضم این اجزای ناری از وی جدا گردد و اگر آنقدر بخورند که طبیعت مغلوب گشته قادر بر هضم آن نباشد و مطبوخ آن با سارایقا در آید هر آینه باعتبار مآل نیز حار بود پس اگر بعض ادویه حاره مانند بچناک و فلفل و زنجبیل خشک و قرنفل را بارد یا معتدل گویند دلیل همان است که گفته شد و همچنین کافور را حار دانند و گویند چون در معده هضم صالح بیابد و طبخ صافی او با سارایقا در آید اجزای ارضی و مائی از وی جدا شوی و اجزای ناری با سارایقا در آمده در حالت کیموس همچنان باقی ماند

لهذا هر چه در اثنای طبخ شیرین بود و مهضوم او ترش آنرا داخل ترشیها شمارند چرا که اثر شیرین در اندک زمان طبخ باشد در ان اثنا برودت ظاهر سازد و چون کیلوس شود ترش گردد و خاصیت آن مادام که در بدن باشد ظاهر گردد و مثل نیشکر سفید بونده گویند و قند هندی کهنه در اثنای طبخ شیرین باشد و لوازم برودت بظهور رسد و چون بحد کیلوس رسد ترش گردد و گرم شود پس کسانی که از حرارت شکایت داشته باشند نشاید که بخورند و نیشکر سیاه برعکس بود پس نزد حکمای هند حال و مآل هر دو معتبر است لیکن حال را دوام نباشد و زود اثر آن زایل گردد و مآل برعکس بود و این بحث یک از کتب متداوله مثل قانون و شروح آن و کذلک شروح ملا نفیس الدین و غیره بر موجز کامل الصناعه و ذخیره و اغراض مسطور نگشته است تفصیل قسمت ممالک ربع مسکون بدانکه حکمای هند ممالک ربع مسکون را باعتبار آب قعر زمین چنانکه در تحت خواص گوشتها ذکر کرده شد سه قسمت کرده اند جانکل دیس انوب دیس ساداران دیس جانکل دیس آنست که چاههای آن ولایت بسی عمیق بود ولایت ماروار که بالادست گجرات واقع شده از انجمله است چاههای آن مملکت بنهایت عمیق اند که هرگاه دلو بلب چاه

رسد و بل زنند تا دلوکشانرا معلوم شود که دلو از چاه بر آمد و دست از کشیدن بدارند و مردم آنجا عادی و قوی و جلد و خرد شکم و کم دسومت باشند و درختان خورد که سال بسال بپرورند و دران زمین نروید و بادهای تند بسیار وزد انوب دیس برعکس مملکت مذکور است چون اندکی زمین حفر کنند آب بر آید و ولایت بنگاله و کوهکن که کنار دریا واقع شده از ان مقوله است و درخت و رطوبت بسیار بود و مردم آنجا بزرگ شکم و سست و رنجور باشند ساداران دیس آنست که آب قعر زمین در قرب و بعد معتدل بود و شجر و درختانش نیز در بسیاری و کمی و خردی و بزرگی باعتدال باشند و مردم آنجا نیز مستوی الخلقه و صحیح البدن باشند و باز اهل هند هر مملکتی را چند قسمت کرده اند و هر یکی را اسمی گذاشته مثل بهنور دیس و ناکر دیس و همونت دیس و غیره و برای گوشت جانوران هر ملکی خواصی قرار داده اند گوشت جانوران جانکل دیس سبک باشد و گوشت جانوران ساداران دیس متوسط و گوشت
جانوران انوب دیس ثقیل
چنانکه گذشت والسلام

باب الالف ۵۵

اسامی ادویه و اغذیه بزبان هندی و فارسی عربی

الاچی اندرجو آنوله اندراین
هیل زبان گنجشک آسله حنظل
قاقله لسان العصافیر املج فقاد النعام
ارند اونکتا زیره اسکند ادرک
بید انجیر اسغول وشکم درید بهمن سفید زنجبیل تر
حب الخروع بذر قطونا
اجوان وجواتی اجوان خراسانی اجود ایلیاه صبر
نانخواه کرفس
بذر البنج
اونت کنتانی وکنتانی انت بهل اکروت
بادنجان دشتی بادرنجبویه کردکان و چار مغز
جوز
انبلی اکر ابرک السی

خرمای هندی عود خام رذورق
تمر هندی طلق بذر الکتان
اونگن امرت ابتنه اسپنده
انجره آب حریق سیاه سپند سوختنی
حب الزلم ماء

باب الباء

پیپلی پیپلمور بای برنگ بکاین
فلفل دراز دارفلفل برنگ کابلی آزاد درخت
باپرا وبیت بابرا بول بهادرموته بچ
شاهترج مرکی سعد هندی اگر کی
بول سرخ بول سیاه
مرصاف قرقون
بانس بینه و بهین بینه ببنگن بودنه
نی مجدبه بادنجان نعنا
بول سر بهلانوه بنبرج کهار بر
بلادر ساذج ضال

بهنگی بلج دو چیز را گویند بیل برلون
شوره غار بکی برکیست خوشبو نمک هندی
زاج سفید دوم زبرجد را ریتان هندی
بالک بجوره بابر بیاز جنگلی
ترنج ریحان صحرائی
اسفناج اسقیل
بهتین بر بهانیلی پان بهروزه
کوله بر تنبول کندر
قطر اجوان رومی
بیاز بتل باره بالهوان نیر
برنج مصنوع سیماب خس سیاه و سفید
زیبق
بصل
بشراک نک ونک برجی و نالیس بر بیوسی
قلعی دارزیز نج جنیتا نا وله
بساق رصاص زرنب فله

بکسبتس را انزکو بنده

پپری بهوم کیس ببول پوتهی جنگلی بال راکس
شاه سپرغم مردم گیاه برگ غیلان لعبت بربری بیل گوش

باب التاء

تیتری تج تبندو تانبر نکروچهاج
سماق زفه زغزور مس دوغ
قطر و نحاس مخبض
تیل تهوهر تهوته توکهبر وابعسن اجن
روغن چوب زقوم توتیای سبز طباشیر
تنکهار و سهاکه تنبری
دار اشکنه کدوی تلخ

باب الجیم

جوکهار جیره جندن جاکسو جونه
بوزه ارمنی زیره صندل جشمیزه آهک
چاول جای بهل جوتری چنبیلے

برنج خوردنی   جوز بویا   بزباز   یاسمین
جوز الطیب   بسباسه   طیان

جهاو   بجزک   جوک   جنه
کز   شبطرج   نخود
طرفا   عصاب   حماض
جیبان وجال کوته   جنبک   جهنکه
بید انجر خطائی وماهوبذنه
حب السلاطین وحب الملوک
حجر المقناطیس   اربیان
بجول   بهنسر   بهتر تیله
روناس   سپلج داشنا
فوده   سنبل الطیب

باب الدال

دود   دهی   دار هلد وابنی هلد
نبر   جغرات   دار جو به

بن   ماست
دماتوره   دونه   دیودار جوبره   دهمایه دهما
جوز المائل   قیصوم   جوب ناز   بادادرود زوفا
دمانه کوت میر   دراک   دار مساوی
کشنیز   انکور   انار
عنب   رمان

باب الراء

راشنا   راجکیره   رال   ران کنبه
زنجبیل شامی
عمر الراعی   قیر   معصفر صحرائی
روهن   رتن دهیره   راتی   روتی
مهرکاو   الماس   خردل وسندان کرد   نان
خنز

راجننس   روهنس   رسوتی   زوبه
پرسیاوشان   کیاه اذخر   نقره وسیم
حفض الهندی

باب السین

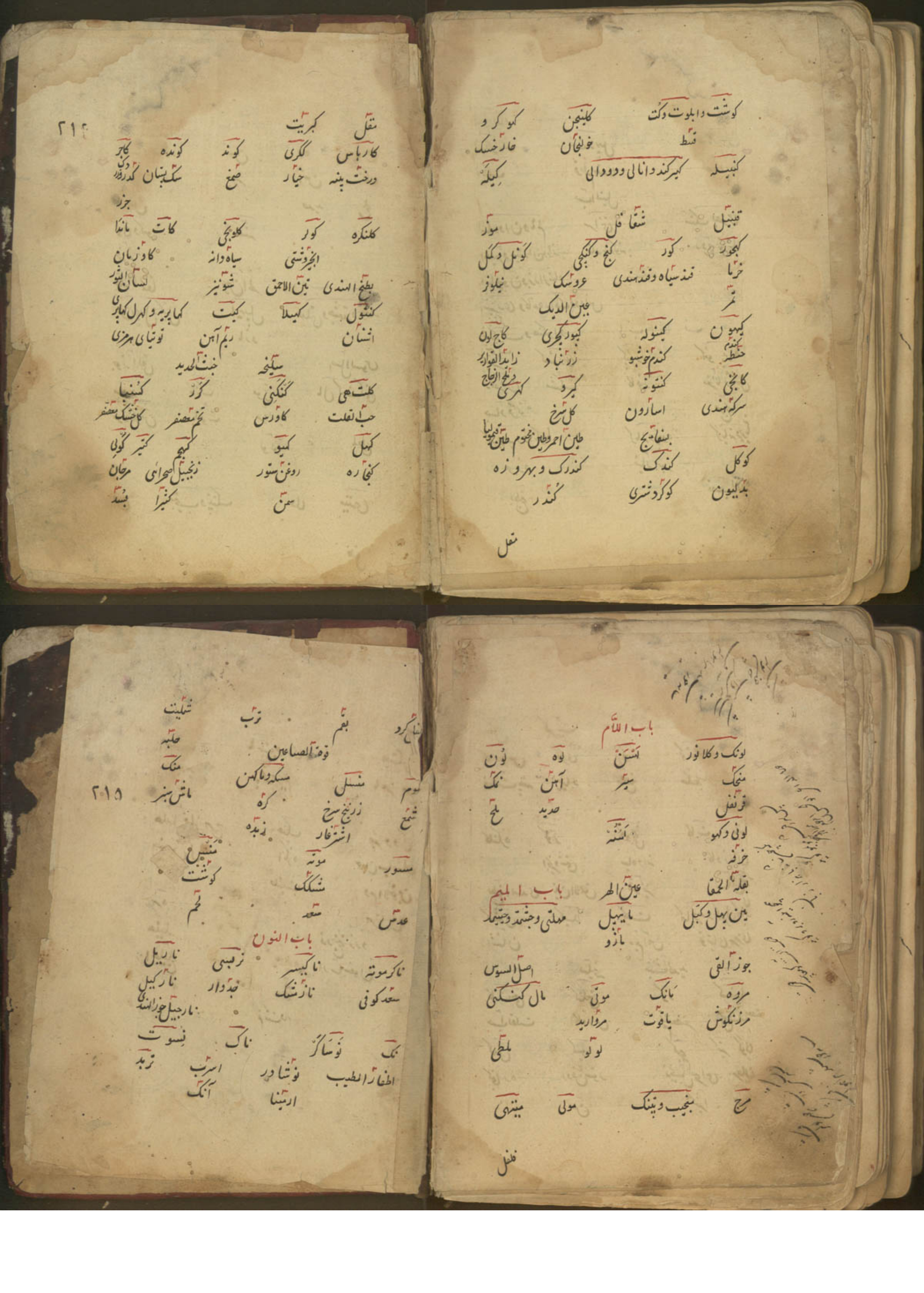
سونت   سوده   سونب   سرسون
زنجبیل خشک   دالا زخرد   بادیان والان بزرک
شبت   رازیانه   برشف
سلارس   سونه   سونه مکنی   سبا زنی ودوپیل
طلا زر   مرقشیشای ذهبی
میغه   ذهب   فوفل
ساجی کهار   سناوری   ساکه دتنکهار
انجار   بوزیدان   دارا شکنه

سنبل کهار   سیب   سرکوله   سبنداون
داروی موش   صدف   سنک دیدراز و سنگ جراحت   نمک طرزد

سم الفار
ساکر   سمندر بهل   سمندر بهین
الکمت   قطم هندی   کف دریا
حب النیل
ساروان وهالم   سرانتی   سنک بصری
اهلیم وسبندان دراز   خار بارکونه   دوده توتیا
اسالیون وبزر ارشاد
سیرری وکانده رادک ودونس
شنکرف دهنکواد

باب الکاف

کبیر تنجرف   کستوری   کبور   کهو بره
زعفران   مشک   کافور   مغز نارکیل
جساد قرقو   مرنج
کهربوجه ودانکره   کماله وبهوه   کریانه دجریانه
خربزه   خیاد جنبر
بطیخ   قصب الزیره



کوشت وابلوت وکت | کلبنجن | کوکرو
قسط
کنبیله | خولنجان | خار خسک
کنبیله | کبرکند وانالی وددوالی | کیله
تنبل | شقاقل | موز
کهور | کور | کنج وکنکجی | کونل وکل
خرنبا | قند سیاه وقند هندی | عود شک | نیلوفر
تمر | عین الدیک
کهیون | کبنوله | کبود کجری | کاج لون
حنظل | کندم خوشبو | زرنباد | زاید الفوار
کانجی | کنتوره | کبره | کهری | درنج الزجاج
سرکه هندی | اساروان | کل سرخ
بنفشه | طین احمر وطین مختوم طین قیمولیا
کوکل | کندک | کندرک وبهروزه
بدکیون | کوکرد نسری | کندر
نقل

نقل | کبریت
کاربانس | لکری | کوند | کونده | کاجر
درخت بنه | خیار | صمغ | سنک بستان | کدر دوار
جزر
کلنکره | کور | کلونجی | کات | مانذا
انجرونستی | سیاه دانه | کاوزبان
بطیخ الهندی | نبق الاحمق | شونیز | لسان الثور
کنتول | کیلا | کیبت | کهابریه وکهرل کهابری
انسان | ریم آهن | توتیای هرمزی
سیلنجه | خبث الحدید
کلت هی | کنکنی | کرز | کسنبها
حب القلت | کاورس | تخم معصفر | کل خشک معصفر
کهل | کیبو | کیهیم | کنیر کولی
کنجاره | روغن ستور | زنجبیل الصحرائی | مرجان
سمن | کنبرا | بسد

باب اللام

لونک وکلانور | لسن | لوه | لون
منبک | سبز | آهن | نمک
قرنفل | صدید | ملح
لونی وکهو | کشنه
خرفه
بقلة الحمقا | عین الهر

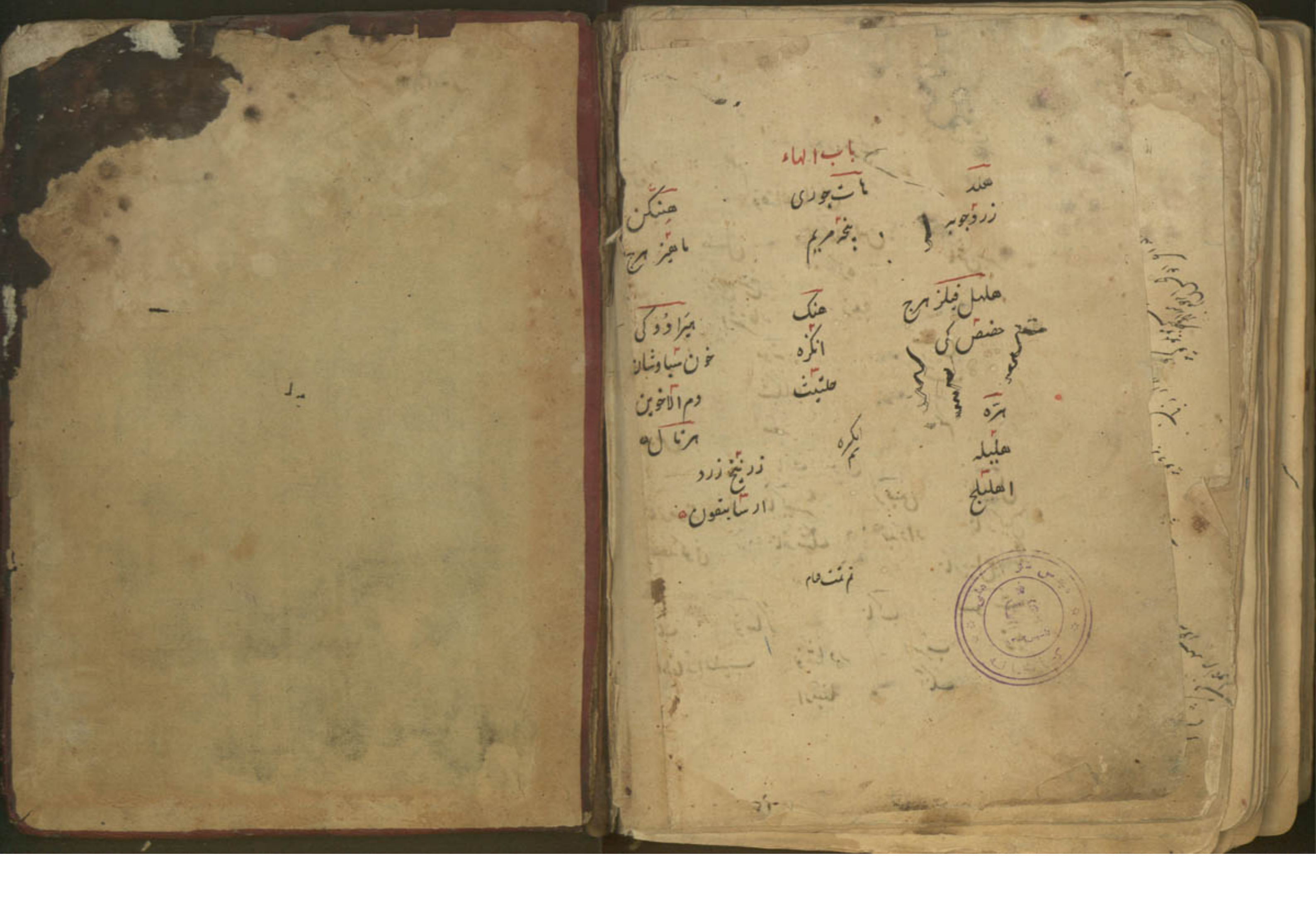
باب المیم

مین بهل وکبل | مانیهیل | مهلتی وخشنه وخشیمه
مازو
جوز القی | اصل السوس
مروه | مانک | مونی | مال کنکنی
مرزنکوش | یاقوت | مروارید
لولو | ملطی
مج | منجب ونینک | مولی | مینهی
فلفل

کرو | بقم | ترب | شلیت
قوة الصباغین | حلبه
منک
موم | سنبل | مسکه وماکهن | ماش سبز
شمع | زرنیخ سرخ | کره | زبده
اشنزغار
موته | منبیج
مسور | مشک | کوشت
عدس | مشعد | لحم

باب النون

ناکرموته | ناکیسر | زبیبی | ناریل
سعد کونی | نازمشک | جدوار | نارکیل
نارجیل جوز الهند
نک | نوساکر | ناک | نسوت
اظفار الطیب | نوشادر | اسرب | تربد
ارمینا | آنک



باب الهاء

هلد
زرد چوبه

هلیل فلز هرج
حضض کی

هره
هلیله
اهلیلج

هات جوری
بخور مریم

هنک
انکره
حلتیت

تم انکره

هنکن
ماهیز هرج

هیرا دوکی
خون سیاوشان
دم الاخوین
هرتال

زرنیخ زرد
ارسابقون

تم تمت تمام

